
سلسلهٔ انتشارات انجمن آثار ملی
۳۹

نادرشاه

از نظر خاورشناسان

گرد آوردهٔ

دکتر رضازاده شفق

اسفند ماه ۱۳۳۹

چاپ تابان





نادرشاه افشار

ازروی تصویری که بقلم ابوالحسن درسال ۱۱۸۹ هجری یعنی ۲۹ سال پس از مرگ آن‌شهریار نقاشی شده‌است واینك دروزارت دربارشاهنشاهی نگهداری میگردد

فهرست مطالب

دیباچه

وسخنی در باب نادرشاه (بقلم دکتر رضازادهٔ شفق)

انجمن محترم آثارملی توسط تیمسار معظم سپهبد فرج‌الله آقاولی و فاضل مکرّم آقای سیدمحمدتقی مصطفوی دراینباب تقاضا فرمودمطالبی را که نویسندگان خارجی درباب نادرشاه‌افشار نوشته اند بشکل کتابی گرد آورم بااطاعت باین امر درنتیجه مطالعه معلوم گشت آنگونه نوشتها رامیتوان به دودسته کرد اولی آنچه خارجیان معاصر نادر ثبت‌وضبط کرده‌اند که ترجمه ونقل آن به‌تنهائی کتابی قطور میخواهد. دومی مطالب واخباریست که خارجیان معاصر خودما درباب او نوشته اند و چون این یکیهاعمده استنادشان بروایات اولیها بانضمام تحقیقات متأخر بود قرار باین یافت . که اینها را نقل و نشر کنیم تا فرصت ترجمه مؤلفات معاصرین نادر نیز برسد . الا اینکه چون یکی از آن مؤلفات یعنی کتاب « فریزر » (۱) بدست نویسندهٔ قادر ومترجم فاضل ماهری مانند مرحوم ابوالقاسم ناصرالملك بفارسی روان صحیحی ترجمه‌شده و نسخ چاپ سنگی آن نایاب گشته بود قسمتی را از آن که‌مستقیماً مربوط به‌نادر بوددرین کتاب تجدید طبع نمودیم. ازمقالات و کتب متأخرین خارجی که نام آنان درفهرست مطالب مندرج است البته مهمتر و مفصلترش کتاب « نادرشاه» نویسندهٔ فاضل انگلیسی «لاکهارت»(۲) است کـه الحق جامعترین کتاب خارجی درباره‌نادر استرؤس‌مطالب‌این کتاب رانیز بنا بدروادید انجمن محترم بطور تلخیص نقل‌و الحاق کردم . با کمال امتنان مشهود میشود که فضلای ایرانی آثاری سودمند از ترجمه وتألیف و داستان درباره آن مرد رشید

۱- James Fraser　　۲- Lockhart

پاسدار کشور تألیف کرده‌اند که بعضی از آنها انتشار یافته و بعضی دیگر در کار انتشار است که امید است مورد استفاده ملت ایران قرار گیرد.

یکی از جامعترین تألیفات بزبان فارسی کتاب «نادر نامه» تألیف فاضل متتبع آقای محمد حسین قدوسی است که درهمین سال جاری در خراسان بحلیهٔ طبع در آمد و برای رجوع ارباب فضل و ادب حاضر است و تفصیل مجمل این کتاب را در آن تألیف جامع توان یافت.

بدینوسیله لازم میدانم از دوست دانشمند محقق خودم آقای سید جعفر شهیدی که در تصحیح وطبع ومخصوصاً فهرست مطالب وفهرست نامهای این کتاب بذل مساعی فرمودند سپاسگزاری کنم. ایشان باهمّتی شایان وجدّی فراوان مشغول تصحیح و شرح کامل کتاب «دره نادره» هم هستند که انشاءالله طبع آن عنقریب پایان خواهد یافت.

در پایان تشکر از اولیا و کارکنان چاپخانهٔ «تابان» راهم وظیفه خود میشمارم.

آرزو داشتم درین کار نقل اقوال که از مؤلفین خارجی بجا آوردم فرصتی برای مقایسهٔ دقیق آنها وارجاع بمنابع ومآخذ نصیبم میشد ولااقل مراجع و مآخذی را که در آخر کتاب لاکهارت و «نادرنامه» قدوسی آمده مزیداً للفایده نقل میکردم افسوس چنین فرصتی دست ندادو کافی دیدم خوانندگان جویا رابدان مؤلفات وسایر مؤلفات دانشمندان ایرانی ارجاع کنم و کامیابی آنانرا در مطالعه تاریخ و اکتشاف حقیقت ازخداوندتعالی مسئلت نمایم.

سخنی درباب نادرشاه افشار

ازسوانح بزرگ که در تاریخ ایران کهن تأثیری عظیم نمود ومانند عبور کشتیهای کوه‌پیکر که اقیانوسی‌را متموج میسازدسراسر کشورمارا معروض تحوّلات ساخت وملت ایران‌را باردیگر از گرداب امواج مهیب حوادث عبور داد وفتنه‌ها برپا کرد ویرانیها بوجود آورد وخونریزیهای فجیع راسبب شدولی سرانجام ملت ایران از چنان هنگامه طاقت فرسای جانگزا آزاد وپیروزمند، گرچه فرسوده ودردمند، در آمد همانا ظهور یك‌مرد دلاور شجاع کشور گشا بنام نادرشاه بود.

ایران بزرگ در آن دوره روبانحطاط نهاده ومشعل شاهنشاهی عظیم آن رو بخاموشی گذاشته وشکوه دولت توانای سلالهٔ صفوی در نتیجه ظهور فساد وتفرقه وناتوانی آخرین حکمران خاندان روبافول نهاده و کشور زیر استیلای عشایر یاغی رفته بود. مدعیانی در اطراف و اکناف علم طغیان بر افراشته و دولتهای قویدست متجاوز خارجی مانند دولت تزاری روسیه ودولت عثمانی ایالات غربی مارا تحت تصرف خود در آورده بودند. درداخله اشرار عشایر و مدعیان و گردنکشان مسلط جان ومال مردم شده بودند.

درچنین دوره‌ئی تقدیر الهی خواست وضع ناگوار ایران که بی شباهت به وضع بعد از تاخت و تاز مغول خونخوار نبود دگرگون شود پس خدای بزرگ باردیگر بیاری ملت ایران برخاست وجوان کوهستانی گمنام یعنی نادرقلی (بمعنی بنده خدای بیهمتا) پسر امامقلی (بمعنی بنده امام) درپای کوهستان الله اکبر در گز پا بعرصهٔ زندگی نهاد در آن آن کسی نمیتوانست پیش بینی کند که این جوان ساده خانه بردوش عشایری چنان تأثیری عظیم در طالع وطنش ایران خواهد نمود.

اجداد نادر از طایفهٔ قرقلوی افشار بودندو قبیله‌اش مانند سایر قبایل در نواحی خراسان ییلاق وقشلاق میکردند وزندگی بدوی داشتند.

نادر به تاریخ ۲۸ محرم ۱۱۰۰ هجری تولد یافت ودر ۲۴ شوال ۱۱۴۸ یعنی در چهل سالگی تاج شاهی ایرانرا برفرق خود نهاد ودر ۱۱ جمادی الاخری ۱۱۶۰ مقتول شد وتوان گفت سراسر عمر شصت ساله او بدون وقفه وفاصله پراز فعالیت مستمر و اقدام و عملیات خارق العاده و حوادث بس مهمی تاریخی بود. این شخص از حیث تندرستی وپردلی واراده آهنین ودرایت نظامی وموقع شناسی و ازخود گذشتگی مسلماً فوق مردان متوسط معمولی محسوب میشود وسرّ کامیابی بی نظیر او که او را ردیف جهانگشایان درجه اول تاریخ قرارداد دارا بودن همان صفات بود.

نادر هم افسوس مانند بسیاری از مشاهیر مخصوصاً جنگاوران وفرماندهان بزرگ معایبی داشت وآن معایب که عمده آن قساوت و سفاکی باشد دراواخر عمر او بخصوص پس از کور کردن فرزند ارشدش رضاقلی میرزا که بسال ۱۱۵۴

اتفاق افتاد شدت یافت و بارزتر شدو آن سردار نامی به‌مرض سوءِ ظن و استیحاش گرفتـار گشت . ولی رسم مورخ دقیق بر اینست که درمطالعه ادوار مبهم واشخاص بزرگ تاریخ علل وعوامل واقعی‌را یکجا ویکسان درنظر گیردوقضاوت او نتیجه قیاس وسنجش صحیح باشد نه‌افراط یاتفریط .جادارددر اینموقع در اولین‌مرحله نظری به‌علت همین خوی خشن وقساوت او بیفکنیم چون در زندگانی پر حادثه‌او اغلب وقایع در نتیجه علت‌های خاص وقوع یافت :

۱ – در بادی امر ناچار باید تربیت کوهستانی وعشیره‌ئی و خشونت موروث اورا در رفتارش مؤثر بدانیم.

۲– ازتربیت‌اولی‌او که‌بگذریم‌جریان‌زندگی‌اووپیش آمدهای فجیع پیاپی بحدی بود که هرشخص متعادل‌شکیبا رابالطبع فرسوده و بر آشفته میکرد وحقاً از حال طبیعی‌خارج میساخت . نادر از حوالی بیست سالگی به دفاع وجنگ قیام کرد ومدت چهل‌سال تمام باطوایف وعشایر متعدد ومدعیان و یاغیان گوناگون‌و خیانت پیشگان اطرافیان‌ومتعاهدان خودش و باعشایریکه بحکومت ایران مسلط شده‌بودند وبرتر از همهٔ اینها بالشکریان جرّار دودولت بزرگ زورمند همسایه یعنی‌روسیه وعثمانی نبرد نمود وبسال ۱۱۵۱ به شبه‌قاره‌ی هندوستان لشکر کشی کرد وتا دهلی‌رفت‌ودرطی‌این‌چهل‌سال بخصوص‌سی‌سال اخیرآن، تقریباًهیچوقت تن آسائی نکرد و استراحت نصیبش نشد و عمر خودرا در کمر اسب یاچادر های اردوگاهها گذراند ، و اگرتسعید فتوحاتی یاجشن نوروزی فراهم میگشت غالباً دریکی‌دوهفته‌برگزارمیشد وبازلشکر کشی آغازمینمودواگربازوقفه وفاصله‌های کوتـاهی رومیداد بـارسیدگی به‌عـرایض وشکایات وعزل‌ونصب میگذشت وجز چند ساعت خواب شبانه که‌معمولادر بیابانها بود راحت‌و سکونت‌باو دست نمیداد و هر وقت جنگی را پایان میداد جنگی دیگر آغازمیشد وفتنه‌ئی‌را میخواباند فتنه‌ئی دیگر برمیخاست وچنانکه گفتم‌شاید بیش از همه خیانت وبی‌وفائی بعض سران وهمکاران او واورا بیشتر ازجنگ بادشمن رنجیده وفرسوده‌میساخت واین پیشه خیانت بجائی رسید که حتی لکهٔ آنرا بدامن پسرش رضاقلی‌میرزا زدند و

اورا درسوء قصدی که بسال ۱۱۵٤ در جنگلهای راه سواد کوه نسبت به‌نادر بعمل آمدخیل شمردند. بااین عوامل مؤثر هولناك عجب نیست اگر نادرباوجودتوانائی عظیم جسمانی وقوت اعصاب ومتانت وصبوری که‌اورا بود سرانجام زبون گردد واعصابش آشفته‌شود واوراسوءظنی ونگران وبدبین کند ومتوحش وبیرحم سازد .

جنگهای پیاپی وبیشمار بادولتهای بزرگ وطوایف واشرار نه‌تنها سربازو بنه وپول واسلحه‌وآمادگی میخواست بلکه‌اعصاب فولادین لازم‌داشت زدوخوردهای متوالی مسلسل با ازبك وایلات یموت وتراکمه وافغانان و عرب وترك وداغستانی ولزگی‌وبلوچ وطوایف ترکستان ومدعیانی مانند ملك محمود سیستانی و ایلبرس ترکستانی‌وعلی‌قلی‌خان یموت وتقی‌خان بیگلربیگی‌فارس ومحمد حسن‌خان‌قاجار وخوانین خیوه‌وبخارا وامثال ونظایر متعدد این نوع افراد تاروپوداعصاب نادر را از هم درید وبه‌حکم طبیعت کارش بجائی‌رسید که ازسایه خودش‌رم‌میکرد وحق‌هم داشت چنانکه نیمه شب یکشنبه یازدهم جمادی‌الاخری ۱۱٦۰ در محل فتح آباد دوفرسخی خبوشان‌خراسان که اوپس از خستگیهای روز در چادرش آرمیده بود و فردای آن‌شب بنا بود به سرکوبی یاغیان تازه عزیمت نماید بدست آنانکه در سایه‌اش زندگی میکردند ومحافظت او باآنان بودبناگهان به قتل رسید.

۳ ـ ازخواص احوال نادر که جادارد مورد توجه هر مورخ دقیق قرار گیرد آنکه وی باوجود انتسابش بطبقه‌عامی‌ومحروم بودن ازتربیت‌صحیح باز مردتدبیر وتشخیص‌وبا تصدیق مورخین فرنگی همزمان خودش سیاس وصاحبنظر وهوشمند، بود وعجب تر ازهمه اینست که آن مرد جنگاور رشید که در اقدامات مهم خود هرگز تردید بخودراه‌نمیدادباز بطوریکه متذکرشدم‌هیچیك‌ازعملیات بزرگ تاریخی خودرا بدون‌علت منطقی معقول انجام ندادو هرچه هم بدبینان ازاوانتقاد کنند لااقـل باید بپذیرند که وی بی‌دلیل‌وبی‌جهة عملی مهم را ازسیاسی یانظامی اقدام ننمود ومناسب است در اینموقع مثالی چند برای روشن‌نمودن این موضوع آورده شود :

یکی ازمسائل قابل ملاحظه رفتار نادر باطهماسب میرزافرزند شاه سلطان

حسین صفوی است که پس از استیلای افغانان واسارت پدرش درناحیه مازندران بنام بقیه خاندان صفوی برمسند امارت می‌نشست . نادر درابتدا باوی ازدراطاعت وفرمانبرداری‌در آمد ونیتش هرچه‌باشد درظاهرمطیع‌فرمان‌فرماندار صفوی گشت ولی ازهمان ابتدا شاهزادهٔ جوان با نادر راه خدعه پیش گرفت و با اغوای بعض درباریان‌مغرض درنهانی بر ضد نادر اسباب چینی نمود.خودنیزدرکار خود جدیتی بسزا نشان نداد وغالب اوقات‌خودرا باعیاشی وخوشگذرانی صرف نمودودر۱۱۴۴ بااستفاده از سطوت نادر وبدون مشورت بااو خواست‌باعثمانیان‌بستیزد و درنتیجه شکستی سخت خورد وولایات ارس وحدود غربی ایران را ازدست‌دادوپیمانی که سند شکست اوبود بافاتحین منعقد ساخت ونظیر چنین پیمان ننگ‌آور باروسها بست واین‌مراتب نادرراعاصی وبرآشفته ساخت وبه شاهزاده‌ضعیف‌النفس اعتراض نمودوآن‌پیمانهاراناديده گرفت‌وبه‌دولتین‌اخطارنمود اراضی ایران‌رامسترد دارند یا آماده جنگ باشند .

این‌وضع شکست خوردگی شاهزادهٔ‌صفوی که نادر اورا برتخت نشانده‌بود ومخالفت‌ودسته بندی اوبرضدنادر وانهماك اودرعیاشی وکامرانی واصرار در قبول عهدنامه دست آویزهای‌کافی برای نادر داد که اورا ازکار بر کنار نماید و چون نادر اوراخلع کرد باز ظاهر رابهم نزد و فرزند صغیر او عباس میرزا را به شاهی بر گزید وخود نیابت سلطنت اورا پذیرفت .

۴ ـ ازوقایع‌فجیع پادشاهی نادر البته کور کردن فرزندش رضاقلی میرزا بود که‌درسال ۱۱۵۴ اتفاق‌افتاد.این‌عمل نیزمنحصراً‌نتیجه‌بی‌باکی‌وسفاکی‌نادرنبود. وی مانند هرپدری‌به‌فرزندش تعلق‌خاطر داشت باومأموریتهای‌مهم میداد در۱۱۵۰ اورابه‌نیابت سلطنت خود بر گزید وبمقامش افزود ولی او کم کم مغرور گشت‌وبه تجمل وتظاهر پرداخت حتی موقع غیبت پدرش بمناسبت سفرهندوستان به‌تشکیل سواران بایدك‌ویراق وشکوه سلطنتی قیام کرد حتی شهرت‌یافت که داعیه سلطنت درسرش جا کرده . ازاعمال بسیار ننگ آور ستمگرانه او کشتن طهماسب‌میرزا واولاد صغار او بود در سال ۱۱۵۳، که نمونه قساوت وسنگدلی و خون آشامی و

بیرحمی بود . فوق تمام اینها در سوء قصد ۱۱۵٤ بجان نادر بعضی آشکارا نسبت تحریك چنان عملی‌را به‌رضاقلی میرزا دادند . اینهمه عوامل ونظایر آن که عقدهٔ بزرگ دردل نادربوجودآوردوجهانرادرنظرش تیره ساخت ناچار درقضاوت ماهم نسبت به‌عمل نادر تخفیفی میبخشد .

٥ ـ صعود نادر به‌تخت شاهی ایران بی‌مقدمه و ناگهان نبود بلکه از چهل وهشت سال‌عمر که در آنموقع داشت قریب بیست وهشت‌سال در نزاع و قتال با یاغیان ومدعیان واشغالگران‌ایران‌وروس وعثمانی گذرانده‌وایران‌ازدست رفته‌ایـرا ازنوزنده وآزاد ساخته بود واین بار کشور دولتی مقتدر و حکمرانی توانا لازم داشت واودر صدد انجام این امر مهم برآمد وکاری کرد که امثال آن‌کار در تاریخ ، کم بوقوع می‌پیوندد یعنی طرح یك شورای بزرگ ملی‌راریخت‌و بتاریخ ۱۱٤۸ هجری در دشت مغان آذربایجان مجلسی عمومی مرکب از ارکان دولت ووجوه و امنای ملت با حضور وزیران وسفیران تشکیل داد و در آنجا اوضاع و احوال کشوررا باطلاع حضار رسانید وپس از شرح خدمات خوداظهار خستگی و قصد کناره جوئی‌نمود وازمجلس درخواست نمود پادشاهی‌لایق وبصیر برای اداره امور کشور برگزینند و اگر در نیت او تردید کنیم ناچاریم طرز عمل و بزرگی فکر ووسعت نظراورا تصدیق وتحسین نمائیم که حدود دویست وپنجاه سال‌پیش از اولین اقدامات مشابه‌به‌حکومت ملی‌رادرقارهٔ آسیا او انجام داد .

٦ ـ از موضوعهای قابل توجه و مورد بحث واعتراض تاریخ نادر حملـه او به‌هندوستان وواقعه تأسف آور قتال دهلی‌به‌سال ۱۱٥۱ بود . این‌مطلب‌هم بیجهة ومحض کشورستانی وحمله وری وجنگاوری نبود . چنانکه میدانیم نادر ازاوایل کارش در مقاتلات خود در راه ریشه کن کردن یاغیان وراهزنان قبایل خونخوار میکوشید راه فرار را بر آنهـا مسدود سـازد تا کوششهای او باجنگ وگریز آن زمره عقیم نگردد وبهمین جهت بارها به‌محمد شاه‌هند و دستیاران او چه توسط مراسله وچه با فرستادن مأموران یادآوری نمود دولت هند به‌فراریان از ایران راه ندهد وآنانرابدین‌ترتیب حمایت نکند ولی‌درخواست مشروع اوهرگز مورد

اعتنا واقع نگشت پس او باعزم واراده‌ای که ازسجایای او بود تصمیم به‌حمله به‌هند کرد وپس ازعبور ازراههای صعب‌العبور واجرای عملیات سخت نظامی وفرونشاندن مقاومتهای مسیر طولانی خود ومواجه شدن بانیروی عظیم هندوستان که بالغ به دویست هزارمردجنگی بود درمحل «کرنال» ودرهم شکستن آن درصورتیکه نیروی او بیش ازنصف نیروی مخاصم نبود، ودرسرزمین بیگانه می‌جنگید باوجود پیروزی بلافاصله بامحمدشاه ازدر آشتی درآمد واورابااحترام درچادرخود پذیرفت وتاج شاهی را ازنوبرسراونهاد واورادربازگشتن اوبه دهلی آزادش گذاشت وخودبدعوت محمد شاه بود که به دهلی رفت .

دردهلی صلای امن وآشتی کشیده‌شد ونادردرتهیه مراجعت به‌ایران بود که افسوس محرّکین وفتنه سازانی که‌درهرزمان ومکان منشأ فجایع بیهدف میگردند برضد نادر وسپاهیانش فتنه وتحریکی راه انداختند وباایرانیان دشمنی ورزیدند حتی قصد جان نادررا کردند ویکروز یکباره باآشفتن و برانگیختن شماره‌ای از اهالی شهر بکشتارایرانیان برخاستند به‌حدیکه تلفات سربازان ایرانی را تاهفت هزار نوشته‌اند . نادرباوجوداین آشوب خطرناک خونسردی وصبوری عجیبی ازخود نشان دادودرابتدا بکلیه مأمورین نظامی دستورداد درحال دفاع باشند وعملی برضد مردم نکنند وخودچندین بار به محمد شاه ورجال در بار او پیغام فرستاد تاغائله رابخوابانند ولی اینبار نیز درخواست نادر موقع قبول نیافت ودولت هندنتوانست از کشتار جلوگیری کندویا نخواست پس نادر سرانجام گرفتار یکی ازآن خشمهای شدید هولناک گشت ودستور تنبیه دهلویان را صادر نمود و شد آنچه که نبایست بشود .

۷ ــ درذکر ازنادرشاه ازسیاست مذهبی اویادنکردن غفلت ازیک موضوع بس معنیدارتاریخی است. این موضوع باردیگردلیل باهربصیرت وسعهٔ فکر کسیست که در کوه وبیابان رشد نمود و مجالی برای فراگرفتن علـم و ادب نیافت وازو انتظارچنین منطقی نمیرفت ، باوجود اینکه برای استرداد اراضی مفتوحهٔ ایران ازتصرف حکومت آل عثمان جنگهای شدید کرد در عین حال فکر بزرگ لزوم

وحدت بین مذاهب اسلامی وخاصه شیعه وسنّی رادرك کرد وآنرا از هدفهای مهم سیاست خود قرار دادحتی تعالیم یهود ومسیحی را بررسی نمودو به‌فهم حقایق مشترك ادیان اهتمام ورزید .

برای تحقیق بخشیدن به تألیف بین شیعه وسنّی بسال ۱۱۵۶ بزیارت عتبات شتافت وبعد مجلسی در نجف اشرف مرکب از علمای فریقین فراهم آورد یعنی قریب ده‌سال بعد ازمجلس سیاسی دشت مغان‌مجلس مذهبی‌نجف را منعقد ساخت واین‌امر نیز ازامورنادر درتاریخ عالم بخصوص تاریخ‌خاور میانه بود که منظور آن توحید بین مذاهب بود .

باوجود خلوص وارادات‌خاص که‌نادر نسبت بحضرت‌امام‌علی‌امیرمؤمنان‌علیه‌السلام وخانواده جلیل اوداشت‌واین حقیقت‌ازعبارات مراسلات‌رسمی اووازاهتمام او وبانوی‌حرمش برای تعمیر وتزیین مرقدآن امام همام وسایر ائمه واز احترام او نسبت به‌مذهب جعفری پیداست ، ازآن مجلس بزرگ‌مذهبی خواستار شد که برای تأمین وحدت وهمدلی درمیان مسلمین لعن‌وسبّ خلفای راشدین از طـرف شیعه متروك گردد واولیای عامّه هم اجازه دهند مذهب جعفری در ردیف‌مذاهب اربعه سنّی قرار گیرد . و دستور صادر کرد ازهـر نوع فکر و ذکر مخل وحدت وبرادری وموّرث تفرقه ودشمنی‌پرهیز شود . این دعوت اوبااینکه در آن مجلس مختلط عالی‌علمای فریقین مقبول‌افتاد افسوس درعمل‌بجائی‌نرسید ونادر ازاینراه نیز نـاکام گشت .

۸ ـ اگر بر فرض تمام نکات را که در چند فقرهٔ فوق مذکور افتاد نابوده پنداریم وپشت‌سر گذاریم بازهم یك حقیقت‌بارزظاهردرتاریخ پندار و کردارنادر جلوه‌گر است‌وآنهم اینست که‌نادرباوجود هر عیب و ایرادی که باو توان گرفت ایران ازهم‌گسیخته وزیر استیلای عشایر واجانب رفته را بدست توانای خود از خاك مذلت بر کشید ورشادت مردم‌این سرزمین‌را که وقتی از حدود رود سند تا دریای مدیترانه رانده وقرنها با امپراطوری روم نبرد کرده‌بود از نو زنده کرد و یکباردیگر نشان داد ایران ممکنست در برابـر حوادث کمرشکن مانند حمله

اسکندر ومغول برزمین افتدولی بسی نمیگذرد نفسی از نومیگیرد ومانند قهرمانان رویین تن بازقدعلم میسازد وبدشمن میتازد وزندگی ازسرمیگیرد. ارزش بزرگ نادرشاه درتجدیدواثبات این استعداد فطری وملی ایرانیست.

طهران بهمن ماه ۱۳۳۹ دکتر رضازاده شفق

(از کتاب فقه‌اللغهٔ آلمانی ج ۲ اشتراسبورگ ۱۹۰۴-۱۸۹۶ مسیحی ص ۵۸۹)
تاریخ ایران در دوره اسلامی تالیف پاول‌هرن(۱)

نادرشاه - شاه‌طهماسب ثانی ازرانده شدن افغانان سودی نبرد زیرا دیری نکشید سردار او طهماسب‌قلی که او این لقب‌را (که بمعنی بندهٔ طهماسب‌است) محض تلطف بـه نادر داده بود ، فرمانروائی را قبضه کـرد . وی بتاریخ ۱۷۳۲ (۱۱۴۵ هجری) طهماسب را ببهانهٔ اینکه با واگذاری سرزمین هائی از ایران به ترکیه وروسیه مرتکب عمل منافی باوطن پرستی شده است خلع کرد ولی هنوز خود بجای وی‌ننشست بلکه فرزندهشت ماهه‌پادشاه‌مخلوع رابنام‌شاه عباس سوم بر تخت نشانید وچون این طفل در۱۷۳۶ (۱۱۴۹ هـ .) درگـذشت باز هم لازم دید اظهار دارد که قصد او هرگز غصب حقوق سلالهٔ صفوی نیست و مدت یکماه نظیر قیصرروم (ژول‌سزار) دست نگه‌داشت که بزرگان کشور درتکالیف تاج وتخت باو همی اصراروزند تااینکه سرانجام آن تکالیف را بمنظور مصالح کشورپذیرفت و باردیگر یکی ازجهانگشایان بزرگ تاریخ درشخص‌نادرظهور کرد. این‌سردارنابغه ملت‌خودرااز پستی‌بیجانی‌بر کشیدولشگریانش ازفیروزی‌به فیروزی و کشورستانی بکشورستانی‌نایل گشتند. درهمان آغاز کار نشان داد که نه‌تنها مرد کارزار بلکه یك حکمران سیاستمدار هم هست زیرا در مجمع بزرگ دشت‌مغان قبول تاج و تخت را مشروط نمود باینکه مذهب سنی جای مذهب شیعی‌را بگیرد . بدینوسیله از اعتراضاتی که ممکن بود بواسطه برچیدن بساط سلاله شیعی صفوی براو وارد آید پیشگیری کرد و دشمنی ارثی همسایگان شرقی و غربی را بیوجه ساخت و

---

۱ - Geschichte Irans in Islamischer Zeit von Paul Horn
(Grund d. I. Philologie Bd. 2، 1895-1904 Strassburg.)

زمینهٔ پیوستن آن‌هارا بایران مهیا نمود وضمناً قدرت آخوندهارا درهم‌شکست و اوقاف فراوان را وضع ید نمود ودر این امر فیروزیهای عجیب او در کارزار راه هرنوع مخالفت‌را مسدود ساخت. پس ازتقویت سپاه‌خود بابختیاریهائی که بقبایل لری منسوب بودند در۱۷۳۸ به قندهار حمله برد وآنجارا تصرف کرد و افغان‌ها چنانکه انتظار خود او هم بود بلشکریان او پیوستند . دراین ضمن همان‌سال‌بلخ را تسخیر کرد وازبکان راشکست داد.

سپس‌نادرازراه‌کابل رو بهند نهاد. فیروزی سادهٔ او درپانیپت۱۷۳۹میلادی (۱۱۵۱هجری) درهمان‌آغازکارضعف دولت بزرگ‌محمد شاه‌مغول بزرگ هندرا نمودار ساخت . اینکه گفته‌اند بعد ازین جنگ نادر توسط یکی ازاعیان هند به پیشروی بسوی دهلی تشویق شد باور کردنی بنظر نمیرسد . فاتحی مانند نادر شاه ممکن نبود میوه‌های رسیده وآویزان کامیابی های خودرا ازدست بدهد وحاجتی نبود کسی اورا به ثروت و گنجینه مغول بزرگ که درپایتخت متراکم‌بودمتوجه سازد. برخلاف منظور اولی نادر این شهر عرضهٔ تاراج هولناکی گشت و غنائمی که سپاه ایران باخود برد بیرون ازاندازه بود. مطابق قول « هنوی » ارزش آن غنایم ۱۷۵۰ میلیون مارك بوده که ۷۵۰ میلیون آن نقد وبقیه‌جواهر وآلات‌باشد تنها تخت طاوس معر ف‌و۲۲۵ میلیون مارك تخمین میشد .

گذشته ازاین غنایم شاه محمد ملزم شد سرزمین های ماوراء رود سند را که در قدیم ازآن ایران بود باردیگربایران واگذار کند . نادرشاه بسال ۱۷۴۰ (۱۱۵۳هـ .) فتوحات خودرا درهرات جشن‌گرفت ولی آسودگی او دیری نکشید زیرا اوضاع خیوه و بخارا وجود اورا لازم داشت . بعد از فیروزی در این ناحیه عده زیادی ازازبکان را بسپاهیگیری مخصوص خود گرفت. اکنون‌نوبت عثمانیان رسید که درآذربایجان وعراق مستقرشده بودند. ولی‌مقدم بآنها مقتضی بودبرضد لزگی‌ها در قفقاز که برادرش ابراهیم را کشته بودند لشگرکشی بعمل آید در آنجا در۱۷۴۱ (۱۱۵٤ هـ .) پادشاه باگلوله قاتلی که در کمین بود ازدست‌مجروح شد شاهزاده رضاقلی که ولیعهد وتاآن زمان مورداعتماد نادربود به تهمت تحریك

قاتل متهم ومورد سوءظن واقع شد پس اورا ازدوچشم نابینا کردند. ازاین اقدام ببعد حکومت نادری مدام تحت طالع سوءظن وخونریزی واقع شد وی درفیروزی های هند و بخارا خود را در مقابل دشمنان مغلوب ملایم نشان میداد فقط خان خیوه بواسطه مخالفت جان خود را از دست داد اما از این ببعد نادر تشنهٔ خون ایرانیان خودش گشت.

غنایم بیکران هند سودی بکشور بارنیاورد زیرا همهٔ آن در خزینهٔ دولتی محفوظ گشت وبدست مردم نرسید درصورتیکه برای اصلاح وضع پریشان اجتماعی نهایت لزوم را داشت. پنج میلیارد خسارت جنگ در ۷۱-۱۸۷۰ که آلمان ازفرانسه گرفت درمیان مردم جریان یافت وبدست کوچکترین صراف آلمانی رسید ولی غنایم بیشمار نادر شاه در محل تولدش کلات بشکل سرمایه مردهای متوقف ماند پادشاه خزائن خودرا دراینجا مسدود ومقفول نگه داشت و آنرا حتی درراه افکار جدید خود بکار نبرد. مثلا بادامه نقشه شاه عباس برخاست وخواست ایران را یك نیروی دریائی تأمین کند ولی اینهم مانند عمل شاه عباس بی نتیجه ماند. زیرا ایرانیان ازقدیمترین روزگاران درباب دریانوردی فعالیتی ازخود نشان ندادهاند چنانکه ناوگان هخامنشی که برضد یونان ومصر بکار برده میشد بدست فینیگی‌ها ویونانیان آسیای صغیراداره میشد. درعهد ساسانیان فقط ازپیشروی دریائی خسرو انوشیروان برضد یمن (۵۷۰مسیحی) وخسرو پرویز برضد مصرمیشنویم که درنتیجه چند سالی مصر درتصرف ایران ماند ولی درهمین دوحمله دریائی هم فعالیتی که نمونه بازرگانی دریائی ایران باشد مشهود نگشت. درمواردی که فردوسی ازدریانوردیها سخن میراند بوضوح دیده میشود که اطلاعات جغرافیائی درآن مخدوش است.

بندرعباس که شاه عباس درآنجا گامرون (۱) را که از کشتیهای انگلیسی وپرتقالی وفرانسوی پرجوش وخروش بود اصلاح وتعمیر کرد همینکه نفوذ کشتیهای

---

(۱) گامرو یا گامرون همانست که بعد ازمستقر شدن انگلیس‌ها وهلندی‌ها درآنجا درقرن ۱۷ میلادی ازطرف آنان گمبرون Gombroon تلفظ وضبط شد. واز شاه‌عباس باین طرف بندر عباس یاعباسی نامیده میشود. مترجم.

اروپائی درآنجا بپایان آمد دوباره روبخرابی نهاد امروز هم (۱) کشتیهائی که‌در خلیج رفت وآمد میکنند عربی‌الاصل است. اقدامات نادر درایجاد نیروی دریائی بهمین ترتیب بی‌نتیجه ماند البته اگر مشارالیه در احتکار طلا های خویش کمتر خسّت بکارمیبردمیتوانست دراینراه کامیاب گردد .

امروز (۱) ازیك فرمانروای ایران که آینده سیاسی او تأمینی ندارد شاید نتوان انتظار داشت که وی بجای افزودن به ثروت هنگفت شخصی خویش آنرادر راه اصلاح اوضاع اجتماعی کشورش بمصرف رساند ولی از بنیان گذار دولت و شخص دوراندیشی مانند نادر بعد از فتح هند چنین انتظاری البته بجا میبود . اما معلوم میشود حرص جمع مال در او بهمان اندازه مغلوب نشدنی بوده که هوس کشور گشائی و بعد ازمرگ رضاقلی که دیگر جنگی‌مهم نکرد ظاهراً بطور کلی امیدآیندهٔدولت‌خودرا ازدست‌داد.

بواسطه تهییج طبقه روحانی که از قدرت سابق خود محروم شده بودند در طبقات عامه عدم‌رضایت عمیقی ظاهرشد ومحبوبیت حکمران که بواسطه بخشودن سه‌ساله مالیات موقع حمله بدولت مغولی هند افزون شده بود اینبار بشدیدترین وجهی بر عکس گشت زیرا فرمان صادر کرد آنچه را هم که بخشوده شده بود بستانند. درین ضمن انحطاط داخلی کشور بلاانقطاع آغاز نمود. نادر بسال ۱۷٤٦ (۱۱۵۹ هـ .) بایك بی‌نشاطی بیك جنگ موفقیت‌آمیز با دولت عثمانی دست زد و آن‌دولت مجبورشد آنچه‌را ازاراضی ایران تصرف کرده بود پس بدهد.

پس نقشهٔ تساوی بین شیعه وسنّی که روزی آماده شده بود کجا ماند ؟ پنج سال اخیر زندگانی‌نادر صرف یك‌سلسله خونریزیها که درنتیجه بیم استبداد گری پیشه او شده بود گذشت و او بدستیاری نظامیانی که از اقوام بیگانه بودند ایرانیان را معروض ستم ساخت و شیعه را توأم با دشمنان خود در فشار نهاد . بتدریج بناخوشی بیم تعقیب گرفتار گشت واوضاع بجای تحمل نکردنی رسید تا اینکه بین نگهبانان خودش مواضعه‌ای صورت یافت و در نتیجه نادر بسال ۱۷٤۷

(۱) یعنی درتاریخ تألیف این کتاب حدود ٦۰سال پیش.

(١١٦٠ هـ .) کشته‌شد.

نادرشاه نیز مانند سایر جهانگشایان خویشتن‌را حامل‌نوعی مأموریت آسمانی میدانست عقاید متفرقه او درباب دین درحدود مذهب‌سنّت که در برابر آن تشیع را برانداخت ، نماند بلکه اظهار میداشت که در صدد احداث دین نوینی است که فوق تمام مذاهب بشری گردد ولی در اینباب باصول روشنی نرسید در هر صورت اگر دینی وضع میکرد آن دین از سال ١٧٤١ (١١٥٤ هـ .) به آن طرف دین خونین میشد.

برادر زاده نادر بنام علی تحت عنوان عادل شاه بجای او بمدت یك سال به تخت نشست وهمان اندازه باین عنوان ناشایسته بود که شاه صفی بود که کلمهٔ عادل را تخلص شاعرانه برای خود برگزیده بود . مشارالیه اغلب مسئولیت قتل نادررا بگردن خود میگرفت و مورد تحسین‌مردم‌واقع میگشت این‌چنین بودمسرت‌مردم ازخلاصی‌ازدست کسی که‌وقتی‌برای مدح‌اوکلمه‌پیدانمیکردند . بعد ازنادردر اندك زمانی قندهار ازدست رفت وفرمانده افغانی‌نادر یعنی احمدخان ابدالی (که بعداً دُرّانی نامیده شد) بیدرنگ بآنجا رفت‌ودرآنجا دولتی برای خود تأسیس کرد . درخلال این احوال روحانیون شیعه بار دیگر سربرافراشتند وسنت عقب رفت و درنتیجه بالطبع یك نهضة ارتجاعی بوجود آمد . عادل‌شاه بدست برادرش ابراهیم خلع شد واین یکی عنوان پادشاهی یافت ولی اونیز بدست سربازان خودش سقوط کرد واکنون تنها کس از سلاله نادر فرزندی بود از رضاقلی کـه ازطرف مادر نسبش بصفویه میرسید این شخص که شاهرخ نام داشت و همنام پسر تیمور لنگ بود درقابلیت سزاواری جایگزینی نادرشاه راداشت افسوس این‌جوان پانزده‌ساله درجنگی باسایر مدعیان شکست خورد واو را نابینا کردند و در خراسان به یك حکومت ظاهری اکتفانمود. دراواخر ١٧٤٩ یاآغاز ١٧٥٠ سیدمحمد نامی که‌از طرف مادر بصفویه میرسید تحت عنوان سلیمان‌دوم حکومت موروث خانواده‌خود را قبضه کرد ولی ظرف چند ماه ازطرف لشگریان شاهرخ بانتقام از نابینا کردن سلطان خود اورا مقتول ساختند.

از کتاب تاریخ ادبی ایران تالیف براون جلد ٤ ص۳۸-۱۳۲ (۱)

خطر جنگ بین مهاجمین افغان و عثمانیها تازه برطرف شده بود که خطر بس بزرگتری پیداشد ودراندک‌مدتی افغانان را سراسیمه کرد وآن عبارت بوداز قیام نادرقلی که بعداً بعنوان نادر شاه مشهور آفاق گشت . او یکی از بیباکترین نوابغ نظامی بود که ایران بوجود آورد. بااینکه دراینموقع چهل و یکسال‌داشت تااین زمان گمنام بود ولی اکنون که ازحصار عجیب طبیعی خود یعنی کلات نادری‌ظهور کرد یک‌نیروی افغانی‌راشکست‌دادو نیشابوررا بنام‌شاه طهماسب‌دوم تصرف کرد . طهماسب‌دراینموقع درفرح آباد مازندران مستقرشده‌بود وسرعشیره‌قاجار بنام فتحعلی خان باطرزی خودخواهانه ازوی طرفداری میکرد. نادر بعد از این کامیابی‌بحضور طهماسب رسید وپس‌از جلب توجه اونسبت بخویشتن درحق‌فتحعلی خان سوءِ ظن شاه‌راتحریک‌نمود ومقدمه قتل اورا فراهم ساخت. در۱۵ ماه مه سال بعد (۱۷۲۸) (۱۱٤۱ ﻫ .) شاه صفوی بهمراهی نادر (که باو لقب طهماسب قلی داده بود) بامراسم ومسرت مردم وارد نیشابورشد واندکی بعدمشهد وهرات راهم تصرف کرد نیز سفیری بدربار عثمانی فرستاد که متقابلاً سلیمان افندی نامی بایران فرستاده شد.

در خلال این احوال اشرف افغان که یزد و کرمان را گرفته بود باسی هزار نفر رو بخراسان نهاد تاباشاه‌طهماسب‌نبرد کند ولی‌نزدیکی دامغان شکستی فاحش از نادر خورد وسال‌تالی جنگ دیگر قاطعی در مورچه‌خور اصفهان وقوع یافت و افغانان بار دیگر شکست خوردند و اصفهانرا با دوازده هزار نفر تخلیه

۱- Literary History of Persia by E. G. Browne vol. 4 p. 132-38 1924

کردند ولی اشرف که اصفهان را ویران ساخته بود موقع ترك آن شهر سلطان حسین مخلوع بخت بر گشته را بقتل رسانید و عده‌ای ازافراد حرمسرا و گنجینه شاهی را باخود بیغما برد. آنگاه که شاه طهماسب باصفهان رسید فقط مادر خود را پیدا نمود که باتبدیل لباس بعنوان خدمتکار ازدست وحشیان در رفته بود و از وضع فجیع و اعمال شنیع مهاجمین که مشاهده نمود اشك درچشمانش حلقه زد.

نادر بعد از جلب اجازهٔ شاه که مطابق نظر خودش وضع مالیات کند به تعقیب افغانها رو بجنوب به پیشروی پرداخت و درجوار تخت جمشید بآنان رسید وشکست داد . اشرف از شیراز روبموطن خود فرار اختیار کرد ولی گرسنگی از طرفی و مبارزه لاینقطع مردم کشور از طرفی آنانرا بستوه آورد و لشگریانش متفرق گشتند و او مجبور شد اسیران و خزاینی که همراه داشت ترك کند و سرانجام بدست عده ای از بلوچ کشته شد . بدین طرز تسلط فجیع افغان ها بر ایران در ۱۷۳۰ (۱۱٤۳ ه .)یعنی بعد ازهشت سال پایان یافت.

کار های نادر
تامقتول شدنش در ۱۷۴۷ مسیحی . (۱۱٦۰ ه .)

گرچه تاسال ۱۷۳٦ (۱۱٤۹ه .) نادرپذیرفتن عنوان‌شاهی راصلاح‌ندانست ولی در عمل از ۱۷۳۰ باینطرف حکمران واقعی ایران محسوب میشد . بحث از خانواده محقر ونخستین کوشش های او دراینجا زاید است که آن بتفصیل وتا آنجا که‌امکان‌داشته درصفحات کتاب (هنوی)[1] و ملکولم ومورخین ایرانی‌آمده طهماسب فرمانروای ناقابلی بود و تنها اقدامی که کرد مبارزه با عثمانیها بود که بسال ۱۷۳۱ (۱۱٤٤) منتهی بشکست فاحش شد زیرا تبریز و همدان ازدست‌رفت ودر ژانویه ۱۷۳۱ صلحی ننگ‌آور کرد و بموجب آن گرجستان و ارمنستان‌راهم بعثمانی واگذار نمود بشرط آنکه آن دولت باو کمك کند تا روسها را از گیلان

۱- Hanway

وشیروان ودربند براند. نادر ازین پیش‌آمد خشمگین گردید وباصفهان آمد واز روی تدبیر طهماسب را بگرفت و زندانی نمود و کودك شش ماهه او را به عنوان شاه‌عباس سوم فرمانروای ایران‌نمود وبیدرنگ نامه‌ای تهدیدآمیز خطاب باحمد پاشا به بغداد فرستاد ومتعاقباً جنگ اعلام شد . در ماه آوریل ۱۷۳۳ نادر بعد از تصرف کرمانشاه باهشتاد هزارتن بجوار بغداد رسید ولی شکست خورد و بهمدان عقب‌نشینی کرد و بتجدید قوا و گردآوری سرباز پرداخت و در پائیز همان سال درماه اکتبر درقتالی بزرگ عثمانیها را شکست داد و طوپال عثمان که جنگاور وشجاع بود کشته شد . در بازگشت قیامی راکه بنفع‌شاه طهماسب برپاشده بود خوابانید ودر ۱۷۳٤(۱۱٤۷) برگرجستان حمله کرد وتفلیس‌وگنجه وشماخی را تسخیر نمود وازروسیه گیلان‌وشیروان و دربند و باکو ورشت را مسترد ساخت . بسال ۱۷۳۵ (۱۱٤۸ ه .) بار دیگر عثمانیها رادر جوار ایروان‌شکست داد وشهر ارضروم را تصرف کرد .

درنوروز بعد (۲۱مارس ۱۷۳٦) (۱۸ذوالقعده ۱۱٤۹) نادر در مجمع سران لشکری‌و کشوری حاضرشد ودرگذشت شاه‌عباس سوم‌را اعلام نمود وازآنان‌تقاضا نمود ظرف‌سه‌روز درباب اعاده‌پدرمخلوع کودك متوفی‌یعنی‌شاه طهماسب یااختیار پادشاهی جدید قراری دهند . نیت خود او که بـانیت اکثر سروران و سربازان اومطابق میآمد و مخالفین اقلیتی مرعوب‌تشکیل میدادند معلوم بود و روی ایـن حقیقت وی باتفاق‌آراء بشاهی‌برگزیده شد این تکلیف را باسه‌شرط پذیرفت که عبارت بود از اینکه سلطنت و خاندان او موروثی شود و سلسله صفوی بار دیگر بحکومت باز نگردد و کسی به‌مدعیان که از این‌سلاله برآیندیاری نکند و طعن خلفای ثلاثه ومجالس تعزیه‌وسایر مراسم خاص شیعه متروك گردد . این‌شرطسوم درذوق ایرانیان ناروا بود ومجتهدوقت درجواب سؤالی کـه ازو شد آشکا را گفت این‌موضوع خلاف مصالح مؤمنان واقعی‌است واین سخنان بقیمت جان او تمام شد زیرا بلافاصله بحکم نادر خفه گردانیده شد . باین عمل اکتفا ننمود ودرورودش به قزوین کلیه اوقاف را برای صرف بلشکریانش تصرف کرد و گفت ایران بـه

نیروی جنگی بیشتر از ملاها احتیاج دارد . اواخر سال نادر صلحی با عثمانی بر قرارنمود که بموجب آن ایران کلیه ولایات ازدست رفته خود را استرداد نمود .

در ماه دسامبر در رأس صدهــزار نفر رو بافغانستان و هندوستان نهاد و نیابت سلطنت را بعهده پسرش رضا قلی واگذار نمود و دو سال تالی بزرگتریـن فتوحات نظامی نادر را بارآورد زیرا بهند رفت و لاهور و دهلی رامسخر ساخت و باغنایمی هنگفت که گرفته بودبر گشت که مقدار آنرا (هنوی) به ۸۷٫۵۰۰٫۰۰۰ لیره انگلیسی تخمین میزنند . نادر بعدازگرفتن قندهاروکابـل وپشاور در ۱۷۳۸ ، (۱۱۵۱ ه.) رودسندرا گذشت وسال تالی لاهوررا گرفت ولشگرعظیم هندرا که بتعداد دویست هزارتن درصحرای (کرنال) متمرکزشده بودند شکست دادوشهردهلی را باطرزصلح آمیز اشغال نمود ولی چندروز بعد درنتیجه قیام مردمی ازاهل شهرعده ای ازسربازان نادر کشته شدو نادر بمنظور انتقام فرمان قتل عام داد و از ساعت هشت بامداد تاسه بعد از ظهر قریب ده هزارتن کشته شدند. نادر که عزم اقامت درهند را نداشت غنایم هنگفت جنگ باخود برداشت محمد شـاه بیطالع را درسلطنتش ابقاء نمود واورا تهدید کرد باینکه در صورت لزوم بازبهند روی خواهــد آورد درماه مه فاتحانه رو بمیهن بر گشت و بمنظور تنبیه متمردین ازبکان خیوه و بخارا را درنوامبر ۱۷۳۹ بگرفت .

در غیاب نادر پسرش رضاقلی طهماسب بیچاره وعده کثیری ازخانواده اش را در سبزوار مقتول ساخت ودرحدود حفظ تقویت مقامی که پدرش باو تفویض کرده بودبرآمد . ولی چون بمناسبت سوءقصدی که نسبت بجان نادرشده بود موردسوءظن پدرواقع گشت دستور داداورا ازچشمان محروم ساختند . ازاین عمل ظالمانه طالع نیك که همیشه همراه نادر بودباو پشت کرد وقساوت مستمرو استبداد و خسّت و تحمیل مالیات وشاید بدتر ازهمه وادار ساختن ایرانیان بقبول مذهب سنــی ویرا روز بروز در انظار عامه منفور میساخت . از مبتدعات او یکی هــم تهیه ترجمه قرآن وانجیل بفارسی بود. موقعیکه بطهران آمد دستورداد ترجمه انجیل راکــه توسط عده ای مسیحیان آماده شده بود برایش خواندند و در آنباب بطور تمسخر

آمیز اظهار نظر نمود و گفت اگر فرصت بدستش آید خود او (شاید با تقلید اکبرشاه) دین نوین خواهد ساخت که‌جانشین دین یهود و مسیحی و اسلام گردد. ضمناً عملیات نظامی اوهم‌روبه عدم موفقیت میرفت. درنبرد برضد لزگی‌ها که بسال۲ـ۱۷٤۱ بوجود آمدمقصودحاصل‌نگشت‌ودرجنگ باعثمانی‌در۱۷٤۳ نتوانست موصل‌را تصرف کند طغیان فارس‌وشیروان‌را بزحمت زیاد وخون‌ریزی‌خوابانید با اینهمه باید گفت در۱۷٤٤ عصیان قاجاریان راخاتمه‌داد درجنگ ایروان بسال ۱۷٤٤ عثمانیان راشکست داد ودر ۱۷٤٦ صلحی موفقیت آمیز باآنان کرد. سال بعد نادر بکرمان رفت ومردم آنجارا فشار زیاد واردآورد ومالیات گزاف گرفت واز آنجا راه‌مشهد پیش گرفت ودرپایان‌ماه‌مه ۱۷٤۷ بانجاوارد شد. دراینجا بود که‌خواست‌نقشهٔ‌ناروای‌خودرا برای کشتن کلیه سرداران‌وسربازان‌ایرانی‌خوداجرا کند. (اکثر لشکریان اورا ازبکان وترکمانان تشکیل‌میدادند وسنی بودند) ولی این نقشه رایك‌برده گرجی به‌بعضی از سرداران ایرانی اطلاع‌داد وآنان مطابق ضرب‌المثل «اوآنانراشام نکرده آنان اورا صبحانه کنند» پیشدستی کردند وصالح بیك‌نامی بکمك‌چهارنفر دیگر معتمد اودرصدد اجرای این‌مهم‌برآمدند پس‌شبانه بچادر اورفتند تاخیانت کسی راکه‌در ابتدا کشور را از یوغ افغان رهائی‌بخشید سپس‌خودبار گرانتری‌بر آن تحمیل‌ساخت پایان دهند واورابدین‌طرز درسن‌شصت ویك‌سالگی‌بعدازیازده‌سال‌وسه ماه‌سلطنت‌در۱۷٤۷(۱۱٦۰هـ.) کشتند بعدازو برادر زاده‌اش علیقلی خان باعنوان عادلشاه بجایش نشست ولی سال‌بعد بدست برادرش ابراهیم مقتول گشت اوهم بنوبت خودیکسال بعد (۱۷٤۹) بدست هوا خواهان‌نوه نادر یعنی‌شاهرخ که‌فرزندرضاقلی‌وازمادرصفوی‌یعنی‌دخترشاه‌سلطانحسین‌بودمقتول گردید. این‌جوان زیبا بااخلاق‌نیك‌انسانی‌نیزازطالع‌شوم‌رهائی‌نیافت‌واندکی بعد بدست سید محمد نام که‌ازطرف مادر به شاه سلیمان ثانی صفوی‌میرسید خلع و نابینا گردانیده‌شد. اونیز درگیرودار وفتنه که در سراسر کشور برپا شده بود

درافتاد بار دیگر شاهرخ بحکومت نشست و باز خلع و بار دیگر نصب شد و اسماً حکومت خراسان بوی تسلیم گشت و این وضع مطابق میل احمد خان ابدالی بود (که بعداً احمدخان دُرّانی مشهور شد) که میخواست بین ایران و افغانستان یك حکومت حایل ایجاد کند.

بقیه حکومت شاهرخ نابینا طولانی و بدون حوادث جریان یافت و او تا ۱۷۹۶ بماند و نزدیك به پنجاه سال حکومت کرد.

از کتاب تاریخ ایران تألیف سایکس ۱۹۱۵ ج ۲ ص ۲۷۴-۲۴۰(۱)

نادر بشاه طهماسب می پیوندد -۱۱۳۹ هـ . (۱۷۲۷م.)- حکمران افغانی از بیم ترکها تازه رها شده بود که باخطر بزرگتری مواجه شد. یکی از علل ضعف او این بود که بتسخیر شهر قندهار فایق نگشت . و این امر سبب شد کـه سیل نفرات افغانی بطرف ایران تقریباً توقف کند . واقعاً جای تعجب است کـه حتی بعد از تصرف اصفهان هم اقدامی ازطرف عشایر افغانی بجانیامد وعده خیلی کمی بسوی ایران رو آوردند . در این موقع که شاه طهماسب فرح آباد مازندران را مقر سلطنت انتخاب کرده بود نادر قلی که طالع میخواست واپسین کشور گشای آسیاشود وشهرت جاودان کسب نماید بدربار شاه طهماسب پیوست و پنجهزار تن افراد جنگاور افشار و کرد را باخود آورد . از آنسوی‌هم فتحعلی خان قاجار سه هزار سرباز گرد آورده بود وعده افزایش مییافت ودرواقع یك عکس العململی آغاز کرده بود .

فتح خراسان بدست نادر قلی - اولین کار نادراین بود که شاه جوان‌رابلزوم حمله بخراسان که شهرهای مشهد وهرات درتصرف ملك محمود و سایر افغانان ابدالی بود وادار نمایدوبرسرراه فتحعلی‌خان را که رقیبش محسوب میشد و جد سلاله قاجار است ومن مزار اورا در جوار مشهد دیده‌ام بقتل رساند . ظاهراً این عمل نادر از طرف شاه تاییدشد چنانکه او را منصب سپهسالاری بخشید . در این حمله بخراسان سلحشوران صفوی کامیاب شدنـد و مشهد و هرات را باز گرفتند چنانـکه خواهد آمد . از این تاریخ است نادر شروع بنیل افتخارات میکند و از

۱- A History of Persia, Sir Percy Sykes, London vol. II p. 240-74.

جمله عنوان طهماسب‌قلیخان باو داده میشود .

شکست افغانان درمحل مهماندوست -۱۱٤۱ه .(۱۷۲۹م.)-درخلال احوال اشرف که میدانست ناچاراست طالع خودرا بایك جنگ قطعی بیازماید سر گرم گرد آوردن نفرات خود بـود سپاهیان او بحکـم اغتشاش در مسقط‌الـرأسش و لزوم نگهداری پادگان ها در مراکز متعدد از سی هزار تجاوز نمیکرد کـه نصف آن افغانی بود و بواسطه فیروزی که کمی قبل در مقابل ترکها نصیب آن‌سپاهیان‌شد ناچار روحیه قوی داشتند.

نادر کوشید تاشاه را قانع کند اصفهان ازوجود افغان‌ها تخلیه کرده شود و این نظر خردمندانه در عمل درست در آمد . اشرف چون افزایش مستمر نیروی ایران‌را ملاحظه نمود قرار بحمله بخراسان‌داد که تافرصت ازدست‌نرفته چاره‌ای سازد . نخستین کارزار بین طرفـین در دامغان اتفاق افتاد و اولین فیروزی اسلحه ایرانی در برابر دشمن خارجی در آنجا نصیب شد یعنی ایرانیان بعد از یکدوره ظلمت وحقارت روبکامیابی نهادند.

افغانان‌باهلهلهٔ هولناك حمله کردند ولی درسربازان نادرهراسی پیدانگشت بلکه تفنگداران وتوپخانهٔ او خسارات سنگینی درصف دشمن پدید آورد.اشرف بسرعتی تمام دوستون ازسپاه جدا کرد که دریمین ویسار دشمن دور بزنند وخود بجبهه تاخت . نادر سرداری آزموده تر از آن بود کـه بگذارد اینگونه تدابیر بنتیجه برسد بلکه حملات را دفع کرد سپس خود فرمان پیشروی عمومی داد و افغان‌ها را که باکشته شدن علمدار ورهبرخود نومید شده بودنـد شکست داد و قرارگاه‌خودرا‌پشت‌سر گذاشته‌درحال‌پریشان‌وپراکنده‌روبجاده‌طهران‌فرارکردند وظاهراًظرف دوروزبعدازطی‌یك مسافت‌دویست میلی‌بآن‌شهررسیدند.محل جنگ بنام‌مهماندوست معروف‌است وآن‌نام رودیست که دوسپاه را ازهم جدا کرده‌بود .

دومین‌شکست افغانان درمورچه خور [1]-۱٤٤۱ ه .(۱۷۲۹م.)لشگریان

---

۱ - تلفظ معمولی چنین‌است نویسندگان‌اروپائی‌معاصر نادرشاه هم‌همینطور ضبط کرده‌اند ولی درعالم آرای عباسی وبعض کتب جغرافیائی «مورچه خورت» ضبطست . (مترجم)

شکست خورده باصفهان عقب نشینی کردند ودر آنجا اشرف اموال وخانواده های افغانان را درقلعه جای داد سپس درمورچه‌خور که سی‌وشش میلی شهراست‌سنگر گرفت و عزم کرد در آنجا برای نجات تخت خود مهیای جنگی قاطع گـردد . نادر طهماسب شاه را وادار کرد دردامغان بماند وخود رو بطهران راه جنوب را پیش گرفت. سرراه‌صدهامردم همه ازجوانب بسوی او میآمدند واورا منجی‌ایران مینامیدند داوطلب میشدند در نابود ساختن‌مهاجمین بایران سهیم باشند . بافغانان رسید و آنهارا دروضع استواری دید گرچه شمارهٔ آنها کم بود. عشایرفیروزمند همراه نادر تحمل نداشتند معروض مخالفت کردند جنگ درگـرفت و افغانان دلیرانه‌جنگیدند وبادادن چهارهزارتن تلفات شکست‌خوردند وباصفهان‌گریختند و درآنجـا باردیگر آماده جنگ شدند و در ضمن مال و عیال خود را از اصفهان بشیراز گسیل داشتند و اشرف قبل از عزیمت سلطان حسین را که بی‌یار و یاور بود مقتول ساخت .

استرداد اصفهان ـ نادر بدلایلی که معلوم نیست لشگر شکست‌خورده را تعقیب نکرد تااینکه خبر فرار افغانان‌را از آنجا شنید وعده را مأمور ساخت تا بشهر روانه‌شوند وقصر شاهی‌را تصرف کنند وخود سه‌روز بعدواردشد. ودر ورود او مردم مقبرهٔ محمودرا ویران کردند وجسد اورا درآوردند وآنجارا بامر نادر مزبله کردند و بنظر نیاورد که ممکنست روزی بامقبرهٔ خود او همین نوع معامله روادارند . درضمن شاه طهماسب که از دامغان بطهران حرکت کرده بود کمی بعد ازنادر باصفهان آمد و گفته اند چون‌کاخ های دگرگون شده صفوی‌رامشاهده کرداشك درچشمانش‌حلقه زد . دراین‌بین صحنه‌ای هیجان آور پدیدار شد وآن عبارت بوداز‌خیرمقدم گفتن‌بشاه‌ازطرف مادرش که معلوم شددراین مدت‌هفت سال بعنوان خدمتکار بطور ناشناس در اصفهان میزیسته و نقش خود را بازی‌می کرده .

واپسین گریز افغانها ۱۱۴۲ هـ . (۱۷۳۰ م .) ـ به افغانهابرای تجدید قوا درشیراز فرصت‌کافی داده شده بـود . بااینکه شاه طهماسب فرمان تعقیب آنهارا میداد نادر قبل ازین اقدام اختیار وضع مالیات ازو میخواست. چون دادن چنین

اختیاری بسپهسالار درواقع تسلیم قدرت باو بود طهماسب در ابتدا تردیـد میکرد ولی سرانجام موافقت نمود وآنگاه نادر بعزم قتال با افغانان براه افتاد و در محل زرقان حدود بیست میلی شمال شیراز به مقاومت آنان برخورد . غلچائیها حمله کردند ولی در مقابل تفنگداران نادر دفع شدند و با حملهٔ نادر شکستند و ظرف چند ساعت در عین بی‌سامانی بشیراز بر گشتند . اشرف تقاضا داشت برای عقب - نشینی افغان‌ها قراری بانادر بسته شود ولی نادر گفت تا افغانان سر کردهٔ خود را تسلیم نکنند کشته خواهند گشت. خانهای غلچائی تقاضا را پذیرفتند ولی اشرف ناگهان بادویست نفر فرار کرد همین وقعه عـلامت انحلال قشون افغان بـود و بشکل دسته ها از طرق مختلف رو بسوی قندهار نهادنـد اما پی گیری ایرانیان قرین کامیابـی گشت زیرا این دشمن را از لاشه شتر ها و اجساد پیر مرد ها و بچه ها ، که خود افغانان از ترس انتقام سواران ایران بر سر راه می کشتند ، پیدا میکردند .

مرگ اشرف ۱۷۳۰(۱۱٤۱ﻫ.) ـدرین بین‌مردم‌لارو کرمان نیزقیام کردند واشرف چون دید خود را حتی در چنین ایالات دور دست هم نمیتواند حفظ کند ناچار عزم کرداز‌طریق سیستان رو بمسقط الرأس خودنهدولی بلوچ‌ها که‌وقتی‌متفق افغانان بودند این‌بارمهیای غارت آن گروه باخته وبهزیمت افتاده گشتند واشرف را که بایك خان بلوچ وفقط بادو تن همراه در بیابان لوت آواره شده بود مقتول ساختند و سر او را بایك الماس بزرگ که نزد او پیدا شده بود به حضور شاه - طهماسب فرستادند . مسلماً شاه از دیدن اینکه قاتل پدرش بسزای کردار خود رسید مسرور گشت .

اشرف بسهم‌خود خوب ازعهده برآمده‌بود وبدبختی اوچندان اثراشتباهات اونبود بلکه نتیجه اوضاعی بود که او میخواست برآن مسلط شود و چون‌کامیاب نگشت مرگ فوری او بنفعش بود. ازسایر مهاجمین فقط معدود توانستند خلاص یابند یك هنگ قصد کرد ازراه دریا فرار کند ولی تادربحرین بخاك قدم‌نهادند بدست مردم قطعه قطعه‌گردیدندوبعدها افرادی‌ازبقیة‌السیف آنان درمسقط‌مشهود

شدند که روزگار پریشانی داشتند.

فرار افغانان— اینك افغانان در سیل خون مغروق شدند . درست است با وسایلی کم فتحی شایان نمودند وعشایر آنها بشماره زیاد بآنها ملحق شدند و با این وضع میتوانستند مدتی در برابر قیام ملی ایران مقاومت کنند ولی سازمان وحشیانه آنان برای تسخیر و قتل عام و ویرانی خوب بود برای ادارهٔ حکومتی که گرفته بودندهیچگونه‌قابلیت‌نداشت. پس‌این مهاجمین‌همواره درحال دسته‌های کوچك بیگانه منش بودند حتی تحت‌فرماندهی‌مانندا‌شرف اصلاح‌نشدندبنابراین دربرابرلشکریان‌نادر نتوانستند مقاومت‌نمایند.

(فصل ۷۰)

جلوس نادرقلی به تخت شاهی ایران

« مردی را می بینیم که آغاز کار و تولدش چندان تاریك بود که بدشواری میشد تعیین نمود. این مرد درپی مقصودی ازروی عزم وثبات شخصاً تمام وسایل را فراهم آورد وبا تصمیم وبصیرت نقشه تهیه کرد و سازنده طالع آینده خود گشت نقشه های خود را با تطبیقی خستگی ناپذیر باجرا گذاشت تا اینکه مانند سایر کشورگشایان بزرگ پیش ازخودش، آسیارا بوحشت انداخت وحکمران مشرق زمین گشت.» (از کتاب هنوی درباب‌نادرشاه)

مسقط الرأس و تولد نادر قلی — نادرشاه ، واپسین کشورگشای‌بزرگ آسیائی درخراسان تولد یافت ورشد نمود وآنجارا همواره موطن خود میدانست. من‌زادگاه او وکلات نادری‌وسایرنقاط مربوط بآن‌افشار بزرگ را دیده همچنین بابعضی اعقاب او شناسائی حاصل کرده‌ام وازاین لحاظ میتوانم‌قصه ها وافسانه‌های مربوط‌باین قهرمان‌را که هنوزبنام‌اودرخراسان سایراست وازدوستان‌متعددایرانی شنیده‌ام باز گویم.

نادرقلی یعنی بندهٔ خدای بی همتا زیرا کلمه «نادر» یکی از صفات الهی است وی‌فرزند امامقلی یکی ازافراد گمنام قبیلهٔ قرقلو بود که به‌عشیرهٔ نیرومند

افشار می‌پیوست. زادگاه امامقلی دهی بود موسوم به کوبکان که در جنوب محل الله‌اکبر واقع در بین راه قوچان و دره گز است. مشارالیه در آنجا از پوست گوسفند لباس میساخت و معیشت خود را ابراه مینداخت و تعدادی بز و گوسفند داشت که در تابستان جوار ده و در زمستان در زمین های شمالی بچرا میبرد. حوالی پائیز سال ۱۱۰۰ (۱٦۸۸) امامقلی و زنش از ارتفاعات الله اکبر بجوار اراضی پست ابیورد انتقال جستند و در قصبهٔ محمدآباد[۱] منزل کردند و در آنجا بود که شاه آینده ایران بدنیا آمد.

اسارت و خلاص نادر ـ جوانی نادر بعد از مرگ پدرش با گله‌داری و حمل سوخت با خروشتری که تنها تنخواه خانواده بود میگذشت چون بسن هیجده رسید خودش و مادرش از طرف دسته‌ای از راهزنان ازبك باسارت به خیوه برده شد و در آنجا چهار سال بود که مادرش در اسارت در گذشت. نادر جوان بتدبیری فرار کرد و بدون دیناری بخراسان رسید و در آنجا بواسطه دخول بخدمت بابا علی بیگ احمدلو افشار که حاکم ابیورد بود در آمد این شهر در آن زمان حاکم نشین آن ایالت بود.[۲]

انتصاب نادر به ابیورد ـ چنانکه در فصل شصت و هشتم شرح دادیم ملك محمود اصفهان را بطالع خود ترك کرد و بااستفاده ازهرج و مرجی که در مشهد رو داده بود فرصتی جست و آن شهر را تصرف نمود.[۳] و تا از تصرف آنشهر مقدس اطمینان حاصل نمود تاجی بسبك کیانیان برای خود تهیه کرد و بعنوان فرمانروای مستقل و تأسیس نیروئی مرکب از پیاده نظام و توپخانه و سوار نظام مستقر گردید. برحسب اتفاق یکی از مأموران درغیاب باباعلی بیگ به ابیورد آمد و نسبت بخانواده او

---

(۱) محمدآباد اکنون کلا کهنه نامیده میشود و از شهر جدید یك میل فاصله دارد.

(۲) ابیورد یا باورد اکنون ویرانست و در نزدیکی کاخه جوار راه آهن آسیای مرکزی واقع است.

(۳) ملك محمود اهل سیستان بود نسبش به کیانیان میرسید نیروئی جمع کرد وبگلناباد اصفهان حمله برد ومایه امید ایرانیان گشت ولی افسوس حرص جاه ووعده حکومت خراسان اورا ازوظیفه مقدس ملی غافل کرد و بجای طرد دشمنان بحکومت خراسان شتافت.

سوءِ معامله روا داشت و نادرقلی بیدرنگ دررسید واورا بسزای کردارش به قتل رسانید . چون باباعلی بیگ باز گشت خودرادروضع دشواری یافت‌ولی‌نادربا کمال جرأت حاضرشد شخصاً به مشهد برود ودر آنجا اظهار داشت که حق خدمت‌اقتضا میکرد که وی شرافت خانوادگی رئیس خودرا دفاع نماید ملك‌محمود نه‌تنهانادر را بخشید بلکه خلعتی‌هم باوداد بسی نگذشت که نادر دختر رئیس خودرا به عقد خوددرآورد واوبود که مادررضاقلی‌ناکام گشت.پس ازمرگ‌باباعلی. که بنابروایتی باعث آن خود نادر بوده ، وی بحکومت ابیورد نشست .

نادر درخدمت ملك محمود ــ در آن روزگاران آشوب ترقی این مرد هوشیار و صاحب عزم بسرعت دوام داشت درهمان اوان ملك‌محمود اورا بمنظور حمله به ازبکان استخدام نمود واوفاتح و نام‌آورشد ولی دردعوی نایب‌الحکومگی خراسان که باو وعده شده‌بود زیاده‌روی کرد پس موردغضب واقع‌شد واورا تنبیه واخراج کردند. آزمایش هائی که نادر درسر کردگی سواره‌نظام‌وتوپخانه و پیاده نظام بدست‌آوردالبته درمسلك آینده‌او تأثیر داشت.

تسخیر کلات و نیشابور ــ نادر پس ازین طالع نحس مانند سلف خود یعقوب‌لیث پیشه راهزنی پیش گرفت . استعداد وکامیابی او سبب‌شد مردم دور او گردآیند وی‌درمدت‌هرج ومرجی که بعد ازسقوط اصفهان حادث شده‌بود نیروی بزرگی فراهم ساخت ودر خراسان وضع مالیات نمود ودر ضمن کلات را بتصرف درآورد ودرآن قلعه غیرقابل نفوذ جای خودرا استوار ساخت وهمانجاست که بنام کلات نادری شهرت یافت . دیگر نادر غیر ازسردسته عادی یك‌عده راهزنان‌شده بود ونفوذ اوداشت همه‌جا بسط میبافت .

نادرنمیخواست‌دراین‌وضع‌بماندپس کمی بعدازتصرف‌کلات بعزم حمله‌بسوی نیشابورشد که درحراست سپاهیان ملك‌محمود بود. اولا عده‌ای ششصد نفری‌مأمور جمع خواربارراغافلگیر کرد وتارومار نمود سپس قسمت اصلی نیروی پادگان‌را درکمین گیرآورد و نابود ساخت. بالاخره نیشابور دروازهٔ خودرا بروی نادر باز کرد ونادرآنجارا بنام شاه‌طهماسب بتصرف درآورد وبعد خودبحلقه‌خدمتگزاران

شاه‌در آمد.

خوابهای نادر - جاه‌طلبی نادر روباوج میرفت. شبی درخواب دید یك ماهی صید کرده که چهار شاخ دارد و آن اشاره بتسخیر چهار کشور بود. دیگر بخواب دید که حضرت علی (ع) شمشیر بکمر او بست و پادشاهی ایران را باو وعده فرمود.

تسخیر مشهد وقتل ملك محمود - تسخیر مشهد قدرت بزرگی بود که از طرف نادر نسبت بخاندان صفوی‌تامین‌شد. درابتدا زدوخورد های زیادی بعمل‌آمد ودریك جنگك طالع نصیب نادرشد ولی مشهدرا بدین وسایل نمیشد گرفت. خیانت بدرد نادر خورد یعنی یکی ازدروازه های شهررا بروی او گشودند واورا بمرکز شهر راه دادند. ملك محمود از جان گذشته جنگید ولی شکست خورد و بعد از آنکه‌مشهد بتصرف‌درآمد خودرا‌تسلیم کرد. درابتدا اورا اجازه‌دادند درحجره‌ای ازصحن‌امام مأمن گزینند ولی چون بعداً آنجارا‌کانون فتنه وتحریك قراردادناچار بحکم نادر کشته گشت.

جایزه درمقابل طرد افغانها - ظاهراً طهماسب نسبت بخصلت سرداربزرك خودش چندان هم بیخبر نبود ولی طرد افغانها کـه در فصل سابق مذکور افتاد مهمتر از آن بود که بطریق عادی قدرشناسی بعمل آید پس شاه بناچار حکومت خراسان وسیستان و کرمان ومازندران‌را‌بانضمام لقب‌سلطان باو واگذار کرد. نادر زرنگتر ازآن بود که این عنوان را بپذیرد ولی بنام خودش‌سکه‌زد وبین‌سپاهیان توزیع نمود وودر مشرق‌زمین همین اقدام دلیل التزام فرمانروائیست.

نخستین مبارزه نادر با عثمانی - نادر بعد ازقلع وقمع مهاجمین افغانی توجه خودرابسوی ترکها معطوف‌ساخت. وضع‌بسیار جدی‌بود زیرا‌تمام‌آذربایجان وقسم اعظم عراق درتصرف سلطان درآمده بود. در واقع از وضع زمان شاه عباس بدتر بود زیرا وی کلیه منابع ایـران را بعنوان پادشاه مشروع دردست داشت در صورتیکه‌کار نادر بابودن شاه طهماسب خالی از اشکال نبود. اولین مبارزه نادر با موفقیت انجام یافت زیرا لشگرعثمانی‌را درنزدیکی همدان شکست داد وعراق و

آذربایجان‌را بازستاند وایروان‌را تحت محاصره قرارداد ولی دراین‌بین خبررسید که درخراسان فتنه برپاشده پس‌محاصره رامعوق گذاشت وحدود هزار وچهارصد میل بسوی مشرق تاخت تاهرات را تصرف کند.

جنگ زیان آور طهماسب باترکها ۱۱۴۴هـ. (۱۷۳۱م.)ــشاه طهماسب که بااقدامات وموفقیتهای نادرآتشین شده‌بود عزم کردشخصاً برای جنگ باعثمانیها بمیدان رود. شکست سپاه عثمانی دروضع سرزمین دولت‌عثمانی خالی ازتأثیرنبود چنانکه دراستانبول ینیچریها سلطان احمدسوم راخلع و سلطان محمود پنجم را بجای او نصب کردند. نادر هیئتی بسوی سلطان فرستاد ولی پیش از آنکه نتیجه‌ای گرفته شود طهماسب‌ایروان رادوباره به محاصره گذاشت وعاقبت‌ازقلعه عقب‌نشینی کرد ودرقوریجان جوار همدان ازیك‌لشکر ترك شکست خورد وتلفات زیادداد و در نتیجه ظرف یك‌ماه آنچه نادر برده بود او باخت. سال‌تالی پیمانی با ترکها بست که بموجب آن‌ارس مرز ایران وعثمانی اعلام‌شد وبموجب آن گنجه وتفلیس‌و ایروان ونخجوان وشماخه وداغستان رابه‌عثمانیهاواگذار کرد وتبریز و اردلان و کرمانشاه ولرستان‌را خود نگهداشت. دراین پیمان که مرکب ازهشتاد ماده بود مسائل راجع به زیارت مکه وتأسیس کنسولگری دراستانبول و اصفهان ومطالب دیگر گنجانیده‌شد ولی درباب آزادی اسیران ایرانی پیش بینی نشد.

خلع شاه طهماسب ــ در۱۱۴۵هـ. (۱۷۳۲م.) ــ شکست طهماسب بهانه‌ای راکه نادر پی آن میگشت بدست داد. بدواً اعلامیه ای انتشار داد که بشدت تمام برضد پیمان ایران‌وعثمانی اعتراض کرد اینك این‌قسمت ازجهانگشا نقل‌میشود: «چون سنور مذکور مغایر رضای‌جناب سبحانی ومخالف مصلحت دولت ابدمدت خاقانی بود لهذا بعزّ امضا مقرون نفرمودیم از آنجا که سرپنجه شوق طواف روضه ملایك مطاف حضرت امیرمؤمنان ومولای متقیان غالب کل غالب علی‌بن ابیطالب گریبانگیر دل و استخلاص اسرای مسلمین را از درگاه احدیت سایل می‌باشد ..» (۱)

(۱) ترجمه‌ای که مؤلف‌ازین عبارات کرده کامل نیست . مترجم

بعد مراسلاتی بحکام ایالات دررد پیمان صادر کرد وتمام افراد رشید را که حاضر بجنگ درآنراه نباشدبا اخراج ازمذهب و قتل تهدید نمود.

درعین حال یك‌قدم رسمی دیگر برداشت و قاصدی باستانبول فرستاد که پیام آن بروجه ذیل‌مفید ومختصربود: «یاایالات ایران‌را مستردسازید ویاآماده جنگ شوید».

نادر بااین اقدامات مردمرا برضد شاه بشورانید و خود باصفهان رفت و در آنجاطهماسب راموردتوبیخ قرارداد سپس‌اورا گرفتار کرد وتحت‌الحفظ بخراسان فرستاد وچون هنوز موقع‌را برای جلوس برتخت مناسب ندید بتدبیر کهنه‌مشرقی دست زد یعنی محض حفظ ظاهر فرزند طفل طهماسب را بجای پدر نشاند وخودرا بنیابت سلطنت تعیین کرد.

جنگ کرکوك – ۱۱٤٦ه. (۱۷۳۳م.) – دومین محاربه نادر با عثمانیها با محاصرهٔ بغداد آغاز نمود که مدافع آنجا احمدپاشا چون درمیدان شکست خورد مهیای مقاومت نومیدانه‌ای شد ولی دربن‌بین وضع باآمدن یك‌لشکر نیرومندتحت فرمان‌طوپال‌عثمان تغییر نمود نادر برخلاف مصلحت نیروی خود را دوقسمت کرد ودوازده هزار نفررا درسنگرهای جبههٔ بغداد گذاشت وخود برای‌مقابله باترکها بسوی کرکوك نزدیکی سامره پیشروی کرد. این جنگ یکی از شدید ترین جنگهای بین دوملت بود . درابتدا ایرانیان با شکست دادن بسواران ترکی پیشرفت کردند ولی فرار سواران عثمانی پیاده نیرومند آنها را متزلزل نساخت وآنها وضع راترمیم نمودند نادر از عده‌ای ازعرب ها انتظار کمك داشت ولی آنها ازپهلو باو تاختند . بتدریج طالع جنگ بزیان ایرانیان گردید واسب سردار ایران زیر ران او تیرخورد ودرافتاد وعلمدار او بزعم اینکه فرمانده کشته‌شدبگریخت. این وقعه نتیجهٔ جنگ‌را تعیین کردیعنی سپاهیان ایران بعد ازهشت‌ساعت جنگ نومیدانه شکست خوردند چون این‌خبر بسرعت ببغدادرسید لشکر دورافتاده ایران‌را درآنجا نابود کردند.

نیروی اصلی باپراکندگی وتشویش عقب‌نشینی کرد ودرجوار همدان یعنی

بعدازطی دویست میل مسافت سامانی گرفت.

ناچار وضع نادر پس‌ازین شکست بسیارحساس بود ولی‌وی موقع رادریافت وبجای توبیخ سربازان‌خود آنانرا باترمیم خسارات وهرگونه وسایل دیگر تشویق نمود. شخصیت نادر بقدری فوق‌العاده بود که داوطلبان ازهرنقطه کشور بسوی او روانه شدند وسه ماه بعد ازشکست فاحشی که خورده بود بار دیگر برای مقابله باسپاه نیرومند ومجهز طرف آماده گشت.

پیروزی ایرانیان دربرابرطوپال‌عثمان۱۱۴۶هـ. (۱۷۳۳م) ـ سردارترکی بعداز این پیروزی درخشان معروض تفتین وتحریك در استانبول گشت و جیره و تقویت قوای اومنقطع‌شد بنابراین درآغازجدال ثانوی ضعیف بود ولی‌چون‌شخص ترسو نبود سواران خودرا گسیل داشت تادرجوار محل لیلان جنب‌دجله باایرانیان مقابله کنند مانند جنگ سابق دراینجا نیز سواران ایران فایق گشتند ولی اینبار سواران ترکی موقع فرار پیاده‌را هم باخود بدر بردند و طوپال‌عثمان که سوار یك تخت روان بود کشته‌شد وبدین ترتیب سپاه ترك ازبین رفت.

نادر بعد ازجبران شکست خود بواسطه این پیروزی درخشان بسوی بغداد پیشروی کرد ولی دراین‌حال خبر عصیانی درفارس باورسید پس بااحمدپاشاصلحی کرد وتحت اجبار برگشت و ناگهان به میرزا محمد تقی خان بلوچ که سردستهٔ اشراربود تاخت آورد واو را اسیر کرد وبشیراز برد واودرآنجا انتحار کرد.

پیروزی ایران دربغاوند ـ ۱۱۴۸هـ. (۱۷۳۵م) ـ سلطان‌عثمانی ازامضای پیمانی که والی بغداد بانادر بسته بود امتناع کرد ولشگر تازه‌نفسی تحت فرمان عبدالله کوپرولو ببغداد گسیل داشت. نادر بلافاصله تفلیس و ایروان و گنجه را محاصره کرد ونظرش این بودعثمانیهارا بیك محاربه عمومی وادار سازد این عمل نادر صحیح بود چنانکه عبدالله سنگرهای خود را درقارص ترك کرد و در رأس هشتاد هزار نفر رو بایروان آورد و باایرانیان که در دشت بغاوند موضع گرفته بودند حمله کرد. نیروی ایران با اینکه درشمار کمتر بود بپیروزی قطعی نایل گشت وافرادترك بعد ازخسارات نابودکننده فرار کردند و عبدالله خودش میان

کشتگان بود . تفلیس و گنجه وایروان جزو غنایم این پیروزی بتصرف ایرانیان درآمد و دربار عثمانی با این درس تلخی که گرفت به شرایط پیمان بغداد گردن نهاد .

تخلیه ولایات ساحل خزر ازطرف روسها ـ بعد از مرگ پطر کبیر سیاست پیشروی‌وسیع روسیه متروك‌شد وملکه‌آنّا ومشاورینش بادرك‌تغییراوضاع ایران که بضرر روسیه بود قرار دادند ولایات ایرانرا تخلیه کنند . همچنین مازندران و استراباد که اصلا زیر تصرف روسی نرفته بود بموجب پیمان رشت ۱۷۳۲م. (۱۱۵٤هـ .) بایران استرداد گشت.

بموجب اخبار ایرانی نادر اتمام حجتی بسردار روسی فرستاد که ایران را ترك کند و گرنه بزور فرّاشهااخراج خواهدشد. بلافاصله سفیری ازمسکوبحضور نادر فرستاده‌شد ولی نادر از پذیرفتن او خودداری کرد واو همی همراه اردو بود تااینکه روزی نادر اورا احضار کرد در صورتیکه زمین نشسته بادست و لباس خونین نان میخورد سفیر علت احضاررا پرسید نادر درجواب گفت میخواستم‌ببینی که چطور من غذای خشنی‌را بادستهای خون‌آلود میخورم وبحکمرانت بگوئی که چنین شخصی گیلان‌را هرگز تسلیم روسیه نمیکند.

تسلیم باکو و دربند به نادر ۱۷۳۵ (۱۱٤۸ هـ.) دولت روسیه سه‌سال بعد از تخلیه ولایات خزر دریافت که جنگ با عثمانی غیرقابل اجتناب است نادر از این فرصت استفاده کرد و به روسیه اخطار نمود که اگر باکو و دربند را پس ندهد او باترکها عهد وفاق خواهد بست روسیه ناچار قبول کرد وباکو ودربندرا که آخرین بقیهٔ فتوحات پطر کبیر بود پس داد ولی سیاست پطر کبیر در باب منع ترکها از رسیدن به بحرخزر ادامه یافت واین‌امر برای نادر نگرانی نداشت

جلوس نادر بر تخت شاهی ۱۱٤۸ هـ . (۱۷۳۶م .) ـ نادر که به اوج قدرت رسیده بود از درگذشت شاه صغیر اغتنام فرصت نمود و بهدف خود که اکتساب تاج و تخت بود و اصل گشت بزرگان کشور برای تسعید جشن نوروزدر دشت مغان دعوت شدند این دشت خرّم معروف ازناحیه اردبیل تارودکور امتداد

میبابد. نادر باتمام وسایل قدرت که کسب کرده بود متشخصین‌را که گردآمده بودند مورد خطاب قرار داد و آنانرا تکلیف نمود که از میان شاهزادگـان شاهی شایسته اختیار کنند همانطور که انتظار داشت همه باتفاق ازوی درخواست کردند که محض حراست ایران خود او بتخت شاهی جلوس کند نادر حدود یکماه از قبول امتناع‌ورزید تااینکه درنتیجه التماسهای‌مجمع عاقبت قبول کرد وبدینگونه این نمایش بپایان رسید .

ترك تعالیم شیعه – توأم با جلوس نادر فکر اینکه ملت ایران بایدمذهب شیعه را که صفویان آوردند ترك کـنند و بمذهب سنّت بر گردد بمیان آمد و او این چنین نوشت: « خاقان گیتی مستعان شاه اسمعیل صفوی درمبادی حـال بنا بر صلاح دولت خود این مذهب را متروك و مذهب تشیّع را شایـع و مسلوك داشته بعلاوه آن سب و رفض را که فعل بیهوده ومایهٔ مفاسد است در السنه وافواه عوام واوباش دایر و جاری کرده شرر شرارت بچقماق دوبهمزنـی برانگیخت و خاك ایرانرا بخون وفتنه وفسادآمیخت ومادام که‌این‌عمل‌مذموم انتشارداشته باشد این مفسده از میان اهل اسلام رفع نخواهدشد هرگاه اهالی ایران سلطنت‌به‌ما راغب وآسایش‌خودراطالب‌باشندبـایداین‌مذهب‌را که‌مخالف‌به‌مذهب‌اسلاف کرام واروغ عظام نواب همایون ماست تارك وبمذهب اهل سنت وجماعت‌سالك‌شوند لیکن‌چون حضرت امام جعفر صادق ذریهٔ رسول اکرم وممدوح امم وطریقهٔ اهـل ایران به مذهب آن حضرت آشناست اورا سر مذهب خود ساخته ودر فروعات مقلد طریقه واجتهاد آن حضرت باشند.»

بنابروایت هنوی‌مجتهد بزرگ به نادر توصیه نمود بامور عرفی اکتفاورزد ولی مرگ ناگهانی مجتهد مزبور برای همقطاران اودرسی یاد داد که ازمخالفت امساك کنند. پس تغییر منظور علی‌الرسم درمجمع بزرگی قبول افتاد گرچه گمان میرود اکثریت حاضرین در دل مخالف تغییر بوده باشند نـادر برای اینکه این اقدام نوین را کمتر زننده کند اعلام نمود که بنظر او بهتر است مذهب جعفری بعنوان مذهب پنجم بمذاهب چهارگانه سنی افزوده شود . و با این تغییر اساسی

امیدوار بود. ملت ایران سلاله نامی صفویانرا فراموش کنند شاید هم خیال حکومت یك عالم متحد اسلام بانضمام ممالـك عثمانی را در دل میپروراند . ولی با اینکه مدتی عقیده عمومی براین بود که نادر شخص لایق حکومت در کشور است نسبت بخاندان او علاقه ای نشان داده نشد و بعد از مرگـك او حامیان بازماندگـانش معدودی بودند .

تاجگذاری نادرشاه ـ در تالاری باشکوه که مخصوصاً ساخته‌شد در ساعت سعدی که منجمین نامی تعیین نمودند تاج سلطنت ایران بتارك نادر شاه نهاده شد و بر تخت جواهر نشان نشست و موردشادباش و احترام مردم خود واقع گشت و بیاد آنروز سکه زده شد که بیت ذیل برآن حك بود :

سکه برزر کرد نام سلطنت را در جهان نادر ایران زمین وخسروگیتی ستان(۱)

بااین ترتیب آرزوی درخشان یك چوپان افشاری کـه در سایهٔ نبوغ نظامی خود ایرانرا ازافغانها وترکها وسایر مهاجمین آزاد ساخته بود جامه‌عمل پوشید ونادرشاه برتخت کوروش و شاه‌عباس جلوس کرد .

(فصل ۷۱)

فتوحات نادر شاه

لشکرکشی برای تنبیه بختیاریها ـ بدون‌شك نادرشاه پیش‌ازآنکه برتخت نشیند برای جهانگشائی عزیمت کرده بود . گذشته ازاین جاه طلبی ناچارمتوجه بود که وضع او مدیون سپاهیانست و بـرای حفظ سپاه پیشرفتهای بیشتر لازمست بعلاوه تهیه هزینه یك نیروی ثابت بزرگـك را عایدات خود ایران تکافو نمیکند . نخستین لشکرکشی نادر بعد از تاجگذاری برضد بختیاری ها بعمل آمد .

---

(۱) ترجمه انگلیسی این بیت را مؤلف ازکتاب «سکه های شاهان ایران» (بانگلیسی) تألیف ستانلی‌پول R. S. Poole نقل‌کرده و اصل آنرا در تاریخ جهانگشای نادری نیافتم ودر کتاب روسی راجع به نادرشاه تألیف کشمشوف که توسط مصطفی موسوی (خطی متعلق بکتابخانه ملی) بفارسی ترجمه شده پیدا کردم . طرف دیگر سکه هم عبارت «الخیرفی‌ماوقع» ضرب میشده که ماده تاریخ جلوس نادر هم هست.

این عشایر چند سال پیش والی خودرا کشتند ونادر بسرزمین آنها حمله کرد که تاریخ جهانگشا ازوصف صعوبات راه آنجا قلم را عاجز میشمارد .

در آنموقع بختیاریهای وحشی که دربرابر نیروی عظیم نادری تاب‌مقاومت نداشتند تسلیم شدند و برای مجازات آنها سه هزار خانواده بختیاری به خراسان انتقال داده شد . دراین فرصت ثانوی نادر بار دیگر برای خوابانیدن فتنه ای که درقسمتی از آنجا ظهور کرده بود حمله کرد وقوای خودرا بتمام زوایا وپیچ‌وخم کوهها گسیل داشت . ظاهراً نادر شاه دریافت که علت غارتگری بختیاریها فقر است چنانکه امروز (۱) طوایف شمال‌غربی مرز هندوستان درهمین حالست روی این‌اصل نادر بعداز کشتن رئیس عشیره وسایر اسیران زمین‌هائی درمحال دسترس بآنان واگذار نمود وعده‌ای از جنگاوران آنانرا جزو ابوابجمعی خود قراردادو این‌کار سیاستمدارانه‌ای بود که نتیجه خوب هم داد .

لشگرکشی بافغانستان ۱۱۵۱ – ۱۱۵۰ (۱۷۳۸ – ۱۷۳۷ م .) قندهار تحت ولایت حسین برادر محمود افغان فاتح اصفهان بـود . چون مشارالیه قادر نبود با هشتاد هزار سرباز نادری درمیدان مقابله نماید لاجرم درشهر تحصن جست که هم مستحکم بود و ذخیرهٔ کافی داشت وهم نیروی نگهبان آنجا قوی بود ونادرشاه‌بعد ازمطالعه وضع متوجه شد که بدون توپهای قوی حمله بشهر مشکل است پس‌قرار بمحاصره شهر داد و این قراررا باتمام کفایت عملی نمود یعنی یك خط برج ها بطول بیست وهشت میل دور تادور شهر برپا ساخت وآنها را باپیاده نظام مسلح با تفنگها مجهز نمود بحدی که قندهار ازهر گونه ارتباط باخارج منقطع شد . شهر یکسال مقاومت کرد تانادر قرار باقدامات بیشتری داد . قندهار روی قله‌ای‌قرار گرفته و بواسطه بارو و برجهائی دفاع میشد مهاجمین بتدریج بعضی از این برج هارا تصرف کردند و بزحمت زیادی توپ بآنها بردند بختیاریها نیز باتصرف یکی از مهمترین برجها خودرا ممتاز ساختند. اکنون دیگر قندهار دراختیار نادربود که باتدبیر عاقلانه رفتار کرد . حتی از گروهی ازاخود افغانها را درردیف قوای

(۱) رجوع شود بتاریخ تألیف کتاب

خود درآورد که باکمال صداقت باو خدمت کردند سرانجام حسین فرار کرد و بعد تسلیم شد و تحت‌الحفظ بمازندران گسیل گشت . شمارهٔ زیادی از گلزائیها (غلچائی) به‌حوالی نیشابورحرکت داده شد واز آنجا بادیه نشین‌های ابدالی را به قندهار آوردند.

محاصره قندهار برای نادرشاه افتخاری‌نیست که آنجارا بدون توسل‌بوسایل دیگر یکسال تحت‌محاصره نگهداشت وقایع نشان‌داد که شهر غیرقابل نفوذنبوده وفتح آنجا باعملیات قطعی‌تر ممکن‌میشده .

لشگرکشی رضا قلی میرزا برضد بلخ ـ درخلال‌محاصره قندهار رضاقلی میرزا پسر ارشد نادر از خراسان دررأس دوازده هزارنفر سرباز برگزیده برای حمله به بلخ گسیل شد زیرا والی آنجا وعدهٔ کمك به حسین داده بود . بعد از یك حمله شدید که سه روز لاینقطع ادامه داشت بلخ کـه ام البلاد لقب داشت تسلیم گشت . رضاقلی ازآنجا پیشروی کرد وجیحون‌را گذشت ویك لشگرازبك را که چهل هزارتن بود شکست داد . نادر شاه اورا باز خواند زیرا نمیخواست خودرا درآن نقطه تقاطع بیشتر گرفتار کند و به امیر بخارا نامه فرستاد و گفت که بفرزند خود دستور داده آن ممالك‌را آشفته نسازد «چون آن سلطنت ماب‌ـ سلیل سلسله چنگیز خان و دوحه خاندان ترکمانست»(۱)

وضع هندوستان درسال ۱۱۵۱ ه . (۱۷۳۸ م.) ـ یقین است که درمدت‌ماه های خسته کننده محاصره قندهار نادر بارها سخن از لشکرکشی بدهلی بمیان می‌آورد ، واین امر نتیجهٔ طبیعی عملیات موفقیت آمیز او درسرزمین افغان‌بود. بنابراین جا دارد کلماتی چند درباب وضع هندوستان گفته شود.

واپسین حکمران مغولی درهندوستان اورنگ زیب بود . قسمت ممالك او درموقع مرگش که در ۱۷۰۷ میلادی (۱۱۱۹ ه .) اتفاق افتاد از کابـل تا خلیج بنگاله بود در حقیقت کلیه هندوستان باستثنای منتهاالیه شمالی دکن اسماً منقاد او محسوب می‌شد ولی درجنوب قلمرو او منحصر بود بقلاع و شهرهای چند که

---

(۱) مؤلف عین عبارات فوق را که در تاریخ نادری‌ضمن وقایع‌تسخیر بلخ‌آمده ترجمه‌کرده

تحت حفظ پادگانهای او بود. بعد از مرگ وی انقسام قاره آغاز نمود. طوایف «ماراته» که درزمان‌خوداورنگ‌زیب‌باجنگ‌وگریز مشکلات‌برای‌اومیترا‌شیدند وازاو باج میگرفتند بقدرت خود افزودند.

سال ۱۱۳۱ هـ. (۱۷۱۹ م.) بود که محمد شاه برتخت هند جلوس کرد وی از اخلاف ناخلف مغول های بزرگ بود. ایـن مرد بیکاره و شهوی درست نقطه مقابل نادر مردانه و بیدار دل «هیچوقت دستش از پیاله و کنارش از معشوقه خالی نبود.» وسپاهیان ناقابل اوشایستگی مقابله باسربازان ایران را نداشتند. ازقرار معلوم خیانت نیز درکار بوده وبعضی ازاعیان هند بانادر مخابره میکرده و کار سرکردگان نگهبان قلاع را سست مینموده‌اند.

مخابرات ـ نادر لشکرکشی افغانستان را بدربار دهلی اطلاع داده و تقاضا کرده بود فراریان افغان را برای پناهندگی بمرز هند راه ندهند. فرستاده‌نادر علیمردان شاملو دراین باب قول از دربار هند گرفت و فرستاده ثانوی همینطور. بااین حال فراریان بآسانی بکابل وغزنی پناه بردند ومعلوم شد برای ممانعت آنان حکم قطعی داده نشده. نادر بمنظور اعتراض مأمور دیگری فرستاد ولی اورا در دهلی نگهداشتند. اوضاع در حین محاصره قندهار ازین قرار بود و بعد ازخاتمه کار وبازشدن دست نادر درحرکت دادن نیرو بهر جا که خواهد سه مأمور دیگر فرستاد وجواب قطعی مطالبه نمود. باز مسامحه بعمل آمد واین بار نادر نامـه ای خشم‌آگین بپادشاه مغولی‌نوشت ولی‌قاصد توسط ولدمیرعباس والی جلال‌آباد کشته شد. معلوم‌میشود رایزنان پادشاه اهمیت اوضاع را درك‌نمیکردند وتصورمیکردند قندهار سقوط نمیکند واگر کرد ایرانیان بمراکز خود برمیگردند همانطور که محمد خوارزمشاه هم تصور میکرد که مهاجمین مغول ازجیحون نمیگذرند.

حمله بهندوستان ـ نادر ازقندهار روبشمال وبسوی کابل رهسپارشد وبرسر راه غزنین راتصرف کرد کابل‌کلید گردنهٔ خیبر که دروازه عمدهٔ خاکی بهندوستان است مقاومت سختی نشان داد ولی‌سرانجام تسخیر شد. غنائم‌جنگ فراوان‌بدست آمد که علاوه بر اسلحه وجواهر پول هم بود و برای تأدیه سپاهیان نهایت لزوم

را داشت.

پس از این موفقیت پیشروی بواسطه مقاومت عشایر ساکن حوالی گردنه خیبر خیلی آرام بود ولی در هر صورت قبل از اینکه منافقین جبون دهلی از وقایع آگاه گردند نادر پیشاور را گرفت و در ناحیه (اتوك) از رود سند عبور کرد .

جنك کرنال ۱۱۵۱ هـ . (۱۷۳۸ م.) ـ در خلال این مدت محمدشاه واقعاً سراسیمه شد و آنچه قوا داشت گردآورد وبدشت کرنال پیشروی کرد ودرآنجا درساحل «جومنه» شصت میلی دهلی سنگربندی نمود وباتن‌آسائی بانتظار مهاجم نشست که بسرعت‌داشت ازپنجاب میگذشت. نادر ازنیروی قرارگاه هندی اطلاع داشت ودچار کمی تردیدشده‌بود ودرضمن محمدشاه نیروی کمکی تازه‌ای بشماره سی‌هزار تن تحت‌فرمان سعادت خان که یکی ازشاهزادگان بنام بود دریافته بود. چون او نزد محمد شاه رسید اصرار نمود قبل از اینکه سپاهیان بواسطه پایان یافتن ذخیره پراکنده شوند عملیات شروع شود و چون شنید که یك قسمت شش هزارنفری کرد حمله کرده‌اند بآنها حمله کرد و بعقب راند. سپس هردو طرف با تقویت های لازم اقدام نمودند وجنگ عمومیت پیدا کرد و نادر روش کمین گیری خودرا این‌بار نیز باموفقیت بکار انداخت وسعادت خان شکست خورد واسیر افتاد سردار بزرگ دیگری زخمی شد و فیلها از گلوله های آتش رم کردند و سپاه فراوان هندی شکست خورد در صورتیکه هنوز قسمت کوچکی از طرفین وارد عملیات شده بودند.

وصف خود نادر ازین جنگ درنامه‌ایکه بپسرش نوشته وخوشبختانه بزمان مارسیده جادارد مشروحاً نقل شود: کارزار دوساعت بطول انجامید ودوساعت‌ونیم بیشتر سربازان فاتح ما بتعقیب دشمن پرداختند ویکساعت بغروب میدان نبرد از وجود دشمن‌خالی گشت ولی چون مستحکمات‌شان قوی وسنگرهایشان محکم بود اجازه حمله ندادیم. خزاینی زیاد باشماره ۷۱ فیلی و قسمتی توپخانـه سلطنتی و

غنایم گوناگون دیگر نصیب ما شد. (۱) « بیست هـزار متجاوز از ایشان بقتل رسیدند. جمعی دستگیر شده بودند. بعد از وقوع این فتح نمایان ازچهار طرف بمحاصره عسکر ایشان امر فرمودیم که سرراه فراریانرا مسدود و مقرر فرمودیم که توپخانه و خمپاره ها بخارج سنگر ایشان بردند و سنگر را محازی ساخته هموار نمودند چون کار آن جماعت باضطرار انجامید سررشته کاررا گسیخته دیدند لابد وناچار بفاصله یکروز پنجشنبه ۱۷ ذیقعده نظام‌الملك ازجانب محمدشاه‌وارد اردوی کیهان پوی شدند محمد شاه نیز باخوانین وامیران یوم دیگر وارد درگاه فلك تمثال گردیده ودرعین آمدن مشارالیه چون پادشاه ازترکمانیه وسلیل‌سلسله گورکانی‌بود فرزندارجمندکامکار... نصرالله‌میرزارا تاخارج اردوی معلی باستقبال روانه فرمودیم پادشاه مذکـور را داخل ساخته و مهرسلطنت را بموکب همایون سپرده‌اند بزوزدر خیمه مبارکه میهمان‌نواب همایون‌مابودبنارا که بررعایت‌جنس ترکمانیه ولازمه تلطف ومهربانی و لایقهٔ اعـزاز شاهان و خـانان با عز و تمکین سابقه بوده درباره آنحضرت مبذول داشته خیمه‌نشین آن حضرت وسراپرده حرم محترم اورا بملاحظه پاس این دولت والا درحرمسرا وقات وعزوشان معلا برقرار فرمودیم »(۲)

ایرانیان دوست دارند نقل کنند که نادر موقع ذکر صعوباتی که تحمل کرده بود پیش محمدشاه قسم یادکرد کـه درتمام مدت لشکر کشی لباس عوض نکرده وبرای اثبات صحت این قول نیم‌تنهٔ خودرا شکافت و زیرلباسی خود را باو نشان داد که پاره پاره شده بود.

تسلیم دهلی وغنایم آن- نادر فاتحانه بدهلی پیشروی کرد ومحمد شاه ازو بطرز باشکوهی پذیرائی‌نمود وخزاین‌هنگفت نیاکان‌خودرا باوتسلیم نمود درمیان این غنام تخت طاوس معروف بود که تاورنیه آنرا این چنین وصف کرده :

(۱) این عبارت را از متن ترجمه کردم و در فتحنامه نادری که در مخزن الانشاء چاپ شده نیافتم.

(۲) جملات داخل قوسین را که درمتن بـانگلیسی است از مخزن‌الانشاء نقل کردم که باز هم درست تطبیق نمیکند وترجمه ومتن بی‌غلط نیست.

« بزرگترین تخت که درتالار قصراول نهاده شده بشکل یکی ازتختخواب صحرائی ماست باشش‌پا درازی وچهارپا پهنائی. تشك کف مانند بستری گرد است وتشکهای اطراف مسطح است قسمت زیر سایبان تخت بامروارید ها و الماس ها وکناره آن بامروارید مزین است دربالای تخت که بشکل طاقی‌است باچهارضلع قرار دارد که دمش گسترده است وهمهٔ آن بایاقوت کبود وسایر سنگهای رنگی پوشیده تنهٔ طاوس‌زر است جواهر نشان که برسینهٔ آن یاقوتی بزرگ نصب شده والماسی برسینه آویزانست بوزن پنجاه قیراط درهریك ازطرفین طاوس یك گلدسته نصب شده که ازگلهای زرین رنگ مرصع مرکب است. موقعی که شاه برتخت می نشیند گوهری شفاف که الماسی بوزن هشتاد یا نود قیراط برآن نصب‌ودور تادور مرصع است طوری آویزان میکنند که مقابل‌چشم اوقرارمیگیرد دوازده پایه که حامل تخت است بامروارید های گرد که هر یك ده قیراط وزن دارد تزیین شده . اینست تخت مشهور که تیمور لنگ ساختن آنرا آغاز نمود و شاه جهان تمام کرد که میگویند صد و شصت میلیون وپانصد هزار لیره به پول ما ارزش دارد.»

ارزش غنایم‌راهنوی هفتاد وهفت‌میلیون ونیم‌لیره‌انگلیسی‌تخمین زده وپائین ترین تقویم سی ملیون لیره است درهر صورت مبلغ هنگفتی بوده‌و اگر نادرآنرا خردمندانــه بهزینهٔ سپاه و امور عــام المنفعه میرساند برای ایران فقر گرفته بزرگترین سعادت میبود ولی افسوس‌این ثروت نادررا به خسّت سوق داد و ایران درحیات او سودی ازآن گنج گران نبرد وپس ازمرگش اسراف واتلاف گشت

قتل عام ـ جنگ بطور صلح آمیز پایان پـذیرفت ولی افسوس شورشی در دهلی سبب کشته شدن یکعده ایرانی گشت نادر در آغاز کوشش نمود غوغــا را بخواباند ولی سرانجام مجبورشد سربازان خودرا آزاد گذارد وآنها قتل و غارت کردند وآتش زدند وتا محمد شاه وساطت نماید قسمتی از شهر عرضهٔ آتش شده بود من مسجد روشن‌الدوله را دیده‌ام درآنموقع نادر برصفحهٔ آن که مرتفع است وسه جهة شهررامسلطاست‌نشسته بوده‌ونظاره میکرده این‌مسجد نزدیکی «دروازه

خونی» واقعست که قتال اول در آنجا آغاز نمود امروز هم در دهلی بازار عبارت «نادرشاهی» معنی قتل عام میدهد.(۱)

عروسی نصرالله ـ برای تأمین اتفاق بین دو پادشاه دختر امپراطور مغولی به نصرالله پسر دوم نادر عقدشد. گویند از داماد پرسیده شد نیاکان خودرا تاهفت پشت بنامد درجواب گفته شد «پسر نادرشاه پسر شمشیر ...» تاهفت نسل.

نتایج لشکرکشی ـ در این لشکر کشی چند ماهه نادر ضربتی وارد آورد که درهمه جهان صدا کرد. گرچه تاآنزمان هم فتوحاتی کرده بود ولی در واقع ولایات ازدست رفته کشوررا استرداد نمود. ولی درین لشکرکشی موفقیت آمیز ثروت افسانه‌وار هند را بدست آورد وتوأم باآن شهرت‌جهانی پیدا کرد. ازطرفی احتیاط سیاستمداریرا حفظ نمود و محمد شاه را بر تخت خود باقی گذاشت و از طرفی‌هر که‌را که‌جرأت‌مخالفت‌بااورامیداشت‌تهدید کرد. میدانست که‌نگهداشتن دهلی فوق قدرت اوست ولی‌کلیه ولایات ساحل یمین رود سندرا که در قدیم جزو شاهنشاهی ایران بود استرداد نمود . اینك فاتح بزرگ باقدرت وشهرت وثروت رود سند را دو باره عبور کرد و برسر راه بامیل و رغبت بعشایر خیبر باج داد تا گنجی را که باخود میآورد از خطر مصون دارد وسالماً بکابل رسید

لشکرکشی بسند ـ ۱۱۵۲ ـ ۱۱۵۱ ھ . (۱۷۳۹ م .) ـ سپاهیان مدتی در ارتفاعات افغانستان توقف کردند و زمستان بعد نادر بنواحی سند رفت تا ایـالات تسخیر شده را تصرف کند و مقاومتی قابل اعتنا در برابر دیده نشد. عمده توجه نادر تنبیه خدایارخان عباسی بود که به بیابان فـرار کرد واورا بواسطه پیشروی فوری بصوب «امیر کـوت» گیرآوردند ومجبوربه تسلیم کردند .

بنابقول عبدالکریم موقع معاینه اموال وی اشیای زیادی پیداشد که‌افغان ها ازاصفهان بغارت برده بودند . نادر اراضی مفتوحه رابرسه ایالت منقسم ساخت ووضع آنجا هارا مستقرنمود آنگاه ازراه پشین وقندهـار روبارتفاعـات نهاد. در هرات سپاهیان چهل روزماندند نادرغنایم جنگ که ازآنجمله تخت طاوس باشد

(۱) تفصیل این وقعه راکه حق به‌نادرمیدهد آقای قدوسی در تاریخ نادرشاه گرد آورده‌اند

بمردم بهت‌زده آنجانشان داد وخیمه‌ای راهم بمعرض تماشا نهاد کـه آنرا چنین وصف کرده‌اند : آستر آن‌ازدیبای بنفش‌رنگ بود که بر آن نقوش‌طیور وحیوانات ودرختان اززمرد ولعل‌ویاقوت والماس‌وسایر‌احجار‌قیمتی نصب شده‌بود.

فاتح بزرگ تماشا گاههائی فراهم می‌آورد و مهمانیهای با شکوه‌میداد.

لشگرکشی بسوی بخارا ۱۱۵۳ه . (۰۲۱۷٤۰) جنگ با ازبکان بخـارا و خیوه درواقع لازمهٔ لشگرکشی هند بود. همانطور که درفصل هفتادوشش‌مذکور افتاد این ولایات حکومتهای جدا جداداشتند نهایت حکام باهم خویشاوند بودند . ازاین دوسرزمین همه ساله دسته‌جاتی بخراسان هجوم میآوردند و تاخت و تـاز میکردند ، چنانکه در سابق ذکر کردیم یکی از همین دسته‌جات بود که خود نادر را در جوانی باسارت برد . گـذشته از این علل پیدا بود که آنها نمیتوانند در برابر سپاه نادر مقاومت کنند پس نادر قرار داد آنجا هـا را جزو متصرفات خود آورد .

لشگرکشی دربلخ آماده شد ودرآنجامقادیرزیادی غله هم‌جمع‌آوری شده بود .این خواربارررا بغایقها بار کردند ولشگریان از طرفین رودجیحون پیشروی نمودند تااینکه بچارجوی رسیدند که درآنجاپلی مرکب از قایقها وجود داشت . عبدالفیض‌خان امیربخارا که میدانست بزورباایرانیان برنیاید انقیاد کرد ورو به قرارگاه نادر نهاد . فاتح درابتدا باواوباتکبروتنفرمعامله کرد وبعد حکومت او را ابقانمود بشرطیکه جیحون مانند سابق مرزایران را تشکیل‌دهد واین‌قرارداد بادوازدواج تحکیم‌شد یعنی‌خود نادر بـاخواهر امیر و برادرزاده‌اش بادختر او زناشوئی کردند وبالاخره برطبق‌معمول هشت‌هزار نفراز ازبکان درردیف‌سربازان نادری ثبت شدند .

تسخیرخیوه ۱۱۵۳ه . (۱۷٤۰) ـ نادرشاه بعد ازافـزودن بخارا به شماره مفتوحات خود نقشه خودرا برای منقاد ساختن‌خیوه بمعرض عمل‌نهاد . ترکمنها تقریباً موفق شدند پل غایقی رابگیرند و ذخایـرسپاه را بغارت بـرند ولی بایك پیشروی فوق‌العاده ازآنها جلوگیری شد وآنان نومیدانه جنگیدند بطوریکه در

ابتدا بنظر میرسید ایرانیان که معروض تشنگی‌هم شدند شکست بخورند ولی‌نادر عده‌های خود راتمر کزداد وفاتح شد. بعد ازین جنك سپاه را درچهارقسمت کرد وباحتیاط جبهه وخلف و یمین ویسار تشکیل داد غایقهای کـرانبهای خواربار با توپخانه وسواره‌نظام‌حفظ‌میشد . اول‌حصارمعروف‌هزاراسب‌رامحاصره کردبعدچون شنید ایلبرس‌خان خیوه درقلعه جیوك جادارد ازمحاصرهٔهزاراسب دست‌برداشت وخان رامحصورنمود تااینکه وی مجبور به‌تسلیم گشت . قبل ازایـن لشکرکشی نادرشاه قاصدی پیش خان‌خیوه فرستاده وازو درخواست کرده بود اسیران ایرانی را آزاد کند ولی اوآنانرا کشت ویکی را هم مثلثه کرد و پس فـرستاد . اکنون موقعی رسیده بود ایلبرس خان بسزای کردارخود برسد پس خودش با بیست تن‌از مشاورینش کشته شدند . ولی بمردم ازطـرف سپاه آسیبی‌نرسید چـون معلوم شد بیگناهند . میان اسیرانی که دراینموقع دست نادرافتادند دو تـن انگلیسی یعنی اعضای هیئت هنوی بودند بنام تمپسن وهاگ . نادر بـآنان ملاطفت کـرد وبآنان گذرنامه داد و گفت اگرخساراتی بآنان برسد جبران خـواهد شد . مسافرتها و سرگذشتهای آنان که بدون شك سهمی‌هم در مقام شهرت بآنان میدهـد درکتاب هنوی مسطوراست . اقدام این اشخاص ازلحاظ تجارتی بی‌نتیجه ماند زیـرا متاع شان مشتری نداشت وسودی که درخورخطراتی باشد که مواجه‌شده بودند نبردند.

درین‌هنگام شماره‌ای ازاسیران ایرانی حتی روسی آزاد شدند . ایرانیان درمحلی درناحیه دره گزاسکان گشتند این‌محل را نادر بنانهاد و بمناسبت اینکه زادگاه خودش بودآنجا رامولودگاه نام داد مسجدی نیزدرآنجا ساخت که بنا به روایت عبدالکریم برفرازآن سه‌گلدان زرین رویهم نصب ودرفـوق‌آن شمشیری زرین استوارشده بود که علامت منشأ شمشیر بود .

موقعیکه من درسنه۱۹۱۳م . این‌محل را زیارت کردم بمن گفتند مـؤسس سلاله قاجار فرمان داد مسجد وسایر ابنیه رابا خاك یکسان کردند .

نادرشاه دراوج قدرت خودـ نادرشاه از خیوه به کـلات عـزیز خـود

بر گشت ودستورداد قصری بسازند و گنجینه‌ای بنا کنند تا غنایم دهلی درآنجا گنجانده شود ، پس ازآنجا بمشهد رفت و بیاد فتوحاتش مراسم برپانمود . این جهانگشای بزرگ ظرف پنجسال اشرف وحسین رؤسای گلزائی را منکوب کرد وقندهاررا باز گرفت . پیروزی دربرابرمحمد شاه وتسخیر دهلی البته کار عظیم نظامی‌بود واین‌پیروزیها باجنگهای پرموفقیت بخارا وخیوه تکمیل گشت همه‌اش این‌نبود بلکه‌ترکهادوباره‌شکست‌خوردند وولایات ایران استرداد شد وباردیگر حدود ایران درشمال جیحون ودرجنوب رود سند تعیین گشت که این سرزمین از آن صفویان هم فزونتر بود . اگر نادر استعداد کشورداری داشت میتوانست با استفاده ازذخایرهنگفت که دراختیارش بود سعادت ورفاه از دست رفته ایران را بازگرداند ولی پیروزی اخلاق اورا فاسد کرد وبقیهٔ حیات او یکدورهٔ قساوت و حرص‌روزافزون گشت که سبب شدهمان‌ملت که اوآنها راازیوغ افغانهای ستمگر آزادساخته بود اورا بنظریك مستبد خون‌آشام منفور بنگرد .

(فصل هفتاد ودوم)

واپسین سالهای نادرشاه

مگر ایرانیان نبودند که شاهنشاهی ایرانرا بحال سابق برگردادند ؟ مگر ایرانیان‌نبودند که شاه را بفتح هندوستان نایل کردند ؟حالا اولشگریان بیگانه دارد وبایك سپاه تاتاربماحکومت‌میکند؟ (شکایت یك ایرانی به هنوی) .

لشگرکشی برضد لزگی‌ها ۴۲ ـ ۱۷۴۱ م . (۱۱۵۵) در ایران مثلی است که گوید «شاهی که برضد لزگیها برود عقل ندارد» نادرصحت این مثل را درعمل ثابت کرد .

این‌طوایف وحشی که درنواحی دوردست داغستان مسکنی داشتند شروان و سایرنقاط مسکون رامورد تاخت وتازقرارمیدادند ودرموقع لشکرکشی نادربهند ابراهیم خان تنها برادراورا کشته بودند .

نادرشاه برای حفظ شرافت خود ناچاربود انتقام بکشد ودرعملیاتی که‌آغاز کرد اول برد بااو بود ویك قسمت ازجلوداران افغانی سنگرمستحکمی را تصرف

نمود . این پیروزی توأم باشهرت نادرسبب شد عشیره‌ای که درناحیه نسبة بیدفاع مسکن داشت تسلیم گردد .

پس آنها با خانواده‌شان به خراسان انتقال داده شدند . آنگاه نادروارد جبال داغستان شد وبرای تامین عبورومرور هشت‌هزارتن بر گماشت وخود با قوا به تعقیب لزگیهای گریزپا پرداخت وبعمق کوههای پراز جنگل‌های ضخیم نفوذ کرد . بالاخره عشایرفرصت بدست آوردند و به سپاه وقوای ارتباط حمله کردند وخسارات زیاد وارد آوردند حتی تاخیمه گاه شاهی رسیدند و زنها و جواهراتی بغارت بردند . نادرازین غافلگیری خشمناك شد و با شدت هرچه تمامتر جنگید ولی لوازم و کمك نرسید ومجبورشد به دربند عقب‌نشینی کند و اگر خواربار از هشترخان بآنجارسیده بود سپاهیانش گرفتارمجاعه میشدند. عقیده هنوی اینست که همین تجربه تلخ سبب شد نادراهمیت وجود نیروی دریائی را دریابد.

دولت روسیه‌از اینگونهٔ عملیات‌نادر بهراس‌افتادونیروئی‌فرستادلزگیهاراوادار نمود حمایت آندولت راتقاضا کنند . شاه عدم موفقیت خودرا بنظر آورد ودریافت که شکست اودشمنان زیادیرا برضد او برمیانگیزاند که تاکنون از بیم شکست ناپذیری اوساکت بوده‌اند پس دریك حال غمزدگی وخشم بازپس نشست .

کور کردن رضاقلی‌میرزا – موقعیکه نادرجشنهای خراسان‌راانجام داد و براه افتاد وازطریق استرآباد ومازندران بولایت شیروان رفت حین عبور ازجنگل های مازندران ازطرف دوافغانی مورد سوءقصد واقع شد . یکی ازتیرها بازوی راست اورا خراش داد ودستش را زخمی کرد وبرسر اسبش خورد نادر را صحیح یاغلط بفکرانداختند که محرك این اقدام رضاقلی میرزا بوده . شاهزاده جوان رااستنطاق کردندووعده‌دادندا گراقرار کندموردعفوقرار گیردولی‌اودربیگناهی خود اصرار ورزید. درنتیجه نادربعد ازپایان‌کارلزگیهادستورداداورا کور کردند اخلاق این‌شاهزاده بی‌شباهت بپدرش نبود هنگامیکه دریکی‌ازسفرهای نادرشایع شد نادرفوت کرده وی شاه طهماسب را مقتول ساخت تاخود بجای او نشیند . نادر بعد ازمراجعت باوی بخشونت وعدم رضایت رفتار میکرد . درهرصورت محال

نیست وی گناهکار بوده باشد . ازطرف دیگرنادر بعلت عدم کامیابی دربرابرلزگی ها بشدت عصبی شده بود وحاضر بود کسی را با یك سوء ظن محکوم کند . بهمه حال بدون شك بعداً بشدت پشیمان گشت و گفته‌اند ازفرط تأثرکلیه آنانرا که موقع میل کشیدن بچشمهای پسرش تماشاگر بودند بکشت که چرا درآنموقع توسط نکردند وخودرا بجای شاهزاده‌ای که افتخار ایران بودفدیه ندادند ایرانیان هنوز قولی راکه به رضاقلی نسبت داده شده بخاطردارند وآن اینست : « شما چشمهای مرا درنیاوردید بلکه چشمهای ایرانرا درآوردید !» .

اغتشاشات درایران ٤٤-۱۷۴۳-درنتیجه عقب‌نشینی نادراز داغستان ونگرانی که‌ازسوء ظن‌روزافزون‌او میان مردم‌احساس میشد درسه‌نقطهٔ ایران‌یعنی‌شیروان و فارس واسترآباد اغتشاش روی‌داد . درشیروان یك‌مدعی‌بنام سام‌برخاست وخود را پسرشاه‌حسین معرفی کرد و باکمك لزگیها یك عده دولتی دو هزار نفری را مغلوب ساخت. نادریك نیروی‌بیست‌وپنجهزار نفری گسیل داشت‌وبعداز یك‌جنگ سخت یاغیان رابخون خودآغشته نمود . مدعی‌را اسیر کردند ویك چشمش را در آوردند واورابااین پیام به استانبول فرستادند که برای نادر عاراست چنین بی تبار خبیث‌را بکشدبا اینکه سلطان‌بزرگ بااو همکاری کرده باشد !

در شیراز هم بواسطه عدم موفقیت حاکم فارس تقی خان در فرستادن قوا بخلیج فارس اغتشاشی‌روی داد . وچون‌مشار الیه شنید که ممکنست او را بعنوان زندانی به‌قرارگاه ببرند قیام کرد ولی‌یك نیروی‌هیجده‌هزارنفری‌مأمورشد و فتنه شیراز را باشدتی تمام فرونشاند وتقی‌خان اسیر افتادواورا ازیك‌چشم کور کردند ونزدیکانش‌را کشتند . در باب اغتشاش ایل قاجار بمناسبت‌ذکر از ماجرا جوئی هنوی‌بحث خواهم‌نمود درهرصورت رئیس آن ایل که محمدحسینخان باشدبدست یك نیروی‌هزار وپانصدنفری شکست خورد وایالت‌استرآباد در نتیجه‌قتل وصدمه قحط وغلا ویران‌شد واین وضع را هنوی درشرح خود مجسم ساخته .

آخرین لشکرکشی برضدترکیه ۱۷٤٥ - ۱۷۴۳ - آخرین لشکر کشی نادرشاه برضد عثمانی برسرامتناع سلطان ازشناختن مذهب جعفری بود که درآن

باب شیوخ سنی چنین فتوائی صادر کردند : «کشتن واسیر گرفتن ملت ایران جایز ومذهب جدید با عقیده حقه مخالف است». پس پادشاه ایران در اقدام خود برای توحید ملتین ایران و ترك شکست خورد بخصوص که شیعهٔ خالص نیز با او مخالفت داشت و ازینرو وضع او غبطه خوردنی نبود .

در هر صورت نادرشاه عزم کرد دراینموقع به ترکها که بواسطه اغتشاشات ایران باز بطمع زور آزمائی افتادند شکست فاحشی وارد سازد. شرح آن اینست که مدتی وقعه مهمی بین طرفین رونداده بود ترکها در موصل و قارص و نقاط دیگر درحال دفاع موضع گرفته بودند واز عهده اینکار بخوبی برمیامدمدند درصورتیکه ایرانیان در حملات بی‌نتیجه هزاران تلفات میدادند .

سرانجام در ۱۱۵۸ه . (۱۷۴۵) یک سپاه عظیم ترکی تحت قیادت یاقان محمد پاشا ازقارص پیشروی کرد وآماده جنگ شد نادر که هنرش در عملیات نظامی نکاسته بود تصمیم کرد بااین اردوی هنگفت دشمن درهمان سرزمین بجنگد که در آنجا عبدالله پاشارا شکست داده بود سردار عثمانی در رأس صد هزار سوار وچهل هزار پیاده دربرابر ایرانیان توقف کرد وبه تحکیمات پرداخت . روز بعد هردو سپاه بهم برآمدند وبعد از یك سلسله جنك که چهار روز ادامه داشت ایرانیان بفتح شایانی نایل شدند ترکها وادار به عقب‌نشینی بمواضع خود شدند و در آنجا سردارخودشان رابقتل رساندند ودریك پریشانی نومیدانه فرار کردند، نادر کلیهٔ ذخایر نظامی و توپخانه آنهارا تصرف کرد و چندین هزار ازآنان کشته یااسیر گشتند. بعد ازاین پیروزی درخشان فاتح بزرگ پیشنهاد های جدیدی برای صلح فرستاد و هم حاضر شد دعاوی خود را درباب مذهب جدید مسکوت گذارد پس معاهده صلحی باسلطان مراد چهارم انعقاد یافت.

آرزوهای نادرشاه درباب نیروی دریائی – برای نمودار ساختن تأثیر شرایط طبیعی دراخلاق بشری مثالی بهتر ازبی‌علاقگی ایرانیان بدریا نتوان یافت که چون کشورشان بواسطه سدهای کوه از دریا منقطع است . اززمان حافظ (که بخاطر دریا ازسفر هند صرفنظر کرد) تاکنون بدریا بی‌اعتنا بوده‌اند . نادر شاه

اولین پادشاه ایرانست که ارزش یك ناوگان را دریافت وسیاست بحیاو ازطرف دریاسالارش که در حین انتصاب بخدمت اطلاعی در باب دریا نوردی نداشت کاملاً مورد تأئید گشت.

نادر در ماه ژانویه ۱۷۴۳ میلادی شخصی انگلیسی را بنام التون(۱) (که بعنوان تجارت بایران آمد وخدمت نادر را قبول کرد) برای کشتی سازی منتصب ساخت ونام اورا جمال بیك نهاد.

التون بکشتی سازی اکتفا ننمود وبدستور پادشاه سواحل شرقی خزررا را تاجزیرهٔ چلکن(۲) بررسی کرد. منظور نادر جلوگیری از راهزنان ترکمن و وتأسیس مستحکمات ساحلی برای حفظ حقوق ایران در آن جهات بود. بعلاوه امید او این بود که توسط یك‌نیروی دریائی دشمنان خودرا ازپهلو سراسیمه‌سازد ودر جنگ بالزگی‌ها قوا برساند وگذشته از اینها بقول هنوی «نادر قصدشرکت در تجارت وحاکمیت دریای خزر را داشت».

التون نابغه بود مرکز خودرا در لنگرود که هوای بدی دارد قرار داد و بزعم تمام مشکلات‌دست بکارزد. الوار ازجنگلها برید وریسمان از کنف رشته‌شد لنگر چون درداخله پیدا نمیشد از ته دریا و اینجا وآنجا تهیه گشت مردم محلی چون کار اجباری بی‌مزد بود شدیداً مخالفت داشتند. ولی التون با یکنفر نجار انگلیسی وچند تن روسی وهندی بالاخره یك کشتی بآب انداخت که باتوپ های ۲۳ پوندی مجهز بود.

البته دولت روس این فعالیت التون را که بنفع نادر بود با نظر مخاصمت مینگریست ولی مشارالیه کار خودرا ادامه داد حتی بعد ازمقتول شدن پادشاه در کار خود ماند تااینکه در تاریخ ۱۷۵۱ در یك شورش تیر خورد و بعد ازمرگ او دستگاه کشتی سازی خوابید.

نادر درخلیج فارس نیز بایجاد نیروی دریائی اهتمام ورزید و یك ناوگان مرکب از ۲۰ کشتی تحت اداره ناویان پرتقالی وهندی تشکیل داد و این اقدام

(۱) Elton (۲) Cheleken

ایران را در آبها هم دارای یك نیروی واقعی ساخت. همچنین یك محل کشتی ـ سازی ساخت که تهیه وسایل وآوردن الوار ازآنسر ایران مستلزم هزینه هنگفت وتلفات مالی وجانی زیاد گشت. در این مورد هم تا قتل این نابغه را از بین برد ناوگان ایران نیز از بین رفت فقط یك کشتی نیمه‌کار که سیاحان بعدی ازآن‌ذکر کرده‌اند دربوشهر مانده بود که نمونه وجود کشتی سازی درآنجا بود.

قتل نادرشاه ۱۱۶۰ ه. (۱۷۴۷م.) ـ بموجب آخرین صفحات تاریخ جهانگشای‌نادری آخرین‌سال‌های سلطنت‌نادر فاجعه‌ووحشت‌خونخوارترین‌مستبدان تاریخ را فراموش گردایند. هرجا که میگذشت ازکله‌ها مناره‌ها میساخت وبقیة ـ السیف را بغار و بیابان پناهنده مینمود. درواقع همه کشور برضدش عاصی شده بود. برادرزاده اش علیقلی خان که برای منقاد ساختن سیستان اعزام شده بود بسیستانیها پیوست وخودرا شاه اعلان کرد و به انقلابات کشور افزود.

از جمله شورش‌ها شورش کردهای قوچان بود که سر زد ونادر به قوچان پیشروی نمود ودر اردوگاه خود که دردو فرسخی بود بدست افراد عشیرهٔ خودش بطالع خود رسید. تردیدی نیست که مهاجمین او بمنظور حفظ جان این کار را کردند زیرا میدانستند گرفتار و کشته خواهند شد. خیمه شاه برروی یك تپه پست نصب شده بود که من آن محل را دیدم. شبانگاه محمد صلاح خان ومحمد قلیخان افشار داخل خیمهٔ شاهی شدند و محل خواب او را جستند وحمله کردند ونادر در حالیکه باآنها میجنگید کشته شد.

بااینکه نادر بخواب رفته بود و غافلگیر شد باز درین مقاومت دو تن از قاتلین خودرا کشت ولی بالاخره صالح‌خان[۱] که فرمانده محافظین نادر بود اورا باضربتی بزمین انداخت.

اخلاق نادر ـ تحلیل اخلاق نادر مشکل نیست دارای بدنی عالی و ظاهری زیبا وصدائی رعدآسا وشجاعت و تصمیم فتور ناپذیر برای رهبری وسرداری‌خلق شده بود و باتبر جنگی خود باوج شهرت رسید. حافظه‌اش بهت‌آور ودر مردانگی

(۱) درمتن باشتباه صلاح خان ضبط شده . م.

بی‌نظیر ودرشناختن فن حرب ماهر بود. درابتدا بزرگمنش وسخی وبموجب‌وصف آبراهام کریتی برای بخشودن خطای دیگران آماده بود ولی بعد از تصرف غنایم دهلی خسیس گشت. و برخلاف اعتدال که در محاربات نخستین ازخودنشان میداد واز خونریزی بیفایده اجتناب میورزید اواخر تشنهٔ خون گشت.

میرزا مهدی گوید عقب‌نشینی از برابر لزگیها و کور کردن رضاقلی بود که اورا بافراط هولناك کشاند.

سنی بار آمده بود و نسبت بـه مجتهدین شیعه مخالفت ورزید و عایـدات هنگفت آنهارا ضبط کـرد. اهتمام او این بود کـه بواسطهٔ الغای مذهب شیعه وحدت اسلام را برگرداند(۱)ولی هرگز موفق نشد. سپس خود بعزم تأسیس یك مذهب جدید افتاد. با این نظر دستور داد کتب یهود و عیسوی را برایش ترجمه کنند.

درامور کشورداری ابداً شایستگی نداشت. بااینکه ظلم واعتساف رابشدت مجازات میکرد هرگز بفکرش نمیرسید که رضایت و رفاه ملت را جلب کند. یك موقع در نتیجه فتوحات دستور داد مالیات سه سال را از مردم نگیرند، بعد با جنون باورنکردنی‌این‌فرمان‌خودرا پس گرفت وحکم کردتادینارآخر گرفتند.

هنوی شرح میدهد که مأموران اوازطرف‌مردم منفور بودندودهاتیها دهات خودرا سنگربندی میکردند تا ازورود آنان جلوگـیری نمایند. حقیقت اینکه سرتاسر ایران مانند اینکه دشمن برآن تاخته و یران شده بود. به ملیونها ذخیره در کلات‌مبالغ دیگرهم افزوده میشد زیرا اموالی‌نیز ازمردم ببهانه اینکه ازدهلی دزدیده شده میگرفتند.

اگر نادر عقل داشت درهای گنجینهٔ خودرا باز میکرد. باملیونهائی که از هند آورده بود سپاهیانش را سیر میکرد و رفـاه بسرعت بایران باز می گشت و سلالهٔاو ادامه مییافت.

---

(۱) در نظردقیق نادر نمیخواست تشیع را ملغی شازد بلکه میخواست از سب و لعن خلفا و القای نفاق جلوگیری کند.

سرمرتمیردوراند(۱) عقیده دارد که بین نادرفاتح آسیا وناپلئون فاتح اروپا شباهتی عجیب هست هم از لحاظ وسعت فتوحات وهم از حیث انحطاط اخلاقی که ازفرط قدرت بآنها روی آورد. اگر نادر بعد از لشکرکشی هند و بخارا و خیوه مرده بود حتماً برای همیشه قهرمـان ملی محسوب میشد. افسوس زنده مانـد و کار بجائی رسید که ملتی که او آنرا از انقراض نجات داده او را به حق منفور شمارد.

(۱) Sir Mortimer Durand داستان نادر را رمان مانند بسبك تحریر کشید. وآن توسط مرحوم سیدمحمدعلی داعی الاسلام بفارسی نقل شده. یك مؤلف ایرانی نیز تاریخ نادر را بشکل داستان نوشته (رجوع شود به کتاب: نادر فاتح دهلی بقلم صنعتی زاده کرمانی طهران ۱۳۳۵ چاپخانهٔ آتشکده).

از کتاب تاریخ هند تألیف پاول پرایس ۱۹۵۵ میلادی(ص۳۸۷)(۱)

باانحطاط سلاله صفوی ایران بروز گار بدی افتاد . محمودخان غلزائی قندهاری طهماسب دوم را شکست داد ودر۱۷۲۲(۱۱۳۵ق.)اصفهان را تصرف نمود . ایران ازین وضع درسال ۱۷۲۹ بدست نادرقلی ترك خراسانی رهائی یافت و او غلزائیها را بیرون راند. در ۱۷۳٦ نادر برتخت نشست وعنوان پادشاهی یافت . تصمیم کرد ازغلزائیان قصاص گیردوبااین نظر به محمدشاه هند پیغام داد اجازه ندهدغلزائیان ازمرز بهند فرار کنند .

باطفره های جانبانه که از علائم دولتی است که روبزوال میرود اقدامی در این باب بعمل نیامد بلکه تامحاصره قندهار آغاز نمود عدهٔ زیادی ازغـلزائی ها بکابل فرار کردند نادر ازدهلی توضیحات خواست ولی جوابی نرسید. پس همینکه قندهار در ۱۷۳۱ سقوط کرد نادرشاه بغزنه پیشروی نمود و آنجارا تصرف کرد و بلافاصله کابل نیز بعد از مختصر مقاومتی تسلیم شد سپس حاکم جهرود در خیبر مغلوب گشت و پیشاور نیز بتصرف درآمـد . نادر بسوی لاهور پیشروی کرد والی آنجارا شکست داد واز آنجا نامه‌ای به محمد شاه فرستاد و او را از جهة ترتیب اثر ندادنش بنامه های خود توبیخ نمود و اظهار داشت که درصدد است بیایـد و مشاورین بداندیش محمدشاه را تنبیه کند. دربار محمدشاه باور نداشت که نادر جرأت حمله بهند را داشته باشد یااگر داشت درکار خود موفق گردد . این چنین بود غرور آنان بقدرت یاجهل آنان از ضعف خود .

در۲٤ فوریه ۱۷۳۹ نزدیکی کرنال جنگ درگرفت آغاز جنگ با اقدام

(۱) A History of India, J. C. Powell-Price London 1955 p. 387-91

برهـان الملك تسریع شد زیرا مشارالیه میخواست بارو بنهٔ خود را کـه بدست ایرانیان‌افتاده بود مسترد دارد.

بنابراین جنگ بدون نقشهٔ قبلی از طرف برهان الملك که سواره با قوای خود برای بازستاندن اموالش اقدام کرد شروع شد متعاقب‌او خان دوران ومحمد شاه و نظام‌الملك بانیروی اصلی می‌آمـدند. این سپاه امپراطوری مرکب بود از دویست‌هزار نفر سواره وپیاده وپنجهزار توپ، نیروی ایرانیان خیلی کمتر وهمهٔ آن مرکب از سواره نظام نبردآزموده بود.

کوشش برهان‌الملك برای استرداد بار هـای خود بی نتیجه ماند وخود او شاید هم بمیل خودش اسیر افتاد. خان دوران هم زخم کشندهٔ برداشت و آنـگاه نادر خودرا بسپاه اصلی زد و خونریزی بکار افتاد تااینکه محمدشاه رو بسنگرها عقب نشینی کرد و مذاکرات آغاز نمود و واسطهٔ آن همان برهان‌الملك بود که تقاضا نمود محمدشاه برتخت ابقا شود ونادرشاه ازهند مراجعت کند بشرطی که هند بیست میلیون روپیه بعنوان خسارت جنگ بایران بپردازد دربن بین محمد شاه نظام‌الملك را لقب امیرالامرا داد درصورتیکه برهان‌الملك مورد توجه واقع نگشت اوهم که انتظار چنین ترفیعی داشت عقیده خودرا تغییر داد وبتأثیررقابت و حسد بنادر توصیه نمود قبل از ورود بدهلی برنگردد. از طرف دیگر اعیان و رجال‌هند هم نسبت بپادشاه خود وفائی نشان ندادند وخود نادر درملاقات باو گفت تنها خان دوران و دو نفر دیگر باو وفادارند کسی ازحکام هند یا (راجپوت) ها کمکی باو نکرد وساوات برهه دیگر پیش جنگ نشدند.

نادرشاه وارد هندشد و در تمام مساجد دهلی بنامش خطبه خواندند ولی در نتیجه مشاجره‌ای که روزی بین‌سربازان نادر و کسبه برسر قیمت بوجود آمدقیام کوچکی برپـا شد مانند امروز آنروز هم در دهلـی شایعات بکار افتاد و مشهور کردند نادر درگذشته. هرجا که ایرانیانی بتعداد کمی گـرد آمده بودند مورد حمله قرار گرفتند و کشته شدند بخود نادرشاه سنگ و گـلوله پرتاب کردند. این دیگر قابل تحمل نبود حدود نهصد ایرانی کشته شده بودنـد و ادامه عصیان

موجب خشم نادرشاه گشت پس بسربازان خود دستور داد نظام شهررا اعاده کنند وانتقام بکشند. از ناحیهٔ لشکریان باین قسمت دوم اهمیت بیشتر داده شد و یك قتل عام مرتب در دهلی آغاز کرد.

گفته‌اند درین کشتار که ازصبح تاشامگاه ادامه داشت سی هزار تـن بقتل رسیدند. البته نتوان گفت اختیار سربازان از دست رفته بود زیرا در لشکر نادر انتظامات شدید بود. چنانکه محمد شاه درخواست نمود خـونریزی توقیف شود . نادرفرمان صادر کرد و کشتارفوراً خاتمه یافت. قسمت بزرگی ازشهر طعمه‌حریق گشته بود.

اکنون موقع حساب کشیدن رسید وخزاین امپراطوری باضافه تخت‌طاوس معروف وجواهرات وزروسیم فراوان تصرف گشت. اعیان واشراف هم ملزم بودند وجوهی تأدیه نمایند. برهان‌الملك بعدازتأدیه سی وسه میلیون روپیه وفات‌یافت. برادرزاده‌اش میرزا محمد مقیم که ازحکومت (داود) لقب صفدر جنگ داشت نیز از نقد وجنس بیست‌ملیون‌روپیه‌دیگر داد. سایر اعیان نیز وجوه معادل تأدیه کردند که درآن‌میان املاك‌خان‌دوران ونظام‌الملك‌بود. گفته‌اندقسمت اولی‌معادل پنجاه ملیون روپیه و ارزش جواهر وسایر چیز های گرانبها کـه نظام الملك و قمرالدین‌دادند به‌سی‌میلیون روپیه می‌رسید. بازرگانان‌متمول‌هم‌ملزم بتأدیه‌شدند وهر که سرباز میزد مورد شکنجه واقع می گشت محصل این وجوه سربلند خان بود. ولی این همه اش نبود بلکه کلیهٔ نواحی مغرب رود سند بانضمام خود آن رود بممالك ایران ضمیمه شد.

نادر قبل ازعزیمت بسوی ایران به محمدشاه نصیحت کرد که از حرص و مقاصد نظام‌الملك برحذر باشد وسازمان دولت خودرا اصلاح کند ودر اواسط ماه مه ازدهلی حرکت کرد.

نادر ضربتی بهند وارد ساخت که سقوط دولت راکـه از مدتی قبل متزلزل شده بود تسریع نمود. ولی‌چه محمدشاه وچه اعیان وحکمرانان ازین‌وقایع‌درسی نیاموختند که راهی برای حفظ کشوری کـه در حال انحلال بود بیندیشند مگر

اینکه هند بامارتهای متفرقه منقسم گردید.

درایالت (اود) صفدر جنگ بجای عمو وپدر زن خود برهان‌الملك نشست وفرمانی برای او ازطرف محمدشاه صادرشد. روی همین توارث پنجاب‌هم بز کریا خان پسر خان دوران که در برابر نادر سقوط کرده بود رسید . در بنگال جعفر خان که قائم‌مقام وزرای امپراطوری بود و دردهلی اقامت داشت در ۱۷۲۶ وفات یافت و درشخص دامادش شجاع‌الدین محمد خان که شجاع الدوله معروف بود و سمت‌قائمقامی‌خان‌دوران‌را جانشین پیدانمود وبعدازمرگ این‌یکی‌در۱۷۳۹پسرش سرفرازخان بجای اونشست ولی سرفرازخان که لقب علاءالدوله داشت برای‌حفظ بنگال قدرت نداشت و(علیوردیخان مهابت‌جنگ) قائمقام بهار که عداوت‌شخصی هم داشت با پشتیبانی درباریان محل که وعده خزاین شجاع الـدوله را گرفته بودند در۱۷٤۰به پیشروی پرداخت‌وبایك مخلوط نیرو وخیانت‌وخدعه علاءالدوله را مغلوب ومقتول ساخت و پایتخت او یعنی مرشد آباد که بدست مرشد قلیخان جعفرخان احداث شده‌بوداشغال شد. بااین وقعه علیوردیخان نایب السلطنه‌بنگال وبهارواووریسه گشت .

از کتاب افغانستان تالیف فریزر تایتلر (ص ۴۳ - ۴۰) (۱)

شهر اصفهان بعداز هفت ماه مقاومت تسلیم محمود افغان شد واین رئیس عشیره غلزائی بر تخت صفوی جلوس کرد . محمود در ۱۷۲۵م - (۱۱۳۸) کشته شد وپسر عموی او اشرف بجای او نشست که کمی بعد طهماسب پسر سوم شاه سلطان حسین را شکست داد وطهران رابتصرف درآورد ولی این سردستهٔ غلزائی دروضع ناروائی بود - درمیان ملتی بزور حکومت میکرد که عدهٔ آن ازپیروان او بمراتب بیشتر بودو نسبت باو از نظر مذهبی وملی تنفر داشتند- از طرف دیگر برادر محمود یعنی حسین ریاست گلزائیان قندهار راقبضه کرده بودوبرای اشرف نه جای انتظار کمك ازو میرفت ونه همدردی ، وقتی یك سردسته ایل بخواهد بریك جامعه متمدن حکومت کند چنان حکومتی حتماً ناپایدار است ودوامی نخواهـد داشت مگر این سردسته غیر ازمقاتله چیز دیگر هم بلد باشد دراینحال علت موفقیت غلزائیها در ایران فقط انحطاط خاندان حکومتی بود. و اگر رهبری مورد احترام و علاقـه ملت ایران پیدا میشد مهاجمین نمیتوانستند امید ادامهٔ حکومت کشور شاهی رادردل بپرورانند.

اتفاقاً چنان رهبری درحال ظهور بود . نادرقلی بیك که بعداً نادرشد از شاخه قرقلوی عشیره افشار یکی از طوایف ترکی الاصل بود که بسال ۱۶۸۸م (۱۱۰۰ق.) در خراسان تولد یافت . در ۱۷۲۶ (۱۱۳۹هـ) بقوای شاه طهماسب پیوست ودر همان اوایل شایستگی رهبری ونبوغ نظامی ازخودنشان داد . درسه سال مقامی ارجمند درخدمت شاه پیدا نمودو برای اعاده قدرت صفویان در ایران دست بکار زد اولین وظیفهٔ اومنقاد کردن قبیله بزرگ ابدالی افغانها در هرات بود که مقدمهٔ حمله به

---

(۱) Afghanistan by Sir Kerr Fraser-Tytler 1958

اصفهان باشد. «۱۷۲۵» (۱۱٤۲هـ)سر دسته‌های ابدالی شکست خورده و تسلیم شدند حتی بعضی درخدمت شاه درآمدند. آنگاه نادر برضد غلزائیها حرکت کرد و در یك سلسله محاربات نیروی آنهارا کاملا درهم شکست و اصفهانرا از وجود دشمن تخلیه نمود ودرآنجا چند هفته بعد طهاسب‌را برتخت پدر نشانید.

خبر عصیانی دیگر ازابدالیها رسید واین امر سبب شد نادر در۱۷۳۲(۱۱٤٥.هـ) هرات را تصرف کند. وبعد در۱۷۳٦ (۱۱٤۹.هـ) که شاه عباس سوم‌را خلع نموده خودش برتخت شاهی جلوس کرده بود حمله برقلعه غلزائی یعنی قندهار نمود این لشکر کشی تا۱۷۳۸ طول یافت وزمینداور و کلات غلزائی وقسمت بزرگ بلوچستان بتصرف ایرانیان درآمد. قندهـار بعدازمقاومت سخت تسلیم شد. با این ترتیب حصار شمال غربی که مغولها اهتمام کرده بودند دراختیار خود درآوردند این بار بدست یك مهاجم بزرگ دیگر افتاد وراه هندبازشد.

بهانهٔ نادر برای هجوم بدولت مغولی هند این بود عاصیان افغانی راکه موقع عملیات برضد غلزائیان ازمرز بهندوستان فرار کرده بودند مجازات کند. ولی تردیدی نیست علت واقعی این بود که وی میخواست نظیر فتوحـات اسکندر و محمود غزنوی وتیمور را تکرار کند وبعـلاوه ازثروت سرشار امپراطوری مغول که در حال انحطاط بود غنایم وخزاین بدست آورد وآن را صرف لشکر کشی بر ضد عثمانی نماید.

ماه مه ۱۷۳۸(۱۱٥۱) نادر ازقندهار حرکت کرد ودوسه روز بعددرمحل چشم‌مخمور که‌بعقیده‌بعضیهاهماس‌مو کورحالیه‌است‌بمرزهند گذشت.سرراه‌بامانع برخوردنکرد وغزنین بدون اشکال بتصرف درآمد تابکابل رسید درآنجاوجوه‌اهالی شهر بحضور آمدند واظهار انقیاد کردند ولی قلعه کابل تاماه ژوئن مقاومت نمود درماه سپتامبر نادر رو به پشاورنهاد برسرراه روی تپه‌های حوالی گندمك به‌بعضی قبایل افغانی برخورد کرد وآنهارا منکوب ساخت و بعداز عبور از جلال آباد و شکستن یك نیروی مخالف درمعبرخیبروارد شهر پشاور گشت‌وشهر بدون مقاومت تسلیم شد،

نادر در ابتدا سال ۱۷۳۲ (۱۱۵۲) عزیمت دهلی کرد . مقاومتهای سرراه بی‌اراده ونیمه‌دل بود تا این که بکرنال نبردگاه تاریخی‌هندرسید . دراین موقع لشکریان امپراطور مغولی محمد شاه درحدودهشتادهزار تن برای مقاومت جمع آورده‌شده‌بودندولی‌بعدازیکروزجنگ که‌فقط‌قسمتی‌ازنیروی‌طرفین‌شرکت کردند محمدشاه مبارزه را ترك کرد وبنفع نادرشاه استعفا نمود . شرایط صلح تعیین‌شد ولشکریان هند که درحال محاصرهٔ ایران بودند بتدریج‌پراکنده‌شدندودوپادشاه روانه دهلی گشتند .

نادر حوالی دوماه دردهلی توقف کرد . کمی بعد از ورود نادر نزاعی بین لشکریان قزلباش ایرانی ومردم شهردرگرفت واین سبب قتل‌عام‌مردم گشت که گفته‌اندعده مقتولین بدویست هزارنفررسید بلافاصله مالیاتی بمردم وضع شد و اموالی تصرف گردید که خزاین متراکم سلالـه مغول در یك آن دست بدست شد.ضمن غنایمی که نادر از امپراطور گرفت تخت طاوس معروف و الماس کوه نور بود .

دراواسط ماه مه دهلی گرم وناراحت میشد نادر که بمقصودخود رسیده‌بود تصمیم کردبسوس وطن حرکت کند . وی پادشاهی هند رادوباره بعهده محمدشاه واگذارنمود واوهم درمقابل تمام‌سرزمینهای مربوط بدولت مغولی را که‌درمغرب وشمال رود سند واقع بود ودرحقیقت نادر تصرف کرده بود بایران واگذار کرد نادر براه افتاد . ودر۱۷٤۰ بعد ازیك غیبت دوساله بقندهار رسید . درهمان سال بتسخیر سرزمینهای شمالی هندوکش بانضمام اراضی ماوراء جیجون تاحدود سمرقند و بخارا و خیوه پرداخت تا این کـه حدود فتوحات او در خاور زمین بمرزهای دولت داریوش رسید . دراین موقع نادر ۱۷٤۱ بـه پایتخت خود مشهد مراجعت نمود .

نادر بقیهٔ عمرخودرا در مغرب برضد دولت عثمانی ودر حوالی خلیج فارس گذراند . ولی هزینه این لشگر کشیها فشاری هولناك بمنابع کشورواردساخت و این بار وحشت اخلاقی روزافزون اوسنگین تر میشد ، ازسال ۱٤۷٤ بانطرف‌یك

ناساز گاریهای عقلی دراوپدیدآمد وباپیشرفت سنوات‌به‌اعمال‌وحشیانه او میفزود ملتش بتدریج ازو مأیوس میشدند وفقط چندهزار افغانی ونفراتی ازسایرملل بود که جلو قیام‌سپاه ایران را میگرفت بالاخره واپسین فاجعه درخبوشان (قوچان) اتفاق افتاد که شاه درآنجا اردو زده بود تا برضد کرد های یاغی عملیات کند. فرمانده افغانها زمان خان سدر زائی بود که بواسطه استعداد جنگاوری در نزد شاه مقرب شده بود. نادر بایك حس قبل‌الوقوع کـ یك فاجعهٔ نزدیك سر کردگان افغانی خود دستور داد روزبعد کلیه افرادسر کردگان ایران راکه دیگراعتماد بآنان نداشت‌توقیف کنند. این دستور توسط یك‌جاسوس‌بگوش ایرانیان رسید که بدون معطلی‌دست بکار زدند وهمانشب سه نفرازمواضعین بخوابگاه او وارد شدند وتا نادر از رختخواب بدرپرید اورا مقتول ساختند، احمدشاه و نفرات افغانی او که درعدد خیلی کمتر از ایرانیان بودند تا یقین کردند نادر کشته شده جنگ کنان براه افتادند وخودرا بقندهار رساندند.

تاریخچه نادرشاه

تألیف

و. مینورسکی

(پاریس ۱۹۳٤)

ترجمهٔ

رشید یاسی

استاد تاریخ در دانشگاه طهران

از نشریات کمیسیون معارف

دی ۱۳۱۳

مطبعه مجلس

چون این کتابچه خلاصه سودمندی از تاریخ نادر شاهست و نسخ آن نایاب شده بود عین آن بنام مؤلف محترم و مترجم دانشمند مرحوم باین کتاب ضمیمه شده (شفق)

مقدمه

دانشمند محترم آقای ولادیمیر مینورسکی که سالها در طهران ساکن ودر ولایات ایران مسافر بوده‌اند سالی چند است در پاریس ولندن مشغول تحقیقات عمیقه در باب تاریخ وجغرافیای ایران گشته در دایرةالمعارف اسلامی مقالات مفیده منتشر کرده‌اند . دراین اواخردانشگاه لندن‌ایشان را بسمت معلمی‌ادبیات فارسی بر گزیده است .

یکی از مؤلفات ایشان تاریخچه نادری است که قبلا برای درج در دایرةالمعارف سابق‌الذکر تهیه نموده وبسبب تفصیل فقط ملخص‌آنرا درآن کتاب درج واینك صورت اصلی‌آنرابزبان فرانسه درسلسله انتشارات انجمن تتبعات‌آثار وصنایع ایران درپاریس بطبع رسانیده‌اند .

اگرچه اکثر مندرجات این کتاب درتواریخ موجوده فارسی مذکوراست ولی ازآنجا که مؤلف محترم در تنقیح مطالب وتصحیح وقایع رنجی بسیار کشیده کتب فارسی را با مقایسهٔ با سفرنامه‌ها وتواریخ اصلاح کرده ومخصوصاً درتطبیق ایام وشهوروسنین دقتی‌کافی مبذول داشته‌اند نگارنده ترجمهٔ آنرا برای استفادهٔ محصلین تاریخ لازم دید .

علاوه بریادداشتهای مفید پای صفحه فهرستی که مؤلف از کتب مربوطه بتاریخ نادری خاصه منابع روسی و گرجی و ارمنی ترتیب داده‌اند شایان تمجید است .

چون برای خوانندگان فارسی بعضی توضیحات لازم بود گاهی عبارتی یا کلمه‌ای محض تبیین وتوضیح افزوده شد، امید است که بر فواید کتاب‌بیفزاید.

برای اینکه اسامی مؤلفین و کتبی که درفهرست‌آورده شده درتبدیل‌بخط فارسی مشکوك ومشتبه نشود قسمتی ازآن فهرست را عیناً ملحق نمود .

طهران ۲۰ دی۱۳۱۳

رشید یاسمی

دیباچه مؤلف

این کتابچه صورت نخستین یك مقاله‌ای‌است که برای درج در دائرةالمعارف اسلامی نوشته بودم ، اقرارمیکنم که خیلی بیش از حدی است که برای ترجمهٔ احوال نادرشاه در آن کتاب بزرگ بین‌المللی معین شده بود از این رونگارنده بتلخیص آن پرداخته وقریب یك ثلث مندرجات آن دردایرةالمعارف منتشر کردم، تلخیص مذکورموجب حذف نکات‌اساسی چندی شد که برای تهیهٔ آن زحمت بسیار کشیده شده بود ، پس‌ازانجمن تتبعات آثار وصنایع ایران اظهارتشکرمیکنم که تمام مقاله را درصورت اصلی وبقسمی که از زیر قلم من خارج شده است جزء سلسله انتشارات خود قراردادند ، با وجود اینکه تفصیلاتی در این کتابچه وارد شده است باز هم بعض خوانندگان اثسر اجمال وایجاز نخستین را درآن دیده و آنرا قدری خشك خواهندیافت . باید اعتراف کرد که اطلاعات ما از تاریخ ایران هنوز بسیار ناقص است مطالعاتی که تاکنون شده است کاملا بر اساس مأخذهای موجوده استوار نیست ، وقایع را بخوبی غربال نکرده، سنوات واسامی را ازغبار اشتباه خارج نساخته‌اند. درمورد تاریخ نادرشاه مخصوصاً مهمترین منابع تاکنون ترجمه تاریخ نادری بوده‌است که درسال ۱۷۷۰ ترجمه شده وامروز بکلی ازاعتبار افتاده است(رجوع شودبفهرست کتب) از این‌رونگارنده درهرحال باصل منابع رجوع کرده واساس تحقیقات آتیه را استوار کرده است .

بنیان تحقیق را براصل تاریخ نادری قرار داده و ازمآخذ فرعی دیگر مطالب راکامل کرده‌ام . متأسف هستم که تاریخ محمد کاظم را در دست نداشته‌ام (رجوع شود بیادداشت آخر این کتابچه) نسبت بنتایج وقایع آن زمان وتأثیرات عمومی آنها هم باکمال احتیاط پیش‌رفته‌ام ، درپایان این مختصر فهرستی از کتب مربوط بتاریخ نادر راکه تا حدی‌کامل و حاوی تجارب شخص نگارنده است درج

میکنیم که مخصوصاً برای اشخاصی که دور از کتابخانه‌های بزرگ هستند مفید واقع شود . این مختصر فقط بمنزلهٔ اسباب‌کاری‌است وامیدوارم رساله دکتری که اکنون در دانشگاه لندن در دست تهیه است واینجانب در کمال سرور مراقب پیشرفت‌آن هستم ما را موفق کند که بیشتر ازپیچ وخم‌های سرگذشت‌آن جهان‌گشای بزرگ‌آگاه شویم .

شاید بنظر بعض اشخاص طرز نگارشی که در اسماءِ اعلام شرقی با حرف لاتینی گرفته‌ام تا اندازه‌ای تازگی داشته باشد ، من در نوشتن این اسامی سعی کرده‌ام بساده‌ترین شکلی‌از عهده برآیم‌شایدبعضی ازآنهادر تلفظ محلی‌مختصری فرق داشته باشد ولی درنگارش اعلام سایرملل اسلامی قدری احتیاط کرده‌ام مثلا کلمهٔ محمد را درفارسی‌باینصورت ودرترکی محمد بکسر میم وسکون حاءِ و کسر میم ثانی نوشته‌ام . بعلاوه مسئله طرز نوشتن اعلام شرقی بخط لاتینی برای خوانندگان این کتابچه چندان مهم نخواهدبود .

پاریس ١٤ آوریل ١٩٣٤

تاریخچهٔ نادرشاه

مؤسس سلسلهٔ افشار درمحرم ۱۱۰۰(۲۲نوامبر ۱۶۸۸) متولد ودر۲۴ شوال ۱۱۴۸(۹فوریهٔ ۱۷۳۶) جالس سریر پادشاهی ودرشب یازدهم جمادی‌الثانیه ۱۱۶۰ (۲۰ژوئن۱۷۴۷) مقتول‌شد.

دودمان او

بنا برقول رشیدالدین[۱] طایفهٔ اوشاریکی از«اقوام اتراك صحرانشین» وجزء میمنهٔ سپاه اغوزخان بوده‌است. صاحب تاریخ نادر قوم افشار را ترکمان میخوانند معروف است که از بیم مغول طایفهٔ افشار ترکستان را ترك کرده ودرآذربایجان استقرار یافته‌اند شاه اسمعیل شعبه‌ای از این‌قوم را بخراسان شمالی کوچانده ودر سرچشمهٔ میاب کوبکان از مضافات ابیورد ساکن کرد. قشلاق‌آنها در حوالی دستگرد ودر گز بود، نادربشعبهٔ قرقلوافشار انتساب داشت، زبان مادری نادر طبعاً ترکی‌بود وبا این زبان با پادشاه هند وجاثلیق ارمنستان مکالمه میکرد.

نادر دردستگرد تولد یافت وبعد درآنجا بنائی بنام مولودگاه ساخته شد[۲] خانواده نادر چنان فقیر و گمنام بود که مورخ اودر این باب بهمین عبارت اکتفا میکند که «گوهرشاهواررا نازش بآب ورنگ ذاتی خود است نه بصلب معدن» پدرش امامقلی‌نام داشت، نادرنخست باسم‌جدش نذرقلی نام یافت(خادم‌نذر) ودر زمان شاه طهماسب موسوم به طهماسب‌قلی شد[۳]. پس از تاجگذاری همان اسم نخستین خود را باقدری تغییر گرفت ونادربمعنی کمیاب نام یافت.

نادر در ایام‌جوانی[۴] درمنازعات بیشماری که با ترکمانان و کردان

۱ـ چاپ برزین Trudi V.O.R.A.O. ۱۸۶۱، جلد هفتم، صفحه ۷

۲ـ عکس کوبکان در تاریخ سایکس مندرج است، جلد ثانی ۲۴۸.

۳ـ این اسم با طهماسب قلی جلایر اشتباه نشود.

۴ـ ازدوره جوانی نادرروایاتی که کم وبیش دست خیال درآن کارکرده منقول است در کتب اوتر Otter وهانوی Hanway وژان تیل Jentil وغیره. ازاین حکایات‌بسیارمیتوان یافت. ظاهراً مطالب مهمی در جلد اول تاریخ محمد کاظم که اکنون مفقود است مندرج بوده است.

چشمکزك خبوشان (قوچان) وازبکان وتاتارمروو افشارهم قبیله خود کرد بدلاوری وبهادری معروف شد اصحاب اواز افشار کردان درگز وابیورد بودند که با او خویشی داشتند (صفویه آنانرا برای سرحدداری در این نقطه گذاشته بودند).

ازطایفهٔ جلایرهم سیصد چهارصد نفر بسر کردگی طهماسب قلی وکیل با نادرهمراهی میکردند. موقع متین ومکان منیع قلعه کلات هم که درآینده حصن حصین نادرگردید ممددپیشرفت اوشد.

جنگ با ملك محمود سیستانی

درحدود ۱۷۲۳ هنگام بروز هرج ومرجی که پس از فتنه افغان رخ داد[۱] مشهدبتصرف ملك محمودآمد که حکومت تون داشت ونسبت خودرا بپادشاهان صفاری بلکه بشاهنشاهان کیان میرسانید. ملك محمودمیان اقوام ترك وکرد خلاف انداخت وهنگامی که شاه طهماسب ازآذربایجان سردارخود رضاقلی را مأمور دفع ملك محمود کرد میان اوونادرمنازعه شروع شده بود.

ابتدا نادرچندان کمکی بقزلباشهانکرد وباببیورد رفت اما چون ملك محمود نیشابور را تصرف کرد نادر مجدداً بجنگ او کمربست، دراین مصاف غلبه با محمود سیستانی شد وبضرب سکه وساختن تاج سلطنت پرداخت.

چندی نادر بسرکوبی یاغیان افشار (ساکن قلعه غورخان یا قورغان[۲]) وتاتار اطراف مروهمت گماشت، دائماً بر قوای نادر افزوده میشد زیرا که پس از هرفتحی قبایل مغلوب را درمیان طوایف تابعه خودجای میداد ومردان آنها را درلشکرخود داخل میکرد.

دراین وقت شاه طهماسب ازپیش ترکان وافغانیان گریخته خود رابمازندران رسانید وملك محمود ازجوین عازم بود که بیك حمله اورا از پای درآورد. شاه طهماسب معیرالممالك[۳] ازارکان دربارخودرانزدنادرفرستادندظاهراً مذاکراتی

۱ـ غیلزائی یا قلزائی (یا بقول میرزا مهدیخان غلیجائی) (غلجهٔ) در اصفهان بودند و ابدالی‌هادرهرات.

۲ـ در بعض نسخ قوزغان مینویسند با زاء (مترجم)

۳ـ حسنعلی بیك (مترجم).

که کردند در قتل فتحعلی‌خان قاجارسردار پادشاه که نادرطبعاً آرزوی مقام او را داشت بی‌تأثیرنبوده است . فتحعلی خان را به نادر تسلیم کردند ودر۱٤صفر۱۱۳۹ (۲اکتبر۱۷۲۶) در خیمه‌اش «باشتباه وفریب» مقتول شد. ازین تاریخ نادر بحل مسائل ملك ورتق وفتق امورملك خراسان مأمور گشت .

نادر در۲۱محرم۱۱۳۹(۱۸سپتامبر۱۷۲۶) لشکر بتسخیر مشهد برده بود . در٦ربیع‌الثانی(۲دسامبر) شهرمذکوز بحیله مسخر شد وملك محمود از سلطنت کناره گرفت . از این تاریخ نادر مقرخود رادرمشهدقرار دادو کسان خود را هم باین شهرآورد و گنبد مطهر رضوی را تذهیب کرد.

ازآنجائیکه نادر بهیچوجه در صدد استمالت ودلجوئی شاه برنمیآمد شاه بخبوشان رفته نامه‌هائی بطوایف نوشته نادر را بخیانت متهم کرد (۱) نادر شاه را درحصار گرفت وبعد از نوروز۱۱۳۹(مارس۱۷۲۷) شاه تسلیم شد، نسبت بصمیمیت او همیشه شکی درمیان‌بود،لازم دید که شورش کردان در گز وخبوشان راخاموش کند وببهانهٔ همین‌انقلابات نادرمصمم شد که‌کارسیستانیان را خاتمه بدهد ، پس ملك محمود وبسیاری ازبستگان اوراشربت هلاك چشانید .

جنك باطایفه ابدالی

در ذوالحجه۱۱۳۹(اوت۱۷۲۷) عاقبت محاربهٔ با افغانان ابدالی در گرفت ، طوایف ابدالی درجنوب مشهد (سنگان به دادین خواف) بودندقلعه به دادین مسخرشد ولی میان شاه ونادر مجدداً خلافی ظاهر گشت‌زیرا که شاه اصرارداشت که نادر را باصفهان بفرستد اما اومیخواست قبلادشمنان نزدیك را از میان برداردخاصه ابدالیان راکه درهرات بودند شاه طهماسب بی‌مقدمه قوللرآقاسی خودمحمدعلی‌خان را مقام نیابت سلطنت عراق و آذربایجان داد ، چون این‌کار بانظرنادرموافق نمیآمد شاه را بمشهد روانه کرد حمله بافغانها هم دوچار تعطیل وسرکوبی‌تر کمانان صحاری شمال‌خراسان‌هم‌بی‌نتیجه شد واگرچه نادر تابلخان داغی (نزدیك کراسنودسك) پیشرفت‌برادرش

۱ـ آغاز ستیز نادر وشاه طهماسب را مربوط بخواستگاری آنها ازدختر سام بیك خبوشانی میدانند (مترجم) .

ابراهیم‌خان درنواحی درون (مغرب عشق‌آباد) شکست یافت .

تصرف ایالات ساحل بحرخزر

باوجود این حوزهٔ فتوحات نادر روزبروز در توسعه بود . در استرباد ، مازندران حکومت محمّد علی‌خان منحل شد ومقدّمهٔ قشون نادرپس ازتسخیرآن نواحی درایالت‌طهران باافغان‌هادرگیلان باروسها مواجه گردید . نادرسفیری نزد روسهافرستاده تخلیه ایالات‌شمالی‌راتقاضا کرد [۱] دولت‌روس نظربیدی‌آب هواو کثرت‌خرج‌نگاهداری افواج‌درولایات ایران‌از۳۰ مارس ۱۷۲۵ تصمیم گرفته بود که تدریجاً قوای خود راازایران خارج کند مشروط بآنکه عثمانیان ایالات مذکور رااشغال نکنندوشاه قشون‌خودرا بآن نواحی بفرستد (۲) .

تسلط اللهیارخان درهرات

قبل ازشروع باقداماتی درسمت غرب بایستی ازجانب‌شرق اطمینان حاصل شود . از قضامیان افغانهای هرات خلاف افتاده‌بود ، جماعتی‌طرفدار اللهیارخان‌وگروهی هواخواه ذوالفقارخان بشمارمیآمدند . در٤شوّال ۱۱٤۱ (۳مه۱۷۲۹) نادربتربت‌جام‌راند و شاه طهماسب هم ازپی‌اوبآنجا رفت‌وبااینکه طوایف افغانی باهم‌صلح کردند نادر موّفق شد که‌ازجانب‌هرات‌وفراه‌پیشرفتهائی‌بکند وبعدازمذاکرات ماهرانه‌افغانها راباطاعت‌آورد وازروی کمال حسن تدبیرنادر اللهیار خان را در هرات بحکومت باقی گذاشت ، امّا طوایفی فارسی زبان‌مثل جمشیدی و غیره درمشهد وجام ساکن کرد و پس از دو ماه لشکر کشی بمشهد باز آمد ، ٤ ذو الحجّه (۱ ژوئیهٔ ۱۷۲۹) (۳) .

۱ـ سواحل بهرخزر درسمت جنوب دربند باضافه ولایت گیلان درزمان پطر کبیر ، ۱۷۲۲ بتصرف روسها درآمد.

۲ـ بوتکوف (جلد اول ۱٤۱) عدهٔ روس هائی راکه در مدت ۱۲ سال توقف در سواحل بحرخزرفوت شده‌اند تقریباً ۱۳۰،۰۰۰ تا ۲۰۰،۰۰۰ بحساب‌آورده است وازین عدهٔ چهل پنجاه هزارنفر جزءِ افواج نظام بوده‌اند !

۳ـ اسناد این مطلب در کتاب سولویف فصل نوزدهم ، ص ٦تا۱۲ درج است.

عاقبت کار طوایف غلیزائی

اشرف غلیزائی (غلجهٔ) چون نادر رادر نواحی شرق مشغول دید بخراسان لشکر کشد ۱۳ محرّم ۱۱۴۲ (۸ اوت ۱۷۲۹) وسمنان را محاصره کردو پیش قراول سپاه او بسرداری سیدال ببسطام رسید ـ نادر سیدال رامنهزم کرد ، در ۶ ربیع الاوّل (۲۹ سپتامبر ۱۷۲۹) جنگ قطعی در کنار رودخانهٔ مهماندوست واقع شد . توپخانه (۱) نادر مزرعه جان سپاهیان غلیزائی رادرو کرد ، پس از این شکست کار افغانها بالقوه ختم شده بود ، نادر چون بنظم سپاه توجّهی خاص داشت از تعاقب هزیمتیان خودداری کرد ولی تدبیری اندیشید که ازسمت قزوین هم افغانهامورد تهدید واقع شدند ، بدون فوت وقت نادر عثمانیان را بترك آذربایجان دعوت کرد ، نادر رفتاری آمرانه پیش گرفته و بااعمال خود سرانه‌ای که داشت میان اووشاه طهماسب بازهم رنجش پیداشد .

جنگ دوّم بالشکر افغان کـه حاکم طهران ریاست آن داشت در سر دره خوار واقع گشت (پیلای کاسپیای) افاغنه طهرانرا رها کرده باصفهان پناه بردند سه هزار تن از مشاهیر آن شهر را بشتاب تمام شربت هلاك دادند ، نادر از پی فرا رسید ودر ۲۰ ربیع الثّانی (۱۲ نوامبر ۱۷۲۹) در مورجه خورت افغانها را مغلوب کـرد و سه روز بعد بپایتخت اصفهان وارد شد ، چون خراسان منقلب شده بود نادر مقدّمات باز گشت یاران را برای حفظ «وطن غازیان خویش» فراهم آورد ، درباریان شاه نیز برآن بودند که باید خراسانیان را معاف کرده وکار را بغیر آنان سپرد ، امّا شاه (۲) منجی خود را بالتماس نگاهداشت.

در جمادی الثّانیه (آخرین دسامبر ۱۷۲۹) نادر اشرف را در آخرین بار مغلوب کرد ، محلّ جنگ زرقان ۵ فرسخی شیراز بود ، سپاه اشرف پراکنده و منهزم گشت وآخر الامر هنگامی که درصدد رسیدن ببلوچستان بود رقبای قندهاری او سرش را از تن جدا کردند ، نادر ایلچی بهندوستان فرستاد که شرح فتوحات اورا بپادشاه بابری گفته و از وی بخواهد که فراریان افغان را در وقتیکه قشون

۱ـ میرزا مهدیخان ، توپچیان فرنگی نژاد ، مینویسد .

۲ـ شاه در ۸ جمادی الاولی (۲۹ نوامبر ۱۷۲۹) وارد اصفهان شد.

ایران بجانب قندهار خواهد رفت بخاك هند راه ندهند ، این نخستین علامت توجّه نادر بتصرّف نواحی جنوب شرقی بود !

نادر درنواحی شمال غربی ایرانی

ازشیراز نادر راه کهگیلویه را پیش گرفت ، در نوروز ۱۱۴۲ (۱۷۳۰) به باشت رسید وازطریق شوشتر ودزفول وخرّم آباد وارد بروجرد شد . شاه که از پیشرفت نادر سروری تمام داشت تاجی مرصّع با عهد نامه والی گری خراسان « قندهار تا پول کورپی[1] که رأس الحدّ عراق است» بانضمام مازندران و یزد و کرمان وسیستان[2] به نادر فرستاد ویکی ازخواهران خود موسوم به رضیه خانم[3] را بازدواج نادروخواهر دیگر خود فاطمه سلطان بیگم نام را به رضاقلی میرزا داد.

عثمانیان خاك ایران را ترك میگویند

چون عثمانیان جوابی بسفیر ایران نمیدادند نادر نهاوند را تصرّف وترکان را در ملایر مغلوب کرد ، عبدالرّحمن پاشا معجلاً همدان‌را ترك کرد وبسنندج رفت ، چیزی نگذشت که کرمانشاه هم بدست نادرافتاد .

نادر پس از تنبیه بختیاری ها[4] وترکمانان کوکلان در اوّل محرّم ۱۱۴۳ (۱۷ ژوئیهٔ ۱۷۳۰) عنان عزیمت بجانب آذوبایجان تافت ، در جنوب مراغه بیورت اصلی طایفه خود رسید و ۳ هزار خانوار قرقلو افشار را از آنجا بخراسان کوچ داد .

عثمانیان از همه جا عقب می نشستند ، نادر در ۲۷ محرّم (۱۲ اوت) بتبریز وارد شد وعازم بود که بنخجوان وایروان لشکر بکشد لکن دراوّل صفر (۱۶اوت) اخبار ناگواری ازمشهد باورسید وآن خبر هجوم ابدالیان بشهر مشهد بود ، نقشهٔ

۱– دربعض نسخ پول کوپی مینویسند (مترجم) .

۲– علی حزین ص ۱۸۹ (شیخ محمد حزین ، مترجم).

۳– این قبیل مواصلت ها را مسلمانان جایز میدانند خاصه که مادر دوخواهر جدا باشد ، بنابر فول بوتکف (جلد اول ، ص ۱.۱۴) دختر شاه سلطان حسین که به نادر داده شد قبلا زن داودام Davdam شاهزاده گرجی بوده واز اوپسری دوازده ساله داشته‌است.

۴– سنی های متحد افاغنه . درجزین درمشرق همدان است .

نادر بکلّی مبدّل گشت واین مصادف بود با حوادثی که دراسلامبول رخ داد ومنجر بعزل سلطان احمد ثالث شد (۱) .

شورش ابدالی ها

ذوالفقار خان حاکم فراه اللهیار خان ابدالی دوست نادررا از هرات رانده و تا پای دیوار مشهد پیش آمده در آنجا ابراهیم خان برادرنادررا در۱۳ محرّم ۱۱٤۳ (۲۹ژوئیه ۱۷۳۰) شکست داده بود . نادر بیستون بیك افشار را در تبریز گذاشته شتابان بجانب مشهد رهسپارشد، امّا یاغیان ابدالی بولایت خود باز گشته بودند . نادر بسوی شمال توجّه و به تنبیه طوایف ترکمان یموت عزیمت کرد ، امّا تراکمه چون از نهضت او خبر یافتند بجانب خیوه گریختند . دراواخرربیع الثّانی (نوامبر۱۷۳۰) نادر درمشهد ببازدید طوایفی که جدیداً از ایالات ایران کوچ داده بود پرداخت . مجموع آنها به ۵۶۰۰۰ خانوار بالغ میشد ! مرکزثقل ایران بطورآشکاربجانب شمال شرقی تمایل میبافت .

نادر با جلادتی هرچه تمامتر ایلات نامطیع را فرمانبردار کرد و لشکر بجنگ ابدالیها برد حسین غلیزائی قندهاری هم‌بآنها یاری‌میداد . نادردر٤شوّال (۱۲آوریل ۱۷۳۱) بسه‌فرسخی‌هرات رسید ، جنگی پرهیجان واقع‌شد ، بعضی‌از افواج‌نادربسمت بلخ متمایل‌شده‌دستبردهائی بطوایف اوزبك کردند وبعضی‌بجانب هلمندرانده در (گرشك‌بست) باقندهاریان مصاف‌دادند ،آخرالامرافغانیان‌هرات ذوالفقارخان رامعزول واللهیارخان‌را دعوت‌بحکمرانی کردند . اللهیار خان روز ۱۸صفر۱۱٤٤ (۲۲اوت ۱۷۳۱) از اردوی نادر خارج شده بهرات رفت ولی چون بقوم خودرسید اونیزسربشورش برداشت‌وبازآتش جنگ بالاگرفت . لشگرایران درجنگهای گازران و کبوترخان (۲۱ربیع الثّانی - ۲۳ اکتبر۱۷۳۱) فاتح‌شد ولی

۱ـ یکی از علل شورش ناخشنودی ینگیجریان از تغییر سیاست عثمانی بود ! زیراکه ینگیچریان در آذربایجان املاکی خریده بودند وبایستی آنها را ترك کنند ، رجوع شود بکتاب میرزا مهدی خان که در سنوات قدری اشتباه کرده است . رجوع شود بکتاب هامر Hammer فصل ٦٤ .

افاغنه بیاری طوایف بومی هزاره ، اوبه ، راتسخیر کردند ، عاقبت هرات در اول رمضان (۱۷ فوریه ۱۷۳۲) تسلیم شد . اللهیارخان بمولتان هند تبعید و طوایف ابدالی بعدازنظم ونسق جدید درفاصله سمنان وابیورد توزیع گشتند . بعد ابراهیم خان برادرنادر باوجود دسایس حسین قندهاری فراه‌رابدست آورد ، نادردر۱۹رمضان (۱۷مارس۱۷۳۲)بسر کشی‌ولایات مسخّره‌خود روان‌شد .

ناکامیابی شاه‌طهماسب ثانی

بنابرقول میرزا مهدی خان شاه طهماسب میگفت نادر را مملکتی جدا گانه‌است واستردادبلادآذربایجان رااحتاجی باعانت ایشان‌نیست . مشاورین پادشاه اورامیداشتند که‌در زمان اشتغال‌نادردرخراسان ازخودلیاقتی بروزبدهد .

در جمادی الثّانیهٔ ۱۱۴۳ (آخر دسامبر ۱۷۳۰) شاه از اصفهان عازم مقابله عثمانیان شد . ازطریق همدان بتبریزرفت وحاکمی راکه نادرنصب کرده‌بود [۱] معزول کرد ، با ۱۸۰۰۰ سپاه تبسخیرایروان شتافت لکن بعداز ۱۸ روز محاصره چون‌آذوقهٔ‌اردوی‌او تمام‌شدازرودارس گذشته خودرابسلطانیّه رسانید ، ورودافواج فارس‌شاه‌رامستعدّحمله کرد ، درحوالی‌قوریجان[۲]در۵فرسنگی‌شمال‌شرقی‌همدان بقشون عثمانی که سرداری‌آن بااحمدپاشای بغدادی بودزد [۳] . سپاه قزلباش‌چهار پنج‌هزار تلفات داده وتوپخانهٔ خودرا بجا گذاشت وشاه باصفهان پناه برد ، احمد پاشاتا ابهر(مشرق‌سلطانیّه)رابتصرف‌آورد . مقارن‌این‌احوال سرداردیگر ترك‌علی پاشا(حکیم اوغلو) ازایروان‌حرکت کرده تبریزومراغه رافرو گرفت ، فقط‌قلعهٔ دم‌دم‌درجنوب ارومیّه که مسکن‌طایفهٔ افشاربود باقی‌ماند واهل‌آن‌دلیرانه مقاومت کردند .

ترك ها که ازباز گشت نادرمیترسیدند بشتاب تمام‌مقدّمات صلح‌را در بغداد

۱ـبیستون خان افشار (مترجم) .

۲ـمیرزا مهدی خان قریهٔ کردخان مینویسد (مترجم) .

۳ـازکتاب هامر Hammer منقول ازصبحی . تاریخ ۱۵ سپتامبر ۱۷۳۱ .

طرح‌ریزی کردند (۱) بنابراین قرارداد اراضی جنوب ارس بایران پس داده میشد و نواحی شمالی رودمزبور بترکها تعلّق میبافت . بعلاوه ۹ محال کرمانشاه بصیغه ارپالیق (اقطاع) به احمدپاشا واگذار میشد .

از ۲۱ ژانویه تا اوّل فوریه ۱۷۳۲ نمایندگان شاه در رشت عهدنامهٔ دیگری باروس‌ها بستند ، بموجب آن اراضی جنوب سالیان (ساحل رود کور) بایستی معجلا تخلیه شود ، لکن پس دادن باکو و دربند موکول باین شد که ایرانیان ایروان و ماوراء قفقازیّه راازترك بگیرند . تشویق عمدهٔ روسها ازاین بود که مبادا عثمانیان دستی بسواحل بحرخزر پیدا کنند .

خلع شاه طهماسب ثانی

مقارن فتح هرات نسخهٔ عهدنامهٔ ایران و عثمانی بدست نادر رسید واونهایت تنفّرخودرا ازقراردادی که پس ازشکست منعقدشده باشد اظهار کرد (۲) وایلچیانی باسلامبول و بغداد فرستاده تمام‌خاکی‌را که صفویّه درتصرّف داشتند خواستارشد ومعتمدی ازافشاریّه راباصفهان فرستاد که فتح‌اووشکست افغانهارا بچشم شاه‌طهماسب کشیده ازانعقاد عهد نامه مزبور که سرنوشت اسرای ایران رادرخاك عثمانی مسکوت گذاشته بود ابرازناخشنودی وملامت کنند .

بعدازتنظیم امورولایات‌جدیدنادر بمشهدواردشد ۱۵ شوّال (۲ آوریل ۱۷۳۲) چون‌شکست شاه‌درهرایالتی ایجاد نهضت‌های خلاف وفساد کرده بودنادر موقع را مغتنم‌شمرده در اکثرولایات‌حتّی آذربایجان حکّامی نصب کرد تجهیزات جنگ جدیدخیلی بدقّت‌فراهم‌آمد ، افغانهای‌تازه مطیع وترکمانان یاغی‌هم‌مجبور بدادن قشون شدند ، نادرحکومت خراسان‌را بابراهیم‌خان سپرده‌روز ۷ محرّم ۱۱۴٤ (۳۰ ژون ۱۷۳۲) ازمشهدبیرون‌آمد ، درعرض‌راه‌حمله‌بترکمانان یموت کرده تامشهد

۱ـ‌هامر فصل ٦٦ ، دهم ژانویه ۱۷۳۲ .

۲ـ‌خالی از غرابت نیست که عثمانیان هم از این عهدنامه که تبریز را بایران وامیگذاشت ناخرسند بوده ووزیربزرك توپال عثمان راخلع کردند (۱۲ مارس ۱۷۳۲). سرهمرفته عهدنامهٔ‌شاه طهماسب با عثمانیان موقة خالی‌از منافع نبود وقرار داد باروس هم پیشرفت فوق‌العاده‌ای محسوب میشد لیکن نظرنادر خیلی‌بالاتراز اینهابود .

مصریان (در کنار اترك) وتابلخان پیش رفت امّا تراکمه بنابر عادت خودرا بنواحی شمال کشیده بودند . نادرچون در ۲٤ محرّم ۱۱٤٥ (۱۵ ژوئیه ۱۷۳۲) بکرگان رسید شنید که روسها گیلان را ترك گفته‌اند . نادر بشاه طهماسب دستور داده بود که در قم یاطهران بلشکراو پیوندد اما او تعلل کرد و با احمد پاشا والی بغداد مشغول مقاولات جدیدی شد و این امر بنا بر مندرجات تاریخ نادر را مجبور کرد که باصفهان برود .

شاه بدیدن نادر آمد ودرخیمهٔ او بعیش وسرور مشغول شد ، نادر اورا اطمینان داد که پس ازختم محاربهٔ ترك بخراسان بازخواهد گشت، شاه چندان اعتمادی براین قول نکرد و بی حقّ هم نبود زیرا که بامداد نادر درباب مصالح دولت کنکاش کرد ، امراء اورا در گرفتن زمام مهام تأیید کردند لکن نادر علی العجاله پسر طهماسب را که هشت ماه بیش نداشت بنام عبّاس ثالث بسلطنت نشاند ودر ۱٤ ربیع الاوّل ۱۱٤٥ (٤ سپتامبر ۱۷۳۲) طهماسب را بمشهد فرستاد وسه روز بعد رسماً پادشاهی عبّاس ثالث را اعلام و آن طفل رابقزوین روانه کرد .

محاربه باعثمانیان نادر بعداز تنبیه بختیاری‌های هفت‌لنگ و طایفه زند در ۹ جمادی الثّانیه (۲۷ نوامبر) وارد کرمانشاه شد ودر ۲۲ جمادی الثّانیه ۱۱٤٥ (۱۰ دسامبر) از راه ماهیدشت و کرند و کوه کاوروان (گهواره ؟) (۱) پاحمدپاشای باجلان(۲) حمله بردو قلعهٔ محکم اورا درزهاب مسخّر کرد . مقارن این حال لطفعلی بیك نایب الحکومهٔ آذربایجان لشکر دیگری ازجانب قراچولان (شمال شرقی سلیمانیّه) بیاری نادر آورد .

نادر اول رجب (۱۸ دسامبر ۱۷۳۲) بکرکوك رهسپار شد باین امید که احمد پاشا نیزازبغداد خارج خواهدشد امامجبور شد که پیشرفت خودرا دوام داده ازراه دشت کورپی (تاش کوپرو) وقراتپه تاینگجه جلو رفته در اول شعبان (۱۷ ژانویه

۱ـ گهواره صحیح نیست زیرا که این محل در پنج فرسنگی مشرق کرند واقع است وبنابر قول میرزامهدیخان کوه (کاروان) درسمت جنوب راه کرند واقع بوده‌است فعلا کوهی بنام گاره مخفف گاوراه درآنحدود هست (مترجم) .

۲ـ گویا باجلان باید بایلان ضبط شود .(شفق)

۱۷۳۳) بلندی های مقابل کاظمین را فرو گیرد (۱) ، یکنفر مهندس فرنگی از چوب خرماجسری ساخت و نادر از دجله گذشته اسکی بغدادرا بتصرف آورد و تمام بغداد رادرحصار گرفت ، درهمین وقت هم شیخ عبدالباقی طایفهٔ بنی لام و والی عربستان(۲) مأمور فتح بصره شدند .

احمد پاشا برای دفع الوقت وعده داد که شهر بغداد را در آخر صفر تسلیم کند دراین موقع لشکر توپال عثمان از راه کرکوك پیش آمد ، نادر دوازده هزار نفر بمحارست بغداد گماشت و در ٦ صفر ۱۱٤٦ (۱۹ ژویه ۱۷۳۳) بقیهٔ سپاه خودرا بمقابله توپال عثمان برد (بسمت سامرا) ، در کنار دجله نادر مغلوب شد و بطرف بهریز (بلد روز ؟) ومندلجین (مندلی) (۳) عقب نشست .

نادر در ۲۲ صفر (٤ اوت) وارد همدان شد ولیاقت ومهارت فوق العاده در تنظیم امور و تربیت قوای خود ظاهر ساخت ؛ دویست هزار تومان بلشکریان داد تاخسارات سفر را تدارك كنند ؛ سپاه جدید از خراسان خواسته و والی این ایالت رامأمور کرد که از انقلابات محلی جلوگیری کند ، درظرف ٦۰ روز سپاه نادر مهیای کارزار شد ودر ۲۲ ربیع الثانی (۲ اکتبر) مجدداً نادر راه کرمانشاه وزهاب راپیش گرفت ، طلایه لشکر عثمانیان محل خودرا درجمشاه (٤) کنار دیاله خالی کردند ، دراین نقطه خبر وحشت اثر شورش محمدخان بلوچ (٥) رسید ولی نادر مضطرب نشد و در ۲ جمادی الاولی (۲۰ اکتبر) بلیلان شتافت که درسه فرسنگی کرکوك واقع است و مهیای حمله باردوگاه مستحکم عثمانیان درعلمداران شد ، چون ترکان در کرکوك مقامی استوار داشتند نادر بتسخیر سورداش نزدیك سلیماتیه اکتفاء کرد که محل آذوقه لشکر

۱ـ مقصود میرزا مهدی خان ازلفظ سران تپه محاذی زاویهٔ مقدسه کاظمین ارتفاعاتی نیست بلکه نام محلی است (مترجم) .

۲ـ ازخاندان مشعشع حویزه .

۳ـ بنابرروایت دکترژ . نیکودم Nicodème طبیب توپال عثمان این جنگ در ۱۹ ژویه در ظاهر اسرسیك (؟) واقع شد ، رجوع شود بنقل قول اودر کتاب هامر فصل هفغم ۱۰۰ـ٦۰۰ .

٤ـ ظاهراً چم شاه است ؛ درآنجا چم شیر معروف است (مترجم) .

٥ـ حاکم کهگیلویه (مترجم) .

عثمانی بودوبقوای ذخیره که درطاق سلطان[۱] نزدیك کرمانشاه باقی‌بودند فرمان داد که‌به جمشاه‌رفته‌محصولات شهرزورر ا[۲] بآنجاحمل کنند که برای لشکر کشی آینده بجانب بغدادآماده‌باشد . نادر در قراتپه خبر یافت که ممش پاشابا۱۹۰۰۰مرد جنگی تنگهٔ آق دربندرا درهفت فرسنگی سورداش گرفته است پس غفلة در اول جمادی‌الثانیه (۹نوامبر) ازطریق (بازیان ؟) باوحمله ورشد ، دربحبوحهٔ جنگ توپال‌عثمان پاشاشخصاً وارد میدان گشت ، ابدالیان‌دراین نبرد کمال شجاعت بروز دادند یکنفر ایرانی سر عثمان‌پاشا[۳] راازتن‌قطع کرد[٤] وفتح نادر قطعی شد[٥] . افواجی بمددمحاصرین بغداد فرستاد وخودبشتاب تمام‌ازپی استخلاص‌آذر بایجان حرکت کرد ، دربانه شنید که تیمور پاشا[٦] تبریزرارها کرده‌بوان‌رفته‌است ، نادر عطف‌عنان کرده‌ازطریق‌قراتپه‌لیلان‌خرماتووسامرادر۲٦جمادی‌الثانیه (٤دسامبر) باردیگربپیرامون حصاربغدادرسید . احمدپاشا اعلام کرد که‌از طرف دولت خود اختیاردارد که‌سرحدات ایران‌وعثمانی رابنحوی که درقدیم‌بوده معین‌نماید وکار حیله وبازیگری رابجائی رساند که نامه ای چند بحکام ماوراء قفقاز نوشته‌آنانرا بتخلیه استحکامات خودامرداد ! ولی‌خود ازبغداد بیرون نیامدواظهارداشت که‌این عمل « منافی قانون دولت عثمانی است ! » ، نادر فقط موفق شد که تمام اسرا را مبادله کند وبیش‌ازاین اصراررا جایز نشمرد زیرا که ازجانب نواحی‌جنوبی‌ایران خیالش‌مشوش بود .

۱ـ ظاهراًطاق وسطام مراداست که امروز طاق بستان گویند .

۲ـ ناحیه‌بسیارحاصلخیزی است درشمال سیروان .

۳ـ بتاریخ اینمرد فوق‌العاده درکتاب هامرمراجعه نمائید فصل ٦٥.

٤ـ الله یارنام کرایلی (مترجم) .

٥ـ نادرفرمانداد که سراورا برتن اوبسته بعبدالکریم افندی قاضی‌عسکرعثمانی دادند که‌بوطن برده دفن نماید (مترجم) .

٦ـ معروف‌به تیمور پاشای ملی (مترجم) .

طغیان محمود بلوچ (۱)

این شخص از بلوچ‌های اردوی محمود غیلزائی بود و بعد بسرداری لشکر شاه‌طهماسب ثانی نایل آمد وازجانب نادر بحکمرانی کوهگیلویه (در جنوب خاك بختیاری) منصوب شد ، در این اوقات تمام نواحی جنوب ایران از فارس وخوزستان وطوایف ساحل خلیج فارس‌رابشورش‌واداشت .

نادر بعد از زیارت عتبات عالیات در ۱۵ رجب (۲۲دسامبر ۱۷۳۳) از بغداد حرکت کرد از طریق بغسای (بکسایه) (۲) وبیات و بیان و شوشتر و بهبهان و خیرآباد و دو گنبدان عزیمت کرد ، محمود در گردنهٔ شولستان جای گرفته بود لکن بزودی منهزم و بگرمسیرات فارس عازم شد ،آخرالامر بدست رئیس قبیلهٔ عرب جزیره قیس گرفتار و در۱۱۴۷ از دوچشم محروم ودراصفهان سیاست شد .

روز ۲۶ شعبان (۱ فوریهٔ ۱۷۳۲) نادربشیراز واردشد ونوروزرا درآن‌شهر گذرانید ۱۱۴۶ (۱۷۳۴) . چون خبر تصویب تعهدات احمدپاشا از دولت عثمانی نمیرسید نادر روز ۱۴ ذیقعده (۱۸ آوریل ۱۷۳۴) بسمت شمال حرکت کرد ، درراه خبر ولادت نوهٔخود شاهرخ فرزند رضاقلی میرزا (ازخواهرشاه طهماسب) را شنید ، وجود این طفل را موجب انتقال «مشروع» سلطنت از خانوادهٔ صفوی بدودمان افشار میدانستند .

فتوحات نادر درماوراء قفقاز

در ۲۵ ذوالقعدة (۲۹ آوریل۱۷۳۴) نادر وارداصفهان‌شد ، عبدالکریم افندی خبر آورد که دولت عثمانی عبدالله پاشا کوپرولوزاده راایلچی مختار قرارداده است، نادر باو پیغام فرستاد که بازدادن ایالات قفقازیه شرط نخستین مقاولات خواهدبود ، مقارن‌این احوال پرنس س . د . گولیتسین Golitsine نمایندهٔ روس‌هم وارداصفهان‌شدونادر اوراپیوسته‌در موکب خود میبرد (۳) . دردوازدهم محرم ۱۱۴۷(۱۴ ژون۱۷۳۴)

۱ـ محمد خان صحیح است (مترجم) .

۲ـ درروضةالصفا باغبانی ودرجهانگشا باغبائی ضبط است (مترجم) .

۳ـ او را در۲۰ یا ۳۱ مه ۱۷۳۴ بحضور پذیرفت ، رجوع شود بتفصیل گردشهای او در لرچ شنیز .

نادر از اصفهان حرکت کرد وازراه همدان (۱۳ صفر ۱۵ ژویه) وسنندج وصاین قلعه و مراغه باردبیل رسید ۱۹ ربیع الاول (۲۹ اوت)، در طول طریق ایلات را آرام ومطیع کرد ودر بعض نقاط ساخلو و ذخیره قرار داد که هنگام حاجت باو ملحق شوند. عبدالله پاشا در خواست کرد که حل مسئلهٔ ولایات قفقاز را بدو سال بعد موکول کنند ولی چون نادر تغییری در اوضاع قفقاز مشاهده نکرد بدون فوت وقت نخست بسرخای رئیس طوایف داغستان درغازی قموق حمله برد، این سرخای سابقاً برشروان دست یافته وازجانب سلطان عثمانی حکومت او تصدیق شده بود، نادر ۲۵ ربیع الاول (۲۵ اوت) درساحل رود کور اردو زدوچهار روز بعدبی جنگ شماخی رامسخر کرد، داغستانیها بقبله رفته ازلکزیهای جاروتله[1] وفرماندهان عثمانی مدد گرفتند، مجموع سپاه آنان به ۲۰۰۰۰ نفر بالغ شد، نادر طهماسب قلی خان جلایر را بمقابله فرستاد که آنان را درحوالی داواباتان[2] مغلوب کرد ونادر دراین اثناء برای قطع خط باز گشت سرخای تاقلب ولایت غازی قموق پیش رفت. لشکر کشی دراین کوهستان بسیار دشواربود وباوجود شجاعتهای افغانیهای ابدالی نتیجه حاصل نشد. سرخای بسمت شمال گریخته ومردم داغستان خطمراجعت نادررا مغشوش کـرد بودند، فقط خاص پولاد پسر شمخال صاحب ترخو بخدمت نادر رسید وازطرف دیگر امراء گرجستان مژده دادند که بر سپاه حاکم عثمانی درتفلیس غلبه یافته‌اند، ازراه شاه‌داغی[3] نادر در ۱٦ جمادی‌الاولی (۱٤ اکتبر ۱۷۳٤) وارد کوت کشن نزدیك قبله گردید ودر ٦ جمادی‌الثانیه (۳ نوامبر) بقلعه گنجه رسید که علی پاشا وفتحگیرای سلطان ازخاندان خوانین کریمه بحفظ آن اشتغال داشتند، جنگ بسیار خونین و مستلزم اعمال قلعه گیری فوق‌العاده شد، پرنس گولیستین توپخانهٔ قلعه ستانی ومهندسین باکورا[4] باختیار نادر گذاشت،

۱ـ قبله در میان شکی و شماخی واقع است و جار و تله در شمال کاختی در ماوراء آلازان (قانیق).

۲ـ درروضة الصفا یوه ماش ودرجهانگشا دیوه‌باش مینویسد (مترجم).

۳ـ نزدیك پطروسك اکنون مخچ قلعه نام دارد.

٤ـ رجوع شود بکتاب شنیز Schenese وبوتکوف Butkov

صفی‌خان بغایری از جانب نادر مأمور شد که باتفاق اعیان گرجستان بمحاصره تفلیس پردازند و لشکری نیز بسر کوبی لکزیهای جاروتله گسیل شد ولی شدت زمستان از پیشرفت این سپاه ممانعت کرد.

عثمانی برای مشغول کردن و مبتلا نمودن دشمنان شمالی خود از ۱۷۳۳ ببعدخان کریمه را تحریك میکرد که درکارهای داغستان مداخله نماید امادولت روس عبور سپاه را از اراضی آنجا که ملك خود محسوب میکرد اجازه نمیداد، عاقبت در ۱۷۳۶ این گفتگوها منجر بجنگ روسیه و عثمانی شد[۱]. چون روس‌ها این مخاطرات را پیش بینی میکردند میل داشتند هرچه‌زودتر باکوودربند راترك کنند و برای این مقصود در دهم یا بیست و یکم مارس ۱۷۳۵ در گنجه عهد نامه جدیدی بامضاء رسید، بموجب آن روسیه و ایران ملتزم میشدند که در جمیع موارد باهم متحدبوده وهنگام‌هجوم‌دولت‌ثالثی‌از مساعدت خودداری ننمایند[۲].

نادر چون موقع ومحل‌شماخی رااستوار نمیدید فرمان دادتامردم آن‌بشهر جدیدی که در کنار آق‌سو برآورد منتقل شوند.

جنگ ایروان چون عبدالله‌پاشا کوپرولوزاده‌بقارص‌رسیده‌بود نادرافواجی رادر گنجه گذاشت مبادا داغستانیها بآنجا حمله آوردند و خودروز ۱۳ ذیحجه (۶ مه ۱۷۳۵) از گنجه عزیمت کرد.

پاشای‌وان مجال پیدا کرد که آذوقه بشهر تفلیس برساند وبرف مدتی نادر رادر لوری متوقف کرد وفقط روز اول محرم ۱۱۴۸ (۲۴ مه) توانست‌خودرا بقارص برساند، ساخلوعثمانی ازقلعه بیرون نیامد، نادر بصوب ایروان عطف عنان کرد، این شهر باگنجه وتفلیس‌وقارص چهار حصن حصینی بود که نیروی دولت عثمانی بآنان استظهارداشت، عبدالله‌پاشا با ۷۰۰۰۰ سوار و ۵۰۰۰۰ پیاده ازپی‌نادرتاخت، دولشکر در دشت باغاورد[۳] در مغرب ایران تلاقی کردند. روز ۲۶ محرم ۱۸

۱ـ هامر فصل ۶۶.

۲ـ بعدها نمایندگان روس شکایت می کردند که نادر دراجرای مواد قرارداد شتاب نمیکند.

۳ـ اغوارد؛ اغورد (درزبان ارمنی) درفارسی اغلب اینمحل را مراد تپه مینویسند.

ژون ۱۷۳۵) نادر بفتحی نمایان موفق شد، ۵۰۰۰۰ نفر از سپاه عثمانی که آن‌جمله عبدالله پاشا وسارو مصطفی‌پاشا و والی دیاربکر[۱] بودند جان‌سپردند[۲].

درقرب اشترك ارامنه ایرانیان رامدد دادندتا کرده‌های همراه‌پاشای‌وان‌را متفوق کردند، پس‌ازاین‌فتح گنجینه‌در۱۷صفر(۹ژوییه) وتفلیس در۱۲ربیع‌الاول (۲اوت) تسلیم‌شد. نادربقارص بر گشت وچون هنوز ساخلوآنجا مقاومت میورزید بتخریب حوالی‌آن فرمان‌داد، دربار عثمانی احمدپاشا والی‌بغدادرا مأمور مصالحه کردوبرای اینکه قارص‌رانگاهدارند ترکهاایروان رافداکردند، این‌شهر در۱۵ جمادی‌الاولی (۱۳کتبر) تسلیم گشت.

عزیمت نادر بداغستان

هنوز اوضاع داغستان تاریك بود، داغستانیها قبه را فرو گرفتند و اوسمی[۳] رئیس قراقیتاقها بترخوحمله برد ترخوپایتخت شمخال متحدنادر بود.

نادرازاطراف قارص عازم گرجستان شد وبجای تیمورز (طهمورث) پادشاه عیسوی آنجا علی میرزا راکه تازه اسلام آورده بود والی کرد. تیمورز در کمال ناامیدی بکوهستان‌شتافت‌وعلم‌طغیان‌برافراشت، روز۲۹ جمادی‌الاولی(۱۷کتبر) نادروارد تفلیس شدوبنابرعادت‌خود ۶۰۰۰ خانواررابخراسان کوچانید.

ازتفلیس نادرروبجنك خان کریمه قپلان گیرای نهاد که‌از ۱۷۳۳ ببعد در داغستان توقف داشت[٤] درراه‌نادر طوایف‌لکزی جاروتله را تنبیه‌کرد که بمحل آوارهای داغستان متواری‌شدند.

۱- دراین جنگ نادرسی هزارنفراسیرعثمانی را انعام داده مرخص کردونعش عبدالله پاشا را که‌بدست رستم‌نام قراچورلوبقتل رسیده بود بقارص‌فرستاد وجسد سارومصطفی پاشا داماد سلطان عثمانی را بایروان گسیل داشت (مترجم).

۲- جاثلیق ارمنستان ابراهام کوتی شاهد این رزم بود وبقول اودر هفتم ژوئن (بحساب قدیم) اتفاق افتاده است.

۳- درزبان داغستانی این کلمه اوتسمی نوشته میشود.

٤- رجوع شود به کتاب بوتکف جلد اول صفحه۳-۱۲۱ وکتاب اسمیرنو موسوم به خوانین کریمه، چاپ‌اودسا، ۱۸۸۹ص۵۵.

نمایندگان دولت عثمانی در این وقت وارد اردوی ایران شدند و خان کریمه بعجله مراجعت کرد و قبلا از جانب خود حکامی را نامزد بلاد مختلفه کرده بود (سرخای برای شروان، اوسمی برای دربند؛ الدار برای ترخو)، باوجود سرماهای سخت نادر از راه آلتی آقاچ بداغستان لشگر کشید، خاص پولادر اشمخال کرد و اوسمی را عفو نمود و املاک قاضی آق قوچه را بباد خرابی داد و نی بر سرخای دست نیافت.

انتخاب نادر بپادشاهی ایران در مغان

در ۸ رمضان (۲۲ ژانویه ۱۷۳۶) نادر بملتقای رود کوروارس رسید و در دشت مغان (نزدیك جواد) اردو زد و همهٔ امراء وولات را دعوت کرد. بحضار گفته شد که در انتخاب شاه طهماسب ثانی یاشاه عباس ثالث که زنده بودند یاهر کس دیگر آزادند نادر اظهار داشت که چون مقصود او انجام یافته میخواهد بخراسان باز گشته گوشه ای اختیار کند، تاج سلطنت را نپذیرفت مگر بعد از اصرار و ابرام ممتد و مشروط براینکه ایرانیان دست از آداب مذهب شیعه که بوسیله شاه اسمعیل متداول شده باز دارند و «این مذهب را که مخالف آبای کرام و اروغ عظام ماست ترك نمایند»، باین تدبیر اتحاد ممالك اسلامی صورت گرفته، مذهب شیعه خامس مذاهب اربعه خواهد شد و در فروع مقلد طریقه حضرت امام جعفر صادق بن امام محمد باقر خواهند گشت.

این شرط پذیرفته و محضری بمهر همهٔ حضار تهیه و درخزانه ضبط گردید. آنگاه نادر شروط پنجگانه را که بایستی بسلطان عثمانی عرضه شود ترتیب داد.

۱- چون ایرانیان از اعتقادات سابق خود نکول کرده اند دولت عثمانی باید مذهب شیعه را خامس مذاهب اربعه بشناسد.

۲ـ شیعیان در مکه باید رکنی خاص داشته باشند.

۳ ـ همه ساله از ایران امیرحاج معین و از راه شامات بحجاز برود [1].

٤ ـ همهٔ اسیران مبادله شوند.

٥ ـ سفرای دولتین از دوجانب معین و در پایتخت پذیرفته گردند.

۱ـ درمتن جهانگشا «بطریق امیرحاج مصروشام» است یعنی بطرز آنها نه از راه شام (مترجم).

علی پاشا ایلچی عثمانی مدافع سابق گنجه دردشت مغان شاهداین مقاوله بود [۱] .

روزپنجشنبه ٤ شوال۱۱٤۸[۲] نادر تاجگذاری کرد وبرای اعلام این واقعه سفرائی باسلامبول وسن - پطرزبورغ اعزام شدند (مأموراسلامبول عبدالباقی خان زنگنه بود) ، شاهزاده رضاقلی میرزا والی خراسان شد وطهماسبقلی خان جلایر بوزارت اونصب گردید و ابراهیم خان ظهیرالدوله برادر پادشاه والی آذربایجان گردید (ازحدقپلان کوه تاارومیه‌چای) .

لشگرکشی بقندهار

دراین وقت فقط یك نقطهٔ تاریك درافق ایران موجود بود ناحیه قندهار که منبع فتنهٔ طایفه غلیزائی ومحل حکمرانی حسین خان برادر محمود که محرك ابدالی های هرات محسوب میشد هنوز باقی بود ، در۲ ذی الحجه (١٤ آوریل ۱۷۳٦) نادرازمغان حرکت وازراه گرمرود وهشترود بقزوین رهسپار گشت .

تنبیه کردان بلباس مکری و تسخیر جزایر بحرین بدست بیگلربیگی فارس و تسلیم شدن دلاورخان تایمنی که بعداز کشمکش بسیاردرداور زمین مسکن گزیده بود درین ایام رخ داده است ، بحرین قبل از تسلط بیگلربیگی دردست شیخ جبار هوله بود .

ازقزوین نادربه تنبیه بختیاری هارفت ودر۹ جمادی الثانیه ۱۱٤۹ (اکتبر ۱۷۳٦) وارداصفهان شدوروز۷ رجب (دوم نوامبر) ازآنجاعزیمت نواحی شرق کرد در۱۸ شوال کرشك مسخر گشت ودر۲۱ شوال (۲۲ فوریه) سپاه ازهلمند گذشته قبل از نوروز۱۱٤۹ (۱۷۳۷) بظاهر قندهار رسید .

۱- این بنا برقول میرزا مهدیخان بود . جاثلیق ابراهام در باب تشریفات ظاهری این مجلس تفاصیل بسیاری ذکر کرده است وهیچکدام ازاین دومورخ ازاعتراض یکنفرروحانی شیعه که سرخودرا دراینراه بیادداد چیزی نمیگویند رجوع شود بجلداول Otter صفحه ۳۳۲، هانوی Hanway

۲- بنابر جدولهای وستنفلد پنجشنبه ۸ مارس ۱۷۳٦ مطابق ۲٦ فوریه حساب قدیم است و ابراهام کوتی همین تاریخ اخیر را قید کرده است .

نادر برجها وقلعه های استواری دراردوگاه خود که موسوم به‌سرخه شیر بود بنانهادوشهری جدید بنام نادرآباد برآورد ، در محرم ۱۱۵۰ (مه ۱۷۳۷) بست تسلیم شد .

سیدال که مردی آواره بود (۱) در قلعهٔ کلات گرفتار و بفرمان نادر کور گشت ؛ چندین فوج بسر کوبی بلوچها روانه و یک نفر والی برای بلوچستان معین گردید .

رضاقلی میرزا بتسخیر بلخ مامورشد واین‌شهردرربیع الاول (ژوییه ۱۷۳۷) مسخر گشت ، مردم قندوز بدخشان هم‌اطاعت خودرا اعلام کردند .

شاهزادهٔ افشار از فرمان پدر تخطی کرده از آب جیحون گذشته از طریق قرشی (نخشب) ببخاراروی‌آورد ، خان‌های بخارا وخوارزم مغلوب شدتدولی‌چند ازسرداران لشکرشاهزاده بهلاکت رسیدند ، نادرازشنیدن این‌اخبار ناخشنودشد پسررابباز گشتن ازماوراء جیحون فرمان‌فرستاد .

روز۲۲ ذالقعده ۱۱۵۰(۱۳مارس ۱۷۳۸) نادرامرحمله عام بقندهار داد اما یورش افواج بختیاری و کردوابدالی درآغازکار بی‌نتیجه ماند ، روزدوم ذوالحجه بختیاریها برج ده‌ده‌را گرفتند وقندهار تسلیم‌شد ، حسین‌خان غلیزائی و ذوالفقار خان ابدالی باخویشاوندان آنها بمازندران تبعید گشتند و قلعهٔ قندهار با خاک یکسان شد (۲) .

در۱۹ محرم۱۱۵۱(۹مه ۱۷۳۸)سفیرعثمانی رخصت یافت که‌بنظارهٔفتوحات نادری بپردازد (۳)ولی‌چون جوابی که‌آورده بود راجع بتخمیس مذاهب منفی بود نادرشاه علیمردان خان راباسلامبول فرستاد که مذاکرات رادنبال کند . (٤)

۱ـ سابقاً سرداراشرف افغان بود ودراین‌ایام بحسین‌خان خدمت میکرد .

۲ـ سکنه آنجا را در نادر آباد سکونت دادند وحکومت آنجا را بعبد الغنی خان ابدالی واگذاشتند(مترجم) .

۳ـ همراه او یکنفر موسیقی‌دان ارمنی‌آرتن نام بود که وقایع سفرخودرا نوشته‌است .

٤ـ همه تکالیف نادر پذیرفته شده بود الارکن مسجد الحرام (مترجم) ،

لشکر کشی بهندوستان

میتوان علت سوق سپاه بقندهار را این دانست که نـادر میخواست سرحدات ایران‌ر ا بآخرین‌خط توسعهٔ‌عهد‌صفوی رسانده و سدهای دشمنانرا بشکند اما سبب پیشرفتن او بجانب‌هند این‌بود که‌آن ممالك رابی‌پاسبان وخزانهٔ دولت‌ایران را ازلشکر کشی های‌بی‌پایان خود خالی‌میدید ، از این تاریخ همهٔ مورخین خارجی از فقر مملکت ایران سخن رانده‌اند (۱) . بهانه های جنك بسیار‌بی‌اساس بود ، نادر از محمدشاه رنجیده‌بود که چرا بسفرای او در باب منع فراریان افغان بخاك هندوستان جواب مقتضی نداده است .

درا‌ثنای توقف‌درقندهار نادر از اوضاع پریشان مملکت هندوستان که در معرض تاخت و تازمهر‌تها و گرفتار‌بی لیاقتی محمد شاه و دچار رقابت و منافسه وزراء دربار‌بود آگاهی یافت چند تن از امراء درگاه محمد شاه خراسانی بودند بنا بر این بسیار محتمل است که نادر در نهان با بعضی از آن ها روابطی داشته است (۲) .

۲۲ ماه صفر۱۱۵۱(۲ژون ۱۷۳۸) غزنین فتح شدوکابل در ۱۲ ربیع الاول (۳۰ژون) وجلال‌آباددر۳جمادی‌الثانیه (۱۸سپتامبر) مسخر گشت . دراین اوقات نصرالله میرزا عوزبند وبامیان راعرصه تاخت وتازخود کرده بود ، رضاقلی میرزا دراردو گاه نادر دربهار سفلی پنج فرسنگی جلال آباد بخدمت پدر رسید و نیابت سلطنت ایران واختیار تغییرو تبدیل بیگلر بیگهارا‌یافت . نادردوتاج بپسران خود رضا قلی میرزا و نصرالله میرزا عطا کرد . نـاصرخان والی پیشاور معبر خیبر را بوسیله افغانهامسدود کرد ؛ امانادر ازراه صعب العبورسرچوبه گذشته ناصرخان‌را گرفتار کرد .

۱- رجوع شود به‌اوترOtterجلداول صفحه۲۲٤ ؛ نماینده روس مقیم اصفهان (رجوع شودبه سولویفSoloviefدر این باب مثل خوبی ذکر کرده است : مادر احمد خان که چندی درروسیه ایلچی بود دراینوقت مجبورشد تی بخدمتکاری نمایندگی روس بدهد .

۲- رجوع شود بشایعاتی که در کتاب اوترOtter) جلداول ضبطاست ؛ رجوع شود به کتاب الیوداوسن فصل هشتم صفحهٔ ۶۰.

در پیشاور خبر قتل ابراهیم‌خان برادر نادر بدست لزگیهای جاروتله رسید وپادشاه اصلان‌خان‌قرقلورا بجای‌او بحکومت آذربایجان‌فرستاد ودر ۱۵رمضان(۲۷ دسامبر)راه‌دهلی‌را پیش گرفت ، پس‌ازفتح لاهورنادر زکریاخان(خراسانی !) را بصوبه‌داری‌آنجا باقی گذاشت و ناصرخان راحکومت پیشاوروکابل ارزانی داشت .

نادرچون‌درروز۲٦ شوال(٦فوریهٔ ۱۷۳۹)ازلاهوربیرون‌رفت‌شنید که‌محمد شاه باسیصدهزارتن سپاه و دوهزار توپ[۱] بکرنال[۲]رسیده است و در محلی که میان رود[۳]وجنگل است اردو گاه دارد . نادر موفق شد که ارتباط محمد شاه‌را باپایتخت او قطع کند ، چون سعادت‌خان[٤]صوبه داراود که‌اصلا خراسانی بودبا لشکری‌جرار فرا رسید ، نادر شتابان بمقابلهٔ اوشتافت وباین طرز جنگ‌روز ۱۵ ذوالقعده ۱۱۵۱ (۳٤ فوریه ۱۷۳۹) شروع و بفتح نادرشاه خاتمه یافت با اینکه شهریارایران بیش از ۵۵ الی هشتادهزار سوارنداشت[٥] . پس از سه ساعت رزم آزمائی‌خان دوران سپهسالار هندوستان‌بسختی مجروح وسعادت‌خان گرفتارشد . آتش باران تفنگچیان (حزایرچی) نادری که از روی کمال استادی بـود پادشاه نالایق هندرادر اردوی خودمتوقف وسرنوشت اورا معین کرد . معذلك نادر بخوبی میدانست که‌رفته‌رفته قوای اودر کشور عظیم هندوستان مستهلك ومستغرق‌خواهد شد[٦]وراضی‌شد با نظام‌الملك که وکالت تام داشت وارد عقد مصالحه شود و مبلغ نسبهٔ مختصر ۵۰ لك (۵،۰۰۰،۰۰۰) روپیه راپپذیرد ، چند روز بعد بنابر دعوت نادر محمد شاه بخیمه‌او آمده مـورد عنایت ومحبت واقع شد[۷] ، لکـن‌خیمه و

۱ـ سرکار قسمت۲صفحه ۳۳۷ عدهٔ‌جنگجویان را ۷۵۰۰۰نفر وخدمهٔ اردو رایك نفرتخمین کرده است .

۲ـ ۱۳۵ کیلومتر(۲۰فرسنگ) در شمال شاهجهان‌آباد (دهلی) .

۳ـ مراد رودخـانه فیض است که علیمردان خان رنگنه آنـرا بشهر شاهجهان آبـاد جاری کرده‌است (مترجم) .

٤ ـ برهان الملك (مترجم) .

۵ـ سرکارتاریخ۱۳فوریه را قید میکنند .

٦ـ رجوع شود بکتاب اوتر Otter قسمت‌اول ص٤۰٤ .

۷ـ مذاکرات بزبان ترکی شد .

خرگاه شاه‌هند کماکان محصور لشکر ایران‌بود وافراد سپاه اوازشدت گرسنگی تدریجا پراکنده میشدند ، نادر ازین تسلط خود استفاده کرد از پادشاه هند ۲۰ کرور (۲۰۰،۰۰۰،۰۰۰)[۱] روپیه۲۰۰،۰۰۰،۰۰۰سپاه‌امدادی تقاضی کرد . سعادت‌خان باتفاق طهماسب‌قلی‌خان جلایربدهلی وارد شدوحاکم آنجا کلیه خزاین‌را بجلایر تسلیم کرد . روز ۹ ذی‌الحجه (۲۰ مارس ۱۷۳۹) نادر ومحمدشاه بپایتخت داخل شدند ، نام‌نادر درخطبه مذکور و باسم اوسکه مضروب شد ، روز ۱۵ ذی‌الحجه (۲٦ مارس) نادر ببازدید محمدشاه رفت ، بعداز ظهرآن روز شایع‌شد که نادردر قصر شاهی بقتل رسیده است ، اوباش و غوغای دهلی بسربازان ایران حمله برده چندین هزارنفررا[۲] در کوچه وبازارهلاك کردند . صبح روزبعد نادربمسجدرفته فرمان قتل عام داد[۳] که درساعت ۹ صبح شروع ودر ۲ بعد از ظهر بامر نادر که برغضب خود مستولی شده بود خاتمه یافت[٤] . قحط و فقر که نتیجه این حوادث ناگوار بود بردهلی حکمفرما شد ونادر بااین‌حال دوماه در دهلی توقف کرد ودر ۲٦ ذی‌الحجه (٦ آوریل) پسر دوم او نصرالله میرزا با یکی از شاهزاده خانم های مغولی هند مزاوجت کرد .

تمام توجه جهانگشای بزرگ‌معطوف بگرفتن مال ازمغلوبین بود ، میزان مال هنگفتی که گرفته است‌کاملا معلوم نیست ، آنندرام ندیم هندوستان ٦۰ لك (٦،۰۰۰،۰۰۰)روپیه نقده لك(٥،۰۰۰،۰۰۰)[٥]جواهرمینویسد که‌ازجمله الماس معروف بکوه نور و تخت طاووس بود . لشکریان ایران پاداش نیك یافتند و حتی مأمورین و مستخدمین خیمه خرگاه هر یك از ٦۰ تا ۱۰۰ روپیه نصیب گرفتند . مملکت ایران راسه‌سال‌از مالیات معاف کردند لکن این باران طلا دنباله نداشت ووجوه‌مبذوله بزودی تقلیل یافتد پس گرفته شد !

۱- ۲۰ کرور علی‌الحساب ٥۰۰۰۰۰×۲۰یعنی۱۰،۰۰۰۰۰۰۰ میشود! شفق .

۲- از۳ تا۷ هزارنوشته‌اند .

۳- میرزا مهدیخان عدهٔ کشتگانرا۳۰،۰۰۰ مینویسد .

٤- حتی هر چرندس هندی هم نادر راسفاك و بی رحم نمی شمارد ، رجوع شود بسر کار ص ۹ - ۳٦۰.

٥- ٥ لك (٥۰۰۰۰۰) میشود (شفق)

روز ۳ صفر ۱۱۵ (۱۲ مه۱۷۳۹) انجمنی بزرگ در دهلی فراهم آمد و نادر در حضور آن جماعت تاج سلطنت هند بر سر محمدشاه نهاد و او بنشانهٔ سپاسگزاری ازاین عطای پادشاهی ولایت مغرب (شمال غربی) سند را از کشمیر تا ولایت هند به نادر تقدیم کرد ، صوبه تتّه و بنادر آنهم جزء این ولایات بود . نواحی شرق سند که لشکر نادر شاغل بود بتدریج وبتناسب پرداخت وجوه بایستی تخلیه گردد .

روز ۸ صفر ۱۱۵۲ (۱۷ مه ۱۷۳۹) نادر پس از ۵۷ روز توقف در دهلی بجانب شمال رهسپار شد ، طغیان آبها بازگشت سپاه را دشوار و طویل کرد ، در راه نادر افغانهای یوسف زائی راتنبیه کرد ودر اول رمضان (۲ دسامبر) و اردکابل شدودر آنجا ۴۰،۰۰۰ افغانی وهزاره رادر اردوی خود داخل کرد .

بنه واثاثه رابهرات فرستادند لکن چون از رفتار خدایارخان عباسی حاکم سند(۱) اطمینان حاصل نبود نادر مجبور شد که عطف عنان بجانب دشت هند کند ، این لشکر کشی اخیر نادررا باید ازجملهٔ عجایب کارهای دوره حیات اوشمرد .

ازطریق بنکش واملاک وزیری‌ها نادر وارد دیزهٔ اسمعیل‌خان شد (۵شوال ـ ۵ ژانویه ۱۷۴۰) و از آنجا در ۱۵ شوال (۱۵ ژانویه) به دیزهٔ غازی‌خان رسید و حکام هر دو محل سر تسلیم پیش آوردند .

در ۱۴ ذیقعده (۱۲فوریه) نادر به لارکانه (در جنوب غربی سو کـور) وارد شد ، خدایار بسمت کجرات وسورت گریخته بود ، روز ۲۱ ذیقعده (۱۹ فوریه) نادر ازشط سند گذشت وازمیان جنگل ونیز ارهفت روزه خودرا بشاه‌داپور رسانید (درشمال نواب‌شاه وشمال شرقی حیدرآباد) ، از آنجا بیک یورش سی فرسنگ راه بیابان‌را بریده وناگهان‌دربرابر عمرکوت(شمال تارده پر کرولایت بمبئی) ظاهر شد ، خدایاردرین شهرخود رااز حمله نادری ایمن میپنداشت ولی قلعه عمرکوت مسخر ویک کرور جواهر به‌نادر تقدیم گردید ، روز ۵ ذیحجه (۴ مارس) نادر از

---

۱ ـ درباب این سردار که ازاهالی سیوی وحائزمقام روحانی هم بوده رجوع شود بتاریخ ملکم جلد دوم ، ص ۸۸ و کتاب راورتی Raverty موسوم بیاد داشت های مربوط بافغانستان ۱۸۸۸ ص ۶۱۴، مضمون این‌حاشیه درترجمه تاریخ ملکم مربوط بمیرنورمحمد عباسی‌کالوری حاکم سنداست نه خدایارخان عباسی ، ص۳۲جلد دوم (مترجم) .

عمر کوت حرکت کرد وپس از یازده روز وارد لارکانه شد .

پس از نوروز ۱۱۵۲ (۱۷۴۰) نادر ولایـات جدید التصرف را سه قسمت کرده بخدایار(کهشاه قلی‌لقب)ومحبت خان‌والی‌بلوچستان‌وخوانین‌داودپوترا(۱) سپرد .

درین اوقات تقی خان حاکم فارس باسفاینی که تازه ساخته شده بود وارد کج مکران شد ولی نظر بنامساعدی نادر اورا امر بتوقف‌داد.

یورش ببخارا نادر بعد از تـرك لارکانه در ۱۳ محرم ۱۱۵۳ (۱۰ آوریل ۱۷۴۰) راه سیوی‌وددر وشال و فوشنج(؟)را پیش گرفت و روز ۷ صفر(٤ مه) وارد نادرآباد شد که دو سال و ۷ روز پیش از آنجا عزیمت فتح هند کـرده بـود(۲) . در ۱۰ ربیع‌الاول (٥ ژون) بهرات وارد گشت ،تخت طاووس وخیمهٔ بسیارمجللی بشادمانی فتوحاتی که‌نصیب نادر شده برافراشتند ، در تاریخ نادر عید بسیار کم است ، نادر بعد از ۱۵ روز حرکت کرد ، ازراه قراتپه بادغیس و ماروچاق و چیچکتور و اندخود در ۷ جمادی‌الاولی (۳۱ ژویـه)ببلخ رسید ، ازهندوستان نجاران بسیاری برای ساختن کشتی فرستاده بود ، دراین وقت ۱۱۰۰ کشتی که‌هریك گنجایش ۱۰۰۰ من‌بارداشت‌برجیحون آماده بود ، روز۱۷ جمادی‌الاولی(۱۰ اوت)نادر شاه بجانب کلیف راند وتوپخانه‌وآذوقه را ازراه‌آب حمل کرد ، در کرکی نمایندگان اهل‌بخارا را بخوبی پذیرفت‌ورضاقلی میرزا را طلایه کرده بچارجوی فرستاد وعلیقلی خان پسر ابراهیم خان‌را(۳)ازساحل‌یمین جیحون روانه کرد ۱۸۰ جمادی الثانیه (۳۱ اوت) نادرشاه بچهار جوی رسید ودر ظرف ۳روز جسری برشط ساخته شد ، روز ۱٤ جمادی الثانیه (٦سپتامبر)بساحل راست گذشت و وزیر بخارا (حکیم بی‌اتالیق) را بار داد واورا ازحسن‌نیت‌خود

۱- ولایت شکارپوردرسند علیابخاندان داود پوترانویص شد ، درباب احوال این دودمان رجوع کنید بکتاب راورتی یادداشت‌های راجع بافغانستان ، ۱۸۸۸، ص٦۱٤ وص٦٦۲.

۲- شروع لشکرکشی‌اول صفر۱۱۵۱ (۲۱ مه ۱۷۳۸) بود .

۳- که بعد عادل شاه لقب یافت .

نسبت به ابوالفیض‌خان حاکم بخارا مطمئن ساخت . روز ۱۹ جمادی‌الثانیه (۱۱ نوابر) نادر از راه قرار کول بنزد یکی بخارا رسید و خان را بخدمت پذیرفت . جیحون را سرحد قرار دادند و بااینکه فرمانروائی ابوالفیض خان در جانب شرقی رود جیحون شناخته شد اورا مجبور کردند که ... ، ۲۰ نفر از ترکمان و از بك ملازم رکاب نادری کنند ، باین طریق پیوسته شهریار ایران در سیاست همسایه خود تظارت داشت . از نکات قابل توجه این است که نادرشاه برای اعلام تفوق‌خودتاج برسر ابوالفیض‌خان نهاد[۱] ، علیقلیمیرزابایکی‌ازخواتین‌چنگیزی مزاوجت کرد[۲]ودختر دیگرش بحرمسرای نادری درآمد .

طهماسب قلیخان‌جلایر بایالت همه نواحی واقعه درشمال شطسند «تاتبت» منصوب گشت ونادر دستور داد که‌این‌امیر باز کریاخان صوبه دارلاهور ومولتان متفق بوده وبیکدیگر یاری‌دهند

فتح خوارزم

در ۱۶ رجب(۱۷ اکتبر) نادر ازخوارزمی‌شتافت که‌هنگام توقف نادر در هندوستان در سر حدات سرخس و ابیورد تاخت وتاز کرده بود . ترکمانان خوارزم همه درچهار جوی آمادهٔ‌کارزار بودند لکن نادر ازجیحون گذشته وآنان را منهزم کرد (۲۱ رجب ۱۱۵۳ـ۱۲ اکتوبر ۱۷٤۰) . نادر فرمان‌داد تاسفاین حامل آذوقه و قورخانه بجانب خوارزم روانه شوند[۳]وخود در ۲٦ رجب (۱۷ اکتبر) ازچهار جوی عزیمت کرد و ۱۳ شوال (۳ نوابر) به داوابوینی (تویامویـون)[٤]سر حد خـوارزم رسید . ایلبارس‌سپاه خود را در هزار اسب گرد آورد ولی چون از حصار بیـرون نیامد نادر قلعه (قورغان) در در وابوینی ساختـه بسوی خیـوه پایتخت خـوارزم رهسپار گشت ،

۱ـ یك فوج برباست لطفعلی‌خان بجانب سمرقند راند ، سنگ مزارتیموررودرآهنین مقبره او را بمشهد ثقل کردند اماآخرالامرنادر پشیمان شده‌آنهارا بسمرقند بازفرستاد ، رجوع شودبه‌زاپیسکی Zapiski بارتولد فصل ۲۵ ، ص۸۳ تا ۸۸ (بنا برروایت محمدکاظم) .

۲ـ دخترابوالفیض‌خان (مترجم) .

۳ـ تفصیل جالب توجهی‌ازاینواقعه در کتاب عبدالکریم‌است ، ترجمه گلادوین ص٥٦ .

٤ـ در جهانگشا دیوه‌بونی که ابتدای معموره خوارزم است مینویسد (مترجم) .

ایلبارس مجبور شد که بطول رود جیحون از پی نادر برود ، ترکمانان یموت و تکه جنگ را شروع کردند ولی دفع شدند ، ایلبارس بخانقاه رفت که یکی از قلاع خمسه خوارزم بشمار میامد . روز بعد در جنگ شکستی فاحش یافته در قلعه حصاری شد . مدت سه روز آتش فشانی توپخانه بود و در ۲۴ شعبان ۱۱۵۳ (۱۴ نوامبر ۱۷۴۰) قلعگیان تسلیم‌شدند ، ایلبارس را بحضور نادر آوردند که‌اورا با۲۰ تن از اعیان خوارزم بهلاکت رسانید . علت این قتل که‌مخالف رسم وعادت نادر بود این‌است که ایلبارس قبلا سفرای پادشاه ایران را کشته بود . طاهرخان را که نسبت بچنگیزخان میرسانید ودر خدمت‌نادر بسر میبرد حکمرانی خوارزم دادند[۱] . ابوالخیر خان امیر قرقیزهای قزاق بیاری ایلبارس آمده بود ، چون کار را ازدست رفته دید عنان هزیمت پیچانید و چون نادر امر داد که آب را از خندقهای خیوه باز گرفتند از بکان بیحاصلی مقاومت خود را در یافتند و تسلیم شدند ونادر بنا برسیاستی که داشت چهار هزار نفراز بك‌را ملتزم اردوی خویش کرد و ۱۲۰۰۰ نفر از سرای ایرانی را نجات بخشیده در حوالی ابیورد مسکن داد و برای آنها شهری مستحکم بنام خیوه آباد ساخت . اسیران روس که در خوارزم بودند باوطان خودفرستاده شدند . نادرشاه روز ۱۷ رمضان (۶ دسامبر) ازخیوه حرکت کرد ازراه‌چار جوی (۴ شوال ـ ۳۳ دسامبر) ومرودشت بکلات ومیاب‌و کوبکان که‌مولد ومنشأاوبود رفت بناهای‌تازه درآن جابرآورد ، درآخر شوال نادربمشهد وارد شد وهدایای گرانبهابحرم مطهر امام رضاتقدیم کرد .

دراین‌اوقات ایلچی ازهندستان رسیده رسماً ازجانب محمدشاه واگذاری منضمات پرکنه‌کابل‌وتته واقع در یسار شط سندرا به نادر اعلام کرد[۲] ، خراج سالیانه این ولایت ۱۲۰ هزار تومان بود[۳]

۱- محمد طاهرخان پسرمحمد ولیخان اوزبك ازنسل جوجی پسرچنگیز(مترجم) .

۲- مقصود پرکنه‌هائی‌است درجنوب ومشرق رود سند که اگرچه بنا بر قرار داد بمحمد شاه تعلق میگرفت ولی‌اومحض سپاسگزاری ازنادرآنها راهم به ایران واگذاشت ، درسابق هم از متعلقات ایالات‌کابل وتته محسوب میشد که جزء قلمروایران شده‌بود (مترجم) .

۳- اجبارمحمد شاه بتقدیم‌این هدیه بدیهی و آشکار است ، میرزا مهدیخان با بیانی مضطرب شرح میدهد که چگونه نادربالارسال چنداسب ..... وچند خربوزه ازشاه هند اظهارتشکر کرد .

تنبیه جار

نادر هرگز طغیان وشورش را ازخاطرنمیبرد ، قبل از عید نوروز بعزم سر حد دیگر کشور خویش عزیمت کرد تا بقصاص خون برادر لگزیها را کیفر بدهد ، نظر بقلت آذوقه و قحطی طریق خبوشان واستراباد ومازندران را پیش گرفت.

درراه خبریافت که افغانهای ابدالی که قبلا اعزام شده‌اند بقانیق (الزان) رسیده و در ۱۵ ذیحجه (۳ مارس ۱۷٤۱) طوایف جار و جادوخ واق زبیر را پایمال سم ستور کرده اند ، نادر فرمان داد تا ۲۰۰،۰۰۰ روپیه باین سربازان دلاور انعام‌دادند(۱) .

سوءقصد به‌نادر

هنگامی که نادر از مازندران میگذشت حادثه‌ای رخ داد که منشاءِ تغییر اخلاق و رفتار او گشت . روز ۲۸ صفر ۱۱۵٤ (۱۵ مه ۱۷٤۱) در حوالی قلعه اولاد شخص مجهولی که در میان جنگل خودراپنهان کرده بود گلوله‌انداخته اورا مختصر جراحتی رسانید(۲) ، رضاقلی میرزا که ازپی‌پدر میآمد قراولان راپیش خواند اما ضارب مجال یافته وگریخته بود ، میرزا مهدیخان در فصلی که راجع بحوادث داغستان نوشته ضارب را(۳) غلام آقامیرزاپسر دلاور خان تایمنی دانسته است . اما رضاقلیمرزا که درغیاب پدر رفتارهای ناهنجار کرده‌بود(٤)متهم بتحریك شد . نادر علی‌العجاله فرزندرا درطهران گذاشت که درآنجا متوقف باشد و خود راه قزوین‌را گرفت و در نیمه ربیع‌الاول (آخر مه ۱۷٤۱) بانجام رسید .

۱ـ لشکریان تارود سمور پیش رفتند ولی‌هنگام بازگشت‌ازسرماصدمه بسیاردیدند .

۲ـ دست راست نادرمجروح وشصت چپ اوقطع شد وعمداًخود راازاسب بزیر افکند که تیر تکرارنیابد (مترجم) .

۳ـ نیکقدم نام داشت (مترجم) .

٤ـ در سبزوار برادر زن خود شاه طهماسب ثانی را بقتل رسانید و بنا بر روایت براتیس‌چف Bratischev واوترجلد اول ص۲٤۱ زن‌خودرا نیز که‌نسبت بقتل برادرش‌اعتراض میکرد هلاك کرد. درباب جریمه‌ها وپول گیریهای اوبکتاب اوترجوع شود .

لشکر کشی بداغستان نادر شاه از راه قراچه داغ و بردع بقبله وارد و از شاه داغی گذشته داخل داغستان شد . در اول جمادی‌الاولی (۱۵ ژویه) در ناحیه غازی قموق بود . این دفعه شمخال که او سمی قراقیتاق‌ها بود وسرخای خان‌امیر غازی قموق بحضور نادر آمدند . اماقتح ولایت‌آوارهارا بعد از ۱۵ روز مجبور شدند ترك کنند . در ناحیه قراقیتاق‌هاهم نمایندگان نادر مقتول شدند ، این وقایع‌نادر را بخشم آورد واعلام کرد که تاداغستان راباطاعت نیاورد باز نخواهد گشت نمایندگان روس گمان میکردند که نادر خیال لشکر کشی بمملکت آنهادارد(۱)اما چون‌روسیه اصلی چندان ثروتی نداشت وغنایمی از آنجا بدست نمیآمد نادرچشم بنواحی شمال قفقاز دوخته بود واطلاعاتی هم‌از معابر کریمه کسب میکرد ، همچنین روسها بیم داشتند که‌نادر بامساعدت التون (Elton) که از خدمت روسها نزد پادشاه ایران رفته بود سفاینی در بحر خزر میخواهد راه بیندازد(۲)محض احتیاط دولت روس در ماه‌مه ۱۷٤۲ ٤۲،۰۰۰ نفر سپاهی درقزلر مجتمع ساخت (۳) ، درآخر اکتبر ۱۷٤۲ (رجوع شود به‌ستیل) هنگامی که نادردرباشلو بودمجلس محاکمه ترتیب‌داد واعضاءآن را بانظرخاصی انتخاب کرد . این هیئت رضاقلی میرزا را بجرم تحریك ضارب نادرشاه محکوم کردندرپدر فرزند را نابینا ساخت . وقایع نگاران روس‌کاملا معلوم کرده‌اند که لشکر کشی داغستان چقدربیحاصل وزیانبخش‌بوده وقشون ایران چگونه ازقحط

۱– درنامه‌ایکه نایبةالسلطنه روس‌آنالئو پولدونا (۱۳اکتبر۱۷٤۱) بکنت دولی نار نوشته این‌عبارت دیده میشود : «سفیرایران [محمد حسین] با تمام فیلهای او همانطور که سفیرترك پذیرفته شد بار یافت . میگویند یکی ازمقاصد سفیرایران این است که پرنسس‌الیزابت را (که درآتیه ملکه روس شد) برای پسرنادرشاه خواستگاری کند واگرمضایقه کنیم با ما بجنگ خواهد پرداخت» رجوع شود بسولوپف فصل۲۱یادداشت صفحه۱٤۱.

۲– ملکم جلد۲ص۱۰۲: «یکنفرانگلیسی فعال ولی‌غمازبود» راجع بسر گذشتهای‌اورجوع شود بکتابهای هانوی ولرج و سولوپف .

۳– بوتکف جلداول ص۲۲۰.

آنوقه‌وشدت‌سرمارنج دیده است(۱) . نادر سخن‌ازاستعفا وتسلیم سلطنت بیکی‌از فرزندان خودبمیان آورده‌وچند نفر صنعتگر بکلات فرستاده بود که بنائی‌برای اقامت او بسازند .

دراین وقت مجدداً‌نادر بعثمانی متوجه شد . درماه ذیقعده ۱۱۵٤ (ژانویه ۱۸٤۲) سفیر ایران از اسلامبول باز گشت و خبر داد که سلطان از قبول تخمیس مذهب خود داری کرده است . بنا براین نادر بسلطان اطلاع داد که اگر چه املاك ایران رادرهمه جا غیراز عثمانی مجدداً بدست‌آورده است ولی‌باعتقاد او ایجاد صلح در میان مسلمین مهم ترازخاك وآب است(۲)و «بطلب حرف خود» حاضر است که‌شخصاً بعثمانی برود . درهمین وقت‌نادر بتمام ملت‌ایران اعلام کرد که دست از عقـایـد فرعیه کـه شاه اسمعیل در مملکت داخل کـرده باز داشته تصمیمات انجمن دشت مغان را تأیید نموده و نسبت بسه خلیفه نخستین شرایـط احترام رابجاآورند(۳) . بعدازنوروز سال۱۱۵۵ (۱۷٤۲) نادر در ۲۵ ربیع‌الاول (۳۰مه) مجدداً لشکر بداغستان راند طبر سران را بباد غارت داد . شمخال و سرخای در خدمت نادر بود ولی اوسمی در قلعهٔ قریش متحصن شده بود .نادر اورامحاصره کرد وعاقبت گریخته باز نزدآوارها رفت ولی طایفه‌او که قراقیتاق باشد امان آوردوقلعهٔ اوباخاك یکسان شد .

شورش‌ها توقف ممتد نادر در داغستان که یکسال و نیم طول کشید منشأ انحطاط سلطنت نادری است . این‌پادشاه بیش ازپیش بدگمان و قسی القلب گشت . از هرطرف علم طغیان برافراشته شد . در خوارزم پسر ابوالخیر قزاق طاهرخان راکه ازجانب نادر حکومت داشت هلاك کرد وبر

۱ـ رجوع شود ببیانات نماینده روس برانیس‌چف که آنوقت در دربند بود . رجوع کنید به جدولهای بوتکف جلد سوم ص۱۳۰۷ .

۲ـ مشکل‌است معلوم کرد که مراد نادر ازاملاك ایران خاکی‌است که درتصرف شاه اسمعیل بوده یاآنچه امیرتیموردر دست داشته است .

۳ـ رجوع شود بمتن‌کامل اینمطلب درترجمه جونزجلد۲ص۱۳۲ـ۱۲۹در نسخ فارسی تاریخ نادری متن‌خلاصه شده‌است .

خوارزم مستولی‌شد اماهمینقدر که نصرالله میرزامتوجه آنسان شدمردم خوارزم بمروآمده اظهار فرمانبرداری کردند . پس‌ازان ازبکانی که دراردوی نادربودند استدعا کردند که‌پسر ایلبارس که بفرمان نادر کشته شده‌بود جانشین پدروحاکم خوارزم شود . تراکمهٔ یموت‌و کتکه که هنوز درخوارزم جای داشتند بخراسان کوچ داده شدند .

در ماه شوال (دسامبر ۱۷۴۲) درویشی در بلـخ علم‌طغیان بـر گرفت و گروهی « ازخراسانیان وقزلباش» رابه‌هلاکت‌رسانیداماآخرالامراسیر ومحبوس شد .

لشکرکشی بعراق عرب

نادرتولید آرامش درداغستان را مغتنم شمرد(۱) . در ۱۶ ماه ذیحجه ۱۱۵۵ (۲ فوریه ۱۷۴۳) از آنجا خارج وشب نوروزوارد مغان‌شد (۱۱۵٦ ـ) وازراه قراچمن ـ تبریز ـ سنندج ـ شهـر زورحـر کت نمود وتوپخانـهٔ او از سمت‌همدان ـ کرمانشاه ـ زهاب بعراق رسید . احمد پاشا که ازآشنایان‌دیرین نادر بود از بغداد هدایائی چند نزد اوفرستاد ولی عذر خواست که نمیتـواند شهـرراتسلیم کند . نادر اطراف بغداد رابتصرف آورده خواجه‌خان چمشکزکی راماًمورفتح بصره کـرد وفرمان داد که سفاینی را که نزدیك حویـزه جمع شده است بکار ببرد(۲) .

روز ۱۴ جمادی الثانیه (٥ اوت) نادر بکر کـوك رسید . پس از یك هفته آی قلعه تسلیم شد و اربیل در یك روز بدست آمد . در کر کوك بسمع شهریار ایران رسید که سلطان عثمانی پس از شنیدن پیغامها وپیشنهاد هـای احمد پاشا فتوای‌شیخ الاسلام را دایـر بـرتباین مذهب شیعه بـا دین اسلام ومباح بودن قتل واسرایرانیان منتشر ساخته است ، پس در ۱۰ رجب (۳۰ اوت)نادر شاه از کرکوك خارج و ۲٦ رجب بمقام یونس نبی در برابـر موصـل وارد شد ، جسری بردجله بسته شهر را محصور کردند . اگر چه‌شهر تسلیم نشدولی مردم‌آن چون

۱ـ بنابرقول مورخ رسمی‌نادرحتی روساء « قومان (که درترکی قومین گویند) و نوغـای و چرکس طوق اطاعت بگردن نهادند » ، ولی درحقیقت فقط تعهدات شخصی وفردی درمیان بوده‌است .

۲ـ در رود کرخه ؟

لازم دیدند که نادررا بنحوی خرسند کنند وعده دادند که نمایندگان با سلامبول روانه کرده موجبات رضایت خاطر پادشاهان ایران رافراهم آوردند . دراین وقت ایلچی احمدپاشاواردشدوسخنان شخص سلطان راحاکی ازاینکه قبول تخمیس مذاهب باعث فتنهٔ عام خواهد گشت بیان کرد . سلطان از نادر تقاضی کرده بود که بخاك ایران بازگشته و با احمد پاشا قرار داد لازم منعقد کند . نادر روز دوم رمضان ۱۱۵۶ (۲۰ اکتبر ۱۷۴۳) بسمت کرکوك و خانقین رهسپار شد(۱) .

انجمن دینی نادر بقاع متبرکهٔ شیعیان راکـه در عراق است زیارت و مزار ابوحنیفه‌را نیز طواف کرد . درنجف مجمعی بزرگ ازروحانیون گردآورده مذاکرات این مجلس راازروی یاداشت سویدی که یکی از مشایخ اهل تسنن بوده دردست داریم. نتیجهٔ قطعی مجمع که بقلم میرزا مهدیخان نوشته شده درتاریخ اوثبت است . بعدازمقدمهٔ تاریخی دراین صورت مجلس مواد میثاق مغان تجدید شده است بااین اختلاف که بجای تقاضای رکن خامس درمکه شیعیان فقط میخواهند بارکن شافعی شریك شوند . اعضاء سابق انجمن مغان در این مجلس بازگشت خود را از عقاید باطله و آثار مبتدعهٔ شاه اسمعیل تأیید و تسجیل کردند . علماء عراق باامامت حضرت امام جعفر صادق اقرار ومذهب ایرانیان راکه بحقانیت سه خلیفهٔ نخستین اسلام ایمان آورده بودند تصدیق نمودند .علمای ماوراءالنهرهم اشخاصی‌راکه برضدایرانیان قیام کنندکافر شناخته وفروع مذهب جعفری را موافق اسلام دانسته اعلام کردند(۲) .

نادر وزنان او مبالغی کثیر بـرای تزیین وتذهیب عتبات عالیات و مزار ابوحنیفه خرج کردند ، نادر از راه مسیب وحوالی بغدادوپل ینگجه بخاك ایران بازگردید . احمد پاشا که مردی زیرك و محیل بود چندان در احترام و تکریم

۱ـ راجع بعدم کامیابی نادر درمحاصرهٔ موصل رجوع شود بقسمت نقل ترکی کتاب هامر فصل ۴۸ وقول یکی ازعیسویان محلی در پونیون .

۲ـ دراین سند تاریخی اشارهٔ خفی دیده می‌شود که شیخ الاسلام عثمانی مذهب جعفری راتصدیق کرده است .

نادرشاه‌مبالغه کرد که جهانگشای افشار هنگام خروج از عراق فرمان‌داد کرکوك واردبیل وقورنه را که در نزدیکی بصره است باچند نقطهٔ دیگر باوپس بدهند.

شورش درشروان از جمله اسباب‌حرکت معجل نادر از عراق وصول اخبار وحشت آثار از ایران بود ، در موصل شنید که در شروان شخصی سام‌نام که خود راپسر شاه سلطان حسین میخواند علم طغیان برداشته و پسر سرخای(۱) بیاری او برخاسته است ، نادر نصرالله میرزا را بدفع فتنه‌آنان گماشت ، شورشیان درنزدیکی باغشاه در ٤ ذیقعده (۳۰ دسامبر ۱۷٤۳) مغلوب شدند وقلعه‌آق سو مجدداً بدست ایرانیان افتاد وسام موفق بفرار گردید.

فتنه در فارس شورش فارس خیلی مهم‌تراز انقلاب داغستان بود ، تقی‌خان بیگلربیگی وسردار کلبعلی‌خان کوسه احمدلو در این وقت در عمان . جنوب خلیج فارس‌بودند نادر آنهارابحضور طلبید وسردار دیگربجای آنان گماشت . اما تقی‌خان کلبعلی خان را کشت و راضی بعزل خود نشد(۲) وبا جانشین خود معارضه کرد . این شخص(۳) که سابقاً در روسیه سفیر بود بوسیله کشتی خود را خلاص وبسواحل ایران رسانید ، تقی خان بشیراز واردشد . وی مردی لایق بود ودرسایهٔ حمایت نادر بمقامات عالی رسیده بود بنابر این نادر از طغیان پروردهٔ خود بسیار خشمناك و متأثر گردید آخرالامر این امیر دستگیر وبامر نادر خصی‌شد(٤) .

۱- محمد نام (مترجم) .

۲- سردار کلبعلی‌خان پدر مادران سه فرزند نادر شاه بود . دختر بزرگ اومادر رضا قلی میرزابود که در ۲۵ جمادی الاولی ۱۱۳۱ (۱۵ آوریل ۱۷۱۹) تولد یافت وازدختردیگرش نصرالله‌میرزا وامام قلی‌میرزامتولد شدند .

۳- محمد حسین خان قرقلوامیراخورباشی (مترجم) .

٤- میرزامهدیخان دراینوقایع بتفصیل نپرداخته است ، درخصوص ایجاد سفاین درخلیج‌فارس ولشکرکشی بعمان مخصوصاًرجوع‌شود بکتاب اوترجلد دوم ص ۱۲۰-۱٦٦-۱۷٦ وفارس‌نامه‌ص ۱۷۵ وص ۱۹۳.

شورش قاجاریه نادرروز ۱۵ ذیحجه (۳۰ژانویه ۱۷٤٤) ازشهربان حرکت کرد وچون بماهیدشت رسید شنید که طایفهٔ قاجار برپسر حاکم استرآباد شوریده باتر کمانان یموت همدست شده‌اند(۱) حاکم‌استرآباد قاجاریه راتنبیه سخت کرد وراه افراط‌سپرد(۲).

درخوارزم‌هنوز آتش فساد شعله وربود ونادر برادر زاده خود علینقی‌خان را بارتبهٔ سپهسالاری واختیار تام بآن سامان فرستاد.

خروج‌صفی میرزای مجعول درقارص نادرشاه عید نوروز ۱۱۵۷(۱۷٤٤) رادر کنگاور گذرانید، دراینجا خبر دسایس عثمانیان بسمع اورسید که احمد پاشا جمال‌اوغلوحاکم قارص از جانب صفی میرزا مدعی سلطنت ایران، احکامی در آذربایجان منتشر میکند، اسم‌اصلی این شخص محمد علی رفسنجانی بود، نادردروصول به ابهر مطلع شد که احمد پاشای‌مذکور معزول و بجای او احمد پاشا وزیر سابق عثمانی مأمور قارص شده است، پس‌احکامی‌بحکام ایروان نوشته‌فرمان‌داد که‌شروع برهائی اسرای عثمانی کنند. اما پاشای‌مذکور از شرایط صلح اظهار بی اطلاعی کرد، نادر مجبور شد که نقشهٔ سفر را تغییر داده‌عازم قارص شود، درراه باومژده دادند که مردم گرجستان برعثمانیان غلبه و در ۲٤ ذیقعد ۱۱۵٦ (۳۰ دسامبر) گرجیها در داخل کلکی سام میرزای سابق‌الذکر رادستگیر کرده‌اند، نادر یك‌چشم اورااز کاسه بیرون آورده(۳)اورا بقارص فرستادتا «چون صفی‌میرزا نزد اوست برادران مجعول یکدیگر را دیدن نمایند»، یوسف پاشاحاکم‌اخل‌تسیخه که‌باهدایائی نزدروؤسای داغستان میرفت

۱- این‌نزاع میان محمد حسن‌خان قاجارومحمد زمان بیك که ازجانب پدر خود محمد حسین خان قراموسانلو دراستراباد نیابت‌حکومت داشت واقع‌شد، محمدحسین‌خان ازاردوی نادرباستراباد‌آمده کله منارهاساخت، جمعی را بی بصر کرد (مترجم).

۲- دراین‌شورش هانوی امتعه خودراازدست داد، بتاریخ اورجوع شود جلداول ص۱۹۲ بحضور نادر درحوالی همدان رسید (۱۷مارس).

۳- پیشتردرفتنه اول بینی‌اوراهم بریده‌بودند، اوراسام بینی‌بریده مینویسند (مترجم

همچنین در محل گوری بدست گـرجیها مغلوب شد و نادر بپاداش این خدمـات طهمورث‌شاه را والی کرتلی و پسرش ایراکلی(۱) را والی کاختی کـرد . نـادر در ۱۹ جمادی‌الثانیهٔ ۱۱۵۷ (۳۰ ژویه) بظاهر قارص رسید اما محاصره طول کشید و چون سرما شروع شد نادر در ۲ رمضان (۹ اکتبر) دست از محاصره برداشت و از راه‌اخل کلکی و گنجه ببردع وادرشد ، دربردع کاخ هائی از نی برای لشکریان وبرای حرم پادشاهی برافراشته بودند .

آخرین لشکرکشی بداغستان

در ۲۲ ذیقعده (۲۷ دسامبر)با وجود سرما نادر بعزم تنبیه داغستانیان براه افتاد ، در ٦ ذیحجه (۱۰ ژانویه ۱۷٤۵) بدربند وارد و پس از دستبردهای سریع ببردع باز گشت •محرم ۱۱۸۵(۷ژانویه) .

نوروز ۱۱۵۸ (۱۷٤۵) را در آرش گذرانید واز آنجا بمرتع شکی رانده از طریق‌خچن بکنار دریاچهٔ گوکچه رسید (۱۲ جمادی‌الثانیه – ۱۲ژویه) ، درین وقت نادرسخت مریض بود واورا باتخت روان حرکت میدادند ، طبیب مخصوص شاه پ . بازن مرض‌اورا مقدمه استسقا تشخیص‌داد .

آخرین محاربه باعثمانی

مقارن‌این‌احوال‌از باب‌عالی‌لشکری گران‌بسرعسکری یگن محمدپاشا صدر اعظم سابق‌بجانب ارزنةالروم وقارص گسیل شده بود وسپاه دیگر بسرداری عبدالله‌پاشا جبجی و سلطان وردی خان اردلان که از گریختگان ایرانی بود از راه دیاربکر و موصل پیش میآمد . نصرالله میرزا بسرداری قشونی که در مغرب ایران اقامت داشت بمقابلهٔ عبدالله پاشامأمور گشت .

نادردر گوکچه برای پسرش امامقلی‌میرزا وبرادرزاده‌اش‌ابراهیم خان(۲) جشن عروسی برپا داشت ، نخستین را ایالت خراسان و دوم را حکومت عراق

۱ـ درجهانگشا این‌اسامی راچنین قید میکنند : کارتیل ارایکلی (مترجم).

۲ـ ابراهیم‌خان ولد ابراهیم‌خان مقتول بود که بعد از فوت پدرش نادر اورا باین نام خواند (مترجم) .

عطافرمود و روز ۵ رجب (۳ اوت) بمقابله لشکر عثمانی راند ، یگن‌محمد پاشا با ۱۵۰،۰۰۰ سوار و ۴۰،۰۰۰ ینگیچری بسمت میدان جنگ معروف ۱۷۳۵ (یعنی مرادتپه نزدیك‌ایروان) رهسپار بود . روز ۱۱ رجب (۹ اوت) زدوخورد شروع شد وروابط لشکر عثمانی ازقارص منقطع گشت ، سرعسکر عثمانی بطرز جنگ فرنگی بسنگربندی وحفر خندق مبادرت کرد و بنزدیکی اردوی نادری رسید . در ۲۱ رجب‌ازنصرالله میرزاخبر آمد که طلایه سپاه عبدالله‌پاشا ازدستبرد های سلیم خان بابان شهرزوری ، ازرؤساءِ اکراد مغلوب وخود شاهزاده هم سپاه عثمانی را در حوالی موصل مقهور کرده است . یگن محمد دربحبوحه اضطراب عسکر خود غفلة وفات وشکست عثمانیان شروع گشت ۰۰۰ ، ۱۲ نفر از عثمانیان مقتول و ۵۰۰۰ تن اسیر و تمام توپخانهٔ آنها نصیب سپاه نادری شد .

بعد از این فتح درخشان تغییر احوال نادر شاه‌بکلی غیر منتظر بود ، این فتح را مغتنم شمرده‌برای خرسندی شخص‌خود معاهدات جدیدی پیشنهاد کرد ، بنابرقول مورخ در باری نادر پادشاه ایران نامه بسلطان‌عثمانی نوشته ازمواد اول ودوم قرار داد مغان صرف نظر کرد ! اما منابع ترکی برخلاف این شهادت داده مینویسند که نادرشاه از سلطان واگذاری بلاد وان و کردستان وبغداد وبصره و نجف و کربلا را تقاضا کرد و عثمانیان هم در صدد تسلیم آن نواحی بودند(۱) . نادر شاه از مرادتپه بچورس (نزدیك خوی) و از آنجا بمحمودی رفت ودر آنجا ایلچی پادشاه چنگیزی ختن را بحضور پذیرفت(۲) . این پادشاه که خودرا مالك رقاب توران میخواند از نادر میخواست که افواجی بسر کوبی ایلات سر حدی بفرستد . سال بعد سفیرنادر از راه بخارا بختن رفت (؟) علیقلی میرزا که مأمور خوارزم شد بود در حوالی اور گنج تراکهٔ یموت و یاران آنهارا مقهور کرد ، ترکمانان بجانب بلخان گریختند ، نادربرای اینکه‌راه جنوب را برآن بگیرد

۱ـ رجوع شود بکتاب هامر ، فصل ۴۸ .

۲ـ شاید یکی‌ازاعقاب شاهرخ خان فرغانه بوده که خودرا ازنسل چنگیزخان خوانده بوددر سال۱۱۱۲ (۱۷۰۰) ، رجوع شود بکتاب طبقات سلاطین‌اسلام لین پول شماره۱۱۲ ، شایدبجای‌ختن لفظ خقن باشد که صحیح‌آن خوقند است .

نصرالله میرزا را باسترآباد فرستاد و تراکمه را مجبور کرد که ۱۰۰۰ سوار در خدمت‌اوروانه کنند.

نادرشاه ازراه فراهان در ٤ ذیحجه (۲۸ دسامبر) باصفهان رسید و تادهم محرم ۱۱۵۹ (۲فوریه ۱۷٤٦) در آنجا توقف کرد، رفتار او رفته رفته غریب‌تر میشد، پر بازن مینویسد که در مدت اقامت پادشاه در پایتخت سابق ایران «هرچه ظلم و بیرحمی بتصورآید بامر او ارتکاب یافت»، بعد نادر ازراه بیابان وطبس در ۲۳ صفر (۱۷ مارس) وارد مشهد شد.

مصالحه باعثمانی نادر جشن نوروز ۱۱۵۹ (۱۷٤٦) رادرمشهد بر گذار کردو ۲۵ ربیع‌الاول (۱۷ آوریل) برای بازدید ساختمان‌های جدید بکلات رفت و ازآنجا بصوب عراق عطف عنان کرد، در ۱۰ محرم ۱۱٦۰ (۲۲ ژانویه ۱۷٤۷) از اصفهان مصطفی خان شاملو را بامورخ معروف میرزا مهدیخان باسلامبول فرستاد، در مقدمهٔ صلحنامه نادرشاه محض خاطر سلطان «خلیفهٔ اهل اسلام ومشعل‌دودمان ترکمانیه» ازدومادهٔ مذهبی‌سابق‌الذکر صرف نظر کرده در عوض تقاضا نموده بود که یکی از ایالاتی که بپادشاهان ترکمان (تیمور ؟ اوزون حسن ؟) تعلق‌داشته وشاه‌اسمعیل آنهاراازدست داده بودمجدداً بایران باز گردد، باوجود این درمتن‌قرارداداصلی همان سر حدات عهد سلطان مراد چهارم بر قرار گردیده بود، سایر مواد عهدنامه مربوط بحجاج و زوار و تعیین نمایندگان سیاسی ومبادلهٔ اسرا بود(۱). علی‌ای حال بعد ازآنهمه لشکر نبردآزمائی نادرشاه اصول اعلامیهٔ مغان‌را مهجور ومتروك داشت. روزدهم‌محرم نادر نیز ازاصفهان خارج شد ودرخط‌سیرخوداز کله‌منارهاساخت.

بعداز نوروز ۱۱٦۰ (۱۷٤۷) که در خارج‌شهر کرمان‌جشن گرفته شد نادر

۱- بنابرقول هامرفصل ٤۸ عهد نامه را ایلچیان ترك قبلاً در٤ سپتامبر ۱۷٤٦ در ایران امضاء کرده بودند، باب عالی حتی بعد ازمرگ نادر هم مصمم بود که این عهد نامه را محترم بشناسد (فصل٤۹ کتاب هامر)، خط سرحد درجنوب آرارات منطبق با سرحد فعلی بود بعلاوه قفقازیه که بایران تعلق داشت.

آخرین سفر خودرابجانب خراسان پیشگرفت ، شاهزادگان که بحضور او شتافته بودند بکلات باز رفتند[۱] وخود نادر درمشهد بعاجز کشی وسفك دماءِ بیگناهان پرداخت (میرزا مهدیخان) .

تغییر احوال و اخلاق نادر

میرزا مهدیخان در آخرین فصل تاریخ خود که طبعاً بعد از نادر تحریر شده‌است علل انحطاط دولت نادری را ذکر میکند ، ابتدای تغییر حال اورا از تاریخ سوءِ قصد دانسته ودر اینجا نخستین بار از کور کردن چشم شاهزاده سخن رانده و آنرا منسوب « باستیلای وساوس و تهمات» مینماید ومینویسد فتنه تقی‌خان‌در فارس نقشه رفتن نادررا باسلامبول برهم زدوشورش شروانیان وقاجاریه وافراطهائی که ازجانبین پیش آمد مؤید تغییر نقشه او گردید و پس از آن احوال نادر « از نظم طبیعی » افتاد ، بعد میرزامهدیخان شرحی ازرواج تهمت و قتلهای بیشمار و ضبط اموال عاملین خراج و خرابی مملکت ذکر میکند . بنا برمآخذ اروپائی خرابی احوال عمومی‌ایرانیان‌قبل‌از لشکر کشی‌هندوستان‌شروع‌شده بود[۲] . عطائی که‌موکول ببعد ازمراجعت‌هند کرده بودند موقوف‌ماند[۳] واشیاءِ گرانبهائی که امراءِ لشکر باخود داشتند قبل از وصول سپاه بکابل ازآنها پس گرفته شد . از مردم ایران مالیاتهای جدید گرفتند بدون توجه بوضع خراج سه ساله که وعده داده بودند (اوتر) ، میرزامهدیخان راجع بافکار شیعیان نسبت بتمایل سیاست « خراسانی » نادر شاه بمذهب تسنن بکلی خاموش است اما آیا درخت دویست ساله صفویان‌را ممکن بود بااحکامی که باصطلاح سرسواری صادر میشد از ریشه بر کند؟

۱ـ بازن میگوید : نادر بهریك ازشاهزادگان تکلیف تخت نشستن کرد وخود میخواست از سلطنت کناره بگیرد ولی‌آنهاازاضطراب ودهشت جوابی نمیدادند .

۲ـ نمایندگان روس ، هانوی جلد اول ص۲۳۰ ، اوتر جلد اول ۲۲۴ : « ممکن نبود که شخص فقرمردم بیچاره رادیده ومتأثرنشود . شهراصفهان .... تقریباً خالی‌السکنه بود» ، رجوع شود همچنین بجلد ثانی صفحات ۵ـ۳۲ـ۱۶۴ .

۳ـ اوتر جلد ثانی ، ص ۸۹ .

شورش درسیستان نهضت مردم سیستان هیجان عمومی را شدت داد ، علت طغیان توقعات مامورین خراج بود که از اهالی ۵۰۰،۰۰۰ تومان مطالبه‌میکردند ، علیقلی‌میرزا برادرزاده نادر که‌حاکم‌سیستان‌بودسردستهٔ شورشیان شده ، طهماسب قلی‌خان جلایر سردار کابل که یکی از ارکان وفادار سلطنت نادری بود بدفع شورش مأمور گشت ولی ازاوهم مبلغ ۲۵۰،۰۰۰ تومان خاستند، طهماسب قلی‌خان چون از نادر ناامید شده بود مصمم گردید که یکی از اولاداورا بپادشاهی وعلیقلی میرزارابسپهسالاری‌بردارد ، اماباجاه طلبی‌فوق‌العاده حاکم سیستان نمیتوانست موافقت کند ، علیقلی میرزا اورا زهر داد و خود مطلق‌العنان شد درخراسان هم شورشی برخاست ، کردهای خبوشان ایلخی‌نادررا درآنجا غارت کردند ، نادربسر کوبی آنان بیرون‌تاخت ودر۲جمادی‌الثانیه۱۱۶۰ (۲۰ ژون ۱۱۴۷) خیمه و خرگاه اورا در فتح‌آباد نزدیك خبوشان‌برافراشتند .

قتل نادر بتحریك علیقلی میرزا وبهمدستی صالح‌خان رئیس‌قراولان چند تن از امراء قاجار و افشار باتفاق همیشه کشیکان سراپردهٔ نادری درخیمهٔ او داخل شده و اورا کشتند .

اظطراب وهرج‌ومرج‌اردوی‌نادری بوصف‌نمی گنجد(۱). افغانهای‌ابدال و ازبکان که به نادر وفادار بودند بقیادت احمد خان ابدالی(۲)افشارها را مغلوب کرده بجانب قندهار رهسپار شدند ، افشاریه علیقلی میرزا را از هرات خوانده بنام علیشاه و لقب عادلشاه بسلطنت نشاندند ، تمام پسران نادر بهلاکت رسیدند ، فقط نوه او شاهرخ که ۱۴ سال داشت موقةً درمشهد محبوس گشت .

خزاینی که نادرنهاده‌بودبزودی برباد رفت ، مملکت که از لشکر کشی‌های بسیار ناتوان گشته بود در فشار بحران اقتصادی خیلی سختی می‌نالید ، اقدامات دینی‌نادر بکلی بی‌نتیجه ماند ولی‌مرز وبوم‌ایران ازدشمن‌رهائی یافت ، ازآنوقت تا حال خاك ایران ازسمت شمال و مشرق و جنوب شرقی رو بنقصان نهاده است ، لکن ایران باسرحدات کنونی‌هم باقی نمیماند اگر نادرشاهی نمیبود !

۱- پ بزین شخصاً شاهد وقایع ۱۹و۲۰ ژون ۱۱۴۷ بوده است .
۲- بعد مؤسس سلسله درانی افغانستان شد .

ضمیمهٔ اول

مسائل مذهبی

در باب مساعی نادر برای توفیق مذاهب اسلامی رجوع شود بکتاب الحجج القطعیه‌لاتفاق الفرق الاسلامیه تألیف عبدالله‌بن حسین سویدی که اصلا بغدادی واز علماءِ اهل‌تسنن است‌و کتاب‌خودرا درقاهره بسال ۱۳۲٤ منتشر کرده است ، دراین کتاب‌شمه‌ای از مقاولات علماءِ سنی و شیعه در اردوی نادر در نجف (۲٤ شوال ۱۱۵٦ - ۱۲ دسامبر ۱۷٤۳) مندرج است ، این کتاب‌را پرفسورآ . اشمیت‌دریك‌مقالهٔ‌مهمی تجزیه کرده است[1] .

در Festschrift بارتولد (عقدالجمان) تاشکند ۱۹۲۷ ص۱۰۷ - ٦۹ رجوع شود بمقاله Ritter مندرج در(Der Islam, XV. 1926, I,P. 106) مکتوبی که ظاهراً نویسندهٔ آن عبدالباقی و مخاطب شیخ‌الاسلام اسلامبول باشد در باب‌اتفاق شیعه وسنی در مجله ارمغان طهران ۱۳۰۸ - اکتبر ۱۹۲۹ نمره ۷ ، ص ٤۵۳ - ٤٤۹ طبع گردیده‌است

نکتهٔ قابل ملاحظه این‌است که نادرشاه درتنفری که‌از سب‌ورفض وبدعت های‌شاه‌اسمعیل اظهار میکرده است بتنفر آباء‌واجداد خود متثبت میشده‌است ، مورخ رسمی نادرشاه‌پیوسته قشون خراسانی رادر مقابل‌قزل‌باش صفویه‌نام‌میبرد . نادر کلاهی‌برای‌سربازان خوداختراع کرد که‌با کلاه صفویه که‌اززمان‌شیخ‌حیدر متداول شده‌بود اختلاف کلی داشت ، رجوع شود اوتر Otter جلد اول ص ٤۰ که گوید « کلاهی‌چهار گوشه که‌دوران شال میپیچیده‌اند » ، همچنین رجوع شود بکتاب ابراهام دو کرت[1] ، اما نادر ازاین جهت باصفویه‌موافق بود

۱- .iz istorii sumristsko chirtskikh otnochenii

۱- Abraham de Crète تصویری راکه در ابتدای این رساله است ملاحظه فرمائید از روی کتاب خطی ژان تیل بر داشته شد .

که در تعظیم و تجلیل امام رضا (ع) بسیار میکوشید وچون شاه طهماسب ثانی امارت خراسان را به نادر سپرد نادر سکه‌ای بنام حضرت رضا زد (میرزا مهدیخان)، همچنین توجه شود بشرح هدایا ونذورات نادر در بقاع متبرکه عراق.

اوتر[1] نویسندهٔ فرانسوی و عبدالکریم کشمیری علت اصرار نادر شاه را بتوحید وتوفیق مذاهب اسلام این میدانند که این پادشاه بارفع موجبات خصومت مذهبی میخواست راه حمله بعثمانی را باز کند.

سوره چهل و هشتم آیه ۳۹ قرآن مجید نادر را بکتب دینی نصارا ویهود متوجه کرده بود (کتاب عبدالکریم، ترجمه گلادوین صفحه ۸۹، ترجمه لانژرس ۸۸)، نادر فرمان داد که توراة وانجیل در تحت مراقبت میرزا مهدیخان ترجمه شود. در باب نسخ این ترجمه رجوع کنید بفهرستی که بلوشه تحت عنوان نسخ خطی کتابخانهٔ ملی نوشته است، جلد اول ص ٦ نمره ۷، نماینده روس در ایران کالوچ کین[2] گوید ۲۸ مه ۱۷٤۱ نادر نمایندگان مذاهب مختلفه را دعوت و بآنها اخطار نمود: «اگر خدا یکی است ادیان هم باید یکی باشند»، کتاب سولویف Soloviev فصل بیست ویکم، ص ۵ - ۱۰۲.

نادر نسبت بعیسویان سخت گیر نبود، جاثلیق ارمنی ابراهام نام نسبت بوی (نادر شاه) اظهار خلوص و محبت قلبی میکند اگر چه نتوانست از کوچ دادن عدهٔ کثیری ارامنه بخراسان جلوگیری کند وعاقبت آن مهاجرین درقشون نادر داخل شدند.

قول بازین ژزوئیت (ص ۸ - ۳۱٦) خالی از غرابت نیست که نادر را شخص بی اعتقادی شمرده که فقط ایمان بزور وقوه دارد و «خودرا عدیل محمد و علی میشمارد»!. تبصره - استدلالی که نادر بعقاید آباء خود کرده و باین طریق از بدعت‌های شاه اسمعیل اظهار انزجار نموده است ساختگی و بی اساس است زیرا که ایل افشار جزء طوایف شاهسون وازارکان مستحکم سلطنت سلاطین نخستین صفویه بوده است.

۱- Otter II 183، Hanway IV 216-9.

۲- Kalouchkin.

ضمیمهٔ دوم

ابنیهٔ نادر

در متن این رساله از شهرهای جدیدی که نادر شاه در نزدیکی شماخی و قندهار ومروساخت سخن‌رانده وبنای خیوه‌آباد (نزدیك ابیورد) اشاره کرده‌ایم بنابرقول اوتر (Otter جلداول ، ص۴۰۳) نادراز هندوستان‌استادان وصنعتگران چندی‌آورده‌بود که‌درنزدیکی همدان(قندهار ؟؟) شهری شبیه دهلی برآورند.

در دستگرد بنائی بیادگار تولد خود ساخت و آن را مولود گاه نام کرد ، در کلات نادری خزانه‌ای‌بنانهاد (رجوع‌شود بتصویرآن درتاریخ‌ایران سایکس ، جلد دوم ص ۲۶۴) و در مشهد بقعهٔ مدفن خودرا ساخت (علی حزین ، ص ۲۵۲) . نادر مساعی جمیله در تزیین آستانه رضوی [1] بکار برد . خود و زنان حرمش نذورات بسیار و هدایای بیشمار برای تزیین عتبات عالیات عراق تقدیم کردند درشیراز بامر نادر بنای شاه چراغ را مرمت نمودند .

درقزوین‌تالاری بصورت‌ایوان‌در یکی‌ازباغهادیده میشود که‌به‌نادر منسوب است ، دربین کرمان وسیستان میل‌هائی بامر نادر درصحرای کویر بنا گذاشته‌اند که‌راه بیابان‌را نشان میدهد ، رجوع شود بسفر نامهٔ سایکس موسوم به ده هزار میل ، صفحهٔ ۴۱۸ . عکس یکی از میلها که ۵۵ باارتفاع و۴۳با محیط آن استدر آن کتاب‌دیده‌میشود.

درراه وزیرستان جنوب غزنین سه‌چاه درحوالی وان خواه Wankhwah به‌نادرمنسوب‌است ، رجوع‌شودبه کتاب‌مرکزسیاتألیف‌ماك گرگور Mac Gregor سال ۱۸۷۱ ، جلد دوم ص ۷۳۸ .

۱ـ میرزا مهدیخان دروقایع سال ۱۱۳۹ـ۱۷۲۶ ازبنای مناری سخن میراند ، علی حزین در صفحه۲۵۲ کتاب خودگوید نادرشاه پس‌ازجلوس چندین بنا ازخشت زرین بر آورد .

ضمیمهٔ سوم

تاریخ محمد کاظم

درمقالهٔ بارتلد (در Izv Ross. Akad. Nauk 1919 P.927-30) که درمتن کتاب بآن اشاره کرده‌ایم مطالب ذیل راجع بکتاب محمدکاظم مندرج است. اسم آن کتاب که نادرنامه یاتاریخ نادر دانسته ودرپشت نسخهٔ منحصر موزهٔ آسیائی قید نموده‌اند بنظر درست نمیآید وشایداسم اصلی آن نباشد.

مؤلف این تاریخ و خانوادهٔ او فرصت های خوب برای مطالعه اوضاع عهد نادرداشتند ، محمد کاظم حکایاتی راکه پدرش ازسفر در بند وقندهار وترکستان بغداد و تبریز میگفته در کتاب آورده است ، خود مؤلف هم چند صباحی در آذربایجان ملازم خدمت ابراهیم خان بود که در سال ۱۷۳۸ بقتل رسید خودرا بلقب وزیر دارالملك مروشاه جهان میخواند .

در تاریخ او مطالب مفیده راجع بمرو مسطور است مثلا بنای صغیر بامر نادرشاه درمحل قریه میرآباد . محمد کاظم در لشکر کشی های خوارزم و بخارا با نادر همراه بود و او علاوه بر شرح وقایع آسیای مرکزی اشاره ای بحوادث هندوستان وآسیای غربی میکند ، مثلا شرحی در باب حمله لشکر نادر بیزیدی های شیطان پرست (نزدیك موصل ؟) مینویسد که‌میرزا محدیخان از آن ساکت است .

درمرو محمدکاظم مأمور تفتیش خرج سپاه بود ودراین باب شخصاً اخباری به نادرشاه تقدیم کرد ومورد توجه او شد ، نوشتن بعضی نامه‌های سیاسی هم باو محول بوده است ، از ۷۰ نامه که نادر بولات وملوك ترکستان نوشت ۳۰ نامه از زیر خامهٔ او خارج شده‌است .

درضمن وقایق عجیبه که در آن کتاب هست یکی ذکرورود ایلچی «اصل

فرنگ» است که بعقیدهٔ بار تلد مقصود فرانسوای اول پادشاه اطریش‌است ، این سفیر ازراه حاجی طرخان آمد ودر آن‌جا ایلچیان آق‌بانوپادشاه (ملکه‌روسیه) هم باو ملحق شد ، مرادش الیزابت امپراطریس روسیه است .

آخر کتاب را پسر محمدکاظم تمام کرده است کـه بعد از فوت نادر شاهد عقب‌نشینی ایرانیان از ترکستان بوده است .

تااین تاریخ فقط دو نفر از مستشرقین بکتاب محمدکاظم دست یافته‌اند : یکی پرفسور بـارتلد (Zap. Vost Otdel) ، دیگـر پرفسور آ . اِ . اشمیت Pr. A. E. Schmidt .

از کتاب « نادرشاه » تألیف لاکهارت چاپ لندن ۱۹۳۸ میلادی (۱)

(تازه‌ترین کتاب جامع درباره نادر - ترجمه باتلخیص)

فصل اول

مقدمه-درانحطاط وانقراض صفویان-افغانان-مهاجمات روسیه وعثمانی بایران

ازخواص مشرقزمین یکی ظهور فاتحین بزرگ مانند چنگیز و تیمور و نادرشاهست که میان آنان شباهتهای زیاد موجوداست ومخصوصاً بین نادرو تیمور شباهت بحدیست که نمیتوان آنرا اتصادفی دانست وتردیدی نیست که نادر مسلك خود راتابع مسلك تیمورساخت . با اینکه‌از قساوتهای نادرچشم پوشی دشوار است با این حال شکی نیست که اومردی بزرگ بوده است. از چوپانی بپادشاهی رسیدن کار شگرفیست واز آن شگرفتر اینست که‌اینمرد نه‌تنها ایرانرا ازچنگ دشمنان زورمند رهاساخت بلکه آنرا ازحضیض ذلت به‌اوج‌عزت رسانیدو بزرگترین نیروی قاره آسیا ساخت .

اکنون جا دارد وضع مقدم به‌ظهور نادر را بطور خلاصه وصف کنیم .علت عمده‌انحطاط صفویان‌را بایددرضعف اخلاقی سلاطین آنسلسله‌جست‌این انحطاط در بادی امرازسیاست‌زیانکار شاعباس آغازنمود که بدستور اوبودشاهزادگان‌در حرم جای گزین شدند واز دنیای خارج دور ماندند و پرورش ناقصی یافتند و از هنر جنگاوری یا صلح‌خواهی چیزی نیاموختند و تحت نفوذ زیانبخش خواجگان‌حرم بار آمدند .

ازعلل دیگر انحطاط صفویان یکی نیز غفلت‌از تربیت‌و تقویت‌لشگریان بود که‌سال بسال روبزوال نهادو باجلوس سلطانحسین در ۱۶۹٤ مسیحی (۱۱۰٦ ه.) دیگر طالع سلاله

(۱) Nadir Shah By L. Lockhart, London Luzac and Co. 1938

صفوی‌اول کرد. این شخص مهربان پرهیز کار برای خانگاه مناسبتر بود تا تخت شاهی .
دوسه‌سال اول سلطنت‌او بی گزند گذشت‌ولی دیری نپائید قبایل بلوچ از کرمان سر
برآوردند . و در قندهار شورشی رو کرد که فقط سیاست سخت گر گین خان(۱)
آنرا خوابانید. مشارالیه بعد از سر کوبی شورشیان حکومت رابدست گرفت ولی
پادگان او که بیشتر گرجی بودند درحق عشایر غلجای تجاوز روامیداشتندو سبب
عدم رضایت میشدند . حوالی یکقرن پیش عشایر غلجای و ابدالی از کوهستان
رو به اراضی مسطح مغرب وجنوب غربی نهادند و در سرزمین حاصلخیز قندهار
وزمینداور دره‌ارغنداب و ترنك سکنی جستند .

شاه‌عباس‌اول درنتیجه قیامی که ازابدالیها بروز کرد انانرابه ولایت هرات
تبعیدنمود و در نتیجه نیرومندترین جمعیت نواحی قندهار همان غلجای‌ها بودند
که در آنجا ماندندو درآغاز قرن هیجدهم مسیحی برعده آنان افزود و رئیس
خدعه‌گرانان میرویس ازقبیلهٔ هوتیکی بود .

غلجائیها که ازدست گرجیان بجان آمده بودند سرانجام عصیان کردند ولی
گر گین خان اینها را شکست داد ومیرویس را تحت‌الحفظ باصفهان فرستاد وی
سلطانحسین رافریب داد وجلب اعتماد او را کرد وبقندهار بر گشت و فرصتی گیر
آوردو گر گین خان‌را بقتل‌رسانید و کسانش پادگان ایرانی و گرجی را با کشتن
عده زیادی‌ازقندهاربیرون‌راندند . لشگری تحت فرمان کیخسروخان از اصفهان
گسیل گشت و او گرچه در ابتدا پیشرفت‌نمودسرانجام مغلوب و مقتول گردید و
بقیّه لشگریانش باز گشتند و چنداهتمام دیگربرای تنبیه میرویس‌بهمین‌عاقبت
گرفتارشد تااینکه‌وی‌در۱۷۱۵در گذشت وبجای‌او برادرش عبدالعزیز نشست که
سرتسلیم‌بدولت‌داشت ولی‌محمود پسرمیرویس که‌رشید وصاحب اراده‌بودعم‌خودرا
کشت(۱۷۱۷) وبجای‌او نشست . یکسال‌پیش‌ازان‌ابدالیهاطغیان کردندوسرعشیرهٔ
پوپلزای ابدالی یعنی عبدالله‌خان سدوزای‌وپسرش‌اسدالله‌نیز از زندان‌حاکم هرات

---

(۱) Giorgi XI ازخاندان کرتلی Kartli

فرار کردندواقدامات دولت درخواباندن فتنه‌عقیم‌ماند مورخ معاصر نادر در کتاب زبدة التواریخ تفصیل وقایع و شرح وزیران بی‌لیاقت دولت را آورده است (۱) بین خودغلجائی‌وابدالیها ستیز گی رویدادواسدالله‌مقتول‌شدودولت‌شاهنشاهی‌ازاین فرصت استفاده‌نکرد با اینهمه محمود ظاهراً تمکین‌نمودوبحکومت‌قندهارمنصوب گشت‌ولی بسی نگذشت در ۱۷۱۰ بکرمان حمله‌برد و در آنجا از طرف تنهاسردار شجاع ایران‌لطفعلیخان شکست‌خورد وباز گشت ولی‌درضمن به‌ضعف‌دولت صفوی پی‌می‌برد وآماده حمله نوین میشد. درین ضمن فتنه‌هائی ازسوی مغرب وشمال سرزد .توضیح آنکه درآغاز قرن لز گی‌های کوهستانی داغستان باطوائف «جاد» و «تالهٔ» ناحیه«کانیك» (یاآلازن) که‌درجهات‌جنوب‌غربی‌جبال قفقازبودندحملات خود را بگرجستان و شیروان از نو آغاز کردند . نیم قرن پیش شاه عباس ثانی بشرط‌مسالمت‌وعده مساعدت مالی باین لزگیها داده بود و تا زمان سلطانحسین رعایت‌میشدولی‌درآنموقع‌مورد سوءاستفاده درباریان واقع شد .مردم شیروان هم از دست لزگیها و هم از نابردباری بعض علمای شیعه در رنج بودندو در نتیجه به عثمانی فرار کردند و بقیه از آندولت حمایت خواستند از طرف دیگر ظهور پطر کبیر در روسیه‌خصم جدیدی برای‌ایران‌فراهم میکرد . در این‌موقع روسیه هیئتی اقتصادی تحت نظر ولینسکی (۲) بایران فرستاد و او در باز گشت ضعف و انحطاط دولت سلطانحسین راشرح داد پطربواسطه‌نزاع‌بامملکت شمالی نه‌توانست از فرصت استفاده کند ولی در گرجستان و داغستان به تهیه زمینه پرداخت‌وبسال ۱۷۱۹ «عادل گرای» شمخال داغستان رسماً پطررا برضد ایران تحریك کرد .(۳)

دولت عثمانی‌هم درین وقایع بیعلاقه نبود و برای جبران خساراتی که از جبههٔ غرب‌حادث شده‌بود بسوی‌شرق‌روآورد وفراموش‌نکرده بود که بین‌سالهای ۱۵۷۸ و۱۶۰۷ به‌آذربایجان‌وگرجستان و شیروان تسلط داشت و باز طمع آنها

---

(۱) تألیف محمدمحسن‌نسخه‌خطی در کمبریج

(۲) Artemi Volynski

(۳) این‌شمخال (که لقب سران عشایر داغستانی است) موسوم به غازی قموق بود .

۵- هریك ازدولتین دردربار دیگری سفیر داشته باشد .

بااینکه باپادشاهی نادرموافقت عملی‌شد باز بواسطهٔ تهیه نشدن مهرسلطنتی وقوالب‌برای ضرب‌سکه‌ایضاً بعلت اختیارساعت ازطرف منجمین‌تاجگذاری‌رسمی اندکی تأخیر افتاد تااینکه‌آن مراسم در۲٤ شوال ۱۱٤۸ (۸مارس ۱۷۳٦) انجام یافت .

بلافاصله نادر برای اعلان تاجگذاری نمایندگانی بدربارروسیه و عثمانی فرستاد و سفیر خود عبدالباقیخان را دستور داد قبول شرایط صلح او را از دربار عثمانی بخواهد .

در مراسم تاجگذاری امرا ورجال با لباسهای فاخر حضور داشتند و تاج شاهی که بروایت یك روحانی ارمنی حاضر در مجلس بنام ترتومه (۱) بشکل خودی مزیّن با جواهر و مروارید بود ، از طرف میرزا زکی نامی برتارك نادر نهاده شد در آنموقع همه حاضرین غیر از ملاّئی که دعا میخواند تعظیم بجا آوردندوبعد دستها را بروی سر خود بلند کردند بعد سورهٔ فاتحه خوانده شد و جملگی صورتها بسوی زمین در حال رکوع ایستادند تا اینکه قرائت بپایان رسید . (۲)

شاعر قوام‌الدین بدین مناسبت ماده تاریخی پیدا کرد که عبارت بود از « الخیر فیما وقع » وبعضی‌نکته سنجان زمان آنرا « لاخیر فیما وقع » گفتند که ارقام حروفش همان است . یك‌شاعرعراقی‌هواخواه‌صفوی نیزاین بیت راساخت:

بریدیم ازمال و ازجان طمع　　بتاریخ الخیر فی ما وقع !

در همان روز مراسم نادر شاه میرزا مهدیخان را از ریاست رقم نویسان برداشت واورا بتاریخنویسی برگماشت وبجای او میرزا مؤمن را تعیین نمود .

بعد از مراسم که سه روز دیگر ادامه داشت نادر عباس سوم را نزد پدرش طهماسب مخلوع به خراسان فرستاد ودر آنجا بودند تااینکه رضا قلی میرزا او

---

(۱) Ter Thouma

(۲) شاید بلندکردن دستها ببالای سر که راوی دیده برای دعا وآمین بوده .

صفویه را تعیین نمود بلافاصله محل ییلاقی سلطانحسین را که فرح آباد باشد و بعد جلفای اصفهان را تصرف کرد و آنگاه اهتمام حمله بشهر نمود ولی با تلفات بزرگی به‌عقب رانده شد پس بفکر محاصره افتاد که رنجهای فراوانی بمردم شهر بار آورد سلطانحسین بامشورت وزیران قرار گذاشت ولیعهدی تعیین کند واو را پنهانی ازمیان صفوف محاصره کنندگان بآذربایجان فرستد و او نیروئی گرد آورد و بیاری پایتخت شتابد پس سلطانمحمود میرزا فرزندار شد او باین مقام نامزد شد و مراسم و تشریفات درحرم برپا گشت ولی این شاهزاده که درحرمسرا بزرگ‌شده بود ازاین مراسم رم کرد وباندرون گریخت ناچار پسردوم یعنی صفی‌میرزا را تعیین کردند اوهم ظرف دوسه روز ناتوانی خودرانشان داد پس پسر سوم یعنی طهماسب‌میرزا را بولیعهدی برگزیدند. طهماسب‌میرزا که هیجده ساله بودوهمان تربیت مشابه به‌برادران بزرگترا دیده‌بوددرآنمقام بماند ودر ۲۷ شعبان ۱۱۳۴ (۲ژون۱۷۲۲) بهمراهی دویست تن ازاهالی تبریز ازمیان افغانان پنهانکی عبور نمود وبقزوین رسید ولی دراین شهر بجای گردآوردن نیرو بعیاشی وخوشگذرانی پرداخت. نتیجه اینکه مردم اصفهان بجان آمدند وسلطانحسین و وزیران به نزد محمود رفتند وشاه جیقه خودرابدرآورد و بگردن فاتح آویزان کرد دوسه روز بعد محمود باصفهان ورود نمود و عنوان شاهی برخود نهاد. چون این خبر به طهماسب رسید او هم خود را در قزوین شاه ایران اعلام کرد ۱۴ صفر ۱۱۳ (۲۴ نوامبر ۱۷۲۲). بلافاصله محمود نیروئی باصفهان فرستادو قزوین را اشغال نمودو طهماسب به تبریز گریخت ولی رفتار ظالمانه افغانان سبب شدمردم آن شهر قیام کردندو مهاجمین را عرضهٔ شمشیر ساختندو بقیه باصفهان فرار کردندمحمود ازین خبرمتوحش گشت وبرای ترساندن مردم چندتن از شاهزادگان صفویرا باسیصد تن ازاعیان ودرباریان سلطانحسین را مقتول ساخت.

روسیه‌هم آرام نه‌نشسته بود. درهمان اوان محاصره اصفهان پطر کبیر در صدد اقدام بود و در نظر داشت سال بعد (۱۷۲۳) بحرکت آید ولی وقایع ایران و حوادث قفقاز و مخصوصاً مداخله دولت عثمانی در شیروان اورا بتسریع وادار نمود. یکی‌از مقاصدمهم اومنحصرساختن دریای‌حزر به‌روسیه وقطع نفوذعثمانی

از سواحل آنجا بود. پس در رأس یك نیروی سوار و پیاده در ژوییه ۱۷۲۲ از هشترخان با کشتی حرکت کرد و درخلیج اگره‌خان که‌در شمال(ترخو) واقعست پیاده شد و رو به «تبرستان» نهاد و در آنجاروسهابامقاومت‌عشایر داغستان(عشیرهٔ قره‌قیطاق) مواجه شدند و آنها را شکست دادند و آن عشایر از سلطان عثمانی کمك خواستند و در این بین پطر در بند را گرفت و پادگانی در آنجا گذاشت و خود به هشترخان بر گشت و در آنجا پیامی‌ازاهالی گیلان‌باو رسید که ازو برای دفع افغانان گلزای کمك تقاضا کردند واوقوائی‌تحت‌فرمان(ژنرال لواشو) بانزلی گسیل داشت. پطر در گرجستان هم «وختانگ ششم کرتلی» برادر کیخسروخان را با خود متفق ساخت.

این خبر پیشروی‌پطر بایران نزدیك بود جنگ روس و عثمانی را بوجود آورد. بالاخره دولت‌عثمانی برای جلوگیری‌از پیشروی‌روسیه قرارداد مستقیماً بایران تجاوز کند و در ۱۷۲۳ اعلان جنگ نمود وعلمای سنّت هم برای جنگ باایرانیان فتوادادند پس‌عثمانیان گرجستان‌و تفلیس رااشغال کردند شاه‌طهماسب صدراعظم خود اسمعیل‌بگ‌را بمنظورعقد پیمان اتحاد بروسیه فرستادوپیمان‌در ۲۳ سپتامبر بسته‌شد که‌بموجب‌آن روسیه‌قبول کرد بطهماسب در تأمین صلح در ایران کمك کندو درمقابل دربندوباکوو گیلان و مازندران و استرآباد بروسیه واگذار شود وطرفین‌متعهد شدند بادوست‌همدیگردوست‌و بادشمن‌دشمن گردند.

شاه طهماسب توأم‌باگسیل داشتن‌ایلچی به‌دربار پطریکی نیز به استانبول فرستاددرآنجا باو گفتند که روسیه در بند و باکو را تصرف کرد و اصفهانرا هم افغان گرفت پس دولت‌عثمانی‌هم‌درصدداست به‌تبریز وایروان‌نیروفرستدتابدست دشمنان ایران‌نیفتدواظهارداشتنداگرشاه‌طهماسب‌آذربایخان‌و گرجستان‌بعثمانی واگذار کند حاضرندسلطنت او را برسمیت بشناسند و باو کمك نظامی نمایند. فرستادهٔ ایران‌چون‌اجازه نداشت ازقبول این‌پیشنهاد سر زد و بایران بر گشت.

در این بین عنقریب بود خبراشغال باکو از طرف نیروی روس سبب‌آغاز جنگ بین عثمانی و روس گردد ولی سفیر فرانسه در دربار عثمانی وساطت نمود

و از بروز جنگ جلوگیری بعمل آمد . ولی بالاخره ترکها که گرجستانرا اشغال کرده‌بودند ازجنوب بایران حرکت کردندو حسین پاشاه‌والی بغداد تا کرمانشاه پیشروی کرد و بعد ازو پسرش احمد پاشا سیرهٔ پدر را ادامه داد . باز با وساطت همان سفیر فرانسه (موسوم به مارکی‌دبناك) (۱) در۲٤ ژون ۱۷۲٤ بین روس و عثمانی پیمانی بسته شد که بموجب آن تمام‌شمال و قسمت مهمی ازمغرب‌ایران‌بین آندومنقسم‌شدودرمقدمه پیمان‌موضوع واگذارشدن ولایات‌ساحلی‌بروسیه‌بموجب پیمان‌روس وایران‌سال‌قبلی (کـه طهماسب از امضای آن خود داری کرده بود) مذکورافتاد .ودرمتن پیمان‌خط مرزی بین‌روسیه‌وممالك‌عثمانی‌ازجنوب‌داغستان وشیروان‌موازی‌باساحل بفاصله۲۲ ساعت‌فاصله‌سواری‌از آن‌محل‌تااردبیل وهمدان و کرمانشاه تعیین شدوسلطنت‌طهماسب با تأمین سکونت و آرامش در ایران نیز تضمین گشت بشرطیکه‌طهماسب‌این‌پیمانرابپذیرد. پیش ازین‌پیمان عثمانیهاقصبهٔ «خوی»راگرفته بودندو چون اواز امضای پیمان خودداری کردند عثمانیهابیشتر بداخلی های کشور پیشروی‌آغازنمودند واحمد پاشا بهمدان‌حمله نمود و آنشهر بیش‌ازدوماه‌مقاومت‌سخت‌نشان‌دادودرضمن‌نیروی‌عثمانی‌نخجوان‌وایروان‌رامتصرف شد گرچه حمله آنان به تبریز دفع گشت‌بعداً در ۱۷۲۵ گنجه راگرفته وحملهٔ ثانوی به تبریز کردند و طهماسب به اردبیل رفت وپیشروی دشمن درآنجا اورا مجبوربرفتن به قزوین وطهران ساخت ولی درآنجاهم امانی نیافت زیرا دشمنی نوین روی آورده‌بود .

حمله روسیه بایران بواسطه مرگ‌پطربزرگ (در۸ فوریه۱۷۲۵)متوقف شدفقط‌بعدازمدتی‌برای‌حفظ آنچه گرفته بودندروی آوردند. درین‌معر که انقسام ایران‌شخصی‌ازعشیره کرانی‌دربختیاری‌قیام کرد ومدعی شد که صفی میرزا فرزند طهماسب‌است وسه‌سال کشیدتاقتنهٔ اوخوابانده‌شودولی‌قیام‌این‌شخص‌زیان‌دیگری که‌داشت«محمود با تو»هم اینکه هموصفی میرزای واقعی فراریست‌فاجعه نوینی

---

(۱) Marquis de Bonnac

راه انداخت و شاهزادگان صفوی را که در اصفهان مانده بودند باستثنای خود سلطانحسین و دوشاهزاده بقتل رسانید .(۱۷۲۵) .

در خلال این احوال محمودخیالی و بد بین شد و پسرعموی خوداشرف بن‌عبدالعزیزرا که‌برازندگی‌جنگی‌داشت‌وبین افغانها طرف‌توجه واقع گشته بود زندانی کرد وخود روحاً وجسماً بیمار وبموجب‌اخبار فلج‌یا گرفتارجذام گردید .

این حال هولناك بمخالفین او فرصت داد که اشرف را روی‌کار آوردند و او محمود را بکشت(۱۲ آوریل۱۷۲۵) گویندوی ازسلطانحسین‌تقاضا نموددوباره برتخت شاهی برگردد سپس ازروی‌خدعه شاه طهماسب‌را بملاقاتی دعوت نمود و مشاورین او را از قبول این دعوت برحذرداشتند آنگاه اشرف روبطهران نهادو طهماسب بمازندران فرار نمود . و بعد از آوارگی در جنگلهای آنجا به ساری رفت و درآنجا برخلاف‌انتظار مورداستقبال عامه واقع گشت و فتحعلی‌خان‌قاجار استرآبادی بادوهزار نفر باو ملحق شد .

در باب‌این‌فتحعلیخان‌بین مورخین دوره‌قاجارو معاصرین عهد شاه‌طهماسب اختلاف‌است . ظاهراً موقع اقامت‌طهماسب‌درطهران(اواخر۱۷۲۵)از فتحعلیخان استمدادبعمل‌آمد واوبکمك‌شتافت ودرورامین بادشمن‌جنگیدولی‌دیرجنبید و به تماس با شاه و دفع غلجای‌ها دست نیافت بنا براین در ساری به‌طهماسب پیوست. بروایت محمد محسن در کتاب زبدةالتواریخ (که بیغرض بنظر نمیآید) وی در (۶ـ۱۷۲۵) برضد طهماسب قیام نمود و دامغان را غارت کرد و بمازندران رفت و بانیروی‌دولتی‌جنگیدآنگاه‌باچندتن‌دیگر ازسران‌قاجارسربانقیادشاه‌طهماسب نهادند . درهرصورت‌آنچه محقق‌است‌فتحعلیخان دراوایل خودسرانه و مستقل از طهماسب حکومت میکرد .

قدرت شاه طهماسب محددبودولی‌چون‌تنها وارث‌ملك صفوی بشمار میرفت کلیهٔ وفاداران‌آن سلسله دور او گردمیآمدند وفتحعلیخان‌باهوشی که‌داشت‌صلاح میدید به شاه بگرودو دراو نفوذ کندو فرمانروای واقعی ایران گردد . مشارالیه

بافراست‌خود علائم ضعف در دشمنان ایرانرا دریافت در مارس ۱۷۲۶ بین اشرف افغان و عثمانی جنگ بروز کرد وباینجهة هردوطرف ازپرداختن بشاه‌طهماسب باز ماندنداشرف‌باقوای خود منفورعامه‌بودبعلاوه‌محمودافغان‌را کشته‌وبدینواسطه معروض کینهٔ‌حسین برادر محمود واقع میگشت. حسین درقندهار باوضاع مسلط شده نیروئی گـرد آورده روسیه هم چنانکه مـذکور افتاد بارفتن پطر کبیر قدرت خود را از دست داده بود . ابدالیها هم بااینکه هنوز عاصی بودند یارائی حمله‌نداشتند. ملک‌محمودسیستانی‌نیز که‌مشهد راتصرف کرده بود درمقابل علاقهٔ مردم‌بصفویان نمیتوانست به تعرض آشکار پردازد .

شاه طهماسب بهمراهی‌فتحعلیخان بمنظور تقویت لشگریان باسترآبادرفت وبـاو لقب وکیل‌الدوله داد و بعض دیگر از قاجاریانـرا مشاغل دولتی بخشید. فتحعلیخان به شاه تلقین نمود بر ضد ملک محموداقـدام کند با این نـظربمقصد مشهد رو به خبوشان پیشروی کـرد و در عرض راه قـواگرد آورد . ناچار نظر فتحعلیخان استفاده از نفاق بین دشمنان ایران و اغتنام فرصت بنفع کشور بود . ولی باین مقصود نرسید زیرا رقیبی نوبت را ازو در ربود .

فصل‌دوم

اصل ونسب نادر وعملیات بدوی او

نژاد طایفه افشار بدرستی‌معلوم نیست ولی‌ظن غالب بـرآنست که از نژاد ترك باشند . افشاریان دربرابرفشارمغول(قرن۱۳مسیحی) مجبوراًروبمغرب کوچ کردند واول درآذربایجان‌توطن جستند .سپس بهمه‌جای‌ایران پراکنده گشتند چنانکه میدانیم شاه اسمعیل صفوی درسپاه خوداز افشاریان استفاده کرد ویکی ازسرداران‌شاه‌طهماسب‌اول‌خلیل‌بیگ افشاروالی کوه کیلویه بود . بروایت‌میرزا مهدیخان‌درتاریخ نادری قبیله‌نادر یعنی‌قبیله «قرقلو» درزمان شاه‌اسمعیل(۱۵۰۲ ۱۵۲٤مسیحی) به خراسان مهاجرت‌نمود ودر«میاب کوبکان»جنوب جبال‌الله‌اکبر ییلاق ودرزمستان درجوار دره گز قشلاق میکرد بسال۱۶۸۸(۱۱۰۰ هجری) که

قبیله درحرکت بقشلاق بود یکی از افراد گمنام آن امامقلی بیك بود که با زنش جبال الله اکبر را بسوی قشلاق عبور کرد ودرقلعهٔ دستگرد دره گز پسری از وی بدنیا آمد که بنام جدش نادرقلی نامیده شد واین بچه بود که بعداً نادرشاه گردید، بروایت میرزامهدیخان این تولد درتاریخ ۲۸ محرم ۱۱۰۰ هجری (۲۲ نوامبر ۱۶۸۸) اتفاق افتاد . این قول بین سایر اقوال درستتر بنظرمیآید ولی قول تولدنادر درقلعه دستگرد درست نیست بلکه بظن غالب وی درجوار آنجا درچادری بدنیا آمد که بعد خود نادر آنجا را « مولود گاه » ساخت .

ازاوایل روزگارنادرخبری نیست ناچار درمهاجرتهای سالانه پدر ومادر با آنان همراهی میکرده هنوی(۱) گوید نادر با مادرش در ۱۷۰٤ که ازبکان بخراسان تاخت آوردند بدست آنان اسیرافتاد مادرش دراسارت وفات یافت ونادر فرار کرد ولی این وقعه در روایات ایرانی نیست . نادر در اوایل جوانی قدم بسوی ارتقا برداشت ودرخدمت باباعلی بیك کوسه احمدلو داخل شد که رئیس ایل افشارشهر ابیورد و ضابط یا فرماندار آنمحل بود . بسی نگذشت نزد اومقامش بالارفت واو دخترخودرابنادرتزویج نمود وازین ازدواج رضاقلی بدنیا آمد (۲۵ جمادی الاولی ۱۱۳۱) (۱۵ آوریل ۱۷۱۹) اندکی بعد همسر نادر در گذشت واودختردیگرباباعلی بیك بنام گوهرشاد را گرفت که ازودوپسر یعنی نصرالله وامامقلی بدنیا آمدند. این نامها نظیررضاقلی و امامقلی می نمایاند که خانوادهٔ نادرشیعی بوده درصورتیکه خیلی ها اورا سنّی شمرده اند . ازسالهای تالی اطلاعی نیست همینکه گویاپدرنادر در ۱۷۲۳ در گذشت و اموالش بنادر رسید وقول ملکولم که نادر او را بقتل رساند درست درنمیآید زیرا درین صورت خصومت خانوادگی ظهورمیکرد وحال آنکه سه پسر باباعلی بیك باصداقت درخدمت نادرماندند. نادر بعد ازانجام کارهای شخصی بمشهد رفت و داخل خدمت ملك محمود گشت ودرآنجادوتن ازسران افشار را بخود جلب نمود تا علیه ملك محمود اقداماتی کند ولی نتوانست وبه ابیورد رفت وازآنجا بدستیاری ناصراقا نامی دسته ای تشکیل داد ودرخراسان به تاخت وتاز

---

(۱) Hanway

پرداخته بود از نزاعی که بین ملك محمود وقبایل کرد خبوشان (قوچان) سرزد استفاده نمود وبه کردها کمك کرد وملك محمود راعقب نشاند سپس به تصرف قلاع نواحی درگز پرداخت. دراین اثناء شاه طهماسب سردارخود رضاقلیخان رابجنگ ملك محمود فرستاد ولی مشارالیه کامیاب نگشت پس بجای اومحمدخان ترکمن را که نیز از صفویه بود تعیین کرد ازطرف دیگر ملك محمود در نتیجه فیروزی برابررضاقلیخان به نیشابور پیشروی کرد وآنجارا تصرف نمود ونادروبرادرش ابراهیم که اهتمام بجلوگیری کردند فایق نیامدند. محمدخان ترکمن بخراسان آمد وبا همدستی نادر ملك محمود رادربیرون مشهد شکست داد ولی نادر بواسطه بروز اغتشاش درمحل باغواده (۱) شمالشرق ابیورد بآنجا رفت وبعد از تنبیه شورشگران بهمرووسرخس رهسپارشد ودرآن نواحی طرفداران ملك محمود را منکوب ساخت. بعد نادربایکی ازافشاریان بنام آشوربیگ کهازهمدستان کردهای چمشگزك بود در افتاد ودرین نزاع «شیرغازی» خیوه ۵۰۰تن از ازبکان بمدد اوفرستاد وشاه طهماسب نیز که صیت شجاعت اورامی شنید حسنعلی بیك معیرالملك را نزد او گسیل داشت واوازنادرخوشش آمدوبنام شاه اورانایب الحکومهٔ ابیوردساخت وبنا بروایت میرزامهدیخان نادرازوخواست شاه طهماسب را وادار بآمدن بخراسان سازد. نادرپس ازسفری به مرو که برای خواباندن فتنه رفت برگشت وبار دیگر درصدد حمله بملك محمودبرآمد دراین بین حسنعلی بیك پیام آورد که شاه طهماسب بعزم دیداروی بخراسان میآید نادرازسوی مشهدبه خبوشان متوجه شد ویکی دو روزبعد شاه طهماسب همراه فتحعلیخان بادوهزار کرد به خبوشان رسیدند.

فصل سوم

مناسبات نادر با طهماسب ـ فتح مشهد وجنگهای دیگر

پیوستن نادربه شاه طهماسب سبب شد بشهرت اوبیفزایدوبتدریج مخالفان خودراز میان بردارد وسرداربزرك پادشاه گردد واین کارآسانی نبودچون اولین مخالف او

(۱) درمتن کتاب لاکهارت بغلط بغداد نوشته شده درتاریخ نادری بغداوه ضبطست.

همان فتحعلیخان قاجار بود گذشته ازین معلوم شد طهماسب هم مانند پـدرش ضعیف‌النفس و آلت دست وزیرانش‌است واعتماد رانمی‌شاید وتا کسی بمدارج‌ارتقا برمیآمدمورد حسد وخصومت همین وزیران واقع میشد با اینوضع نـادر دریافت که‌لازمست خودش رانیرومندسازد .

شاه طهماسب بعدازچندروز اقامت درخبوشان بهمراهی این دو تن سردار نیرومنددر۲۲محرم ۱۱۳۹ (۱۹سپتامبر۱۷۲۶) بسوی‌مشهد عزیمت نمود وده روز بعد درخواجه ربیع‌سه فرسخی مشهد منزل کرد . در این سفر رقابت بین نادر و فتحعلیخان‌آشکارشد نادرشاه طهماسب را واداشت فرماندهی حمله به شهر را باو دهد . چون‌این‌کاربواسطه وجود مستحکمات دشواربودنادرچاره جز محاصره شهر نداشت درحین محاصره رقابت بین نادر وفتحعلیخان بدشمنی کشید وفتحعلیخان طرف بی میلی طهماسب واقع شد ونادر ازاین فرصت استفاده کرده شاه رادرباب فتحعلیخان ظنین‌نمود وشاه اورادر۱٤صفر(۱۱۳۹) بکشت گرچه درین باب بین مورخین نادری وقاجاراختلاف هست .

تارقیب ازمیان رفت نادرپابه پلهٔ ترقی نهادوقورچی‌باشی (رئیس زرادخانه) گشت‌ولقب‌طهماسبقلی گرفت . ملك‌محمود ازاستماع‌خبر کشته‌شدن‌فتحعلیخان و حدوث تفرقه جرأت یافت وازشهردرآمد وبه‌اردوگاه نادر درخواجه ربیع حمله برد ولی‌شکست خورد وباز بدفاع‌شهرپرداخت تااینکه یکی‌ازسرداران اوبنام پیر محمد باوخیانت کرده وبانادرهمدستی نمود ونادر در ۱٦ ربیع‌الثانی (۱۱۳۹)شهر را تصرف کرد وملك‌محمود دست‌ازکار کشید ودر یکی از حجرات حرم معتکف گشت . نادربحکم نذری که کرده بود دستور دادحرم‌مطهرراتعمیر وطلاکاری آنرا تجدید کردندویك‌مناره‌هم‌بمناره‌های دیگرافزودندوشایدبتوان‌این‌اقدام‌راهم‌دلیل شیعی بودن او که درسابق هم اشاره شد شمرد ممکن هم‌هست این عمل اوسیاست بوده باشد .

نادرازمقام‌خود درمقابل وزیران وحسودان خاطرجمعی نداشت‌وتسلطش‌بر ایلات ابیورد ودرگزو کلات وخبوشان ریشه‌دارنبود وفقط بافشاریان وجلایریان

اعتماد داشت. چون شاه طهماسب به خبوشان رفت و نادر را در مشهد گذاشت وزیران ذهن او را در باب نادر چندان مشوب نمودند که او از امرای مـازندران واسترآباد و گرایلی برضد نادر استمداد کـرد حتی گفته‌اند ملک محمود را بهمدستی خود دعوت کرد. نادر در استماع این اخبار بیدرنگ حرکت و خبوشان را محاصره کرد و طهماسب مغلوب گشت و بنا بدستور نادر حاضر شد پشت سر او بمشهد برود نادر در ورود او استقبالی شایان نمود و جشن باشکوه برپا کرد واین در نوروز ۱۱۳۹ اتفاق افتاد. بسی نگذشت کردها از طرفی و تاتارهای مرو و ترکمنهای یمرلی از طرف دیگر بر ضد نادر قیام و برادرش ابراهیم خان را محاصره کردند نادر بهمراهی شاه طهماسب خبوشان را پس گرفت و یاغیان را تنبیه کرد و ابراهیم خان را آزاد ساخت و فتنه کردها و سایر عاصیان را خوابانید و ملک محمود و برادر زاده‌اش ملک اسحق را که در این فتنه‌ها دست داشتند بکشت و بعد همراه طهماسب به قاین رفت و شورشیان آنجا را منکوب ساخت.

نادر از قاین از راه صعب العبور و بی آب اسفیدین زیر کوه و مدهین آباد بجنگ افغانان بهدادین رفت و آنجا را تصرف کرد و سنگان را محاصره نمود. در اینجا عنقریب بود از انفجار توپی جانش بخطر افتد. بالاخره سنگان را گرفت و افغانهائی را که بکمک سنگان از هرات آمده بودند شکست داد.

در خلال این احوال وزیران در کار مشوب کردن ذهن شاه درحق نادر تلاش میکردند. گفته‌اند طهماسب اصرار داشت نادر باصفهان حمله کند ولی او میگفت هنوز موقع مناسب نرسیده و اول باید هرات منکوب گردد. سرانجام قرار شد نـادر از مشهد و طهماسب از نیشابور بسوی هرات حرکت کنند ولی وی باصلاح دید درباریان خودداری نمود و بنادر پیام فرستاد که بمازندران میرود و نادر تنها به هرات بتازد و او حاضر شد ولی تا شنید دشمنانش بین او و لشکریان تفرقه میندازند بمشهد برگشت در آنجا خبر تاخت و تاز افغانها به ناحیه «بیارجمند» رسید و بقصد جلوگیری بدانصوب رهسپار گشت و چون به قدمگاه رسید اطلاع یافت شاه طهماسب ترکان «بُغایری» را که دوستان نادر بودند معروض حمله قرار داده نادر از او تقاضا نمود از این عمل دست

بردارد وبا اوبرضد افغانها همکاری کند وی درپاسخ نادر رابه سبزوار احضارنمود ومعلوم شد درین‌ضمن بتمام اکناف‌خراسان‌دستورفرستاده که‌احکام‌نادررا‌تمکین نکنند نادر درورودبه‌سبزواردروازه‌هارا بروی خود بسته یافت ناچاردست‌بگلوله بارانی زدطهماسب چاره جز پیوستن بنادر ندید وبقید سوگند با اوپیمان دوستی بست همانشب چندی ازدرباریان نادر بمنظورفتنه انگیزی بمازندران رفتندسپس نادرطهماسب راتحت‌نظر بمشهد فرستاد وخودنیز باوملحق شد . بلافاصله خبررسید که ترکمنها میان درون واسترآباد اغتشاش میکنند واواز کردهای چمشگزك و قره چورلو کمك خواست و براه افتاد ولی کردها نافرمانی کردند وبه برادر نادر ابراهیم‌خان‌شکست وارد آوردند .

درین بین نادربکوه«بلخان داغ» رسید وبا ترکمنها تلاقی وآنانرا مغلوب ساخت ودرباز گشت خبرشکست برادرش را از کردهاشنیدوبآنها یورش برد وعدهٔ ازآنها راهلاك ساخت . درجریان این حوادث یکـی از طرفداران شاه طهماسب موسوم‌به محمدعلیخان‌بن‌ارسلان‌به‌بسطام‌واسترآبادمازندران روی‌آوردومامورین طهماسب را درآنجاها گماشت وهرج ومرج درآن نواحی‌آغاز شدنادرفوراً بسوی استرآبادشتافت وروبشمال به‌محل« کفشگری» رفت واز اترك عبور نمود وقسمتی از ترکمنهای یموت را منکوب ساخت و بعد به استراباد رفت و شاه طهماسب نیز باوملحق شد ونادرباواو بمازندران‌رفت ونظم‌رابرقرارساخت ودراین‌اثنا ذوالفقار پیشوای مخالفین او کشته‌شد نادر پس از گماشتن نگهبانان در معابر بین طهران و خوار که بدست افغانهای‌غلجای افتاده بود سفیری ازطرف شاه طهماسب بدربار روسیه فرستاد واسترداد گیلان را خواست و طهماسب را درساری گذاشت وخـود برای تجهیز برضد ابدالیها بمشهد رفت ودرصددبرآمد قبل‌ازحمله‌باصفهان هرات را از ابدالیها مسترد دارد واین خودبصیرت او رانشان میدهد زیرا اگر ابدالیها خراسانرا از نیروی دولتی آزاد میدیدند حتماً بطمع حمله وتصرف میفتادند وشاید سایرطوایف‌مانند کردهاهم‌باآنان‌همدستی‌میکردند، درده‌سال‌اخیرابدالیها فتنه‌ها برپاکرده و نیروی دولتی را چند بار شکست داده حتی در برابر غلزای هـا هم

استقلال خود را حفظ کرده بودند. ضمناً گرفتار نفاق داخلی هم بودند در ۱۷۱۸ عبدالله‌خان سووزی کشته شد وعده‌ای ازسران عشیره بجان هم افتادند ولی‌دراین موقع چون‌ازقصدحمله‌نادرخبردارشدند باهم‌متحد گشتند الهیارخان‌را والی‌هرات وذوالفقارنامی راحاکم فواه قراردادند.

درجنگهای شدیدی درمحل کافرقلعه و«کوسویه»و«رباط پریان» در چند فرسخی‌هرات که درآنجاذوالفقارهم‌ازپشت‌سربحمایت‌همنژادان‌خودناگهان بنادر حمله برد سرانجام ابدالیها شکست خوردند وبعداز چندین باردرخواست‌عفومورد گذشت نادرواقع گشتندوقول‌دادنددرلشگرنادری با غلجایها بجنگندشاه‌طهماسب هم الهیارخان را رسماً بحکومت هرات منصوب‌نمودوبا همراهی‌نادر در۶ذوالحجه ۱۱۴۱ بمشهدروانه شد. بعد ازدوسال غیبت بآنشهر وارد گشتند. با اینکه ابدالیها ریشه کن‌نشدند ولی این‌جنگهای شدید نشان داد که طوایف افغان شکست‌ناپذیر نیستند وثابت کرد که ایرانیان با داشتن‌سرکردگان دلاورفایق‌میگردند.

فصل چهارم

غلجاییها بیرون رانده میشوند

بادفع شدن‌حمله ابدالیها نادربه غلجاییها پرداخت. درسابق مذکور افتاد که اشرف افغان با تفرعنی که داشت با عثمانی وروسیه در افتاد گرچه جنگ با روسیه خیلی شدید نبود. نیز همانطور که اشارت رفت چون اشرف با پسرعموی خود خصومت داشت کمکی از قندهارباونرسید. درنزاع با عثمانیها احمدپاشابسال ۱۷۲۶ پیامی بدین‌مضمون به اشرف فرستاد که چون افغانـان وحشی شایستگی حکومت در کشورمتمدنی مانند ایران راندارند وی عزم دارد بیاید وسلطانحسین را باردیگربرتخت‌شاهی بنشانداشرف‌بیدرنگ‌دستورداد سلطانحسین‌بخت‌بر گشته را سربریدند وآنرادرجواب احمدپاشا پیش اوبه‌بغدادفرستاد. بسالی۱۷۲۹شایع شد که حسین سلطان از قندهار درصدد حمله بـرضد اشرف است همچنین خبر فیروزی شاه‌طهماسب ونادرانتشاریافت. اشرف‌بی‌آرام‌شهر وپادگان افغانی‌قزوین

را تقویت نمود وخودبا توپخانه وتجهیزات بطهران رهسپارشد نادر بلافاصله با موافقت شاه طهماسب مهیای مقابلـه گشت ودر۱۸صفر۱۱٤۲(۱۲ سپتامبر ۱۷۲۹) بهمراهی طهماسب ازمشهدحرکت وازراه نیشابوروسبزوارپیشروی کرد تاسمنان راکه درخطرمحاصرهٔ اشرف بودرهاسازدازطرف دیگراشرف قسمتی ازنیروی خود رادرجوارسمنان گذاشت وخودروبمشرق بتلاقی نادرشتافت.

جنگ عمده بین طرفین درساحل رودمهماندوست جوارقریه مهماندوست در ٦ربیع الاول۱۱٤۲اتفاق افتاد وافغانها شکست خوردندوپابفرارنهادند ولی نادربحکم احتیاط به تعقیب نپرداخت شماره افغانهارادرین جنگ پنجاه هزار وایرانیان را بیست وپنجهزارتخمین کرده‌اند. این اولین پیروزی دربرابرافغانها که چشم مردم ایرانرا ترسانده بودند واکنون خود را دربرابر سربازانی رشید ودلاور می‌یافتند نتیجهٔ سرکردگی وپیشوائی وشایستگی نادربود که خود نیز بخودش اعتماد کامل داشت ونیروی خودرابخوبی آماده کرده سربازایرانی را مردبار آورده بود. کمی بعد نادربا شاه طهماسب به دامغان پیشروی کرد وازآنجا قاصدی بدربار عثمانی فرستاده استردادسرزمینهائی راکه ازایران گرفته بودندمطالبه نمود. دراین فاصله اشرف بار دیگرقوای خودرا درمحال خوار گردآورد وبرسرراه نادر کمین کرد ولی نادرمطلع شد و ازهرجهت حمله بـرد و افغانها را تار مار ساخت وبقیه آنان باصفهان بر گشتند.

بعدازاین واقعه نادربشاه طهماسب تکلیف نمودبطهران که تـازه ازطـرف افغانان تخلیه شده برود وبه اداره امور کشورپردازد. اشرف پس ازاین شکستها به اصفهان رفت وقریب سه هزارنفر ازعلماء را مقتول وبازار وبرزن رایغما کرد و چون ازاحمدپاشا حاکم بغداد کمکی خواسته ودریافت داشته بود از اصفهان برای جنگ دیگربانادرحرکت ودرمورچه خورقراریافت وقتال آغاز نمودودرین جنگ خونین توپخانه ومبارزه تن بتن، سربازان ایران دشمن راسخت شکست دادند وتمام توپخانه آنها را ضمن اسیران زیادتصرف کردند میان اسیران از ترکها هم بودند که گویا نادر باآنان بامسالمت رفتار کرد.

اشرف تا باصفهان رسیددرفکرفرار افتاد وبار وبنه رابست وبسوی شیراز رهسپارشد نادربیدرنگ به‌اصفهان آمدوبشاه‌طهماسب پیام فرستادتاباصفهان حرکت کند واودر۸جمادی‌الاولی۱۱٤۲یعنی بعدازهفت‌سال‌ونیم‌هجران باصفهان برگشت ودرحرم سلطنت تنها مادرپیرخودرا درآنجایافت کـه دراختفا زیسته وازاسارت افغانها جان بدربرده بود . بعدازورودپادشاه نادراجازه خواست بمشهد برگردد ولی طهماسب بااینکه قلباًازنادرنگران بودبامواجهه‌باخطرغلجاییهاودشمنی‌روس وعثمانی اورا اجازه‌ندادو گفته‌اندنادردردرون خودقصد رفتن‌نداشت‌فقط‌میخواست سلطان طرفداری خود را ازواعلام‌دارد .

اهمیت منکوب ساختن افغانان وجلوس طهماسب برتخت پدربس زیاد بود همچنین بعد ازاستردادپایتخت اولین‌باربود که‌نادر با اروپائیان تماس گرفت وبا نمایندگان سیاسی واقتصادی و سیاحان ومبلغین ملاقات نمود.

با اینکـه شاه طهماسب بـرتخت اسلاف خود جلوس کـرد میدانست کـه قدرت واقعی‌دست اونیست نادر اورا ازتعیین وزیران منع کرد و گفت‌ماهانهٔ‌آنها را باید به نظامیان‌پرداخت همچنین نادربدون اجازه شاه خواهر اورضیّه‌بیگم را بزنی گرفت ودرسابق‌هم رضایت‌شاه رابرای تزویج یك‌دختردیگرشاه سلطانحسین یعنی فاطمه سلطان‌بیگم به پسرخودش رضاقلی‌جلب کرده بود . گرچه مسرت‌بی‌پایان‌مردم اصفهان ازرانده شدن افغانان‌دربرابرتجاوز وغارتگری سربازان نادر بدل به ملال وعدم‌رضایت گشت . نادربواسطه لزوم تحکیم موقع خود واستراحت سربازان تعقیب اشرف رابتأخیرانداخت .

دراین‌موقع‌مناسب‌است‌عبارتی‌راکه کنسل فرانسه شوالیه دگاردان(۱) که درهمان موقع‌نادر راشخصاً دیده واوراتعریف کرده بیاوریم : « مـردیست تقریباً چهل‌ساله ، از کودکی درفنّ سلحشوری پرورش یـافته‌آدم فهمیده وآزادمنش و صمیمی است کسانیراکه مردانه رفتار کنند پاداش وآنهائیراکه در موقع امکان مقاومت شانه ازمسئولیت‌خالی‌میکنندبامرگ کیفرمیدهد . دراوایل خدمت خود

(۱) Chevalier de Gardane

درموارد متعدد استعداد ودلاوری ووفاداری خودرا نشان داد وهروقت خودرا مشمول لطف پادشاه میدید باو یادآوری میکــرد کــه متملقین وخائنین را بشناسد واورا وامیداشت که اینان رامجازات وآنانرااز خود دور کند.»

قبل ازحرکت نادراز اصفهان شاه ناچار با اشارهٔ نادر نامه‌ای با ایلچی گری رضا قلیخان شاملو سردار سابق سلطانحسین بدربــار عثمانی فــرستاد وتخلیه اراضی ایرانرا خواست.

درین بین افغانهای کرمان از سرنوشت اشرف اطلاع حاصل نمودند وبعد از ویران ساختن قلعه آنجا ازشهر بدر رفتند زمستان سخت همانسال نادر از راه ابرقو ومشهدمادرسلیمان روبشیراز رهسپار شد ودر زرقان ۲۱ فرسخی شمال شرقی شیراز با اشرف که بابیست هزار نفر درانتظار او بودمصاف دادوبا وجود ایستادگی سخت افغانها بعد از نبردی شدید آنهــا را درهم شکست وآنها بــابــی نظمی تمام بشیراز گریختند. دراینموقع اشرف محمد سیدالی خان نامی را با دوافغانی دیگر نزدنادر فرستاد ودرخواست عفو کرد. نادرموافقت نمود بشرطیکه اسیران خــاندان شاه‌ـ سلطانحسین که گویا زن بودند، استرداد شود اشرف باین شرط عمل کرد ولی بدستور سیدال بمنظور فرار بقندهار ازشیراز براه افتاد نادر خدعه را دریافت وعده‌ای درتعقیب افغانان اعزام داشت ودرپل فسا جنگی سخت وقوع یافت عده زیادی از افغانان کشته شدندوعده‌ای دررودخانه غرق گشتند واشرف به‌لار فرار کرد. برادر اشرف با خزاین برای جلب اعراب بجنوب رفت وموفق نشد وسرانجام بدست اعراب عمان کشته یاپراکنده شدند. خود اشرف بادوهزارتن، فرارخود راروبمشرق ادامه داد. درباب پایان کار اشرف روایات مختلف است عقیده مشهور اینست که وی درمرز بلوچستان وسیستان بدست یکی ازپسران عبدالله‌خان که ازسران قبیله راهوی بود کشته شد ولی گویا حقیقت اینست که وی درجوار محل زرد کوه بدست مأموران حسین سلطان حاکم قندهار بقتل رسید.

فصل پنجم

نخستین اردو کشی نادر برضد عثمانی و واپسین انقیاد ابدالیها

نادر تا نزدیکیهای نوروز در شیراز بماند و برای ترمیم خرابیهای شهر و تعمیر بقعه شاه چراغ دستور داد و کمك مالی کرد و در همین موقع علیمردانخان شاملو را برای خبر فتوحات خود بدربار هند فرستاد و درضمن ازامپراطور مغولی هند تقاضا کرد بفراریان ازجنگهای نادری راه و پناه ندهد. بقول میرزا مهدیخان نادر مایل شد بخراسان بر گردد ولی این قول با حرص حکومت و حس شهرت که نادر درسر داشت درست نمیآید.

اکنون سزاوار است مختصری ازسیاست عثمانی نسبت بایران ذکر شود. درسابق دیدیم که عثمانیان هم‌مانند روسیان برای تصرف قسمتهائی از سرزمین ایران ازهرفرصتی استفاده میکردند. دراوایل سال ۱۷۳۰ گرجستان وارمنستان وقسمتی از داغستان وشیروان وقسم اعظم عراق وتمام کردستان وهمدان و کرمانشاه درتصرف عثمانی بود.

میدانیم که شاه‌طهماسب برای‌اخراج افغانها ازروس وعثمانی استعانت کرد. دراوایل سال ۱۷۲۹ یك ایرانی بنام محمدعلی رفسنجانی باستانبول وارد شد که مدعی بود صفی‌میرزا (پسر دوم شاه سلطانحسین) است دربار عثمانی اورا باحترام پذیرفت گرچه سفیر ایران‌صحت این ادعارا قبول ننمود. بلافاصله اخبار شکست افغانها و نامه نادر رسید وکار منجر به پیمانی بین دولتین شد که بموجب آن عثمانیان راضی شدند اراضی ایران را تخلیه کنند. ولی نادر بدون انتظار جواب ازشیرازبتاریخ ۱۸ شعبان ۱۱۴۲ ازراه دزفول وبشت وبهبهان ورامهرمز وشوشتر حرکت کر. دردزفول‌محمدخان‌بلوچ که‌ازطرف‌اشرف مأموردربارعثمانی‌بودودر اینموقع‌بامراسلات‌بدربار اشرف‌برمیگشت‌چون‌خبرشکست وفراراوراشنید‌بحضور نادرشتافت و مراسلات و مدارك را دراختیار او نهاد. ونادر حکومت کوه گیلویه را باوداد. بعد نادر به بروجرد و ازآنجا به نهاوند رفت وپادگان عثمانی را درآنجا ناگهان درهم شکست ونیروی دیگرعثمانی ها را از ملایر منهزم ساخت

وهمدان را تصرف کرد وقوای‌عثمانی آنجاز راه سنندج رو به بغدادفرار کردند.

نادر یکماه‌درهمدان توقف‌نمود و لشکریانش اردلان و کرمانشاه رااشغال کردند وخودش درغرهٔ محرم۱۱۴۳ برای تخلیص آذربایجان‌عازم آن‌صوب‌شد. در مقابل‌دولت عثمانی‌بایران‌اعلان جنگ دادولی صد راعظم آندولت ابراهیم پاشا که صلح‌دوست بود بمنظور تفاهم وقبول پیمان جدید، نماینده‌ای بایران فرستاد و به احمد پاشا فرمانده بغداد دستور دادبصلح‌بکوشد. ولی نادر عملیات خودرامتوقف ننمود و به قوای ترك که در میاندوآب بیـن دیم دیم و مـراغه تمرکز یافته بود تاخت آورد وحریف را مجبور بفرار کرد ودرنتیجه نواحی دیم‌دیم وساوجبلاغ‌و مکری و مراغه استرداد گشت. بعدنادر قوای‌عثمانی را از دهخوارقان برون‌راند وآنها به تبریز رفتند ودر آنجاعده‌ای از سربازان عثمانی یاغی‌شدند وبقیه‌را که تحت فرمان مصطفی پاشابودند ازتبریز اخراج کردند دراین بین‌نادر سروقت هر دوفرقه رسید، یاغیان به‌ارضروم‌فرار کردندوپاشا باقوای‌خوددرسهیلان بین‌تبریز و صوفیان درهم شکست. نادر وارد تبریز شـد روز بعد لشکردیگـری ازعثمانی تحت فرمان رستم‌پاشا که بیخبر از شکست مصطفی پاشا برای یاری او از هشترود به‌تبریز میرفتند بدست‌نادربکلی منکوب شدندورستم‌پاشا اسیر افتاد. ولی نادربا مغلوبین خوش‌رفتاری کرد و آنها را باپیشنهاد صلح به‌موطن شان‌فرستاد.

دراین بین روابط روس و عثمانی سخت‌بهم‌خـورد یك علت آن سوءظن عثمانیها درباب کمك روسیه‌بایران‌بود که واقعاً ژنرال لواشو با اجازهٔ دولت‌خود تعدادی توپ‌و مهندس باتبدیل‌لباس‌بیاری ایرانیها فرستاده‌بود. صیت فتوحات‌نادر دربین‌النهرین و سوریه پیچیده بود چنانکه شوالیه دگاردان که در اواخر ماه مه ۱۷۳۰ ازان‌نواحی گذشت چنین گوید:

«ازبصره تا بغداد وازبغداد تابنادر حلب‌همه‌بمجرد شنیدن نام نادر برخود میلرزند» ابراهیم پاشا صدراعظم عثمانی کـه دستور حمله بنادررادریافته بود در اسکدار توقف نموده منتظرجواب پیشنهاد خودش بود که‌ناگهان‌خبرفتوحات نادر رادریافت. درعین حال درآناودستان (البانی) قیام روآورد وضعف نفس سلطان

ووزیران مانع اخذتصمیم شد تااینکه شورش‌شدت یافت وابراهیم پاشا در گذشت وسلطان احمدسوم مخلوع وبرادرزادهٔ او سلطان‌محمود پسر سلطان مصطفای‌مانی بجای‌او نشست و در نتیجـهٔ این آشـوب دولت عثمانی از تعقیب جنگ با ایران دست کشید .

ازطرف دیگر نادرنیز که جنگ را ادامه میداد از پســرش رضاقلی خبری راجع بحدوث وفتنه بدست‌ابدالیها درخراسان‌رادریافت پس او نیزعملیاترا توقیف وبسوی خراسان شتافت .

محرك‌قیام ابدالیها حسین سلطان هرات‌بود که میدانست نادر سروقت اوهم خواهد آمد . ذوالفقار به آشوبگران کمك کرد وبه‌ابراهیم خان که‌درمشهد بود حمله‌برد ولی اللهیارخان‌حاکم‌هرات‌نسبت بنادر وفادارماند وبیاری ابراهیم‌خان شتافت . نادربابراهیم‌خان دستورداده‌بود که درچنین مواقع به‌تعرض نپردازدولی مشارالیه این‌کاررا کرد وباشکست فاحش بمشهد بر گشت .

نادر قبل ازحرکت از آذربایجان دستور داد پنجاه شصت هزار خانواده ازآنجا و ازعراق عجم و فارس بخراسان انتقال داده شود واز اینها دوازده هزار خانواده ازایل قرقلوی‌افشاربودند کـه در نواحی کبکان و کلات جا داده شدند . برسرراه خبربه‌نادر رسید که ابدالیها بهرات بر گشتند پس برای‌منکوب ساختن ایل‌یموت ازرود اترك عبور نمود وازآنجا ازطریق استرابادو گرگان و سیملقان بمشهد بر گشت .

سال‌بعد رضاقلی با فاطمه سلطان بیگم عروسی کـرد وبدینمناسبت جشنی‌با شکوه در مشهد برپاشد درین بین‌ذوالفقارابدالی که از تجهیزات نادر برضدآنها مطلع‌بود از حسین سلطان‌هرات کمك خـواست و او در ابتدا امتناع نمود وبعـد نیروئی بین‌دو وسه هزار تحت فرمان محمد سیـدلخان‌غلجهٔ گسیـل داشت. نادر برای‌جلو گیری از اینکار به‌عبدالله خان براهوی حاکـم بلوچستان دستور داداز جنوب بهرات حمله کندولی وی بواسطهٔ محاربـه بامیانمحمد خدایارخان رئیس عشایر کلهرای سند کـه در این زد و خـورد کشته شد، نتوانست اطاعت امر نادر

را کند.

بعد از نوروز (۱۱۴۳) نادر از راه‌طرق و تربت شیخ جام به نقره که چند فرسخی هرات بود پیشروی کرد دراولین زدوخورد شخصاً باهشت تن دربرجی محصورشدوبخطر افتادولی سرانجام طالع جنگ بنفع ایرانیان شد و نادر خلاص یافت. بعداز زدو خوردهای دیگر نادرموفق شد هرات‌را محاصره کند و خروج سیدال‌خان‌وذوالفقارو جنگهای‌متفرقه وخدعه‌ها وعهدشکنی‌های ابدالیهاسرانجام در غرۀرمضان (۱۱٤٤) هرات‌تصرف‌شد مدافع‌هرات اللهیار خان به (ملتان)تبعید شدو شصت‌هزار از ابدالیها بمشهد ونیشابور ودامغان انتقال داده‌شدند. محاصرۀ هرات جمعاًده ماه طول‌یافت وبعداز فتح‌هرات خبر شکست طهماسب از عثمانیان درمحل قوریجان بدانصوب شتافت.

چیزی که‌درباب‌جنگ‌هرات‌قابل‌توجه‌است‌رحم و گذشت‌نادر ازابدالیهاست در صورتیکه آنها چندین بار حیله و دروغ بکار بردند وپیمانشکنی کردند. بعید نیست این مساعدت از قرابت نژاد نادر باترکها و عدم اعتمادکامل او بمردم شیعه ایران بوده باشد بهمین علت هم نادر از ابدالیها و ترکمنها وسایر اقوام بلشکریان خود ملحق‌میساخت وفکرروزیرا میکرد که‌بین اوو طهماسب‌ستیز گی روی دهد.

فصل ششم

جنگ وخیم طهماسب با عثمانیها ومخلوع شدنش

موقیکه نادر باعثمانیهامیجنگیدشاه طهماسب دراصفهان ماند. درمراجعت نادربرای سرکوبی ابدالیها، شاه‌طهماسب و وزیرانش بقول محمد محسن (مؤلف زبدةالتواریخ) سرگرم عیش‌ونوش معتادخودبودند. سپس شاه طهماسب باتحریک وزیران برسر استرداد اراضی شمالغرب شخصاً در رأس نیروئی بمنظور مبارزۀ با عثمانی در ۱۷۳۱ (۱۱٤٤) روبمرز حرکت کرد واز همدان به تبریز رفت‌واز آنجا با ۱۸۰۰۰ نفرعازم‌تصرف نخجوان‌وایروان گشت و با شکست دادن عثمانیها

نخجوان را گرفت و تا (چمیازین) رفت و نیروی دیگری از عثمانیان را شکست داد. بعد به‌ایروان حمله برد ولی کامیاب نشد و ناچار شهر را محاصره کرد اما بواسطهٔ قطع شدن راه‌خواربار بدست دشمن مجبور شد به‌تبریز بر گردد از آنجا نیز بااستماع خبر پیشروی عثمانیان ازدو طرف بسوی تبریز آن شهر را هم تخلیه کرد وبعد به ابهر رفت پس احمد پاشا فرمانده عثمانی بلامانع پیشروی کرد وهمدان را گرفت و درصدد مصالحه باشاه برآمد ، دراین اثناقاصد دیگری هم ازطرف استانبول برای عقدپیمان صلح درراه بود ولی شاه بخیال اینکه ترکها باز سرستیزه جوئی دارند درمحل کوریجان جنوب همدان نـاگهان مصاف‌دادو عنقریب بود غلبه‌جویدولی سرانجام شکست خورد وعقب‌نشینی کرد ونیروی عثمانی همدان را تصرف نمود . شاه بـاصفهان بـر گشت و بقول محمد محسن مؤلف زبـدة التواریخ بار دیگر بعیش و نوش پرداخت ودر این اثنا سردار دیگر عثمانی علی‌پاشا پیشروی کرد و خوی وسلماس ومراغه وتبریز را اشغال نمود وازجنـوب نیروی سومی بخوزستان تاخت و اهواز راگرفت . بعدازاین وقایع در ۱۰ ژانویه ۱۷۳۲ مذاکرات برای صلح آغاز کرد و منتهی شد بمعاهده‌ایکه‌بموجب آن عثمانیها گنجـه و تفلیس و گرجستان وشیروان و داغستان را در تصرف خود نگه داشتند. دراین مذاکرات صلح صدراعظم معروف عثمانی توپال عثمان پاشا مـؤثر بود زیرا طرفدار سیاست مماشاة ومصالحه باایران‌بودو گرنه خود سلطان‌وبعضی وزرای اوبااین نظرمخالف بودند تااینکه درنتیجه‌این اختلاف و سعایت حسودان تـوپال عثمان از صدارت معزول وبحکومت ارضروم وایروان‌منصوب شد وازرقبای اوعلی پاشا حکیم اوغلو بمنصب صدارت‌رسید .

توأم با پیمان ایران وعثمانی که ذکری ازآن رفت پیمان رشت بین ایران وروس در زمان ملکه آنّاایوانونا (۱) منعقد گشت (اول‌فوریه ۱۷۳۲) که بموجب آن روسیه حاضرشد تا پنجماه گیلان‌وسایر اراضی متفرقه از ایران را باستثنای سرزمین شمال رود (کورا) را تخلیه کنـد و بایـران مسترد دارد . دراین بین

(۱) Anna Ivanovna

شخصی بنام اسماعیل میرزا که مدعی بود برادر طهماسب است و از چنگ افغانها جان بدربرده، ظهور کرد وطهماسب اورا برادرخود شناخت ولی بعد درنتیجهٔ شایعات مواضعه برضد شاه مورد سوءظن واقع و اعدام گشت.

نادر که سر گرم پیشروی از هرات بسوی فراه بود ازاستماع این اخبار و خبرمعاهده بین ایران وعثمانی سخت برآشفت وبلافاصله قاصدی نزد سلطان عثمانی فرستاد که باید اراضی ایران راکاملا تخلیه کنند ویا مهیای جنگ باشند وقاصدی نیزنزد احمد پاشا گسیل داشت تا ابلاغ کند کـه بزودی بسوی بغداد میآید. از آنطرف هم نظرخود را بمردم کشور خود و بدرباریان روشن نمود و در بیانیه‌ای که‌صادر کرد به «کلانتران واهالی واعیان ممالك محروسه» اعـلام نمود که این مصالحه درنظرماحکم نقش برآب وموج سراب دارد زیرا که مقصد اصلی استخلاص اسرای ایران بود کـه مطلق بران نپرداخته واین امرمهم‌را در ضمن صلح‌مندرج و مذکور نساخته‌اند و امثال مابندگان.. برای همین است کـه یاری ضعیفان نموده‌شر مخالفین رااز سرمسلمین رفع‌وماده فسادرا از مزاج ممالك دفع کنیم... تحمل این‌امر کردن از حمیت دور ومنافی طبع غیور است چـون‌سطور مذکور مغایررضای جناب سبحانی ومخالف دولت‌ابد مدت خاقانی‌بودلهذا بعز امضامقرون نفرمودیم»(۱) وتصریح نمود که‌بعد ازعید فطرمبادرت بجنگ خواهد کردواخطار کرد که هر که درین عزم باونپیوندد: «از کسوت حمیت‌عاری وبی‌بهره ازسعادت دینداری و سزاوارلعن حضرت باری بوده ازحوزهٔاسلام خارج و در زمرهٔ خوارج معدودخواهدبود» (۲)

ظاهراً در اینموقع بود که نادر نامـهٔ‌بمحمد علـی خان بیگلربیگی فارس فرستاد و در آن پیمان‌با ترکیه رامردود شمرد و در مقام بحث‌از فتوحات خود «بیمن لوای ولای‌خاندان‌حیدرصفدروائمهٔاثنی‌عشر» اشاره کرد تا اینکه‌چغی یوشت

(۱) تاریخ نادری: (در بیان مصالحـهٔ شاه والاجاه با رومیه و فسخ آن از جانب حضرت ظل اللهی)

(۲) تاریخ نادر وقایع سال ٤٤-١١٤٣

«امروز روز اعادی تیره و دست اقبال شیعیان هواخاهان ایندولت ابدمدت چیره» (۱) است و در پایان از عزم خود دایر باینکه بعد از عید فطر برای نبرد با عثمانیان حرکت خواهدنمود سخن بمیان آورد .

این مشاهده بآن بدی هم که نادر جلوه داده نیست بلکه از یك لحاظ باشرایط اینزمان بمصلحت ایران بود و چنانکه در گذشته ذکر شده درعثمانی آنرا برای خودتوهین آور میشمردند .

گرچه عدم لیاقت و جنون طهماسب واقعاً فتوحات نادری را عقیم میکرد ولی ازطرف دیگر ایرادگیریهای نادر ازو فقط برای این موضوع نبود پس قصد این هم بود که طهماسب رادر نظرها خوار کنددورنیست عبارات اوراجع به تقدیس ائمه نیز بیش از عقیده مبتنی به سیاست جلب قلوب شیعیان بخودش بوده باشد. نادر نوروز رادر هرات گذراند وحسنعلی بیگ را برای توضیح ثانوی مطلب پیش شاه طهماسب فرستادوازودرخواست کرد درقم باوملحق شودتاباهم بضد عثمانیان حرکت کنند . نادرابدالیهارا درمشهد موردعنایت قراردادودستورفرمودبااوبسوی عثمانی عزیمت کنندوخودبعد ازطواف مرقدحضرت امام رضا براه افتاد وازطهران بعد از تقویت وتجهیز نیرو بعلت نیامدن طهماسب باصفهان رفت ویك مهمانی باشکوه برای شاه داد و او در آنمجلس عیش و طرب مستغرق عیش و نوش مفرط گشت و نادر این عیاشی و بی مبالاتی اورا معروض نظاره مردم اصفهان قرار داد وهمگی بعدم لیاقت وخلع اوونصب پسرش عباس میرزا رضایت دادند . بروایت محمد محسن (زبدة التواریخ) خلع شاه طهماسب شش روز بعداز ورود نادر باصفهان انجام یافت (۳۱ اوت ۱۷۳۲ = ۹ ربیع الاول ۱۱٤٥) در تاریخ قطعی این حادثه یکی دوروایت دیگر هست نادر طهماسب راهمراه خانواده تحت الحفظ در تاریخ ١٤ ربیع الاول (٥سپتامبر) بمشهد فرستاد . بعد ازین تاریخ فرمانروای واقعی کشور خود نادر بود . وعنوان طهماسبقلی را ترك کردولقب وکیل الدوله و نایب السلطنه بخودداد.

(۱) متن را که مؤلف محترم بامختصر تلخیص ترجمه کرده از کتاب مخزن الانشاء جمع آوری محمدرضاابن محمد رحیم کلهر نقل کردم.

تاج گذاری عباس‌میرزا فرزند هشت‌ماههٔ شاه مخلوع در ۱۷ ربیع‌الاول با تشریفات پرشکوه انجام‌یافت .نادربنام‌شاه جدید سفیر ها بممالك فرستاد وازآن جمله‌محمدعلیخان بیگلربیگی فارس‌رابدربار محمدشاه هنداعزام وبار دیگرلزوم بسته‌شدن مرزهندرابروی فراریان‌افغان‌تأکید نمود . البته دربار عثمانی ازخلع طهماسب ومزید قدرت‌نادر ناراحت گشته بود .

فصل هفتم

تجدید نبرد باعثمانی وجنگ‌بین‌النهرین

نادر ابتدای امر بواسطهٔ انقلاب در بختیاری نتوانست بعثمانی حمله کند . پس به‌بختیاری تاخت وبعد از جنگ خونین فتنه را فروخواباند و ۳۰۰۰ خانواده بختیاری از تیرهٔ هفت‌لنگ بخراسان کوچ داد . ازآنجابسوی‌مرز عثمانیان‌شتافت وکرمانشاه‌رابعداز مختصر مقاومت ازوجود آنان خالی کرد . ازآن پس‌پیشروی نمود ودر خطمرز در دامنه‌های شرق زهاب نیروی عثمانی را بشکست وفرمانده آن احمدپاشا بابلان را اسیر کرد . بعد جلورفت ودر محل قره‌تپه با برادر زنش لطفعلی‌بیك احمدلو و اردوی او بهمرسید وبا او پیشروی کرد و در محل شهربان نیروی عثمانی‌را شکست داد و روببغداد نهاد وچون دشمن در ساحل‌مقابل دجله مستحکمات ساخته بود نادر تصمیم به‌عبور از محل‌دیگر مناسبتر درنظر گرفت و بااین‌مقصود دستورداد‌پل‌شناورساختندوبیدرنگ‌بادوهزاروپانصدتن ازآب گذشت وبسوی بغداد حمله‌برد وشکست بزرگی‌بدشمن دادونیروی دشمن بشهر برگشته تحصّن نمود نادر که زرادخانه نیرومند برای شکستن بازوهای بغداد نداشت‌شهر راتحت محاصره درآورد وایرانیان درساختن مستحکمات در خطرمحاصره‌فعالیت عجیبی نشان دادند و تنها عدهٔ برجهائی که برای گلوله انداختن بنا کردند به دوهزار وهفتصد میرسید . در این‌حین مجبور گشت به‌منکوب ساختن عاصیانی در بصره ولار و مسقط هم‌بپردازد .

کارمحاصره بغداد بجائی رسید که سکنهٔ آن بجان آمدند و احمدپاشا در

سلخ محرم ۱۱٤٦ قاصدی بمنظور تسلیم شدن نزد نادر فرستاد. درین بین نیروی عظیم کمکی عثمانی تحت فرمان توپال عثمان پاشا که از طرف سلطان اعزام شده بود نزدیك میشد واحمد پاشا بااستماع این خبر تاریخ تسلیم را بتأخیر مینداخت تااینکه نادر باوجود ادامهٔ محاصره مخفیانه با نیروئی از محاصرین وغیر آن بمقابلهٔ عثمان پاشا شتافت ودر محل «جدیده» در ساحل دجله جنگ خونینی در گرفت جریان باد گردآلود ونورسوزان آفتاب مغرب برضد ایرانیان بود تشنگی شدیدی هم بر آنها عارض شد درصورتیکه ترکها برودمسلط بودند. درنتیجه ایرانیان شکست خوردند ونادر که خودش پیش جنگ بود بزحمت ازخطر دررفت ولی این پیروزی برای عثمانیها ارزان تمام نشد زیرا بیست هزار تن تلفات دارند (٦صفر۱۱٤٦) از طرف دیگر احمدپاشا که دربغداد ازنزدیك شدن قوای کمکی وجنگ با نادر مطلع شد ناگهان بقیهٔ نیروی محاصر را مورد حمله قرار داد و آنرا منهزم ساخت. نادر برگشت و درمندلی با سرکردگان خود انجمن کرد وازسوء طالع شکایتی ننمود ونفرات خودرا برای تجدید قوا مرخصی داد وخود با کمال جدیت به ترمیم زیان وجبران خسران پرداخت سپس بهمدان رفت ودستورداد درسراسر کشور بگرد آوردن نیرو و مهمات اقدام شود. بسی نگذشت آماده گشت و در ۲۲ ربیع الثانی بانیروی جدید خود ازهمدان رو بمرزعثمانی حرکت کرد. ودر کرمانشاه شنید که فولادپاشا برکناررودديالهباقوائی برای حفظ کرکوك مستقر شده فوراً بدانسوی تاخت ودشمن را بعقب نشینی واداشت در اینجا خبر آوردند که محمد خان بلوچ طغیان کرده عده‌ای از ناراضیها نیز بآن شخص پیوسته بودند نادر این طغیان را چندان مهم نشمرد که مبارزه خود را باعثمانیان متوقف سازد، پس بقصد کوبیدن عثمان پاشا روبه کرکوك نهاد. عثمان پاشاباوجود فیروزی سابق خود گول نخورده بود واحتیاج خودرا به ترمیم و تقویت میدانست و مستمراً از استانبول قوای امدادی طلب میکردوموفق نمیشد. اولین برخورد در محل لیلان چند میلی کرکوك بدون نتیجه انجام یافت ولی توپال عثمان قوای عمدهٔ خود رادر حال دفاع ذخیره نمود نادربامیدتحریك عثمان پاشا وخروجش از کرکوك

بقلعهٔ (سورداش) حمله کرد وتصرف نمودوقسمتی ازنیروی عثمانی بدست اوافتاد دربین بین خبررسید که نیروئی تحت فرمان ممش پاشا جوار گردنه (آق دربند) جا گرفته نادر ازراه صعب‌العبوری حرکت‌نمود وببالای سرتر کها رسید وبحمله آغازنمود دربن میان نیروی عثمان‌پاشاهم به‌نیروی ممش پیوست ایرانیان‌حمله خشم‌آلود بهادرانه کردند وبعداز جنگ خونینی عثمان پاشا کشته‌شد وسرش‌از تن‌جدا گشت.ونیروی‌عظیم عثمانی‌بادادن‌بیست‌هزارتن‌تلفات‌منهزم‌وپراکنده گشت نادر ازسرآمد عثمان پاشا متأثر گشت ودستورداد سروتن‌را بهم آوردند و جسد سردارترك را باحترام تحت‌نظر قاضی عبدالکریم افندی که اسیرافتاده بودبرای تدفین به‌بغداد فرستاد وبعداز تصـرف حلّه‌ونجف و کـربلا عده‌ای‌را درمحاصرهٔ بغداد باقی گذاشت وبسوی‌تبریز روانه گشت ولی دربانه خبریافت که تیمور پاشا بااستماع اخبارشکست عثمانیان خود تبریز را تخلیه کرده لاجرم نیروی ایران دوباره آنشهر را استرداد نمودپس نادر لزومی برای پیشروی بآذربایجان ندید وبرای پایان دادن به‌محاصرهٔ بغداد وتصرف آن‌شهرعازم گشت ولی خبر طغیان محمد خان‌بلوچ او را ناراحت ساخت .

با اینهمه خود مبادرت نکرد بلکه طهماسب خان جلایر و اسمعیلخان خزیمه‌والی کهگیلویه را مأمورآنصوب کرد وخود ازآنجا یعنی«طوز خُرماتلی» به سامرّه و ازآنجا به خط‌محاصره بغداد رفت ودرین وضع (احمد پاشا پیشنهاد صلح‌نمود که بعد از مذاکرات لازم در ۱۹ دسامبر ۱۷۳۳ (۱۱٤٦)۷معاهده صلح امضاء شد که شرایط آن ازقرارذیل‌بود :

۱ـدولت عثمانی موافقت‌میکند که‌کلیهٔاراضی‌ایران‌را که‌درمدت‌ده‌سال‌اخیر بتصرف درآورده مسترد ومرزهای معاهدهٔ ۱۶۳۹ را محترم شمارد .

۲ـاسیران وتوپخانه متصرفه‌طرفین استرداد شود .

۳ـزوار ایرانی که‌به‌عتبات واقع‌در جوارمرزهای عثمانی میروند تسهیلاتی داشته باشند .

دولت عثمانی از امضای قرار داد خودداری نمود و نیروهای بیشتری روانه

داشت وبظاهر سفارش کرد که متن قرارداد تحت مطالعه است.

اما دولت روسیه از استماع پیروزی توپال عثمان ناراحت شد چون خود سرگرم نزاع بر سر لهستان بود و میخواست عثمانیان و ایرانیان همیشه با هم درآویزند ولی بعداً خبر غلبه‌نادرو کشته شدن توپال عثمان اسباب سکونت خاطر روسها گشت.

نادر پس‌از امضای قرارداد و زیارت عتبات عالیات توپخانهٔ خود را از راه خرم‌آباد باصفهان گسیل داشت وخود از راه هویزه‌به ششتر رهسپار شد ودر آن حین والی محل را بعلت همکاری با محمد خان بلوچ مقتول و عده‌ای را زندانی نمود. آنگاه به رامهرمز رفت وبا روبنه را در آنجا گذاشت و خود سوی بهبهان رهسپارشد ودر آنجامعلوم داشت که‌طهماسب‌خان‌جلایر وبیگلربیگی کهگیلویه درحرکت برضد محمدخان‌هستندخودنیز بآنان‌پیوست ومحمدخان‌شکست‌خورد واول بشیراز و ازآنجابه‌جهرم‌ولارو گرمسیر وبعداز تعقیب‌شدن ثانوی به‌جزیرهٔ قیس‌پناه برد. در اینموقع بود که لطیف خان نامی به خلیج «گمبرون» رسید و نامه هائی از طرف نادر درباب دریا سالاری خود و مأموریتش برای خرید کشتی بانگلیسها و هلندیها ارائه نمودواین‌امربس جالب است زیراچطورمیشود یك‌مرد درس ناخوانده روستازاده اهل نواحی دور از دریا مانند نادر این‌چنین‌با همیت نیروی دریائی پی برده باشد و جالبتر آنکه در اینباب چندان اصرار ورزید که سرانجام ناوگانی تشکیل داد. فرار غلجاییها ومحمدخان بلوچ و نظایر آن باو نشان داد که باید سواحل را تحت نظر بگیرد زیرا هر وقت کمکی لازم میشد انگلیسها وهلندیها بهانه میآوردند وعربها معمولا بفراریها یاری میکردند. همت اومحدود به نگهبانی‌بنادر نبود بلکه‌نقشهٔ وسیع دریاداردرسر میپروراندچنانکه درفصول آینده مشهود خواهد شد.

فصل هشتم
جنگهای نادر ۶ـ۱۷۳۴ (۱۱۴۷ـ۱۱۴۹) و آغاز نیروی دریائی او

طهماسبخان جلایر سرگرم منقادساختن سکنهٔ سواحل جنوب بود که‌نادر بشیراز رفت ودوماه‌ونیم‌در آنجا بماند ومیرزا محمدتقیخان شیرازیرا والی آنجا ساخت ودرین‌حین خبررسید که رضاقلیخان از سلطان بیگم فرزندی پیدا کرده ونام اورا شاهرخ نهادند که شایدعلامت این‌باشد که نادر با تسمیهٔ نوه‌اش بنام‌پسر تیمور تقلید از آن‌فاتح معروف مینمود .نادر باصفهان رفت و مردم بقدوم‌اوجشنی باشکوه گرفتند درین‌بین قاضی عبدالکریم افندی ازطرف دربار عثمانی وارد شد وآمادگی آندولت را بصلح ابلاغ کردولی‌نادر باورنکرد وآنرا فقط فرصتجوئی تلقی نمود ولی در ظاهر از عبدالکریم خوب پذیرائی نمود و توسط او بسلطان سفارش کرد که اگر سلطان اراضی متصرف از ایران راپس داد چه‌خوب و گرنه آماده‌جنگ‌باشد. بلافاصله یك هیئت نمایندگی روسی تحت‌نظر گلیتزین (۱) باصفهان آمد ومنظور او کسب اطلاع از اوضاع ایران و واداشتن نادر بپایان دادن مدارا ومتارکه باعثمانی‌بودولی در گزارشی که به‌پطرزبورگ فرستاداعلام داشت که نادر خوشش نمیآید اقدامی رادیگران باو تلقین یا تحمیل نمایند. در ضمن نادر اشعارنمود که در جنگ ایران باعثمانی حاجتی بکمك‌روسیه نخواهد بودو گله کرد که بهتر است روسیه دربند وباکورا بایران مسترد داد.

بعدنادربانرسیدن جواب مثبت از عثمانی در ۱۲ محرم ۱۱۴۷ از طریق گلپایگان و همدان رو بمرز حرکت کرد وهیئت روسی هم بااو همراه بود با اینکه مقصدش بغداد بود یکباره‌نقشهٔ خودرا درهمدان تغییر داد وبسوی‌سنندج ومراغه رهسپارشد و گویا علت آن خبری بود که روسها به وختنگ حکمران سابق گرجستان وبرادرش بکار (۲) دستور داده‌اند به دربند بروند واز آنجابرای

(۱) Prinse Sergei Dimitrievich
(۲) Vakhtang, Bakar

تصرف شماخی و کرنلی بنفع روسیه حرکت کنند .

دراردبیل پیامی ازعبدالله پاشابه نادر آوردند که برای تخلیهٔ اراضی عثمانی دوسال مهلت داده شودنادر ازین پیام نتیجه گرفت که عثمانیان قصد تخلیه ندارند پس آماده جنگ شد و تصمیم گرفت اول به دست نشاندهٔ آندولت سُرخای خان شیروان بتازد ونظرش ازاین عمل این بود که پیش از پیشروی روسیه خوددر آن محال جایگیر شود پس نادر از رود خانه (کورا) گذشت وسرخای با استماع این خبر فرار کرد و شماخی بتصرف نادر در آمد . در اینموقع نادر توسط گلیتزین اخطار کرد که اگر روسیه باکو و دربندرا تخلیه نکند کار بجنگ منجر خواهد شد روسها حاضر شدند تخلیه کنند فقط از نادر تقاضا نمودند در مقابل عثمانیان با با روسیه باشد . پس از این ماجرا نادر بسوی نقاط مختلف داغستان سرازیر شدو سرشناسان آنجا رامطیع ومنقاد و گردنکشان را سیاست نمود . و بعزم استرداد گنجه از عثمانیان آنجارا محاصره کردو بامدافعین سرسخت آنجا درآویخت و سه بار ازخطر جست ودراین امر روسها نیز مهندس و توپخانه به نادر دادند و درضمن ملکهٔ روسیه ازفرصت استفاده کرد وبه نادر پیام فرستاد که روسیه حاضر است کلیه سرزمینهای ایرانرا تخلیه کند بشرطیکه نادر اجازه ندهد آنجاهابدست ترکها بیفتدونیز قول دهد که برله روسها باعثمانی بستیزد . درنتیجه این مخابرات پیمان ایران وروس مورخ ۲۱-۱۰ مارس ۱۷۳۵ بسته شد که بموجب آن روسیه قبول کردباکو ودربند را بشرط مذکور فوق تخلیه کند وهیچیك ازطرفین باعثمانی صلح جداگانه نکند و (صعولاق) خط مرزی بین روس وایران باشد این پیمان درواقع به تصرف اراضی ایران از طرف روسیه که از زمان پطر کبیر وقوع یافته بود خاتمه داد . وفایده‌ای که روسیه از ازین معامله برد این بود که راه عثمانیان به سواحل خزرهم بسته شد .

دراین ضمن نادر نیروئی برای دفع عبدالله پاشا که درقارص بود ودرتخلیهٔ گنجه طفره میزد ونیز برای سرکوبی لزگی‌ها اعزام داشت و مردم شماخی را گویا بمناسبت حمایت ازلزگی‌ها سیاست سخت نمود بعد بسوی قارص پیشروی کرد و

درسه میلی آنجا اردو زد و از آنجا به (اباران) رفت و اسقف اعظم ارامنه را با الطاف خاص بحضور پذیرفت وایروان راهم در محاصره نهادوبعد ازاستماع خبر حرکت نیروی عبدالله پاشابرضداو آماده رزم شدوحرکت کردودرمحل (اخی کندی) جوار (زنگه چای) فراز (آق تپه) قرار گرفت وترکها در دو فرسخی در محل (بغاورد) تمرکز پیدا کردند. عده نفرات ترك هشتاد هـزار و شمارهٔ ایرانیان با فزونترین تخمین حوالی پنجاه هزار بود. روز بعد عثمانیان باعتماد زیادی عده،اول حمله کردند ونبردی بس خونین در گرفت ودر نتیجه شکست فاحشی خوردند حتی ساری مصطفی پاشا داماد سلطان نیز جزو مقتولین بـود و اسیران زیادی بدست ایرانیان افتاد. نادر ازین کامیابی بس خرسند گـردید ودرنامه ای به (گلیتزین) نوشت که از زمانیکه بجنگ پرداخته چنین کامیابی نصیب او نشده. تاخبراین پیروزی شایع شد علی پاشامدافع سرسخت گنجه فوراً سرتسلیم فرودآورد. ابراهیم پاشاهم تفلیس را تخلیه نمود.

دریں بین میانه روس و عثمانی بار دیگر بهم خورد وطرفین برای نبردآماده شدند ودرعین حال نادررو به پیشروی به اناطولی آسیای صغیر نهاد پس دولت عثمانی توسط احمد پاشا که درارضروم بود پیشنهاد صلح باایران نمود ونادر که سرگرم محاصره قارص بوددرجواب تسلیم قلعه قارص و تأدیه خسارات جنگ از اول تصرف خاك ایران ومشمول کردن روسیه درمعاهده را شرایط صلح قرار داد ولی بعد از قارص صرفنظر کرد واحمدپاشا نیزایروان را تخلیه و تسلیم کرد. سپس نادر به تفلیس رفت و امرای گرجی رابجای خودنشاند و در ورود به تفلیس مورد استقبال شایان گردید ومردمرا طرف عنایت خودقرارداد فقط ششهزار خانواده ازمخالفین خودرا از آندیاربه خراسان تبعیدنمود. دربین که علی پاشا نمایندهٔ عثمانی در راه بودنادربواسطه گردنکشی قبیلان گرای در داغستان عازم آنصوب شد ومشارالیه فرار اختیار نمود.

اکنون جادارد پیش ازادامهٔ داستان شمال به قضایای جنوب هم نظری بیندازیم در تابستان ۱۷۳٤ (۱۱٤۷) لطیفخان بدستور نادر بوشیر را برای لنگرگاهی

ناو گان نوازد نادر آماده ساخت و کمی بعد آنجارا نادریّه نامیدند وطهماسبخان جلایر حامل رقیمه‌ای از نادر باصفهان رفت تااز کمپانیهای انگلیسی و هلندی سفاینی بخواهد که عملی نگشت و از آنطرف لطفیخان ناو گانی تهیه نمود. در آوریل ۱۷۳۵ بقصد تسخیر بصره وارد شط العرب شد. یك نیروی جنگی هشت هزار نفری هم مأمور همراهی با این ناو گان گردید. پاشای بصره ازین خبر سراسیمه شد و دو کشتی متعلق بانگلیس را بزعم کمپانیهای خارجی فوراً تصرف نمود و بجنگ با ایرانیان وادار ساخت لطیفخان بدون انتظار ورود قوای برّی حمله کرد وجنگ دریائی در گرفت و بشکست ایرانیان منجر شد نادر ازین حادثه خشمناك شد و لطیف را معزول ساخت و توسعهٔ نیروی دریائی را ادامه داد و در همان اوقات بحرین را ازعرب هُوَله استرداد نمود. بلافاصله نادر برای سر کوب نمودن یاغیان داغستان بدانصوب حرکت کرد وسران قبایل یاغی رایکی بعد ازدیگری شکست داد وبدین ترتیب امور داغستان را یکسره کرد و آن در شعبان ۱۱۴۸ هجری (ژانویه ۱۷۳۶) بود.

فصل نهم

تاجگذاری نادر

نادر بعد ازشکست دادن افغانان و عثمانیان و منکوب ساختن یاغیان نظیر لزگیها وغیر هم واسترداد کلیه اراضی ازدست رفته ایران باستثنای قندهار راتصور کرد که موقع آن رسیده همانطور که عملا شاه ایران شده بود قانوناً هم بشود. با این نظر از چندین ماه پیش مرقومه‌هائی بنواحی کشور درباب لزوم یک حکومت ثابت و نافذالحکم میفرستاد بعداً فرمانهائی به امرای لشکر وحکام ولایات وقضاة و علما راجع باجتماع در صحرای مغان و تشکیل مجلس مشاوره (قورو لتای) و اعطای تاج سلطنت بکسی که صلاحیت آنرا داشته باشد صادر نمود. محل مجلس در مغان ناحیه‌ای بود که از شمال محدود بود به رود کر (کورا) و از شرق به رود ارس. نادر حکم کرد در اینجا ۱۲۰۰۰ سرای از چوب و نی بانضمام مساجد و منازل و میدان و بازارها و حمامها ساخته‌شود و حرم سرا و عمارت برای خود

او تهیه کنند .

نادر شب ۲۲ ژانویه ۱۷۳۶ (۹ صیام ۱۱۴۸) بدشت مغان رسید . ترتیب و نظام این اردوگاه جلب نظر تحسین ابراهام اسقف اعظم را که جزو مدعوین بود نمود. نادرظرف ایام ورود مدعوین روزانه دیوان داشت وبعرایض مردم رسیدگی میکرد . تا اینکه بیستم رمضان همهٔ نمایندگـان وارد شدند وجمعاً بیست هزار نفردرمغان گردآمدند. چون عده زیادبود نادرآنها را بشکل دسته های‌جداگانه بدیوانخانه میپذیرفت . بزعم اسقف اعظم که با علی پاشا روز اول پذیرفته شدند تعداد هزار نفر در تالار پذیرائی حضور داشتند . بتمام حاضرین عطر و گلاب و شربت میدادند و نوازندگان که شماره آنان ۲۲ تن بود بنواختن می پرداختند روزبعدهم مجمعی نظیرآن اجتماع نمود ودرآنجا انجمنی مرکب ازطهماسبخان جلایر وشش نفر دیگر از طرف‌نادر اعلام داشتند که وی بعد از منکوب ساختن دشمنان ایران وبسط رفاه و امان اکنون که از جنگها ومبارزه ها خسته‌شده در نظر دارد کناره جویی کند ودر کلات منزوی گـردد وبعبادت پردازد وبر رجال و امنای کشور است یا طهماسب را بشاهی بر گزینند یا اگر میل باو ندارند یکی دیگـر از سلالهٔ صفوی را بسلطنت ایران تعیین کنند . در جواب همگان کـه میدانستند این پیشنهاد نادر صمیمانه نیست فریاد برآوردند کـه ما تنها نادر را بشاهی برمیگزینم . این وضع چند روز تکرارشد تا اینکه نادر دستور داد خیمهٔ بزرگی کـه دوازده ستون میخورد برپا کردند وآنرا مفروش و مزین ساختند و نادر امرای ملك را درآنجا احضار نمودوهمان‌موضوع‌تعیین شاه راپیش کشید باز همه حاضرین او را نامزد کـردند این عمل نیز چهار روز ادامه داشت تا اینکه نادر مجلسی دیگرتشکیل داد ودر آنجا اعلام داشت که سلطنت را با شروط ذیل می پذیرد :

۱ـ احدی نادر را ترك نگوید و بیکی ازفرزندان شاه مخلوع نه پیوندد .

۲ـ مردم ایران تشیع وسبّ خلفا را ترك گویند وبه مذهب سنت بگروند در عین حال اختیار دارند طریقهٔ مذهب حضرت امام جعفر صادق را در فروع

پیروی نمایند .

۳ـ احدی نسبت به نادر وپسرش خیانت نورزد .

همهٔ حاضرین این شرایط را پذیرفتند ومحضرنامه را امضا کردند . دراین ایام تنها میرزا عبدالحسن ملاّ باشی در مجلسی اظهار مخالفت نمود که بامر نادر کشته شد . درهرصورت موضوع علاقه نادر بمذهب مورد بحث بین مورخین‌است دراوایل وی تمایل وخلوص نسبت به تشیّع نشان داد ودر اینموقع طرفداری او از تسنّن عجیب بنظرمیاید وبعید نیست این احوال بیشتر از حسّ دیانت . نتیجهٔ سیاست بوده باشد که یکی از عوامل آن جلوگیری از مخاصمت باعثمانیان‌است. شاید هم وی خواب توحید تمام‌ممالك اسلامی‌را تحت لوای خودش میدیده عامل دیگراینکه چون تشیع‌درایران توأم باحکومت صفویان بود ونادر ضعیف‌ساختن آنرا برای شکستن نفوذ صفوی لازم میدید .

در هرصورت سر انجام فتوای شاهی نادر صادر گشت و او بازهم در قبول تظاهر بامتناع نمود تا اینکه باصرار وابرام بزرگان وسران کشور پذیرفت .

چون درتمام مدت میان عزیمت نادرازقارص ۱۷۳۵ (جمادی الثانیهٔ۱۱٤۸) و تاجگذاری او مـذاکرات بین ایران و عثمانی ادامه داشت در این موقع کـه عثمانیان برای نتیجه گرفتن میکوشیدند و علی پاشا نماینده آندولت شخصاً در مغان‌شرکت داشت نادرشاه توافق نمایندگان را جلب‌نمود روی مواد زیرین‌صلح بین دولتین منعقد گردد :

۱ـ چون ایرانیها از معتقدات سابق خود دست برداشته و آیین سنّت را پذیرفتند درازاءِ آن طریقه جعفری ازطرف عثمانیان به حقیّت شناخته شود .

۲ـ چون‌بنام‌هریکی ازائمهٔاربعهٔ سنّی‌رکنی درمکه‌هست‌یك رکن پنجم‌هم بنام امام جعفرصادق تأسیس شود .

۳ـ یك امیرالحاج ایرانـی نظیر امیرالحاج های سوریه و مصر همه ساله برای حفظ حقوق حجاج ایرانی تعیین وقبول شود .

٤ـ اسیران طرفین آزاد گردند وهرگز مورد خرید وفروش واقع نشوند .

۵- هریك ازدولتین دردربار دیگری سفیر داشته باشد.

بااینکه باپادشاهی نادرموافقت عملی‌شد بازبواسطهٔ تهیه نشدن مهرسلطنتی وقوالب‌برای ضرب‌سکه‌ایضاً بعلت اختیارساعت ازطرف منجمین‌تاجگذاری‌رسمی اندکی تأخیر افتاد تااینکه‌آن مراسم در۲۴ شوال ۱۱۴۸ (۸مارس ۱۷۳۶) انجام یافت.

بلافاصله نادر برای اعلان تاجگذاری نمایندگانی بدربارروسیه و عثمانی فرستاد و سفیر خود عبدالباقیخان را دستور داد قبول شرایط صلح او را از دربار عثمانی بخواهد.

در مراسم تاجگذاری امرا ورجال با لباسهای فاخر حضور داشتند و تاج شاهی که بروایت یك روحانی ارمنی حاضر در مجلس بنام ترتومه (۱) بشکل خودی مزیّن با جواهر و مروارید بود، از طرف میرزا زکی نامی برتارك نادر نهاده شد در آنموقع همه حاضرین غیر از ملاّئی که دعا میخواند تعظیم بجا آوردندوبعد دستها را بروی سر خود بلند کردند بعد سورهٔ فاتحه خوانده شد و جملگی صورتها بسوی زمین در حال رکوع ایستادند تا اینکه قرائت بپایان رسید. (۲)

شاعر قوام‌الدین بدین مناسبت ماده تاریخی پیدا کرد که عبارت بود از «الخیر فیما وقع» وبعضی‌نکته سنجان زمان آنرا «لاخیر فیما وقع» گفتند که ارقام حروفش همان است. یك‌شاعرعراقی‌هواخواه‌صفوی نیزاین بیت راساخت:

بریدیم ازمال و ازجان طمع   بتاریخ الخیر فی ما وقع!

در همان روز مراسم نادر شاه میرزا مهدیخان را از ریاست رقم نویسان برداشت واورا بتاریخنویسی برگماشت وبجای او میرزا مؤمن را تعیین نمود.

بعد از مراسم که سه روز دیگر ادامه داشت نادر عباس سوم را نزد پدرش طهماسب مخلوع به خراسان فرستاد ودر آنجا بودند تا اینکه رضا قلی میرزا او

---

(۱) Ter Thouma

(۲) شاید بلند کردن دستها ببالای سر که راوی دیده برای دعا وآمین بوده.

و پدرش طهماسب و برادر کوچکش اسمعیل میرزا را در ۱۷٤۰ (۱۱۵۲) مقتول ساخت نادر حکومت آذربایجان راهم که از قاپلانکوه تا گرجستان امتدادداشت به برادرش ابراهیم سپرد . ومختصر قیامی راهم که بواسطهٔ حکم استیفای وجه و سربازگیری در گرجستان روداده بود خوابانید .

فصل دهم

متارکه بین ایران و عثمانی ؛ روابط نادر با روسیه ، تصرف بحرین ؛ عملیات در بختیاری

چنانکه مذکور افتاد عبدالباقیخان سفیر ایران همراه گنجعلی پاشا برای تصویب و تنفیذ پیمان از مغان بـه استانبول حرکت کـردند . در آنجا بعد از مذاکرات دولت عثمانی موضوع مصالحه فیما بین و تعیین سفرا وآزادی ومبادله اسرا و تعیین امیرالحاج ایرانـی را موافقت نمود ولی موضوع مذهبی را رد کرد و بناشد سفیری برای تنظیم معاهده جدید ـ بدربار ایران فرستاده شود و مصطفی بیک باین مأموریت منصوب گشت . در مقدمه پیشنهادهای جدید عثمانی سلطنت نادرشاه تصدیق شده بود . نتیجهٔ این ابلاغ دولت عثمانی در فصل‌یازده‌ذکر می‌میگردد در نتیجه نزاع بین دولتین تا تعیین تکلیف اختلاف مذهبی بتعویق افتاد و متارکـه شد .

در خلال این احوال مناسبات عثمانی‌وروس بازبهم خورد و فرستاده شدن «قپلانگرای» بداغستان از طرفی‌وحملهٔ «لئونتو و» بحکم‌روسیه به کریمه ازطرف دیگر وقوع جنگ فیمابین را اجتناب ناپذیر ساخته بود . دولت روسیه در عزم اعلان جنگ بعثمانی نـه تنها انتظار داشت نادر صلح جداگانه باعثمانی نه بندد بلکه امیدهمکاری اورا برضد عثمانی هم می‌پروراند چنانکه میدانیم نادر چندین بار اهتمام نمود در پیمان بین‌ایران وعثمانی روسیه نیز مشمول شود ولی عثمانیها رد کردند ، بالاخره ، در ۱۱٤۹ (۲۸ مه ۱۷۳۶)روسیه‌بر ضد دولت عثمانی اعلان جنگ کرد .

در عین حال ملکه روسیه بنادر پیام فرستاد که در این موقع گـرفتاری

عثمانیها از فرصت استفاده نمایدنادردرجواب حمله برضد عثمانیها رارد کرد ولی وعده داد اگر پیمان صلحی با آنان به بندد روسیه را مشمول سازد وتا پاسخ ملکه پیمان صلح را امضاء نخواهد کرد. درین بین سفیر نادر برای ابلاغ سلطنت او نزد ملکه روسیه رسیده وپیام او را که صلح جداگانه با عثمانی نخواهد نمود رسانده بود وملکه نیز در پاسخ اظهارداشت که دولت روسیه نیز متقابلاً بدون شرکت دادن ایران صلحی با ترکیه منعقدنخواهد ساخت. درین بین البته وصول خبر مصالحه بین ایران وعثمانی اسباب حیرت دربار روسیه شد ولی حقیقت اینکه آن فقط یك قرارداد متارکه بود نه پیمان رسمی صلح.

نادر سه ماه درقزوین اقامت کرد ودر آن ایام به انفان اوامر درباب تعدیل مذاهب شیعه پرداخت و دستور صادر نمود که اولا کلمه علی ولی‌الله را در اذان نگویند که هم بر خلاف سنّت است و هم مقام حضرت امام علی علیه‌السلام احتیاج بآن ندارد دیگر آنکه حکام و امرا در مجالس خود بعد از تکبیر و حمد که خوانده میشود بدعای سلطان نپردازندزیرانام یك فانی را نشاید مخلد گردانید(۱).

نادر هنوز در قزوین بود که خبررسیدلطیف‌خان (که باردوم از طرف نادردریا سالار خلیج شده بود) بحرین را استرداد کرد (آوریل ۱۷۳۶ ذیعقده ۱۱۴۹). مشارالیه کلید قلعهٔ بحرین راتوسط محمد تقی‌خان نزد نادر فرستاد نادر محمد-تقیخان را مورد ملاطفت قرار دادوبحرین را ضمیمه ایالت فارس کرد.

سال قبل از این حوادث علیمراد چهارلنگی بختیاری عصیانی کرده مغلوب شد وبلافاصله نیروی زیادی در بختیاری گرد آورد و بنام شاه طهماسب و برضد نادر قیام بزرگی برپا ساخت ولی نادر با شتاب بسروقت او رسیدوشکست فاحشی داد وخودش را هم از خفاگاهش بدست آورد ومقتول نمود.

بعداز منکوب ومنقاد کردن بختیاری نادر روباصفهان نهاد ودر ۹ جمادی-الثانیه ۱۱۴۹-۱۵ اکتبر ۱۷۳۶) وارد آن شهر شدومورداستقبال شایان گشت ودرقصر

(۱) عبارت متن طوریست که گوئی دعای سلطان را درتکبیروحمد خود نمازمیکرده‌اند درصورتیکه منظور تکبیر وحمد بعداز مراسم ووعظ وغیرآنست.

هزارجریب اقامت نمود ودر آنجا فرستادگان دربار عثمانی را بحضور پذیرفت و آنان رابراه انداخت وبیدرنگ بفکر عملی‌ساختن نقشه قدیمی خود که حمله بر ضدحسین سلطان قندهار باشد افتاد .

فصل یازدهم

استرداد قندهار

نادر از موقعیکه غلجائی را در ۳۰ـ۱۷۲۶ (۱۱۴۲) بیرون راند بفکر استرداد قندهاربودولی وقایعی مانند جنگ با ترکها در ۱۷۳۰ و نبردبا ابدالیها مانع میشد . شاید اگـر شکست شاه طهماسب‌از عثمانیان در۱۷۳۲ بوقوع نمی‌پیوست نادر برضد حسین‌سلطان عزیمت میکرد . ولی‌تاسال ۱۷۳۶ (۱۱۴۹)اوقات خود را با جنگ با ترکها و منکوب ساختن یاغیان مانند خان بلوچ ولزگیها و بختیاریها صرف کرد . درعقب‌متارکه بادولت عثمانی ودرافتادن آندولت باروسیه خطر حمله بایران از طرف مغرب مرتفع شد و لزگیها تنبیه شدند و بختیاریها منقادگشتند ایضاً اقدامات لازم‌برای تأدیب حکام بلخ و«اندخود» و بلوچ ها آغاز نمود پس نادر برای تجهیز برضد قندهاربه کلیه‌نواحی کشوردستور گرد آوردن برگ وساز داد با این مقدمه ۱۷ رجب ۱۱۴۹ در رأس ۸۰۰۰۰ تن ازراه کرمان وسیستان رهسپارشد ، و۱۸شوال به گرشگ‌رسید و نگهبانان غلجائی آنجاتسلیم شدند و از آنجابرادرزن‌خود کلبعلی‌خان رابه‌ناحیه زمینداور و شهر بُست گسیل داشت وبعد از سه‌روز اقامت در گرشگ از راه شاه مقصود بسوی رود ارغنداب روانه‌شد. حسین‌سلطان‌دراستماع خبر نزدیك‌شدن ایرانیان‌نیروئی برای‌شبیخون اعزام داشت ولی ایرانیان از نقشه مطلع گشته دشمن را شکست دادند . روز بعد نادرشاه‌درناحیه‌قریه کوکران‌ازارغنداب‌عبور کردوبسوی‌ارتفاعات‌فیستول که‌قلاع شمـالغربی قندهار درآنجا بود بپیشروی خود و با وجود آتش توپخانه دشمن از دماغه ارتفاعات عبور نمود وبه‌اراضی‌مسطح جوارقندهار رسید وبه محل سرخ‌شیر دومیلی جنوب شرقی قندهار آمد و دستور داد در آنجاشهری بنا کنند کـه بارو وقلاع ومساجد وبازاروکاروانسرا داشته‌باشد ودستورداد هریك‌از کسانش‌خانه‌ای

در آنجا بنام‌خودش بسازد . این‌شهر را نادر آباد نام نهادند .

ایرانیان قندهار را که بسیار مستحکم بود درخط محاصره نهادند و سنگر وبرجها بدور شهر بنانمودند فقط اشکال آنها با زیادی عدد سپاه نادری غیر کافی بودن خواربار نواحی قندهار بود ومجبور میشدند از کرمان‌و سیستان گندم حمل کنند . دراین ضمن عده‌ای ازغلجاییان شکست خوردهٔ اطراف بهندوستان فرار میکردند ونادر در تعقیب سفارشهای سابق خود باز هم پیام‌بدربارمحمد شاه می‌فرستاد که‌از راه‌دادن به فراریان‌خودداری کند . نقـاط اطراف مانند زمینداور وصفا و کلات‌غلجای پشت سرهم تسلیم لشگریان نادری میشـد و لشگر مر کزی قویتر میگشت . سر انجام‌حسین‌سلطان‌چاره جز تسلیم ندیدوقندهار مسخّر گشت ونادربادشمنان خودازراه گذشت وبخشش رفتار نمود و سکنهٔ قندهار را واداشت به‌نادر آباد انتقال جویندو آنجا مقر ناحیه قندهار گردد وبرای قندهار و گرشک وُبست وزمینداور حکامی تعیین نمود .این وقعه فتح قندهار دوم ذالحجه ۱۱۵۰ هجری اتفاق‌افتاد وبا انجام آن کلیه سرزمینهای ازدست رفته‌ایران‌استرداد شد .

نادر بعد از این فتح دوماه در نادر آباد توقف نمود کـه درین مدت برای حمله بهندوستان آماده میگشت. دراین بین مصطفی پاشا فرستاده سلطان عثمانی‌بنادر آبادرسید وبا اعتذار عرضه داشت که سلطان از عهده قبولر کن پنجم قرار دادن مذهب جعفری وشناسائی آنمذهب بر نمی‌آید و اظهار نمود رفتن حجاج ایرانی بمکه از راه‌سوریه‌صلاح نیست وبهتراست‌ازراه نجف بروند . نادر درجواب‌اظهار داشت که‌این مسئله بااین‌طرز حل شدنی نیست ولازم است باردیگر موردمطالعه سلطان قرار گیرد. بااین‌منظورعلیمردانخان شاملورا که‌مأمور دربارمغول هندبود بعنوان‌سفیر در بار عثمانی‌تعیین نمود تامذاکرات لازم را دراستانبول انجام‌دهد.

فصل دوازدهم

حمله بهندوستان

نادر دربهار سال ۱۱٤۸ بپادشاهی ایران رسید ودر آنموقع محمد شاه‌هفده سال بود که در هند سلطنت میکرد . درزمان او سلطنت سلاله شاهان مغول هند

روبانحطاط نهاده و آغاز آن از سلطنت اورنگ زیب (۱۷۰۷ - ۱۶۵۸) سرزده بود که منتهی بجنگهای داخلی وفتنه‌ها وفسادها ونفاقها شد .

چنانکه مذکور افتاددربار شاهی‌ایران‌بارها از امپراطور مغولی درخواست کرد فراریان افغان را بداخل‌هندراه ندهند ولی ترتیب‌اثری داده نشد نادرازین موضوع‌خشمگین گشت ومحمدخان ترکمن‌را بهمین منظور بدربار مغول‌فرستاد ولی گذشته ازاینکه جواب ندادند یکسال بیشتر هم‌او را دردهلی نگه داشتند . نادر بتاریخ ۲۱ مه ۱۷۳۸ (۱۱۵۱) در محل موکور از مرز گذشت و در ابتدا منظور خودرا تنبیه افغانان اعلان نمود و نسبت به محمدشاه اظهار دوستی کرد . ولی بعیدنیست درین تظاهـر سیاسی نظر اساسی اوتسخیر هند وجبران فقرو فاقد ایران و کسب وسایل تجهیزات ولشگرکشی بوده باشد همچنین شاید میخواست نام‌آور شود ودرصف جهانگیران معروف مانند اسکندر ومحمودغزنوی و تیمور قرار گیرد . ایضاً بعضی امرای‌هند مانندنظام‌الملك نواب دکن وسعادتخان صوبه دار (۱) (اود) نادر رابهند دعوت کرده‌بودند .

نادر متوالیاًقراباغ وغزنه را بدون مقاومت‌و کابل‌را بعداز مختصر مقاومت تصرف کرد وبعداز یك توقف بیست و دو روزه در ناحیه چریکرشمال کابل روبه گندمك حرکت کـرد وسرراه عـاصیان را مجازات نمود و در محل بهار سفلی (پابهارپایین)پسرش رضاقلی‌میرزابموجب‌احضار بعد از منقادساختن مدعیان بلخو بخارادراین محل بحضورپدررسید ونادر با اودر باب فتنهٔ خراسان مشورت کرد و اورا درآن تاریخ به‌نیابت سلطنت خویش برگزید ومرخص کرد .

درین بین ناصرخان والی کابل‌بیست هزارافغانی از پیشاوروخیبرجمع کرده و برای‌جلوگیری‌ازپیشرفت اردوی نادرشاه درمعبرخیبرتمرکزداده بود نادرطبق روش همیشگی خوداز بیراهه بسیار صعب‌العبوری روبه‌تنگه‌خیبرنهاد وغافل گیر کردوقوای ناصررامغلوب‌وپراکنده وخودش را اسیرنموده بلافاصله‌پشاور راتصرف نمود ودرآنجا چهارهفته بماند ودر آنجا بود که خبرناگوار کشته شدن برادرش

(۱) عنوان حاکم ناحیه نظیر فرماندار یابخشدار نیز عنوان‌یك درجه نظامی درهند .

ابراهیم‌خان درشیروان بدست لزگیها باورسید . نادر قبل از حرکت جلودارانی گسیل داشت تادر ناحیه اتوك‌پلی بر رود سند بسازند وتاخبر اتمام آن رسید ۲۵ رمضان ۱۱۵۱ حرکت کرد وازسند گـذشت ونیروی او رو بـه وزیر آباد نهاد و ازرود جهلوم‌هم بی‌آسیب عبور نمودوبرسرراه‌قلندرخان‌وقوای‌اورا تارومارساخت مردم پنجاب گذشته ازمعروض بودن بمهاجمین‌نادری گرفتار راهزنان ومهاجمین داخلی خودهم میشدند . نادردر حال پیشرفت از اینکه زکریا خان حاکم لاهور که نیروی اورا تاپانزده هزار نوشته‌اند مهیای مقاومت میشد خبردارشد و آماده نبرد گشت وجنگ در گرفت وزکریاخان امان‌خواست وپذیرفته شدوبحضورنادر رسید وهدایائی‌تقدیم‌داشت ولاهور ازمهاجمه مصون‌ماند . نادرازلاهور رهسپارشد وبه‌سرهندرسید ودرآنجا خبرآوردند که محمد شاه در رأس سیصد هزارتن و دو هزارفیل به‌محل کرنال واردشده .

محمدشاه دراستماع خبرپیشروی نادربچاره‌جوئی پرداخته ودرغره‌رمضان خان دوران ونظام‌الملک وقمرالدین‌خان‌را دررأس نیروئی ازدهلی حرکت‌داده بود ولی ازباغ‌شلیمار دورتر نرفته بودند محمد شاه‌فرمانی‌نیز به سعادتخان‌برهان‌الملک صوبـه دار ناحیه(اود)، فرستاده استمداد نمود ومشار الیه باو ملحق شد . لشگریان مغولی سرانجام بحرکت درآمدند ولی‌طوری‌باتأنی میرفتند که ازباغات شلیمار تاکرنال یکماه وقت‌صرف‌شد . بالاخره خودامپراطورهم بناباصرار امراز دهلی‌حرکت‌ودراوایل‌ذیقعده بکرنال‌رسید . وباروئی‌دوراردو گاه کشیدند شمارهٔ لشگریان‌محمدشاه راازهشتادهزارتایک ملیون‌ودویست هزارنوشته‌اند ولی‌شاید بامنظور داشتن عده‌صفی وغیرصفی یک‌ملیون بوده‌باشند . نادر قبلا دید بانهائی برای‌کسب اطلاع بجبهه فرستاد وازوضع حریف‌کاملا مطلع گشت‌آنگاه بتاریخ ۱۲ ذیقعده بسوی سرای عظیم‌آباد که‌در۱۲ میلی شمال کرنال واقعست حرکت و صبح‌فردای‌آنروزواردشد ازآنجا به کنجپور پنج‌میلی‌ونیم کرنال رفت‌دراینموقع معلوم‌شدسعادتخان‌صوبه‌دار«اود» باسی هزارتن بکمک امپراطور رهسپاران نادر بیدرنگ نیروئی برای سدراه اوروانه کرد .

فصل سیزدهم

لشکر کشی بهند

بامداد روز بعد پانزدهم ذیقعده ۱۱٤۸ نادر نیروی خود را بر سه قسمت کرد نصرالله میرزا مأمور شد از راه جُمنه به کرنال حمله کند خود با هزار تن بسوی جنوب حرکت کرد که تمام عملیات را اداره کند و آن خط بین جُمنه و کانال علیمردان بود و در اینموقع خبر رسید که نیروی پی گر دسعادتخان عده ای از قوای او را اسیر کردند ولی مشارالیه از بیراهه بامپراطور پیوست. نادر توقف نمود و نصرالله میرزا هم دوباره باو پیوست اما سعادتخان که نزد امپراطور رفته بود یکباره اطلاع حاصل نمود که بارو بنهٔ او را قوای قزلباش تاراج کردند وی بی اختیار برخاست و برغم اصرار محمدشاه و دیگران به تعقیب مهاجمین پرداخت تا اموال خود را استرداد کند ولی از طرفی لشگریان او خسته و نافرمان شده بود و از طرفی نادر نیروئی برای کمین کردن و گیر آوردن او گسیل داشت محمدشاه هم خان دوران را با هشت یا نه هزار تن بیاری سعادتخان فرستاد در این بین جنگی شدید بین طرفین وقوع یافت در نتیجه تدبیر وصف آرائی نادر قوای سعادتخان و خان دوران شکست خورد و سعادتخان اسیر افتاد خان دوران هم سخت مجروح شدو بیهوش افتاد و خادم او توانست جسدش را باردوی هند برساند برادرش هم باامرای دیگر کشته شد و بسی نگذشت که نیروی هندی مرکز شکست خورد. نادر بعد از این کامیابی از حمله بنیروی اصلی محمدشاه خود داری نمود.

در اینموقع سزاوار است نکاتی در بارهٔ این قتال ذکر شود و تضاد بین سرکردگی نادر و آن هندیها در نظر گرفته شود نادر هم در فن پیش بینی و هم عملیات جنگ بیشك به سرداران هندی برتری داشت. بعلاوه امرای هندی نتوانستند از اختلافات و حسودیهای بین خود دست بردارند. در ثانی درین جنگ کلیهٔ قوای طرفین وارد جنگ نشدند از طرف هندیها چندین گروهان از نیروی سعادتخان و خان دوران اصلا پیشروی نکردند ثانیاً نظام الملك باقوای خود در مدت جنگ عملی ننمود و از دور نظاره کرد. شمارهٔ تلفات هندیانرا میرزامهدیخان سی هزار تن تخمین زده ولی ممکنست ده هزار نفر بوده باشد. بنابروایت مورخین آنزمان تلفات ایرانیان دو

هزار وپانصد کشته وپنجهزارزخمی بود . گویندنادر بعدازاین فیروزی سر بسجده نهاد ودرود گفت‌سپس بفرماندهان وسرداران‌خودپاداش‌بخشیدوبقول مورخ‌محمد کاظم درنتیجهٔاین جنگ‌بود که پسر دوم خودرا نصرالله نام‌داد واین اشاره است به پیروزی دراثر عنایت‌الهی .

نادرشاه باصلاحدید سعادتخان نظام‌الملک رابرای‌مذاکره صلح‌احضارنمود ومشارالیه بااختیارات ازطرف امپراطوربدربارنادرآمد وباعبد الباقیخان مذاکره صلح‌نمود وبناشد نادر صدمه‌ای دیگربه هندوستان واردنیاورد وبایران بر گردد و دولت‌هندخسارت‌جنگ‌پردازد چون‌نظام‌الملک‌خواست مرخص شود نادرتوسط او امپراطور رابه‌نهار دعوت‌نمود وروز بعدمحمدشاه آمدومورد استقبال واعزاز نادرواقع‌شدودوحکمران باهم‌غذا صرف کردند وپادشاه هندباز بااحترام‌به‌اردوی خودعودت‌داده‌شدوبایددانست که‌وی‌بعدازشکست ازسلطنت کناره‌جسته‌وتاج‌خود رابنادرتسلیم کرده‌بوددرین‌بین‌بواسطه‌اینکه‌بامرگ‌خان‌دوران‌محمدشاه‌منصب‌میر بخشی(پرداخت‌حقوق‌لشگریان) رابه‌نظام‌الملک داداین‌امرموجب‌خشم‌سعادتخان که‌خودآن‌منصب‌رامیخواست گردید پس‌محض‌انتقام‌نزدنادرآمد واورابرای رفتن به دهلی تحریض کرد نادرنظر اوراپذیرفت وازنظام‌الملک خواست محمد شاه‌را بار دوم بدیدن او دعـوت کند محمدشاه بهمراهی دو هزارتن در ۲۴ ذیقعده نزد نادر روانه شد وبعد نادر غرّه ذوالحجه بهمراهی پادشاه روبه دهلی نهاد .

فصل چهاردهم

ورودبه دهلی

چون آوازهٔ‌جنگ کرنال‌به دهلی‌رسید کوتوال شایسته‌آنجاحاج فولادخان اقدامات‌احتیاطی کردونظم‌وآرامش‌شهررا تأمین‌نمودتاشهرآماده‌دفاع‌شود.ولی‌چون فرمان‌محمدشاه‌ورقم‌نادرشاه رسیدنگهبانان تسلیم‌شدند وبانتظار ورود نادرنشستند تااینکه هردوپادشاه درهفتم ذیحجه(۱۱۵۱) به‌باغات شلیمار واردشدند محمدشاه برای‌تهیهٔ‌پذیرائی‌قبلا بشهررفت ونادردرنهم‌ذیحجه‌باشکوهی بی‌نظیر به‌دهلی وارد شد ومورد استقبال‌شایان محمدشاه گشت وهدایای گرانبهائی ازآن‌پادشاه‌دریافت

وازاءِ این اعظام واحترام ازو امتنان نمود وباو اطلاع داد که در سلطنت خودباقی خواهد ماند ومحمدشاه دربرابر این بزرگواری نادرکلیه خزاین و جواهرسلطنتی راباو پیشکش نمود. نادر نخست ازپذیرفتن آن تظاهر بەخودداری کردتااینکەدرنتیجه اصرارمحمدشاه بپذیرفت. درپایان پذیرائی ومهمانی امپراطورنادردرقصرشاهجهان جوار «دیوان خاص» اقامت کرد و محمد شاه در عمارتی نزدیک « برج اسد » سکنی جست وروزعیدنوروز کەتصادف باعیداضحی کرده بود درتمام مساجدخطبەبنام نادرخواندند ایضاً سکّه بنام اوزدند عصر آنروز نادر بەبازدیدامپراطوررفت. حوالی غروب شایع شد کەنادر ناگهان فوت کرده وبروایت دیگر بامرامپراطور توقیف و زندانی شده ودر اندك زمانی این خبر باکناف شهر گسترش یافت. توضیح آنکه طهماسبخان جلایر عدەای ازسربازان قزلباش راابانبارهای گندم به مهر گنجواقع درجنوب غربی شهر فرستاد تاباز کنند ونرخ تعیین نمایند واین عمل چون بزیان گندم فروشان بودپس بقصدتحریک عوام به شایعه سازی دست زدندوعوام الناس را برضد سربازان قزلباش نادربر انگیختند وکاربجائی رسید درهر نقطەشهر از آنان تنهایا دونفری دیدەشدند معروض هجوم رجاله گشتند وامپراطور ورجالش بااینکه در اینکار دست نداشتند برای خواباندن فتنه عملی نکردند. عدهٔ تلفات ایرانی رادراین غوغا تاهفت هزارنوشتەاند ومیتوان آنرا سەهزارتن تخمین زد حتی بعضی اعیان هند نگهبانان ایرانی خودرا کەنادربرای حمایت آنان برگماشته بود مقتول ساختند در خلال این آشوب چندی ازاعیان هند نظیرسیدنیازخان وشاهنوازخان در رأس گروهی مرکب ازپانصد تن باصطبل فیلهای سلطنتی نادر تاختند ونگهبان آنجارا کشته فیلهارا رها کردند وخود قلعه ایرا در بیرون شهر متصرف شدند ودر آن تحصّن جستند .

درنخستین خبر اغتشاش ، نادرشاه باور نکرد وتصور نمود بعضی ازنظامیان او بمنظور غارت شهر آن خبر را جعل کردەاند . پس یکی ازیساولان خود را مأمور رسیدگی کرد ولی تا وی از قلعه برون رفت اورا کشتند . نادر دومی را فرستاد ولی اوهم بعاقبت اولی گرفتار گشت آنگاه نادر دریافت که وضع جدیست

وهزار تن جزایرچی (۱) اعزام نمود تا فتنه را بخوابانند ولی چون شب شد آنها ازعهده برنیامدند. نادر بلشکریان خود دستورداد تمام شب را درحال آماده باش بگذرانند ولی بدون اجازهٔ اواقدامی دیگر نکنند. بامداد بانگهبانان نیرومندی شخصاً سوار شد وروبه مسجد روشن‌الدوله در مرکز محله « چندنی چوك » نهاد گفته‌اند در جوار مسجد او را از بالاخانهٔ منزلی نشانهٔ تیر قرار دادند که بخطا رفت ولی‌تیریکی‌ازسرکردگانش‌را از پای درآورد. نادر ببام مسجد برآمد واز آنجا محلاتی را کـه لشکریان او را مورد حمله قرار دادند تعیین نمود ودستور داد هرجا یکی ازقزلباشهای او کشته شده کسی را زنده نگذارند ازساعت نه‌صبح تاسه بعد ازظهرقتل وتاراج در کوچه وبازار بکارافتاد ونادر درمسجد بماند درین بین امپراطورنظام‌الملك وقمرالدین خانرا نزد اوفرستاد وعفو واغماض طلب نمود نادر حاج فولادخان کوتوال را باعده‌ای ازنسقچیان خود مأمور نمود تا بسپاهیان ابلاغ کننددست‌ازتعقیب بردارند وفرمان اوفوراً اطاعت شد که‌درجه‌فرمانبرداری جنگاوران اورا مینمایاند. نیز نادر دستور داد اسیرانرا بخانواده هـای خود بازگردانند. عدهٔ کشتگان هندی را ازهشت هزار تابیست هزار نوشته‌اند. سید ـ نیازخان وشاهنوازخان‌هم‌بامرنادروتوسط عظیم‌اللّه‌خان‌وفولادخان‌مغلوب‌ودستگیر شدند وسایر یاغیان نیز بسزای کردار خود رسیدند. بعد ازتأمین نظم وآرامش حاج فولادخان در همان منصب کوتوالی ابقا شد. بعد برای حفظ بهداشت شهر اجساد کشتگان‌راازمسلم‌وهندوسوزاندند. (۲)

بعد از این وقـایع دارائی‌خان دوران ومظفر خـان ضبط وعده‌ای‌قزلباش برای ضبط‌اموال‌سعادت خان‌به « اود» فرستاده‌شد. وهیئتی تحت‌نظر طهماسبخان جلایر برای‌اخذمالیات تعیین گشت‌ومشغول جمع‌آوری شدند و ازآنطرف بتاریخ

---

(۱) عنوان پیاده نظامیان‌بااسلحهٔ سنگین‌دستی بجای تفنگ معمولی عصرما. این‌عبارت در تاریخ جهانگشای نادری هم بکار رفته.

(۲) بموجب روایات دیگر حوصله وخودداری وچاره‌جوئی نادر درراه احتراز از خونریزی درشهر بیش از آن‌بوده که‌لاکهارت دراین‌متن ذکرمیکند. (رجوع‌شودبکتاب‌نادرنامه‌تألیف‌آقای قدوسی)

شانزدهم ذیحجه نادرفرمانی بایران صادرنمودو کلیه ایالات را تا سه‌سال ازتأدیه مالیات بخشود. و در این فرصت دختر یزدانبخش را که نوه اورنگ زیب باشد برای پسرش نصرالله بزنی خواست و در ۲۷ ذیحجه مراسم ازدواج وقوع یافت.

ارزش مجموع پولی که درین سفر هند اخذ شد بانضمام جواهر و سایر اشیای قیمتی باید بالغ به‌هفتاد کرور روپیه شده باشد درمیان اشیای قیمتی تخت طاوس وبعد از آن‌الماس کوه نور بود. (۱)

بتاریخ سوم‌صفر ۱۱۵۲ نادرمجلسی‌دردربار تشکیل داد. و امپراطور را نیز دعوت نمود و در آنجا رسماً تاج شاهی هندوستان را بر سر او نهاد و شمشیری مرصع بکمر اوبست و اعیان و امرای هندرا خلعتهای گرانبها بخشید. محمدشاه درازاءِ این‌عمل تمام ولایات مغرب رودسند را بایران واگذار نمود و از آن‌ببعد در خطبه‌ها بجای نام‌نادر نام محمد شاه گذاشته شد.

نادرشاه پس‌ازصلاح‌اندیشیها درباب رسم کشور داری به‌محمدشاه ونصیحت به امرای هند نسبت باطاعت پادشاه خود قرار به مراجعت ازهند داد ودرین بین شماره‌ای از کشتی سازان ودرود گرانرا بمنظور ساختن کشتی برای حمل نیروی او بترکستان بصوب جیحون فرستاد بعلاوه شماره ای دیگر از درود گر و بناو زرگر وسنگتراش وسایرپیشه‌وران بمنظور ساختن شهری‌در ایران بسبك دهلی استخدام نمود. نیز چندتن از افراد عالیمقام هندرا بخدمت خود بر گزید که‌از معروفترین آنان علوی خان‌حکیم باشی را توان نامید که مخصوصاً برای‌معالجه

---

(۱) مؤلف گوید این الماس ازطرف یکی ازخانواده‌های معروف در۱۵۲۶میلادی به‌همایون پسربزرك بابراهدا شد وبعد از مرك نادردر۱۷۴۷(۱۱۶۰هـ.) بدست احمد خان درانی افتاد و موروثاً بدست نوهٔ او شاه شجاع رسید وآنرا «رنجیت سنگ»حکمران سیخ لاهوراز شاه شجاع گرفت وبعدازاینکه انگلیسها در۱۸۴۹پنجاب رابممالك‌امپراطوری‌خودملحق‌ساختند آن‌الماس‌بتصرف کمپانی هند شرقی درآمد که کمپانی مذکور به ملکه ویکتوریا پیشکش نمود. درباب تخت طاوس وعاقبت‌آن روایات‌مختلف است لرد کرزن بعد از نقل اقوال گوناگون باین نتیجه میرسد که‌آن اگرهم توسط نادرشاه بایران‌آورده شده باشد بعد از قتل او از بین رفته وتختی که اکنون درموزهٔ سلطنتی طهران موجود است یا تقلیدآنست ویایکی از تختهای دیگرهندیست که نادراز هندآورد. (رجوع شود به کتاب کرزن موسوم به «ایران» متن انگلیسی چاپ لندن ۱۸۹۲ ص ۲۲ ـ ۳۱۷.

کمالات استسقائی که درهند گرفته بود به‌خدمت گماشت . ازهمانها بود عبدالکریم بن عاقبت محمود کشمیری که بعد کتاب «بیان واقع» (یانادر نامه‌یاتاریخ نادری) را تألیف نمود.

نادرشاه بتاریخ هفتم صفر در حالیکه سوار اسب عراقی بود در دهلی رو بدروازهٔ کابل براه افتاد «آشوب» که میان تماشا گران بود نادر را چنین وصف میکند که کلاهی سرخ رنگ برسرداشت وبرآن جیغه‌ای جواهرنشان نصب شده وشالی سفید کشمیری بدور کلاه بسته بود . نادر جوان ونیرومند دیده میشد وقد خود را راست میگرفت ریش وسبیل‌اوبرنگ مشکی‌خضاب شده بود . در خیابان شهر که میرفت سر خود را بالا نگه میداشت و به پیش نگاه میکرد . مواقعیکه مردم باو شادباش و آفرین میگفتند با هردو دست سکه های روپیه بسوی آنان میانداخت .

چون نادر به باغات شلیمار رسید تافردای آنروزدرآنجا بماند وآنگاه‌سفر طولانی خود راآغازنمود.

فصل پانزدهم

از دهلی به نادرآباد

نادر از باغستان شلیمار تاسرهند رفت . کاروان گرانبهای بار وبنهٔ نادر که خزاین وغنایم را حمل میکرد طمع دهاتیان جسور را جلب میکرد واز پشت سر به غارت میپرداختند بطوریکه تا محل «تنیسر» هزارچارپای بار کش ازبین‌رفت واین امر باردیگر موجب خشم نادر گشت ودستور کشتار داد.

نادر بمنظوراجتناب از گرمای شدید سیرخودرا عوض کرد وبشمال سرهند متوجه شد و از راه «سیالکت» و «اَخنور» واقع در ساحل رود چناب روانه گشت وزکریاخان که نادر توسط‌پسرارشد مشارالیه یعنی حیاةالله خان باو دستور داده بود یك کرور تومان ازلاهور جمع کند با تهیه این وجه برسر راه بنادرپیوست. نادراز رود چغاب برود جهلوم رفت وپل‌آنجا که تاب‌بارسپاهیان‌رانداشت‌شکست ودوهزارتن درامواج رود که‌طغیان کرده بود نابود گشتند نادرمجبور شد دستور

دهد لشگریان درمحل «کولوّول» سی‌میلی پایین‌اخنور با کرجی عبورداده شوند وانجام اینکار تاهفتم ربیع‌الثانی‌پایان‌یافت ونیز نادردستورداد اسیران‌راآزاد کنند وبوطنشان بر گردانند وز کریاخان راهم بار دیگر اجازه داد به لاهوربر گردد. گویا دراینموقع بود که نادر به محمدتقی بیگلر بیگی‌فارس فرمان‌فرستاد که‌از طریق دریا نیروئی به‌ناحیهٔ‌سند بفرستدچنانکه درفصل‌هیجدهم خواهدآمد.

لشگریان زیر‌بارانهای شدید پیشروی کردند وازراه راولپیندی[۱] به‌حسن ابدالی رسیدند ونادراز آنجاایلچیانی‌مهم به‌استانبول وپطرزبورگ گسیل داشت. دراواخر رجب‌خبررسید که ایلبارس باازبکان به‌خراسان پیشروی میکند اینبار نادر تصمیم گرفت به‌تر کستان حمله کند. بر سرراه درجوارسند لشکریان مورد تعرض قبایل سرسخت یوسفزای شدند ونادربا‌آنان جنگید وبرای استفاده ازوقت بعداً کنار آمد وعده‌ای از آنانرا استخدام نمودسپس ازسندعبور نمود وازپشاور و تنگهٔ خیبر وجلال آباد گذشت وبکابل‌رسید وتمام‌امرای افغان برای‌احترام وخیر مقدم بحضور آمدند وبالغ برچهل هزار افغانی از پشاور وکابل وهزارجت درصف لشگریان اونام نویسی کردند وبه هرات فرستاده شدند تادر آنجا منتظر ورود او باشند.

نادر پیشاپیش‌والی‌سند موسوم به‌میان نورمحمدخدایار خان‌را بکابل‌احضار کرده‌بودواوازاین‌فرمان‌سرپیچید پس‌نادر که‌درانقاذ اوامرخود قیدی‌شدیدداشت برای تنبیه‌او مسیرخود راازکابل بسوی‌جنوب بر گرداند وخطی بسیارممتد وپراز شدایدبطول رودسند روبجنوب پیمودتااینکه‌بشهر شهداد پورناحیهٔ شمال کراچی رسید واز آنجابه محل عمرکت(محل‌تولد اکبرشاه) رفت وخدایارخان فراری‌را درقلعه‌آنجا گیر آوردواوبقیداینکه‌جان‌اووعیالش‌درامان باشد تسلیم‌شد بعداًنادر ازرفتار اورضایت حاصل‌نمود وحکومت تته وقسمتی ازسند رااباو باز گذاشت واو رالقب شاهقلی بخشید وبقیهٔ‌قلمرو خدایاررا بسایرامرا تقسیم‌نمود.

---

(۱) Rawalpindi ازشهرهای مهم‌نظامی‌وزراعتی وتجارتی پنجاب غربی که‌اخیراً ازطرف دولت پاکستان‌بجای کراچی مقرحکومت انتخاب شده

موقع اقامت نادر در شهر «لَر کَنه» قاصدی از محمد شاه با نامه و هدایا نزد او رسید و او در مقابل پاسخی امتنان آمیز داد و اسبهای اصیل با دویست بار شتر خربزهٔ بلخ برسم هدیه به امپراطور فرستاد. آنگاه فرمان فرستاد رضاقلی میرزا (که در آنموقع در طهران بود) در هرات باو بپیوندد و خود از لر کنه که در جهت شمالی شهدادپور نزدیکی ساحل سند واقع است رو بشمال غربی نهاد و بار دیگر از راههای صعب العبور گذشت تا هفتم صفر ۱۱۵۳ به نادر آباد (قندهار) وارد شد.

بدین ترتیب نادر شاه ظرف دوسال واندقمری از ایران بهندرفت و فتوحات کرد و بایران بر گشت.

فصل شانزدهم

لشکر کشی رضا قلیخان به ترکستان و آخرین نبرد ابراهیم خان

چنانکه مذکور افتاد نادر کمی پیش از تاجگذاری (۱۱۴۸) فرزند خود رضا قلیخان را بحکومت خراسان منصوب کرد و دستور داد در ضمن برای تنبیه علیمردانخان حاکم سرکش «اندخود» بآنجا برود. رضاقلیخان گویا بعلت آماده نبودن قوای خود تأخیر نمود تا اینکه فرمانی دیگر رسید و اورا مأمور تنبیه ابوالحسن خان حاکم بلخ نمود که نیز تمرد کرده بود. رضا قلیخان همراه طهما سبخان جلایر و بابا خان چاوشلو که هردو سر کرده بودند براه افتاد و علیمردان راپس از شش هفته مقاومت مجبور به تسلیم کرد و بجای او حاکمی دیگر تعیین نمود و بعد از منقاد ساختن آن نواحی رو ببلخ نهاد و در ۳ ربیع الاول (۱۱۵۳) بخارج بلخ رسید و نیروئی از طایفهٔ ازبك را شکست داد از طرف دیگر شاهقلی بیك قاجار فرمانده مرو هم بامر رضاقلیخان گروهی دیگر از ازبك را تعقیب و منکوب ساخت خود رضاقلیخان همراه طهماسبخان رو بناحیهٔ جیحون نهاد و رئیس عشیره «کُنگرَت» (که شاخه‌ای از قزاقها بودند) موسوم به دانیال بیگ را که گردنکشی مینمود منکوب ساخت.

رضاقلیخان با اینکه اجازه از پدر نداشت بماوراء النهر پیشروی کرد و بسوی شهر «قرشی» روانه شد و در بیرون شهر جنگی شدید بین ایرانیان و ازبکان در گرفت که با شکست ازبکان خاتمه یافت و بیدرنگ ابوالفیض ملك بخارا از عشایر هندیجان و سمرقند

خجند و تاشکند وسایر نواحی واز ایلبارس خان خوارزم کمک خواست وفراهم آمدن چنان نیروئی موجب نگرانی رضا قلیخان گشت وبقصدعقب نشینی بسوی بلخ افتاد ولی طهما ـ بخان اظهار داشت در اینصورت ازبکان تعقیب وایراث خسارات میکنند پس ایرانیان بآن نیروی عظیم تاختند وسرانجام فاتح شدند ورضاقلیخان بعزم تسخیر قرشی بان شهر رو آورد درین بین نامه‌ای از نادررسید که طهماسب را از پیشروی بنواحی ماوراءالنهر سرزنش میکرد و دستور داد عقب نشینی کنند بقول میرزا مهدیخان همانگاه‌ازنادر نامه‌ای به‌ابوالفیض‌فرستاد واورا درحکومت بخارا ابقانمود قاصدان حامل‌این نامه موقعی وارد قرشی شدند که والی آنجا موسوم به حکیم آقالیق در صدد تسلیم شدن بود وچون این پیام نادر را شنید آنراحمل به شکست وضعف نادرنمود وباردوی ایرانی تاخت‌آورد ولی‌طهماسبخان مهاجمین‌را عقب راند ولشگریان سالماً به بلخ رسیدند وچون والی قُندز باتحریك سیدخان ازبك‌یاغی‌شده‌بود رضاقلی وطهماسبخان‌بآنجاروی‌آوردند ووالی باسیدخان‌مقتول گشتندمتعاقباً‌رضاقلی به‌بدخشان‌رفت‌وچون‌به«کُلاب»رسیدفرمانی‌ازنادر باوابلاغ شد که برگردد ودربلخ منتظر دستور باشد .

موقعیکه رضاقلی از مشهد عازم اندخود وبلخ شد پسرعموی او علیقلی‌خان فرزند ارشد ابراهیم خان که همسال رضاقلی بود بحکومت مشهد منصوب‌شد واو عیاش و خوشگذران بود و چون اکثر افراد به خدمت نادر وپسرش رفته بودند برای دفاع از خراسان عده زیادی‌نمانده بود درین بین«محمدامین‌مهتر»ازامرای ایلبارس‌مشهد رازیارت کردواز‌اخلاق‌علیقلی‌وضعف پادگان‌خراسان‌اطلاع حاصل نمود ودرمراجعت به خیوه مراتب را باطلاع ایلبارس رسانید ومشارالیه عشایر ترکمن راازقزاق‌وآرال وتَکه ویموت‌وساریق‌وآرسری، فرمان‌دادسربازبفرستند پس بعزم‌جنگ با نادرنیروئی عظیم گردآورد و این خبر به علیقلی رسید ، اوهم به نادرپیام فرستاد نادربیدرنگ رضاقلی وطهماسبخان را برای مشاوره احضار نمودوآندوبطوریکه مذکور افتاد درمحل بهارسفلی به نادرپیوستند ونادر فرزند خود راحسن استقبال نمود واورا بامراسم‌لازم نایب‌السلطنهٔ ایران تعیین نمود و

طهماسبخان را اول توبیخ کردسپس موردعفوقرارداد . رضاقلیخان بعد ازمرخصی بحکم مأموریتی که داشت به تعقیب وپایان دادن فتنه ایلبارس‌خان پرداخت ولی چون ایلبارس اطلاع‌حاصل‌نمود که پشت سراوقیامی‌برضد اوبرپا گشته ناچار به خوارزم برگشت پس خطرحمله بخراسان مرتفع شد .

اکنون‌موقع آنست که‌به‌شمالغرب ایران وعاقبت‌کارابراهیم‌خان توجهی کنیم. درمدت فرماندهی ابراهیم‌خان ازعثمانی وروسیه که گرفتار گلاویزی هم بودند خطری‌متوجه ایران نبوداز ناحیهٔ گرجیهاهم که بطورلازم تأدیب‌شده‌بودندنگرانی وجودنداشت فقط لزگیها درصددایراث ناامنی درآن‌نواحی بـرآمدند . چنانکه میدانیم علیقلیخان پسرارشد ابراهیم‌بولایت‌مشهدمنصوب گشت‌و کمی‌بعد کتوان دخترتیمور از سران گرجی بمشهد گسیل گشت و بعقد علیقلیخان درآمد .توان گفت‌سال۱۷۳۷(۱۱۴۹)شمالغرب‌ایران‌از نظرسیاسی قرین آرامش‌بودفقط بیماری طاعون که درجوار گنجه ظهور کرده بودبنقاط مهم‌آذربایجان سرایت کـرد وتا تبریزرسید.وهزاران‌نفوس‌راطعمه خودساخت . بسال ۱۷۳۸ (۱۱۵۰) ابراهیم‌خان در استماع فتوحات رضاقلیخان درماوراءالنهر به هوس کشور گشائی افتاد وبرای حرکت به داغستان مشغول تجهیزات گشت .

بعد از آمادگی‌لازم ابراهیمخان روبداغستان نهاد وازارس عبور نمود ودر ابتدا رؤسای عشایرآن ناحیه را احضارنمود ولی اکثرسر از فرمان پیچیدند ودر نتیجه ابراهیم پیشروی کرد ودرمحل«کاخ» با فرماندهان خودبمشورت پرداخت و بناشدنیروئی بسوی«آق‌برج» کـه شاه عباس درآنجا مسکنی ساخته بـود حرکت کند دربین بین از نادرشاه فرمانی رسید که سران لشکری مروزی را مرخصی بخشند واین‌امراجراشد وبا وجوداین ابراهیم‌خان از نقشهٔ‌خود منصرف نگشت و پیشروی نمود واولین زدوخورد شدید در کوهستان بعمل آمد که درنتیجه بهمت جزایرچی‌های خراسان‌غلبه باایرانیان‌شد. سپس‌ابراهیم که با اصرارسر کردگان خود ازحملهٔ مستقیم به جبههٔ دشمن منصرف گشت از راه گردنه کوه روانه گشت تالزگیهاراغافلگیر کندولی‌آنان‌اطلاع‌حاصل‌نمودندودر گذرگاه‌او کمین‌جستند

واورا هدف گلوله قرار دادند ومقتول ساختند واین حادثه سبب گسیختگی کار ایرانیان گشت و بعداز جنگ شدید تن بتن تحت فرماندهی محمدخان افشار که از اقوام نادربود تا ارس عقب‌نشینی کردند.

حادثهٔ قتل ابراهیم‌خان بقول یك مورخ در شعبان ۱۱۵۱ اتفاق افتاد ولی بحکم قرائن باید قبل از شعبان باشد. ابراهیمخان جنگاور بزرگی نبود ولی ستمگری هم پیشه نداشت وبا زیر دستان خوش رفتاری میکرد و گرچه ازقرار معلوم از قبول هدایا ورشوه بدش نمیآمد.

فصل هفدهم

نیابت سلطنت رضاقلی میرزا

بعداز انصراف ایلبارس از حملهٔ بخراسان رضاقلی‌میرزا بمشهدعزیمت نمود ومراتب راپدرش اطلاع داد.

این شاهزاده بعداز تصدی مقام نیابت سلطنت گاهی علائم نافرمانی نسبت باوامرپدرش نشان میداد درضمن باید دانست فرسنگها از پدرش دوربود و گاهی ماهها خبر ازونداشت وعمویش ابراهیم‌خان که بدستور نادربنا بود مراقب اوباشد کشته شد. رضاقلی در سه‌ماههٔ اول باز گشت بمشهد لشکری بسیارباشکوه بایراق و کمربندها وابزارزرین وسیمین مرکب‌از ۱۲۰۰۰ تن تجهیز نمود.

کمی نگذشت دوراورا اشخاص خودپرست ودسیسه‌باز گرفتند واورا تحت نفوذ قرار دادند و رفتارش رفته رفته خشن گشت ونفع پرستی‌را پیشهٔ خودساخت وجلب نفرت مردم رانمود. ازطرف دیگربحکم گواهی بعضی‌خارجیان آنعهد، وی منافع ومصالح عامه راهم درنظرمیگرفت‌مثلا مالیاتهای گزاف را میبخشید.

مهمترین حادثهٔ دورهٔ‌نیابت سلطنت رضاقلی عبارت بود از کشته شدن شاه طهماسب وخانواده‌او که مسئولیت آن مستقیماً بعهده رضاقلی است. توضیح آنکه چون بسال ۱۷۳۹ (۱۱۵۱) خبری ازجبههٔ هند در ایران شیوع یافت که گویا نادر کشته شده‌لاجرم کسانی‌مانندمحمدحسین‌خان ازقاجاریان یوخاری‌باش استرآباد ازپی تحریك رضاقلی درآمدند واوراتحریض بکشتن طهماسب کردند که مبادااز

خبر در گذشت نادر ایجادفتنه نماید وشاهزادهٔ بی‌تجربه زیر بار این تلقینات سوء رفت وشاه‌طهماسب بخت‌بر گشته که درسبزوار اقامت داشت با دوفرزند کوچك او یعنی عباس واسمعیل بدست محمدحسین‌خان بیرحم باقساوتی‌تمام کشته‌شدند واین فاجعه گویادرماه‌فوریه ۱۷٤۰ (۱۱۵۳) اتفاق‌افتاد وچون‌خبرموحش به گوش‌خواهر طهماسب یعنی‌فاطمه سلطان بیگم عیال رضاقلی رسیدمشار الیهااز کثرت ملال انتحار کرد. دراین ضمن خبرسلامت نادروفتوحات اورسیده ورضاقلی را که شایدخیال سلطنت درمغزخودمی‌پروراند خسته‌ساخته وازعمل‌خود پشیمانش کرده. رضاقلی عازم طهران شد تابمناسبت نوروزدرآنجا بارعام دهد ولی‌قبل ازانعقادآن مجلس بموجب دستورپدرش اعلان نمود که همه مردم سکه‌های‌نقره رایج راامانندعباسی ومحمودی ونادری بیاورند وتسلیم کنند ودرمقابل بهمان میزان روپیه‌های نادری که درهند ضرب شده دریافت دارند.

درباب اجتماع نوروزی شایعاتی بروز کرد ولی گویا نظررضاقلی رسیدگی به گزارش ومحاسبات سالانه بود.

نادر بارها رضاقلی را احضار کرد که درهرات (۱۱۵۳) بخدمت پدر برسد واوبعذراینکه حفظ انتظام طهران وجود اورالازم داردتأخیرمیکرد تااینکه نادر از هرات حرکت کرد و رضاقلی میرزا با همان سواران خاص باشکوه خود براه افتاد ودرمحل قره تپهٔ بادغیس بنادر رسید و آن غرّه ربیع‌الاخر۱۱۵۳بود. نادر گرچه رضاقلی را با مهرپذیرفت ولی بموجب آنچه از خیالات رضاقلی بسمع او رسیده بود وباجلال وشکوهی که درسپاهیان‌اودید متغیر گشت وبیدرنگ دستور انحلال آنراداد واز کشته شدن‌شاه‌طهماسب اظهارعدم‌رضایت نمود ونیابت سلطنت را از رضاقلی گرفت وبه فرزند دومش نصرالله داد واو را بهمراهی حرم ومعیت امامقلی بمشهد اعزام نمود و رضاقلی را در نزد خود نگهداشت چنانکه درفصل نوزدهم بیاید.

درطی این سنوات بموجب اخبارخارجیان که درایران بودند اوضاع معیشت مردم‌بسیاربدبود، وتنهااسباب‌خوشی آنان‌دستوربخشوده شدن‌مالیات‌از طرف‌پادشاه

بود که افسوس آنراهم بعداً پس گرفت .

فصل هیجدهم

نخستین نبرد عمان وخلیج فارس ۱۷۴۰ – ۱۷۳۷ (۱۱۵۳–۱۱۵۰)

چنانکه درسابق اشارت رفت‌ناوگان نادری گرچه بصره‌را نتوانست بگیرد ولی‌بحرین‌رااستردادنمود امّالطفیخان فرماندهٔ‌ناوگان‌درصدداقدام و کسب‌شهرت بود دراینموقع امام‌سیف‌بن سلطان عمان که درنتیجهٔ زیاده رویهای خود معروض اعتراض وشورش اتباع خود شده بود از نادر شاه یاری خواست ولطفیخان ازنادر تقاضا کرداقدام‌بعمل آیدونادر بمنظور تأمین‌توسعهٔ نیروی‌دریائی‌خودقبول کردودر ۱۱۵۰ ناوگان‌ایران مرکب‌ازچهار کشتی‌بزرگ ودو کشتی کوچك‌وچنددستگاه کوچکتر تحت فرمان لطفیخان در حالیکه بیرقی زمینه سفید بانقش یك شمشیر ایرانی قرمزرنگ درمرکز برآن‌آویزان بود ازبوشیر به‌کامرون رسیدواز آنجا به«خورفکّان» که‌در ۷۴ میلی رأس‌مسندم واقع‌است پیاده‌شدند ودریادار ناوگان بقیهٔ نیرورادرجلفا(رأس‌الخیمه)پیاده‌نمودودر آنجابا‌امام‌عمان‌متلاقی‌شد وپیشروی کرد وشورشیان‌راشکست‌داد وبهمراهی‌امام شهرهای الجوف وعبره راتصرف کرد ودرآنجابواسطهٔ ظهور اختلاف‌بین‌اووامام به‌جلفابرگشت بعداً در ۱۱۵۱ تقی‌خان بیگلربیگی فارس هم بادستور به‌لطفیخان پیوست وبا همراهی امام که بار دیگر معروض تعرض اتباعش گشته‌بود قصبات بهلا ونزوه راگرفتند وروبه مسقط نهادند وآنجارا اشغال‌نمودند ودر آنجابار دیگر بین‌امام وایرانیان اختلاف پدید آمد وامام‌برگشت‌وبرضدایرانیان برخاست، درضمن میان تقی‌خان ولطفیخان نیزنزاع پدیدشد واولی دومی رابحیلت مسموم‌ساخت وبااین ترتیب دریادار رشید نادرشاه مقتول گشت وتقی‌خان باعربهاجدال راادامه دادوچون‌از گرفتن شهر ضجارعاجز ماند به‌جلفا عقب‌نشینی نمودوسرانجام بواسطهٔ ظهوراغتشاشی‌در کوه گیلویه ناچار بدانصوب رفت تااینکه بطوریکه گذشت دستور از نادر رسید که برای دیدار وی بسوی سند شتابد .

تقی‌خان ازراه خشگی وناوگان بالشکریان ازراه آب‌عزیمت کردند ودر بندر گوادر بهم رسیدند وتقی‌خان که بقصد سندروبه شهر «کش» رهسپارشده‌بود برسرراه،معروض‌تاخت وتازطوایف بلوچ گشت وکمیابی خواربار هم‌به نیروهای اورو آورد وبالاخره‌مجبور شد به کامرون بر گردد. وباز امری از نادر رسید که وی‌به نادرآباد عزیمت نماید پس‌براه‌افتاد چون رسیدومورد توبیخ نادرشاه‌واقع‌و برای‌مدتی ازکاربر کنارشد.

بقیهٔ دوم‌جنگ دریائی‌ایران درفصل‌بیست ویك مذکورمی‌افتد.

فصل نوزدهم

لشگرکشی به ترکستان

چنانکه مذکورافتاد نادر شاه درموقع‌حرکت ازکابل‌بسوی دهلی گفته بود که دربر گشتن به‌ترکستان حمله‌خواهد برد دراین منظور او دوعلت توان یافت که‌یکی جلوگیری ازتمرّد ایلبارس‌خان ودومی‌هوس فتوحات بودولی‌نقشهٔ‌بزرگ توسعه طلبی وجها نگیری نداشت و بالفعل میخواست پیش ازهر چیز اول انتقام برادر خود رااز لزگیها بستاند ودوم عثمانیان رابر سرجای خودبنشاند.

اما در باب ایلبارس میدانیم که مشار الیه موقع اقدام نادر در ۱۱۴۸ برای اخراج عثمانیان از آذربایجان اغتنام فرصت کرد و بخراسان حمله نمود سپس بواسطهٔ غیبت نادر ورفتنش‌به هند بار دیگر خراسان را معروض تاخت وتاز قرار داد. گرچه درهردوموقع شکست‌خورد ولی نادر ازفکرانتقام منصرف نشد دربن ضمن باید گفته شود که خود ابوالفیض خان شاه بخارا مخاصمتی بانادر نداشت و همواره مایل به‌مماشاة ومدارا بااوبود.

چنانکه‌درپایان فصل پانزدهم مذکورداشتیم‌نادر٤ماه‌مه۱۷٤۰(۱۱۵۰)به نادر آبادرسید ودرمدت‌هشت‌روز اقامت‌در آنجاعبدالغنی خان بیگلربیگی‌آن‌ولایت‌را بمنظور خونخواهی‌ابراهیم خان ازلزگیها مأمور حمله به‌شیروان نمود وبلافاصله فرمان صادر کرد کلیهٔ حکام ولایات برای دیدار او درهرات حاضر گردند وپس‌از پانزده روزاقامت درآنشهر رهسپار ترکستان شد وچنانکه درسابق هم‌اشاره رفت

درمحل قره‌تپه رضاقلی نیز بپدر ملحق‌شدو به‌جیحون رسید ودر ۲۷جمادی‌الاولی ۱۱۵۳ لشکریان او به محل کرکی‌وبعد به چارجوی ودوازده هزار ازجزایرچیان توسط کشتی از جیحون گذشتندوبرای عبور بقیه پل شناور استواری ساخته شد.

ابوالفیض از خبر عبور نیروی ایرانیان بوحشت افتاد «و محمد رحیم بی حکیم آتالیق» رابرای‌عرض انقیاد نزد نادرفرستادوبناشدنادر بمشارالیه باردهد واوبدین قصد از بخارا حرکت نمودولی برسر راه رؤسای عشایر دورس او گرداندند واو رابجنگ نادر تشویق نمودند واوپذیرفت وبعداز جمع آوری قوابا نادر طرف‌شد وبعدازجنگهای خونین شکست‌خورد وباردوم امان خواست ونادراو رابخشید وبه بخارارفت‌وخطبه‌بنامش‌خوانده‌شد وبدین‌ترتیب کلیهٔ سرزمین ماوراءالنهر شرقاً وغرباً بتصرف‌نادرشاه درآمد وعشیرهٔ «یوز» که‌درسمرقند هنوز متمرد بوده‌نکوب گشت و گفته اندلطفعلیخان مأمور تنبیه «یوز» بدستور نادر سنگمزار یشم‌تیمور لنگ ودرهای مغفری مدرسهٔ سمرقند راباخود بمشهد حمل کرد.

تا نادر دربخارابود پیام بخوارزم نزدایلبارس فرستاد که اگر تسلیم شود و پوزش خواهد بخشوده‌خواهد شدوی ازاین پیام درخشم شد وقاصدرا بکشت. نادر بعدازتعیین طهماسبخان جلایر بحکومت وفرماندهی ولایات هند دستور بوی داد فتنه‌ای راکه درمحل شکارپور رو داده بود بخواباند وبا وعده کمك به ابوالفیض درصورت لزوم. خودبسوی خوارزم عزیمت نمود وچون‌اطلاع‌یافت ایلبارس‌برای تخریب‌قلاع واسفاین‌وپل به‌چارجوی‌نیروفرستادشتاب وپیشدستی‌نمودواز‌جیحون گذشت وآماده نبرد گشت وبمحض‌ورودخوارزمیان برآنهاتاخت‌وواداراشان‌بفرار ساخت ودرهمان چارجوی رضاقلی میرزا رامرخص نمودتابمشهد برود وتقی‌خان شیرازی‌راکه مورد غضب نادربود بخشید و کم کم وی بار دیگر تقرب حاصل کرد وچون بارضا قلی‌میرزا میانه نداشت بعید نیست درراه ازبین بردن آن شاهزاده نزد نادرسعایت کرده‌باشد.

نادر ازچارجوی به«دوه بویون» رفت‌وآنجا راوهزار الب‌رامحاصره کرد.

خبر اوردند که خزاین وخانواده ایلبارس در محل خنکه است نادر برای مجبورساختن ایلبارس به‌آمدن بمیدان روبآن‌محل نهاد وایلبارس تادید خانواده وثروتش درخطراست بیرون‌تاخت وبجنگ‌پرداخت وشکست خورد وتسلیم گشت ومورد بخشش ومحبت‌نادرواقع گردیدولی‌چون‌خانواده‌های‌قاصدان‌مقتول‌خونخواهی کردند نادرناچاربکشتن‌ایلبارس فرمان‌داد سپس‌نادر ازخنکه به‌خیوه که‌دربیست میلی بودرهسپار شد ودرآنجاباابوالخیرخان‌رئیس قوای‌قزاق‌جنگیدواوراشکست داد وخیوه‌ای ها تحت فرمان عبدالرحمن‌بیك بازمقاومت نشان‌داند ، ولی‌سرانجام شکست‌خوردند وتسلیم‌شدند نادردرآن‌نواحی‌دوازده هزاراسیرایرانی ازخراسان معلوم‌نمود وهمه‌را آزادساخت وبرای‌اقامت آنان‌درپانزده‌میلی‌جنوب‌ابیوردشهری بناکردبنام‌چشمهٔ خلنجان که بعداً‌خیوك آباد نامیده شد . دراین‌شهر دستور داد کلیهٔ خارجیهای مقیم بحضوربرسند وهمهٔ آنان‌راازروسی وانگلیسی مشمول الطاف خود قرارداد وانواع‌تسهیلات دربارهٔ آنان‌قائل شد .

نادر پانزده‌روز درخیوه بماند وبرای‌حکومت خوارزم طاهربیك‌نامی‌را که نسبش به‌چنگیز میرسید تعیین‌نمود ومخالفت‌بعضی‌ازسران‌ازبکی‌را بااین‌امردرهم شکست و بعداز تعیین نیروی مختصری برای خدمت طاهربیك براه‌افتاد و چهارم شوال ۱۱۵۳ به‌چارجوی رسیدواز راه بیابان روبه مرو نهاد ودرآنجابرای تأمین آب موردحاجت‌شهراقداماتی بعمل‌آورد ووالی آنجا محمد رضاخان رامعزول و بجای‌او شاهقلیخان قاجاررا منصوب‌نمود وبعضی‌را که مجرم میدانست بقتل‌رسانید ازآنجمله رحیم‌سلطان‌بود که گویا رضاقلی‌میرزا رابرای اکتساب سلطنت‌تشویق مینموده .

در ۱۶ شوال ۱۱۵۳ ازمروحرکت‌نمود وبه‌زادگاه‌خودیعنی دستگرد رسید ودرآنجا «مولودخانه» رابنانهاد وازآنجابه کلات رفت‌وخزاین وغنایم رادرآنجا جای‌داد ومقبره‌ای‌ازمرمرسیاه برای خودش‌ساخت. دراستحکام وتعمیر خود کلات وتأمین‌آب برای آنجانیز اقداماتی نمودسپس ازآنجابه خیوك‌آباد وازآنجا به ابیورد وازابیورد بمشهدرفت وآن‌درسلخ شوال ۱۱۵۳ بود .

فصل بیستم

نبرد داغستان

نادر مدت‌دوماه درمشهد که‌آنجاراپایتخت‌خود قرارداده‌بود بماندبطوریکه حدس زده‌اند در آنموقع مشهد شصت هزار خانواده وبین دویست تا سیصد هزار نفوس‌داشته . جورج‌تمسن که‌در ۱۱۵٤مشهدرا دیده آنجارا اینگونه وصف‌میکند: «درزمان صلح مرکز بزرگ تجارتی‌است وروزانه‌کاروانهای بلخ وبخاراوبدخشان وقندهار وهندوسایر جهات‌ایران بانجا آمد وشد میکنند . بازارها وسیع وخوش ساخت ومملواز کالاومحل‌ترددملل‌واقوام‌مختلف‌است . حدود نودکاروانسرادارد که همه آنهاآباداست . عده‌زیادی مردم بحکم‌نادرشاه ازنواحی‌ایران وممالك‌مفتوحه باین شهر انتقال داده شده وباتمام وسایل درعمران آنجا اهتمام بعمل آمد .»

دراینموقع نادرشاه درتزیین مرقدامام رضا (ع س) اقدامات نمود وازجمله هدایائی که تقدیم‌داشت تعدادی فرشهای‌ابریشمی وچهارده قندیل‌طلای تمام‌عیار بود . دروسط‌صحن‌حوضی‌از یکپارچه مرمر سفید بنانمود که‌سه‌پاارتفاع وهیجده پامحیط آن‌است . باوجوداینکه برای‌خود مرقدی‌در کلات بنانهاده بودیکی راهم دستور داددرمشهد درخیابان بالا بسازند . دراین اوان سنگ قبرتیمور بادرهای مدرسه‌واردمشهدشدولی‌نادرپس ازتفکری آنهارا بسمرقندپس‌فرستاد . نادربروجه معتاد دربن مدت بمحاسبات خراسان رسیدگی کرد وعده ای را مجازات نمود . آنگاه حس خونخواهی برادرش ابراهیم قوت گرفت وحکومت مشهد را بعهدهٔ نصرالله میرزا گذاشت در۱٦ ذوالحجه ۱۱۵٤ همراه رضاقلی‌میرزا وفرزند سومش امامقلی‌میرزاازمشهد حرکت‌نمودونوروزرادرخبوشان برگزار نمودواز سملقان وگرایلی درطوفان باران به درهٔ گرگان رسید دراینموقع ناگهان رود گرگان طغیان کرد وخیمه‌ها واموال وچند هزار نفررابدربرد وآنچه ملازمین نادر ازاو درخواست کردند چادرشاهی را بنقاط مرتفع ببرند اعتنا نکرد وباآرامش‌ازفراز تخت به‌رود که هردم طغیانش فزونتر میگشت نظاره نمودوازقضا افزایش متوقف گشت . پیشروی ادامه‌یافت‌وباسترآبادرسید وازاشرف‌وساری وعلی‌آباد وزیرآب

بسوی گردنه گدوك رفت وچون در ۲۸ صفر ۱۱۵٤ از جنگل پر درخت سواد کوه همراه حرم وقوروقچیان خود عبور مینمود ولشکریان بروجه معمول از عقب میآمدند ناگهان کسی که پشت درختی کمین کرده بود تیری بسوی نادر انداخت که انگشت ابهام اورازخمی کرد وبه گردن اسبش فرورفت واسب ونادر بزمین غلطیدند گفته اند نادر با کمال خونسردی همچنان برزمین خوابید تاحریف اورا مقتول پندارد تااو از خطر تیردیگر مصون ماند. کسان نادر ورضاقلی میرزا بعدازمشاهدهٔ سلامت نادر اطراف را جستجو کردند ولی فاعل سوء قصدرانیافتند.

اگر این تیراصابت میکردشاید بنفع نادر وبصلاح ایران بودزیرادرآنزمان نادرباوج شهرت خودرسیده بود کشورخود را از یوغ افغانها رها کرد عثمانیها را بجای خود نشاندروسها را واداشت سرزمینهای ایرانراپس بدهند بختیاریها و ابدالیها وغلچائیها را منقادساخت هندوستان رافتح کردترکستانرا تسخیر نمود قسمتی ازعربستان راگرفت وناوگانی درخلیج فارس ایجادنمود که باوجودمشکلات، بتدریج برترین نیروی دریائی آنجا میشد.

ولی کم کم طالع نادر روبافول نهاد ووجود اودربقیه سنوات حکومت خود منشاء حوادث ناگوار گشت. نادراز گدوك بطهران بازگشت وکالوشکین نمایندهٔ روسیه راکه برای تأکید مراتب دوستی آمده بود پذیرفت مشارالیه در گزارش خودبه پترزبورگ ازغرورو بی اعتنائی نادرشکایت کرد وچنین نوشت:

این بخت النصرجدید در نتیجهٔ فتوحات جنون پیدا کرده. میگوید «فتح هندوستان برای من اشکالی نداشت اگرمن بایك پاراهروم هندراتسخیر میکنم وبادوپا تمام روی زمین را» نیز کالوشکین استنباط نمود که نادر نسبت بعثمانی بدبین بود ولی از دوستی اودرحق روسیه هم یقین نداشت.

نادرپس از اقامتی کوتاه به قزوین رفت ولی رضاقلی میرزا را باخودنبرد وبا اینکه تاریخ نادری گویداورا بمنظورجمع مالیات ولایت طهران درپشت سر گذاشت بعیدنیست سوءِ ظن نادردرباب دست داشتن فرزندش درسوء قصدجنگل شروع کرده ورضاقلی درجرگهٔ مغضوبین درآمده بود.

درقزوین «گیواسیلاخور» از رؤسای گرجستان با یکی دیگر وارد شد واز عصیان لز گیها شکایت نمود ونادر برای منکوب ساختن آنها نیرو فرستاد. دربن بین طبیب اختصاصی اویعنی علویخان بموجب قولی که درهند ازو گرفته بود اجازه مرخصی گرفت تابمکه مشرف شود وعبدالکریم کشمیری مؤلف کتاب «بیان واقع» یا «نادرنامه» که هموطن علویخان بودنیز اجازه گرفته ورفتند وعزیمت طبیبی که در حفظ اعتدال وسلامت حال نادرمؤثر بودبه آشفتگی نادرافزودبحدیکه مواقعی بطرز شدیدی متشنج وخشمناك میگشت. بعدازپانزده روز اقامت درقزوین نادربداغستان رهسپارشد وبه منکوب ساختن لز گیهاپرداخت وغره جمادی الاولی «به غازی قموق» که مرکز آنجا بودرسید وبواسطهٔ حلول زمستان ووجود کوهستان ومقاومت عشایر از تصرف تمام آن نواحی منصرف شد وروبخط ساحلی خزرنهاد ودر مشاهدهٔ عصیان و جنگ و گریزعشایر قره قیطاق در صدد تنبیه آنها برآمد پنجم شعبان به دربند برگشت ودهم رمضان بمراجعت پرداخت و گویا چندان که میخواست از عهدهٔ منکوب ساختن لزگیهابرنیامد. زمستانرا دردربندبماند ولی اشکال تهیهٔ آذوقه برای سپاه درآن نواحی جنگلی و کوهستانی ومنحصر بودن راه حمل ونقل به راه دریا نادررا بفکرترتیب یك ناوگان ایران دردریای خزرانداخت حتی گفته‌اند ساختن سفاینی رابهندسفارش داد وتوسط کالوشکین از ملکهٔ جدید روسیه یعنی الیزابت پترونا(که دخترپتر کبیر بود)چند کشتی خواست ودولت روسیه درنتیجهٔ برحذرداشتن مخفیانه کالوشکین ازقبول خودداری نمود.

جشن نوروز(۱۱۵٤) رانادردرهمین اردو گاه برپا داشت وبقول میرزا مهدیخان درصددبودبنفع یکی ازفرزندانش از سلطنت کناره گیرد وبقیهٔ عمررادر کلات بگذراند. فقط میخواست قبلاکار را با عثمانی خاتمه دهد. در۱۱۵۵نادر عملیاتی برضدعشایرداغستان مخصوصاً درتبرسازان اجرا کرد گرچه بخوبی کامیاب نگشت، ولی بعدازجنگها و تلفات ومشکلات بآنان فایق شد ودرصدد افتاد نقشهٔ سابق خودرامبنی به گشودن کلیهٔ داغستان عملی کند وبناحیهٔ شمالی یعنی «آوریا» بتازد.

جنگ و گریزهای متعدد ومزعج عشایر وحشی وصعوبات وخسارات زیاد و کمی آذوقه وغیره بحدی نادررا بستوه آورده بود که اردوگاه خودرا درناحیهٔ طوایف قره قیطاق «ایران خراب» نام نهاده بود ، نادردرپائیز ۱۱۵۵ ازمرز «آوریا» عودت نمود وبمحل اردوگاه «ایران خراب» برگشت ودر آنجا بود که یکی از وقایع فجیع یعنی نابینا کردن فرزندش رضا قلی به تهمت اهتمام بقتل پدر وقوع یافت.

درباب گنهکار بودن یا نبودن رضا قلی میرزا روایات مورخین مختلف است وآنچه ازاخبار موثقین برمیآید اینست که بعد از جستجوی زیادی که برای پیدا کردن فاعل سوءِ قصد بعمل آمد بالاخره شخصی در محل «اوبه» نزدیکی هرات بنام نیکقدم دستگیر شدوبه اردوگاه نادردر داغستان فرستاده شد وی درخدمت دلاورخان تایمنی کار میکرد وچون بحضورنادر رسید شخصاً برسیدگی پرداخت وبموجب روایت محمد کاظم (در کتاب «نادر نامه») وی در این استنطاق رضاقلی میرزا را محرّك اصلی معرّفی نمود البته دشمنان این شاهزاده قبلاً ذهن نادر را نسبت بسوءِ نیت فرزندش مشوش ساخته بودند .

ولی چون جزئیات روایت محمد کاظم تطبیق نمیکند وخود او در موقع استنطاق حاضر نبوده وبه ترکستان عزیمت کرده بود نمیتوان گفته او را بیقین باور نمود . میرزا مهدیخان مؤلف تاریخ نادری در ذکر وقایع سنوات بین ۱۱۵۲ و۱۱۵۵ سخن از فاجعهٔ مذکور بمیان نمیآورد وفقط در لاحقهٔ کتاب گوید ذهن شاه بواسطهٔ «وساوس وتوهمات» مفسدین مشوب گردانیده شده بود و در محل دیگر در آن کتاب محرّك سوءِ قصد را آقا میرزا پسر دلاورخان تایمنی نامیده . ولی بموجب شهادت دو خارجی معاصر نادر یعنی بازن ولرش (۱) شاهزاده گناهی نداشته . بالاخره نادر رضا قلی را گناهکار تشخیص داد واورا از طهران بداغستان احضار نمود وبمدافعات او وقعی ننهاد ودستور داد فرزندش را نابینا ساختند و

(۱) Père Louis Bazin یادداشتها راجع به سنوات اخیر سلطنت نادرشاه
Dr. Johann Jacob Lerch روزنامهٔ مسافرت 1735

خوداز این کار بس غمگین گشت بحدیکه بموجب روایت سه روز از چادر خود بیرون نیاید .

ملکولم‌در تاریخ خود گوید پس از وقوع فاجعه چون نادر باو گفت که‌این مجازات نتیجهٔ گناه خود اوست درپاسخ اظهار داشت : «مرا نا بینا نکردی بلکه ایران را نابینا کردی » رضاقلی میرزا بعد از التیام بنا به تقاضای خودش بمشهد انتقال یافت ونادر روبشمال نهاد تا محل «قزیلیار» را که آنجا را جزو خاك ایران میدانست استرداد کند و گویانظر داشت تا کریمه پیشروی‌نماید واین اقدام‌وقوع جنگ‌بین ایران وروس را خیلی‌محتمل نمود ولی‌رسیدن اخبار راجع به‌تمرکز قوای عثمانی در مرز ایران وآمدن سفیر عثمانی در ۱۱۵۵ و ابلاغ جواب دولت عثمانی مبنی به‌نپذیرفتن پیشنهاد تأسیس رکنی درمکه بنام رکن مذهب‌جعفری نادر را از حمله بروسیه منصرف ساخت واو درپانزدهم ذوالحجّه ۱۱۵۵راه‌جنوب را پیش گرفت وحکومت دربند را به عبدالغنی ابدالی واگذار نمود . و توشه‌ای که ازصفر بردفتح اراضی سفلای داغستان بود که بقیمت‌بسیار گران مالی وجانی تمام شد وداغستان شمالی رادر نتیجهٔ مقاومت شجاعانه عشایر کوهستانی نتوانست منقاد کند . دراین بر گشت که از در بند تـا رود «کـورا» (۱) چهل روز کشید تلفات زیاد بسپاهیان نادر وارد آمد درین بین قیامی نیز در ترکستان رو داد ونور علیخان نـامی طاهر بیك والی آنجا را در خیوه محاصره کرد و او بعد از مقاومت سخت و استمداد بی نتیجه از نصرالله میرزا که در مشهد بود ، تسلیم شد و او را بـانتقام از خون ایلبارس کشتند ونـورعلیخان خود را حکمدار خـوارزم اعلان نمود .

بااین‌پیش آمد نادرشاه دراقصای‌شمالغرب وشمالشرق باناکامی‌مواجه گشت.

---

۱ - Kura

فصل بیست و یك

عملیات در خلیج فارس ودومین لشگر کشی درعمان ١١٦٠ - ١١٥٣

درفصل هیجدهم اشارت رفت که عملیات‌ناو گان ایران درخلیج فارس‌بسال ١١٥٣ متوقف گشت و بعد از لشگر کشی بی‌نتیجهٔ مکران در فاصله ای ازکامرون گرد آورده شد وچندماه نگذشت ملوانان عرب بحکم عدم رضایت از بابت‌جیره ومواجب در«تفت» عصیان کردند ودریاسالار میر علیخانرا کشتند وناو گانرا بسوی «خور فکّان» نقل دادند چند روز بعد دریا سالار جدید بنام محمود تقی خان به کامرون‌رسید وبااستفاده ازدو کشتی هلندی بعربها تاخت ونبرد کرد ولی‌نتیجه ای نگرفت. عربها درخلیج فارس بتاراج پرداختند واهتمام به تصرف بحرین کردند. نادرچون این‌اخبار راشنید دستور تقویت نیروی ایران را داد وبه هند نیز کشتی سفارش کرد ودرتابستان ١١٥٤قرار داد خود ایران در بوشیر کشتی بسازد.ناچار منظور نادر در رفع احتیاج ازسفاین خارجی وتأمین استقلال بود ولی‌بامشکلات مواجه شد که از آنجمله مشکل‌تهیهٔ الوار ودشواری های بیحساب نقل آن روی شانهٔ دهاتیان بمدت شصت روزاز مازنداران تاجنوب بود بالاخره ساختمان کشتی بامر نادر در بوشیر آغاز شد وبرای ساختن توپ یك کارخانه ذوب آهن بمنظور تهیهٔ ٣٠٠ عرّاده بنا گشت ودر این بین یعنی ١١٥٣ سردار امامورديخان بعد از توقیف دریا سالار تقیخان در نتیجهٔ اختلاف کشتیهائی بزور از هلندیها گرفت و بعربهای یاغی حمله برد ویك کشتی آنها را بـاطایفه مغروق ساخت ولی ایرانیان نیزخسارت دیدندوچون وی‌در امور فنی بصیرت‌نداشت وتوپها را بمنظور افزودن برد گلوله بیشتر از اندازه باروت کرد توپی منفجر شد وچند تن‌را بکشت وخود اماموردی را سخت زخمی کرد واو که ازین زخم میمرد بـاطرافیان دستور داد مرگ او را فاش نسازند تادشمن جری نگردد .

درزمستان سال ١١٥٥ دو کشتی چهـارده توپی از هند به کامرون رسید و یك کشتی دیگر از شخصی خریده شد . در این موقع بود کـه تقی خان شیرازی بعد از انتصاب ثانوی به‌سمت بیگلر بیگی به‌کامرون وارد شد در اینزمان‌ناو گان ایرانی به پانزده ناو رسید .

حوادث عمان که در فصل هیجدهم ذکری ازان رفت از سر نو آغاز شد و فتنه ونفاق بین اعراب باز براه افتاد وبعد از ورود کلبعلی خان که بعنوان سردار گرمسیرات بجای امامویردیخان آمده بود وبا ملحق شدن تقیخان باو ایرانیان با همدستی سیف بن سلطان (که بار دیگر بمنظور استمداد بایران پناهنده شده بود) پیشروی کردند ومسقط وصُحار وسایر نقاط را گرفتند سیف بن مرشد ازامرای جنگی عرب کشته شد وسیف بن سلطان در گذشت وسلالهٔ «یعربه» عمان منقرض گشت ولی احمد بن سعید بواسطهٔ سازش با تقیخان والی صحار تعیین شد.

دربن‌بین جنگ میان ایرانی وعثمانی که مدتی بود مقدمات آن حاضر میشد آغاز نمود با اینهمه نادر شاه نیروی خود را از عمان فرا نخواند فقط ناوگان موجود صُحار را بر ضد بصره گسیل داشت وچون بین تقیخان وکلبعلیخان اختلاف پیدا شده بود نادر هر دو را معزول نمود محمد حسینخان قرقلو را بجای آنان فرستاد وتقیخان بـه تدبیری مدعی خود کلبعلیخان را مقتول ساخت وخود بر ضد نادر عصیان نمود که شرح آن در فصل ۲۵ بیاید. همینکه این عصیان از طرفی وآغاز جنگ ایران وترك ازطرفی نادر را از توجه به عمان باز داشت واحمدبن سعید ازین فرصت استفاده کرد بتدریج خط ساحلی مسقط وصحار را تصرف نمود وسلالهٔ حکمرانان بو سعید مسقط را که اکنون هم هستند بوجود آورد.

این عملیات عمان برای ایـران خیلی گـران تمـام شد زیرا قریب بیست هزار تن فقط تلفات جانی دادند و بمنابع مالی ایران فشاری شدید وارد آمد با اینهمه اگر نادر فرمـاندهی را بجای فـاسدی مانند تقیخان بـه مرد لایقی مثل طهماسبخان جلایر سپرده بود حتماً در عملیات گرانبهای خود کامیاب میگشت.

در هر صورت نادر شاه باکمال اصرار به توسعهٔ ناوگان خود پرداخت ولی در ایران از اجرای این مقصود عاجز گشت وباز ناچار گشت طریق گرانقیمت را که سپارش به سورات هندباشداختیار نماید. بالاخره نادرشاه توانست ناوگانی قوی مرکب از سی کشتی وچندین کشتیچه در خلیج فارس بوجود آورد واین عملرا توسعه همی ادامه داد. لنـگرگـاه این سفاین کامرون و بوشیر بود.

افسوس اشتعال نایرهٔ جنگ با عثمانی ونفاقها وعصیانهای داخلی نادر را از تکمیل نهائی تقویت ناوگان خود باز داشت و کم کم طوفان و بی انضباطی وغفلت مأموران بتدریج آنرا از بین برد بحدیکه تایکی دوسال بعد از کشته شدن این پادشاه ناوگان قدرت خود را بکلی از دست داد.

نیروی دریائی نادر وسیاست تصرف عمان با ناکامی مواجه گشت واهمیّت و اقدامات او سیادت دریائی ایران باستان را بخاطر ها باز آورد و دور اندیشی و نیروی ارادهٔ شاه را نمایان ساخت. شاید عمدهٔ علت ضعف سیاست دریائی دراین بود که ملوانان او بیشتر هندی وعرب وبعضی بلوچی‌ها بودند که همهٔ آنان نسبت بایران وفاداری عمیقی‌نداشتند. دور نیست اگر نادر بجای اشخاص ناقابل‌شخصی مانند التون را (که بطوریکه در فصل ۱۷ اشارت کردیم در تأسیس ناوگان بحر خزر خدمت کرد) بخلیج فرستاده بود بهتر موفق میشد.

فصل بیست و دوم

جنگ با عثمانی ــ لشکر کشی به‌بین النهرین

روابط ایران و عثمانی بهمان قرار بود که از سال ۱۷۳۶ میلادی (۱۱۴۹) آغاز شده بود ودرحقیقت بین‌دو کشورصلحی وجود نداشت بلکه متار که وجود داشت البته سلطان عثمانی از فتوحات وقدرت روز افزون نادر درهراس میفتاد و چون‌خبر باز گشت فیروز مندانهٔ نادر شاه رسید سلطان باروسیه واطریش‌سیاست مماشاة پیش گرفت.

در زمستان سال۱۷۴۱ (۱۱۵۴) سفیر ایران حاجیخان چمیشگزك باشکوه تمام وارد استانبول‌شد و ازطرف صدراعظم مورد پذیرائی‌واقع گردیدولی‌اوحاضر نگشت باکسی غیر از شخص سلطان طرف مذاکره شود وچون باسلطان ملاقات نمود موضوع پیشنهادهای مذهبی نادررا مطرح کرد وسلطان جوابی مصلحت‌آمیز داد که مطابق قانون شرع رفتار خواهد شد و در بار عثمانی منیف افندی و نظیف مصطفی افندیرا بعنوان سفارت بدربارایران فرستاد وآنان پیامی از سلطان‌راجع

باظهار تأسف از قبول نکردن تقاضاهای مذهبی ایران بحضور نادر رسانیدند. نادر موضوع شناخته شدن مذهب جعفری را باردیگر تأکید کرد وضمن صحبت اظهار داشت چون سلطان خلیفهٔ اسلامست شخصاً برای خاتمه دادن باین امر به ترکیه عزیمت خواهد کرد و «موکب جهانگشا» بدانصوب توجّه خواهد نمود درضمن برای نمایاندن اینکه درخواستهای او مورد موافقت مردمست مجلسی از علما تحت نظر علی اکبر ملا باشی تشکیل داد و آنان فتوای سال ١٧٣٦ (١١٤٩) را در باب لزوم احداث رکن پنجم درمکه وترك طعن ولعن معمولی بین شیعه تصدیق وتأکید نمودند ولی نادر بواسطهٔ اشتغال بخواباندن فتنهٔ لزگیها ومتفقین داغستانی آنها اقدامی نمیکرد وبا وجود عدم موفقیت او در داغستان دولت عثمانی از گزارش منیف ونظیف در باب پاسخ تهدید آمیز نادر دچار وحشت گشت و از اخباریکه از فرماندهان عثمانی مرز میرسید به صحت گزارش مزبور پی برد وبرای جنگ به آمادگی پرداخت وچون عثمانیان بارسیدن اخبار ضعف سپاهیان نادر دربرابر داغستانیها بنای بی اعتنائی وسختگیری نسبت به اتباع ومأمورین ایران نهادند نادر شاه با تصمیمی فزونتر مهیای نبرد گشت. در ١١٥٦ سفیری دیگر از طرف سلطان بنزد نادر آمد وبار دیگر از اینکه نتوانسته مذهب جعفری را برسمیت شناسد متعذّر گشت ولی نادر در جواب گفت عنقریب با «موکب جهانگشا» بسوی عثمانی پیشروی خواهم نمود. آنگاه پیشروی بسیار دشوار بسوی دشت مغان آغاز کرد ودر آنجا بیست روز به سربازان وحیوانات راحت باش داده شد سپس سپاه بسوی جنوب حرکت کرد ودر ٢٤ ربیع الثانی به مریوان رسید که شاهزادگان نصرالله وشاهرخ وامامقلی درآنجا به‌نادر پیوستند. هم دراین‌محل هدایائی ازطرف محمد شاه بپادشاه ایران رسید و نادر بسوی سنندج روانه گشت ودر آنجا جواب احمد پاشا والی بغداد که نادر در عزیمت از داغستان تسلیم بغداد را ازو خواسته بود به‌نادر رسید که برای این‌عمل استمهال میکرد درهر صورت نادرقوای خودرا برای تصرف سامرّه و نجف و کربلا وسایر بلاد بین النهرین فرستاد واز آنسوی بمحاصرهٔ بصره دستور صادر کرد. دراواخر بهارنصرالله میرزا وسایر شاهزادگان

را بهمدان فرستاد و هدایائی به محمد شاه ارسال داشت وفرمان صادر کرد برای ذخیرهٔ زمستان که قصد داشت در جوار بغداد بگذراند خوار بار گرد آورند و در شهرزور انبار کنند. خالد پاشا والی شهرزور از استماع خبر پیشروی نادر فرار کرد وقوای نادر به پیش رفت تا در ١٤جمادی الثانیه به کر کوك رسیدوقلعهٔ آنجارا که‌متحصنین‌در آن‌دفاع‌میکردندویران‌ساخت‌ودر آنمحل بامیدا ینکه‌شاید سلطان جواب مساعد دهد توقف نمودولی معلوم شد شیخ الاسلام عثمانی ایرانیان را مخالف‌دین شناخته وخون‌آنان را مباح ساخته وسلطان نیز به حاج‌حسین پاشا والی موصل‌دستور دفاع داده. نادر در ازاء این خبر فرمان حرکت بسوی موصل داد ونیروی اوبحمله وتخریب دست‌زدند ازجمله نقاط ویران شدهٔ محل گرملیس یا بنام دیگر «گو گمیلا»(١) بود که بسال ٣٣١ قبل از میلاد داریوش سوم در آنجا از اسکندر بشکست واپسین خود معروض شد. نیروی نادری پیشروی خود را ادامه داد ودر اینموقع مردم‌محل التون کوپرو بعداز انقیاد بعرض نادر رساندند که طایفه ای در آن ناحیه به شیطان پرستش میکنند منظور آنان یزیدیها بودند نادر به نوهٔ خود علیقلیخان میرزا دستور داد و آنطایفه را بعد از مقاومت شدید تار ومار نمودند. حسین پاشا والی موصل بنارا بمقاومت نهاد وعده‌ای را برای مقاتله با جلو داران ایران گسیل داشت ولی آنعده شکست خورد.

در٢٥رجب ١١٥٦ لشکریان نادردرمحل«یاریمجه»جوارمرقدحضرت یونس توقف کرد وبحکم نادر پلهائی دربالا وپایین موصل بر دجله ساختند وموصل در محاصره نهاده شد. واین‌اخبار وحشتی زیاد دراستانبول بوجودآورد. ایرانیان با توپخانهٔ قوی درچندجای شهر که بسختی ازخوددفاع‌میکردودراین عمل‌عیسویان هم شرکت مؤثرداشتند رخنه کردند ولی نتوانستندتصرف کنند.

دراینموقع خبرطغیان جدیدعشایرلزگی از طرفی وقیام یک مدعی بنام صفی میرزا که باحمایت ترکها ازقارص بمرز ایران حرکت کرده بود باطلاع

---

(١) گمیلا به زبان آرامی همانست که بتازی جمل گویند معنی گوگمیلا یعنی شتر گردن وبهمین مناسبت آنجا را به ترکی «دوه بویونی» گویند.

نادر رسید و نیز شایع شد که «منگوقاآن» سلطان چین درصدد نبرد با نادر برآمده. این وضع سبب شد نادر با حسین پاشا از درصلح درآید و سلطان بشرط عقب‌نشینی نادر از بلاد عثمانی صلح را پذیرفت. نادر در رمضان به کرکوك وقره‌تپه برگشت وقسمت عمدهٔ نیرو را در آنجا مستقر ساخت وخود با عدهٔ کمی بزیارت عتبات شتافت ودرزیارت کربلا همسرش رضیّه بیگم دختر شاه سلطان‌حسین مبلغ بیست‌هزار نادری برای « تعمیر مسجد جامع پشت سرمبارك » اهدا نمود. ازآنجا از راه حله به نجف اشرف عزیمت نمود ودرآنجا مجلسی مرکب از علماءِ ایران و افغانستان و بلخ وبخارا و بین‌النهرین گردآورد تادرمسائل مذهبی بمشاوره‌پردازد ونظر آنان را جلب کند درضمن دستورداد گنبد شریف را زراندود سازند.

تفصیل مذاکرات دینی نجف بمنظور«رفع شبهه ونزاع ازمیانه امّت» در تاریخ نادری آمده و خلاصه آنکه میان علما درباب قبول مذهب جعفری ولزوم خودداری از لعن وسبّ خلفا وحدت حاصل شد. (۱) درین بین گوهر شاد بیگم والدهٔ نصرالله میرزا وامامقلی‌میرزا صدهزار نادری احسان کردند که صرف مرمت و کاشی‌کاری دیوار صحن مقدس نمایند.

درخلال این احوال مذاکرات صلح بین نادرشاه واحمد پاشا پایان یافت و گویا پیشنهاد نادر درشناسائی مذهب‌جعفری پذیرفته شد وبروایت تاریخ‌نادری ایران نیزحاضرشدشهرهائی نظیر کرکوك واربل وقورنه را تخلیه کند. داستان اجرای این قرارداد درفصل بیست وپنجم بیاید.

بعد از قرارداد مذکور نادر فرمان داد محاصرهٔ بصره رفع شود وتصمیم گرفت در محل شهربان توقف کند تا پاسخ استانبول در قبول قرارداد برسد ولی درین بین اخبار فتنه وعصیان در نقاط مختلف ایران او را ناراحت کرد وناچاراز شهربان به ماهیدشت واز آنجا بکرمانشاه رفت.

---

(۱) مرجع دیگر که مؤلف ارجاع میکند «کتاب الحجج القاطعه لاتفاق الفرق‌الاسلامیه» تألیف عبدالله بن حسین السویدی است که بسال ۱۳۲٤ هجری در قاهره بطبع رسیده.

فصل بیست وسه

شورش در ایران ۱۱۵۷ - ۱۱۵٦ (٤٤ -۱۷٤۳)

یکی از اشتباهات بزرگ نادر این بود که بجای استفاده از خزاین کلات بمنظور لشکر کشی برضد لزگیها و عثمانیان بخشودگی سه سالهٔ مالیات را پس گرفت وبمال وجان مردم تحمیل های تازه نمود مردم این فداکاری ها را تا آنجا که وی کشور را از بیگانگان آزاد میساخت با امتنان انجام میدادند ولی در اینموقع که نبرد های او بیشتر روی جاهپرستی بود سختشان میآمد . پس بیجهت نبود که بتدریج عدم‌رضایت دردلها قوت گرفت وبالاخره‌منجرّبه قیامها وشورشهای سال ۱۱۵٦ در نواحی کشور گردید که اولین آن در تبرساران و در بند سرزد. چندی پیش از آن سام میرزا نامی در آذربایجان ستیزه جوئی کرده ولی شکست خورد وبداغستان فرار نموده بود. در ایالات شمالغرب‌نیز که مأمورین ومحصّلین مالیه در کار بودند ناخشنودی انتشار مییافت .

سام میرزا برای استفاده ازین فرصت در تبرساران ودربند قیام کرد وبا همدستی‌چندی ازسران محلی حاکم شیروان حیدر خان‌رامقتول‌ساخته‌و«آقسو» مقرّ حکومت آنجا را تصرف کردند وبا اینوقایع شورش گسترش یافت نادر به آشور خان افشار فرماندهٔ قوای آذربایجان وبه والیان ارومیه و گنجه وبه‌فرزند خود نصرالله میرزا دستور داد بر ضد یاغیان برخیزند واین نیروی عظیم بتاریخ چهارم‌ذوالقعده ۱۱۵٦در محل‌باغشاه جوارشماخی (قفقاز) یاغیانرا شکستی‌فاحش دادند محمد خان‌بازخمی سخت بداغستان وسام میرزا به گرجستان فرار کردند . ازطرف دیگر محمد علیخان والی دربند هم طایفهٔ معانلی را پراکنده ساخت . ونصرالله میرزا بعد از این پیروزی وپس از معروض شدن بسوءِ قصد در ناحیهٔ قره باغ، بسوی پدر رفت در این‌بین «گیو امیلا خور» نیز در گرجستان قیام کرد وناراضی های آنسامانرا دور خود گردآورد وتفلیس را تهدید کرد ولی تایمورس یکی از سران دیگر گرجی وپسرش ایزکلی نسبت به‌نادر وفادار ماندند و بر ضد یاغیان برخاستند درین بین سام میرزا هم برای استفاده به گیوا میلا خور پیوسته

بود ولی بالاخره گیو شکست خورد وسام میرزا که در صدد فرار بعثمانی بود اسیر گشت .

نادر بر سر راه از شهربان به قصر شیرین رسید ودر آنجا خبر عصیان در خوارزم باو رسید در آن دیار عشایر یموت بر ضد ابوالغازی فرزند ایلبارس و وزیرش ایرتاق ایناق که گماشتگان نادرشاه بودندبرخاسته بودند ولی چون یموت در جنگ موفق نشدند به فتنه پرداختند و ابوالغازی جوان را بر ضد وزیرش برانگیختند واو بقتلوی فرمان‌داد ودر نتیجه انقلابات توسعه یافت ویموت بقتل وغارت پرداختندوبه شهرهای خیوه‌و خنکه وهزار اسب وینگی اور گنج تاختند. اینست که ابوالغازی از نادر شاه استمداد نمود وآن‌پادشاه پسر برادر خود علیقلیخان را مأمور سر کوبی یاغیان ساخت وپس از یکسال خوارزم بوضع عادی باز گشت (۱۱۵۸) .

بدتر از آشوب داغستان وشیروان وخوارزم فتنهٔ تقی‌خان درفارس بود که چون نادراورا ازجنوب باز خواند ومورد غضب او واقع شد با غروری که بعد از تصرف مسقط پیدا نموده بود بنا را به طغیان نهاد وامیدش این بود که در فارس طرفداران پیدا کند .

سابقاً رسیدن تقیخان را از مسقط به کامرون در ۱۱۵٦ و کشتنش کلبعلیخان را که نخواست در عصیان او شرکت کند ذکر کردیم . بعداً خواست رستمخان فرماندهٔ‌ناوگان کامرون را باخود شریك کند ولی اونیز امتناع نمود، پس تقیخان با ۲۵۰۰ تن بسوی‌شیراز روانه گشت‌وعشایر فارس بااستماع‌این‌خبر محصلین‌نادر را هر جا توانستند کشتند وآمادهٔ پیوستن به تقیخان گشتند .

نادر محمد حسینخان‌قرقلو را مأمور خواباندن فتنه ساخت واو باقوای‌خود حرکت کرد . ودرکازرون توقف نمود ودر این فاصله تقیخان بشیراز رفت ودر آنجا اعلان استقلال کرد . قوای دیگر از خوزستان و کرمان وخراسان بامرنادر رو باردوی سردار محمد حسینخان آوردند و چهل هزار سرباز با زنبور کچی وجزایر چی جمع آمدند وشیراز بعد از چهار ماه ونیم مقاومت در بیستم‌جمادی-

الاولی ۱۱۵۷ سقوط کرد وشهروسکنه معروض قتل وغارت شدند وتقیخان وفرزندان وعیالش اسیر وباصفهان حمل گشتند واهل وعیال او بانواع عقوبات گرفتار شدند ویك چشم خودش را در آوردند تا بایك چشم باقی سر گذشت فجیع نزدیکان خود را مشاهده کند ولی اورا چون وقتی نادر قسم خورده بودخونش را نریزدنکشتند. از عجایب دوران آنکه همین شخص دوباره مورد عفو نادر واقع گشت واو را با لقب مستوفی الممالك ومقام بیگلربیگی کابل مفتخر ساخت واهل وعیالش ازاسارت آزاد گشتند .

چون افراد محمد حسینخان جیره نگرفته بودند محصلینی از شیراز به کامرون فرستاده شد تا مبلغ چهار هزار تومان برای این منظور جمع آوری شود ودر خود شیراز وحوالی هم باین نوع اقدام دست زده شد که با مقاومت مردم مواجه میگشت مبالغی نیز از شرکتهای خارجی انگلیسی و هلندی مطالبه و اخذ میشد .

درهمان اوان که تقیخان یاغی شد محمد حسنخان از قاجاریان «اشاغاباش» با عدهٔ از قاجار وترکمن ها در استراباد قیام نمود . نادر بمحض اطلاع بهبودخان را که سردار اتك (بین کلات وعشق آباد) بود مأمور منکوب ساختن یاغیان نمود ویاغیان شکست خوردند وپراکنده شدند ومحمد حسنخان قاجار که از این ماجرا فرار کرد باردیگر از خوارزم سر برآورد ولی باز شکست خورد و فراری گشت از طرف دیگر علیقلی خان برادر زادهٔ نادر هم عملیاتی برضد طوائف قراقالپاق وازبك اجرا کردوآنها را منکوب ساخت ودر اواخر سال ۱۱۵۸ بمشهد بر گشت.

پس تمام اقدامات برضدنادر شاه عقیم ماند و توان گفت از علل این ناکامیابی، نبودن اتحاد بین یاغیان ومنفور بودن سران انقلاب کنندگان از طرف مردم بود گذشته از این اتکاء عمدهٔ نادر بسپاهیان افغانی وترکمنی خود بود که باایرانیان میانه نداشتند پس انقلابات تأثیری که داشت نادر راهر چه بیشتر علیه ملت عصبی وخشمناك میکرد .

فصل بیست وچهارم

تجدید جنگ با عثمانی و پایان آن ۱۷۴۶ - ۱۷۴۴ (۱۱۵۹-۱۱۵۷)

چنانکه درفصل بیست وسوم مذکور افتاد نادر شاه بمحض انتشار اخبار انقلابات در نقاط کشور بسال ۱۱۵۷ ازمحل شهربان در جبههٔ عثمانی روبمرکز نهاد وازماهیدشت و کرمانشاه و کنگاور بشمال همدان رسید . دولت عثمانی بار دیگرپیشنهاد نادررا درباب مذهب شیعه ردّ کرد گرچه آنرا توأم باآغاز جنگ نساخت ولی به‌آمادگی‌پرداخت احمدپاشا راسرعسکر تعیین نمود وبه والی‌قارص محرمانه دستوردادصفی میرزانام را که مدعی شاهی‌بود پشتیبانی کندواوهم‌در این باب برؤسای عشایر رقمها فرستاد .

نادرشاه جشن نوروز آنسال رادراردوگاه جوارهمدان گرفت ودراینموقع جوناس هنوی برای مطالبه خساراتیکه در انقلابات استرآباد باو وارد شده بود بحضورنادرآمد وی درباب نیروهای آن پادشاه چنین‌مینویسد :

«سی‌هزار مردکاری داشت واگر خدمه ونگهبانان‌را هم محسوب داریم سه چندان بود. نیروی بزرگی درایروان وحدودسی هزارتن درشیروان وبیست و پنجهزارنفردر شیراز وقوائی درخراسان ویك نیروی عظیمی درسواحل رود سند قرار داده شده بود . در این موقع طغیانهای متعدد نادر را سخت متوجه ساخت و اوبه اقداماتی دست زد تا همهٔ‌آنها را درزمان واحدپایان بخشد . »

نادر ازین اردوگاه به ابهر رفت ودر آنجا از اقدامات پاشای قارص بنفع صفی‌میرزا اطلاع حاصل نمود . نادر متوجه شد که دربار عثمانی سرصلح ندارد و بعزم پیشروی افتاد ودرین ضمن باوخبررسید که تایمورس وایرکلی سام میرزا را اسیر کردند و کمی‌بعد بازخبررسید که همانها بدستیاری علیخان والی تفلیس‌یك نیروی عثمانی را تحت فرمان یوسف پاشا در گرجستان شکست دادند واین‌سبب امتنان نادر از متفقین گرجی خود گشت . سپس بسوی قارص حرکت کرد ودر جوار آنجا مستحکمات ساخت وشهر را محاصره‌نمود . درضمن حاضربودن خود را بصلح بسلطان خبرداددرین‌بین محمدشاه‌ازهندیاك پیشنهادهمدستی برضد نادر

بدربارعثمانی فرستاد که زیاد مورد توجه سلطان واقع نگشت . نادر بواسطهٔ حلول زمستان بطرف بردع (قفقاز) رفت واز آنجا بمنظور تنبیه لـزگیها بـه داغستان لشکر کشید وبالاخـره آنها را منکـوب ساخت ودر روز عید اضحی یعنی دهـم ذوالحجه۱۱۵۷هجری بهدربندرفت واز آنجابهبردع باز گشت وچون‌معلوم شد در شمال رود(کورا)نعمت‌فراوانیست‌به‌شهرشکی‌حرکت کردواز آنجا به گوکچه‌در ییلاق ایروان رهسپار گشت وباز بقصد محاصرهٔ قارص افتاد درین بین یگن پاشا سرعسکرجدیدعثمانی که گویا دستور داشت درحال دفاع بماند گویا ازناچاری با صدهزار سوار وچهل هزارپیاده ینچری (چریك نوین) به پیشروی پرداخت نادر بمحض استماع این‌خبرحرکت کرد ودرمحل مراد تپه (که سابقاً بغاورد نامیده میشده) اردو زد وجنگ شدیدی بین طرفین رو داد ودر نتیجه عثمانیان شکست خوردند وناگهان عصیان درلشگریان آنها پدید آمده وجمله پراکنده یا مقتول شدند . نادر بعداز چنین‌فتح‌نمایانی‌اعتدال نشان داد واجازه‌داداسیران وزخمیان عثمانی را بقارص‌ببرند وبه سرعسکر آنجاحاج‌احمدپاشا پیشنهادصلح‌نمود ودرین مورد اصراری در باب شناخته شدن مذهب جعفری نکرد ولی در باب واگذاری وان‌و کردستان عثمانی وبغداد ونجف و کربلابایران اصرار ورزید .دولت‌عثمانی این پیشنها را قابل قبول نیافت پس علی‌پاشا حکیم‌اوغلورا بجای احمدپاشا تعیین نمود وبه تجهیز وتهیه پرداخت درین بین سفیر ایران فتحعلیخان که قبلا بسوی دربارعثمانی‌حرکت کرده‌بودبـاستانبول‌رسیدوسلطان‌اوراپذیرفت‌وازاینکه‌ایران ازاصراردرباب‌مذهب‌جعفری صرفنظر کرده‌ممنون گشت ونظیف افندی رابعنوان سفارت نزدنادرمأمورساخت تا براساس‌پیمان زهاب ۱٦۳۹ بین‌دو کشورصلح‌برقرار گردد . درین بین نادرباصفهان بر گشت ومشغول جمع آوری مالیات گردید . و در دهم محرم ۱۱۵۹ بقصد خراسان براه افتاد وماه بعد به محل حسن آباد ناحیهٔ مشهدرسید وبرسیدگی به محاسبات وتنبیه متخلفین پرداخت . سپس به‌مشهدرفت وبه تنبیه واعدام‌اشخاصی که متخلف‌می‌پنداشت اقدام‌نمود.نوروزرا درمشهدجشن گرفت و گفته‌اند دوازده‌هزارخلعت بخشید .

درین موقع بود که در سیستان فتنه‌ای بدست علیخان سیستانی آغاز شد که نتایج وخیم‌داشت. فتحعلیخان مذکورسوابق خدمات‌داشت ومورد‌مهرنادربود ولی چون ازجمع‌آوری وجوه زیادی که نادرخواست عاجز شدومیدانست دراین صورت مورد غضب وسیاست واقع خواهدشد. ناچار دست‌به طغیان‌زد واین‌طغیان درآن نواحی گسترش یافت ضمناً در کرمان‌نیز عصیانی سرزد ولی‌چون جزئی‌بود فوراً خوابانده‌شد. نادرشاه به ابیورد ودرگز رفت ودردستگرد مولودخانه را که خود دستورساختن آنرا داده بود دیدن کرد واز وضع آنجا خشنود گشت وباز بمشهدبرگشت ولی بیدرنگ برای ملاقات سفیر عثمانی روبعراق نهاد درمحل کردان ساوجبلاغ‌بود که نظیف‌افندی بحضورنادر رسیدوپیمانی‌در۱۷شعبان۱۱۵۹ بین طرفین امضاء شد که دورهٔ مخاصمت ممتدی را بپایان‌آورد واین‌پیمان بقول تاریخ نادری «بریك اساس وشرط وسه‌ماده وتذییل براین نهج قرار یافت: اساس صلحی که درزمان خاقان خلد مرابع سلطان مرادخان واقع‌شده فیمابین دولتین مرعی وحدود و ثغوری که درمیانه مقرر بوده بهمان دستور استقرار داشته تغییر وخلل درآن راه نیابد شرط من‌بعد ...آنچه لایق شأن طرفین ومقرون بصلاح دولتین باشد معمول وازاموری که مهیج هیچ کدورت باشد...اجتناب‌شده انشاءالله تعالی این دوستی ...برقرارباشد. ماده اولی حجاج ایران که از راه بغداد یاشام عازم بیت‌الله‌الحرام باشند ولاة وحکام سرراه ایشان را محل بمحل سالمین آمنین بیکدیگررسانیده ... مراعات احوال‌ایشانرا لازم‌دانند. مادهٔ ثانیه ازبرای تأکید مودت .. در سه سال شخصی از آندولت در ایران واز ایران در آندولت بوده و اخراجات ایشان ازطرفین داده شود. مادهٔ ثالثه اسرای‌طرفین مرخص بوده وبیع وشری بر ایشان روا نبوده هریك که خواهند بوطن خود بروند ... تذییل حکام سرحدات ازحرکاتی که منافی دوستی‌است احتراز کنند و سوای‌آن اهالی ایران احوال ناشایست راکه درزمان صفویه احداث شده تارك ودراصول عقاید بمذهب اهل سنت سالك بوده وخلفای راشدین بخیر وترضی یاد نمایند...آخرین تسوید این قرارداد بروایت تاریخ نادری در شهرمحرم۱۱۶۰ بود.

دروصول اخبار صلح باستانبول دولت عثمانی سفیری بنام احمد پاشا کسریه لی باهدایای نفیس بدربار نادر فرستاد ودولت ایران هم متقابلا مصطفی خـان شاملو راهمراه میرزا مهدیخان منشی مؤلف تاریخ نادری بدربار عثمانی مأمورساخت .

فصل بیست و پنجم

فاجعهٔ نهائی

نادرشاه با اینکه بآرزوی خود که فتح بغداد و پیشروی تاسواحل بسفور بود نرسید باز بواسطهٔ امضای صلح با عثمانی خاطرش ازدغدغه فارغ گشت وچندی بعیش ونوش پرداخت ولی بسی نگذشت که اخبار اغتشاش درسیستان وخراسان اورا باردیگر آزرده خاطرساخت . با وجوداین اخبارعزم مشهدنمود ودرزمستان ۱۱۶۰ باصفهان رسید وچندهفته درآنجا بماند ودر اینموقـع بموجب روایت معاصرین خارجی نظیر هنوی وطبیب شخصی نادر یعنی پربازن ، وی بدرجهٔ غیرعادی عصبیت نشان میداد ودرمجازاتهای ظالمانه و کشتن نفوس افراط میکرد گویا ازهمین جا بود که برادرزادهٔ خود علیقلیخان را برای خواباندن فتنهٔ سیستان بآنجا فرستاد وبااینکه قبلا یاغی معروف یعنی فتحعلیخان سیستانی بعدازمقاومت چندماهه بارسیدن نیروی تازه از خراسان منکوب و اسیر شده بود بار دیگر یاغیان سیستانی و بلوچ فتنه راه انداخته بودندو برضداینان بود که نادرعلیقلیخان را گسیل داشت .در این ضمن نادر بتمام مأمورین دستورهائی برای جمع آوری مالیات‌های گزاف صادر کرد واین فشار بیحساب مالی موجب عصیان درنواحی کشور گشت .

نادر در دهم محرم ۱۱۶۰ ازاصفهان بسوی یزد و کرمان حرکت کرد وهر جا رسید از کلّه‌ها مناره ساخت . بعد درهمان اوان درخارج شهر کرمان مراسم نوروز برپا کرد و درطبس با فرزندان ونوادگان خود که جمعاً شانزده‌تن بودند وآنهارااحضار کرده بود ملاقات نمود وبآنان نگاهی کرد وتاج خود را بهریك از پسرانش تعارف کرد وهمگی که زیادجوان بودند. امتناع نمودند . درورودبمشهد درستمگری افراط بیشتری نشان داد دراینموقع علیقلیخان که برادرزادهٔ نادر

شاه بود ونادر مال پدرش راتصرف نموده واز خوداومبالغی هنگفت مطالبه میکرد طاقتش طاق شد وناچار برضدنادر برخاست وشماره‌ای ازسیستانیها وبلوچها رابدور خود جمع کرد وبا سودای کسب تاج وتخت ایران رو بهرات نهاد ودر آنجا هم از سران عشایر عده‌ای باو پیوستند ودر انتشارخبر قیام اواکراد خبوشان هم باو گرویدند . نادرقبل ازحرکت به خبوشان فرزند وعیال خود رابه کلات فرستاد وخودبسوی خبوشان رفت. ودرمحل فتح آباد دوفرسخی خبوشان خیمه زد طبیب دربار نادر بازن درشرح حال اودراینموقع چنین گوید: «گوئی آفتی را که در کمین او بود باحس قبل الوقوع پی برده بود . روزها اسبی زین کرده وآماده درحرم نگه میداشت ومنظورش فرار به کلات بود. نگهبانانش ناگهان اورا ازفرار بازداشتند واز معایبی که بر آن مترتب میشود بحث کردند ونسبت باو اظهاروفاداری نمودند وگفتندبا دشمنان اومبارزه خواهند کرد واحدی از آنان اوراترك نخواهد گفت . نادر باظهارات آنان قانع شد وبرگشت ولی آشکارا میدانست که مدتیست برضد او مواضعه‌هائی درکاراست. ازاعیان دربار اوبیش ازهمه خویش او محمدقلیخان و وصالح خان ازوناخشنود بودند وفعالیت میکردند اولی فرماندهٔ نگهبانی ودومی مدیر دربار سلطنتی اوبودند . ازدومی ترسی نمیکرد زیرا حکومتی برافراد نداشت ولی از اولی میترسید زیرا مرد عمل وشجاع بود وبا سایر سرکردگان روابطحسنه داشت . پس نادراورامورد سوءِ ظن قرارداد وبفکر دور کردن اوافتاد. تعداد چهارهزارسرباز افغانی دراردوگاه بودند که جمله نسبت بنادر وفادار ودر حق ایرانیان دشمنکام بودند . نادر شب نوزدهم ماه ژون (۱۱جمادی‌الاخری) رئیس آنها را احضار کرد وچنین گفت : « من ازنگهبانان خود راضی نیستم واز وفا ودلیری شما آگاهم حکم میکنم فردا صبح همهٔ آنانرا توقیف وزنجیر کنید و اگر کسی مقاومت کند ابقا نکنید. حیات من درخطر است وبرای حفظ جان فقط بشما اعتماددارم .»

فرماندهٔ افغانان احمدخان ابدالی پسردوم محمد زمانخان سدوزای جوانی بیست وسه یا بیست وپنجساله بود وبواسطهٔ استعداد نظامی که داشت جلب نظر

نادر راکرده بود . مشار الیه باکسانش فرمان نادر را پذیرفتند ورفتند تا آمادهٔ اقدام گردند ولی جاسوسی این موضوع رااباطلاع محمد قلیخان وصالح خان رسانید وآندو عزم کردند تادیر نشده دشمن مشترك را از میان بردارند . پس معتمدین خود راگرد آوردند وقرار شد محمد قلیخان ، صالح خان ، محمد خان قاجار ایروانی، موسی بیك ایرلوی افشار،قوجه بیك گوندوزلوی افشار وافشاریان ارومیه وهفتادتن دیگر نادر را پیش از آنکه او آنان را بکشد به قتل رسانند. چون پاسی از شب برفت مواضعین بخیمه چوکی دختر محمد حسین خان قاجار که نادر آنشب در سرا پردهٔ اوبود روآوردند وترس بآنان چندان غلبه کرد که اکثرشان جرأت ورود بخیمه نکردند فقط محمد خان قاجار وصالح خان ویك شخص متهور دیگر وارد شدند وچوکی تا بآنان متوجه شد نادر را بیدار کرد نادر خشمناك از جای برخاست وشمشیر کشید وروبقاتل خود نهاد ولی پایش در ریسمان چادر گیر کرد ودر افتاد وتا خواست برخیزد صالح خان ضربتی واردآورد ویك دست اورا قطع کرد ترس باو مستولی گشت و در جای خود خشك بماند امّا محمد خان قاجار جرئت خود را حفظ کرد وسر نادرشاه رااز تن جدا ساخت . (یکشنبه ۱۱ جمادی‌الاخری ۱۱۶۰ هجری قمری) .

قاتلین وهمدستان آنجا آنچه توانستند اثاثهٔ حرم را غارت کردند ودو تن از وزیران معتمد نادر را هم بقتل رساندند. وغوغائی غریب در اردوگاه راه‌افتاد احمد خان که باور نداشت نادر کشته شده باشد باچهار هزار افغانی رو بخوابگاه او نهاد و راه خود را از طرف شش هزار قزلباش مسدود یافت با اینحال خود را بچادر چوکی رسانید وچون جسد نادر را آغشته بخون مشاهده کرد هول وافر کرد و برگشت وبسوی قندهار رفت وبر سر راه خزاینی راکه از اردوگاه نادر حمل شده بود غارت کرد .

در اینموقع علیقلیخان از هرات بمشهد عزیمت نمود وچون فکر کرد که باوجود اعقاب نادر شاه مشکل تواندبه قدرت برسد پس نیروئی برای تصرف کلات فرستادوپس از ۱۶ روز محاصرهٔ بختیاریها از نردبانی که مدافعین بغفلت دربیرون

فراموش کرده بودند داخل قلعه شدند ونصرالله میرزا وامامقلی میرزا وشاهرخ ـ میرزا هریك سوار اسبی شده ورو بفرار نهادند ولی دشمنان آنانرا تعقیب کردند وبآنان رسیدند گرچه نصرالله میرزا مقـاومتی مردانـه نشان داد سر انجام هر سه برادر گرفتار وبه کلات بـاز گردانده شدند آنگاه علیقلی خـان دستور داد تـا رضا قلی میرزا را با پانزده تن از نزدیکانش کشتند ونصرالله میرزا وامامقلی‌میرزا را بردند ودر مشهد مقتول ساختند وسایر برادرانرا (که چنگیز خان سه ساله ومحمدالله خان نوزاد باشد) مسموم کردند. علیقلی بحدی کینهٔ قطع نسل‌نادر را بدل بسته بود که زنـان نادر را که آبستن بودند هم بکشت و از تمام اینان فقط شاهرخ را زنده نگه داشت چون وی ازطرف مـادر از صفویان بـودو گفته اند از ابقای او منظورش این بود شاید روزی مردم ایران خواستند پادشاهی از نژاد صفوی داشته باشند .

پس از فاجعهٔ قتل سر و تن نادر را بمشهد انتقال دادند ودر مقبره ای کـه خودش‌سالهاپیش درخیابان‌بالا ساخته بودبخاك سپردند وبعدهاجسد رضاقلی‌میرزا نیزنزد پدرمدفون گشت .آقا محمد شاه قاجار دستور داد بقایای نادر و کریم‌خان زند را نبش کردند وبطهران آوردند ودر آستانهٔ قصر او بخاك سپردند تـا بقول خودش هر روز آنجا را زیر پای نهد .

این بود رفتاری که بـا بقایای‌جسمانی یکی ازبزرگترین شخصیتهای‌تاریخ ایران بعمل‌آمد. باکمال‌امتنان درین‌سنوات اخیر بهمت شاهزاده افسر که‌بیست سال‌قبل (از تاریخ‌تصنیف این کتاب) رئیس‌فرهنگ خراسان بود خانها ودکانهائی راکه در آنمحل احداث شده بود خراب نمود و با اینکه بنای اصلی را نتوانست تعمیر کند لااقل مقبرهٔ ساده ای درآنجا بنا نمود .

جادارد پیش‌از پایان این‌فصل سخن درباب عادلشاه(علیقلیخان) واعقاب او گفته شود . عادلشاه در ردیف مخالفین نادر پیشوا نبود فقط نما بود چنانکه بعد از جلوس بجای نـادر کاری هم از پیش نبرد ویکسال حکومت نکرده بدست برادرش ابراهیم نابینا و معزول گشت واین یکی هم بدست طرفداران نوهٔ نادر

که شاهرخ باشد کشته شد ودر همان موقع عادلشاه‌هم مقتول گشت کمی نگذشت که شاهرخ هم بدست محمد میرزا که مدعی انتساب به نژاد شاه سلیمان صفوی بود خلع و نابینا گردید. دوماه بعد این شخص غاصب مغلوب گشت و شاهرخ دوباره بر تخت‌نشست. آنگاه احمد خان ابدالی به‌خراسان تاخت‌وشاهرخ راخلع وسپس همو را باز بحکومت خراسان بر گماشت. درخلال این‌احوال کریم خان زند در سایر جهات‌ایران قوای خود را سر وسامان میداد تا در ایران بعداز آن همه آشوب وخونریزی حکومتی عادلانه که آرزوی همه بودبوجود آورد.

فصل بیست وششم

اعمال واخلاق نادر شاه

جنگاوری نادر

نادر در اولین مرحله یك مرد رزمی بود پس جا دارد در آغاز سخنی چند در آنباب گفته شود. از اخباریکه از منابع متفرقه بما رسیده عیانست که نادر بلا شك در نبرد نابغه بوده از یك خانوادهٔ محقر شروع نمود و درسی نیاموخت وفقط جنگهای محلی عشیره ای دید با اینهمه استعداد نظامی وعلم جنگاوری در جبلت او مکنون بود که بجنگهای بس بزرگ پرداخت و بموفقیتهای عظیم نایل شدودر طالع کشورش چندان تحولات شگرف بوجود آورد که این بیشتر بمعجزه شبیه است ومبالغه نیست که او را ناپلئون شرق نامیدند و باسکندر وتیمور تشبیه کردند. همچنین میتوان اورا بمعاصر آلمانی جوانتر خودش فردریك قیاس نمود که درفتوحات وفعالیت وفن جنگاوری همتای او بود در تعبیهٔ نقشهٔ جنگ بتمام حریفان زمان خود برتری داشت وگفته اند که در هر جنگ جزئی ترین‌جهات را پیش بینی میکرد. با اینهمه در بعض موارد معلوم میشد پیش بینی لازم را نکرده چنانکه نبرد باطوپال عثمان پاشا که‌آنچنان عاقبت وخیم داشت خوب‌تهیه نشده بود همچنین در رزمها بالزگیها هم موفق نشد البته باین معنی پی برده بود که اگر قراربه تصرف داغستان باشد بایست‌آواریا فتح شود ولی همواره عملیات

خودرا درموسم نامساعد ودیر آغاز نمود وازعهدهٔ تصرف موانع هولناك کوهستانی بر نیامد. بزرگترین روش جنگی که نادر مهارتی بسزا در آن داشت همانا حملهٔ سواره نظام او بود که معمولا از جهت غیر مترقبه ای میتاخت و معمولا خصم را خورد میکرد شکستی که درتنگهٔ خیبر ودرهٔ بازار وتنگهٔ تساتسوبی به نیروهای هندی وارد آورد واقعاً شاهکار بود با اینحال نادرازمزایای پیاده نظام هم‌استفادهٔ کامل‌میکرد. پیاده نظام نادر و جزایرچیهای بسیار منظم او کاملا مجهز ودر واقع جوابده ینیچری های عثمانی بود.

سرعت انتقال نادر بوضع نظامی درموقع جنگ حیرت افزا بود. ویلیام کوکل(۱)از روی مشاهدهٔ شخصی در این باب چنین گوید: «نمیتوان باور کرد باچه سرعتی نادر نقایص طرفین را درمی‌یابد. اگر یکی ازسر کردگانش بدون فزونی قدرت دشمن زمینه را خالی کند بیدرنگ باتبری که همیشه در دست‌دارد بسوی‌آن سر کرده میتازد واورا میکشد ویکی دیگر راکه‌بعد ازاو میآید بجای او منصوب میکند».

در محاربات بزرگ قوای ذخیرهٔ خود را با نهایت مهارت مهیا میدارد و درست بموقع از آن استفاده میکند وبه ضعیفترین قسمت خصم حمله می‌برد.

نادرهم‌مانندهینبل‌ویلینگتن(۲)دراغلب‌محاصره‌های‌خود مانند محاصره‌های بغداد وموصل وقارص وبصره و کرکوك وقندهار موفق نشد وظاهراً تصرف‌قندهار را دست خیانت داخلی ممکن ساخت. علت این ناکامی اولا نقص توپخانه بود که از طول مسافات ونبودن راه برای حمل توپخانهٔ سنگین ناشی میشد. دوم آنکه مهندسان‌نظامی‌ایران‌باندازهٔ‌مهندسان‌عثمانی خبره‌نبودند. سوم آنکه درمحاصره‌ها نادربحکم طبیعت میتوانست ازنبوغ‌نظامی خود مانندحملات ناگهانی وغافلگیری ونظایر استفاده کند همچنین نباید فراموش کرد که قلاع آنزمان نسبت بوسایل جنگی مستحکم بود.

William Cockell (۱)

Hannibal, Wellington (۲)

از طرف دیگر توپخانهٔ سبك نادر درنتیجهٔ اهتمام‌خودش و کمك مهندسهای فرانسوی بسیار مؤثر ومهیب بود و در واقع او بود که ایرانرا دارای توپخانهٔ مجهّز ساخت .

نادر تنها فرمانده نبود بلکه مدیر قابلی هم بود وبا شخصیتی که داشت میتوانست از افراد حد اعلای استفاده را کند ودر واقع به سربازان ایران امید نوین داد و روح نو دمید و با پیوستن عدّه زیادی از افغانان و ازبکان به لشکر ایران وانتظامات سختی که معمول میداشت یکی از قویترین سپاهها را بوجود آورد و نفوذ او در سپاهیان همین اندازه کافیست که بیاد آوریم چگونه غارت دهلی را بایك فرمان یکباره توقیف کرد وغنایم را پس گرفت. حافظهٔ عجیب‌نادر هم شگفت آور بود وبشهادت (کوکل) کلیهٔ سرکردگان خود حتی اغلب افراد را با نام ونشان بخاطر داشت .

شماره ای از معاصرین نادر در باب صدای بسیار قوی او روایت کرده‌اند که چون فرمان میداد در سراسر میدان نبرد طنین میانداخت و دشمنان بهراس میفتادند .

اگر بخواهیم نتایج عملیات نادر را درنظر گیریم تردیدی نیست که او ایران را ازاستیلای اجانب رها ساخت گرچه استبداداوارزش این‌خدمت‌راکاست. مهاجمات عدیدهٔ اوبرضد عثمانی آنانرا ضعیف نمود وبروسیه واطریش فرصت داد ودرجریان‌اموراروپای‌جنوب‌شرقی‌مؤثرافتاد . درخاورحملهٔ اوامپراطوری‌مغول‌را متزلزل ساخت ومهاجمهٔ بعدی احمدشاه درّانی بآنسامان درواقع کار رابرای‌سلطهٔ انگلیس آسان نمود .

درپایان می‌توان گفت که نادربزرگترین‌سرباز روزگارخودبود وطن‌خود راازپست‌ترین مرحلهٔ انحطاط باوج عزت رسانید ودارای بزرگترین نیروی‌نظامی کرد . افسوس که فتوحات اوبجای‌اینکه تأمین‌یك‌رفاه پایدار برای کشورش کند زود گذشت وسبب خسارات بیحساب مالی وجانی شد .

نادر از لحاظ سیاستمداری و کشورداری

نادر اصالةً یك سرباز بود و در جنگ همهٔ امور دیگر را فرع بر آن میدانست و در فاصله‌های صلح که برای او کسالت آور بود بتهیهٔ جنگ تازه می‌پرداخت با اینهمه نادر پادشاه بسیار خوبی هم میتوانست باشد. اینك بازن پزشك دربار او چنین گوید:

« با وجود اینکه از خانوادهٔ محقری نشأت یافت طبیعت صفاتی باو بخشیده بود که اورا ردیف قهرمانان حتی سلاطین بزرگ قرارمیداد. پیدا کردن چنان شهریاری در تاریخ باچنان نبوغ وافر وهوش تیز وشجاعت قاهر کار دشواریست. طرحهای پهناورمیریخت ووسائل را خوب برمیگزید وراه اجرا را پیش از آغاز بکار آماده میساخت. توجهش معطوف بتمام نواحی کشور بودچیزی باومکتوم نبود وهیچ چیز را فراموش نمیکرد. از کار خسته نمیشد واز خطر نمیترسید. همواره درنقشه‌های خود موانع ومشکلات را منظورمیداشت. »

نادر اگرمیخواست چنانکه تحسین و آفرین ملت خودش را جلب کرده بود محبت آنانرا هم میتوانست جلب کند ولی فکرش همواره مصروف جهانگیری بود با وجود پیروزیهای شایانش چون مدام خودسرانه عمل کرد ومالیاتهای کمرشکن گرفت وسلسلهٔ صفویه را ریشه کن کرد ومذهب شیعه را درفشار گذاشت، در نتیجه مردم ازو آزرده خاطر گشتند.

جز موارد معدود (نظیر آزاد کردن ایرانیان درخیوك آباد وتهیهٔ وسایل معاش برای آنان) معمولا نسبت به‌رفاه مردم بیقیدبود. آنان را فقط بدیدهٔ سرباز ومالیات‌بده‌می‌نگریست. جنگهای متوالی اومردم را فقیر کرد ودرمراجعت‌ازهند که غنایمی ببهای چندین میلیون لیره با خودآورد بود میتوانست ملت خستهٔ خود را سالها از تأدیه مالیات بخشوده‌داردولی غنایم را در خزینه نهادومالیاتهای گزاف مطالبه نمود وبازرگانان و کشاورز را تحت فشار نهاد وبا وجود هوشی که داشت عاقبت وخیم چنان رفتاریرا ندید.

البته باید تصدیق نمود که سرتاسر کشورخود راازخطر بیگانه نجات بخشید ومهاجمات ویران ساز ترکمنان وازبکان را در شمال شرق با انتقال دادن قبایل افشار و کرد وبختیاری بآن نواحی توقیف نمود . ازقیود روش صفویان بدرجست ومذهب شیعه را تعدیل نمود وپایتخت را از اصفهان بمشهد منتقل ساخت وبر- خلاف معمول صفویان که شاهزادگان را در حرم نگه میداشتند فرزندان خود را با هرنوع آزمایش نظامی آشنا ساخت .

اخبار برمیآید که نادر لباس مردم را هم عوض کرد و کلاهی دستور داد چهار گوشه که دور آن دستاری پشمی بسته میشد . گرچه نتوانست سلالـه‌ای بجا گذارد ولی مانند هنری هشتم انگلستان بواسطهٔ ضبط اراضی اوقاف وغیره دارائی خزانه رافزونی بخشید . کشور را توسط بیگلربیگی‌ها وحکام اداره میکرد که در زمان خودش سه تن بودندوفرمانداران وبخشداران دیگر تحت فرمان آن سه تن کار میکردند. همهٔ اینان را خودپادشاه تعیین میکرد وهمواره جاسوسانی مراقب حال آنان بودند. بامورمالی شخصاً می‌پرداخت وهروقت فرصت می‌یافت توسط مستوفیان بمحاسبات رسیدگی میکرد.

درسیاست خارجی بصیرت کافی نشان میداد ولی بیشتر دررعایت مصالح عامه عقاید خودش را ازپیش می‌برد .

خلاصه آنکه نادرشاه فرمانـروای مطلق ایـران ولی اسیرحرص نـا بجای خود بود .

شمایل نادر وخصلت وتمایلات او

افسوس میرزا مهدیخان در کتاب خودصحبتی ازشمایل وخصلت وتمایلات نادرشاه نمیکند ولی سایر معاصرین مطالبی نوشته‌اند . ویلیام کوکل در « وصف شخصی نادر» که درآخر کتاب فریزر آمده چنین گوید :

« سنش حوالی پنجاه وپنج و قدش فزون برشش پاست. متناسب وتناور و استوار است چهره‌اش سرخ ومتمایل به فربهی است ولی خستگیهائی که عارض میشود مانع ازظهور آنست چشمان زیبای درشت وابروان سیاه‌دارد خلاصه اینکه

یکی از خوش اندامترین مردانیست که دیده‌ام. صدمهٔ آفتاب و تصرف هوا در رخسارهٔ اومردانه ترش نشان میدهد»

قوای جسمانی نادر اوایل کارخیلی زیادبود ودرجنگها مانندسربازان عادی همهٔ دشواریهارا تحمل میکرد آنچه‌محمدبخش (مورخ‌هندی)مشاهده کرده،نادر درسال ۱۱۵۲ریش وسبیل خود را خضاب میکرد ولی در هر صورت خیلی جوان دیده میشد و در آن اوان تازه ازپنجاه گذشته بود. عکسی اکنون دراینديا‌افیس موجوداست ظاهراً شبیه‌ترین عکسهای‌اواست .پنجسال بعدعبدالله‌بن‌حسین‌السّویدی که درنجف بحضورنادر رسید چنین‌اظهار داشته که در چهرهٔ نادر آثار سن وسال پیدا شده وچند دندان پیشینش افتاده وخودش مانندشخصی‌هشتاد ساله دیده‌میشد وچشمانش فرورفته بوده‌است ولی با اینهمه خوش اندام‌دیده میشده . بدون شك السّویدی(که نسبت‌بنادرشاه‌غرض آلودبود) دربارهٔ‌هشتادساله‌خواندن آنپادشاه‌راه مبالغه پیموده .بازن که ازندمای محرم‌نادر بوداورادرچندماه قبل از کشته‌شدنش چنین تعریف میکند : ریشش که مشکی خضاب‌شده بود با مویهای سفیدش متضاد دیده میشد . مزاجی‌قوی،قدی بس‌بلند وجسمی متناسب داشت. رخساره‌اش آفتاب سوخته وبیشتر ازمستطیل مدوّربود دماغ عقابی ودهنی گشاد داشت لب زیرینش پیش آمده چشمانش کوچك وتیز ونگاهش زنده ونافذ وصدایش درشت وقوی بود که هروقت میخواست بمناسبت موقع آنرا ملایم میکرد .»

دربارهٔ خصلت نادراشاراتی راجع‌باینکه مردی بااراده‌ٔ آهنین بود کردیم . ولی‌باوجود خشونت که داشت‌جنبهٔ ملاطفت هم‌داشت مثلانسبت بمادرخودو نوه‌اش شاهرخ مهربان‌بود . خیلی سخت‌کار بودوبعد از پایان‌کار های روزانه به حرمسرا میرفت اینست آنچه کو کل نقل‌میکند :

« درآنجا خویشتن‌را یکسره‌ازکارآزادمیدارد وباچندتن‌ازمقربین‌خودیك پیمانهٔ (یك‌لیتری) یابیشترش‌یك پیمانه ونیم شراب میخورد وتمام اینمدت رابا نهایت بیقیدی وبذله گوئی میگذراند دراین گفتگوهای‌خصوصی کسی مجازنیست ازمسائل عمومی سخن‌بمیان آورد در موارد دیگرهم نباید باستناد این محرمیت

بخوداجازه دهند وخودمانی تراز آن باشند که اُمثال آنان میتوانند، چنانکه‌دوتن ازدوستان شب‌نشینی اودرآنباب ازحد خارج شدند ودر محل عمومی جسارت پند آزمائی باو کردند فوراً دستور داد هر دورا خفه کردند و چنین گفت « اینگونه احمقها قابل‌زندگی‌نیستند که نمیتوانند فرقی‌بین نادرشاه ونادرقلی بگذارند »

کوکل که توصیف فوق‌ازاو نقل‌شد اضافه‌میکند که نادرشراب رابا عتدال صرف‌میکرد وبزنان بشدّت‌پای بندبود ودرآنباب به تنوع عمل‌میکرد ولی‌در عین حال هرگز بخاطرآنان از کارغفلت نمینمود، بنا بروایت هنوی نادرظرف سنوات اخیر عمرخود غیراز کنیزان سی‌وسه‌زن در حرمسراداشت میرزامهدیخان منشی گوید چیزهائی که(غیرازجنگ) خیلی‌مورد علاقهٔ‌نادر بود عبارت بود ازخربزه بلخ وهرات واسب خوب . در لباس پوشیدن سادگی راترجیح میداد ولی بتدریج بجواهرات نیز تعلق خاطر پیدا کرد آنراهم از سفرهند بفراوانی تأمین کرد .

نادرگاه بگاه شوخی هم‌با معاشرین خود میکرد . و گویا در صحبتهای معمولی ترکی میگفت ولی فارسی راهم روان حرف میزد واز قرار معلوم عربی نمیدانسته .

حال مزاجی نادر

نادر در جوانی کاملا تندرست بود ولی از پنجاه سالگی بآنطرف بحرانهای متواترجسمانی‌بدورومیداد ودراخلاقش خیلی‌تأثیرمیکرد .

عبدالکریم (در کتاب بیان واقع) گوید نادر قبل از حملهٔ بهند بیماری استسقا گرفت که گاهی با اندوه و کج خلقی شدید توأم میشد . شاید فقدان دندانهای آسیابی‌اوهم‌باین‌حال کمك میکرده وبعیدنیست که‌درمازندران‌مالاریاهم گرفته باشد گذشته از اینها رنجهای فوق‌العاده‌لشکر کشیها البته دربنیان وجود اوکارگر میشد . چون از پزشکان ناقابل ایرانی خیری ندید در دهلی علویخان راکه خیلی شایستگی داشت‌استخدام نمود این طبیب غیر ازدوا،بیباکانه پندهائی هم به نادرمیدادواورا ازعصبیت برحذر میکرد ومؤثرهم بود ولی‌افسوس علویخان در۱۱۵٤مرخص شد وبمحض رفتن اونادر خوی خود را از نو گرفت ویکسال بعد

رضا قلی میرزا رانابیناساخت که اگر پزشك هندی با او بود شاید چنان تصمیمی نمیگرفت . بعد مدتی هم یك یسوعی بنام دامین[۱] معالج او بود که در آنموقع درد کبدپیدا کرده بود . بسال ۱۱۵۷ در میاندوآب سخت بیمارشد بحدیکه چند منزل اورا با تخت روان بردند با معرفی کمپانی شرق پربازن[۲] به پزشکی نادر منصوب شد ومعلوم نمود که نادر در مراحل اولیهٔ مرض استسقا تـوأم با تهوع و قبض وبیماری کبد است . عمدهٔ معالجهٔ بازن بسال ۱۱۵۹در کرمان آغاز شد ولی حالات بحران وغضب آلودگی اودرهرفرصتی بروزمیکردو تاحد جنون میرسیدو رفته‌رفته‌شدیدترمیشد وتوان گفت که چندماه پیش‌ازمرگش بکلی‌غیرعادی شده بود . واین وضع مینمایاند که چطورممکنست سیر تاریخ با حال مزاجی مردان بزرگ تغییر یابد .

هنر درزمان نادر

هنر عمدهٔ نادرجنگاوری بود لطفعلی بیك‌آذر متولد در۱۱۲۳ درآتشکدهٔ خود از فقر ادبی آنـدوره بحث میکند ودر قسمت احـوال معاصرین چندتن از معاصرین را ذکر میکند که هیچکدام جز شیخ علی حزین شهرتی نیافتند . آقا تقی صهبا که پزشك دربار نادر هم بود ازحد متوسط برتـر نرفت . پس اگـر لطفعلی بیك (کهآتشکده را سیزده سال بعدازنادر تألیف‌نمود) درنظر نگیریم دوشخص معروف زمان نادر، میرزا مهدیخان وشیخ حزین بودند . با اینکه نادر علاقه‌ای بادب نداشت با اینحال چهارصدجلد کتاب خطی بکتابخانهٔ آستان (امام رضا علیه‌السلام) تقدیم نمود. نیز اوبود که توسط میرزامهدیخان بتألیف تـاریخ نادری دستورداد وشاعرهندی محمد علی‌بیك را درسرودن منظومهٔ نـادرشاه نامه تشویق‌نمود . تنها شاعری که نادربدوارادت داشت‌حافظ بود. وشاید ازغزلهای‌آن شاعر تفأل میکرد

نادر از لحاظ شهرسازی وعمارت فعالتربود از شماخی‌نو ونادرآباد وخیوك

---

(۱) Damien (۲) Père Bazin

آباد سخنی رفت همچنین از تکمیل بقعهٔ مطهر امام رضا (ع) و بنای مولودخانهٔ دستگرد وساختمان گنجینه در کلات ذکری بمیان آمد درشیراز نیز آبادیها بعمل آورد نهایت اینکه بواسطهٔ طغیان تقی خان رو بویرانی نهاد. دراصفهان کاری انجام نداد ولی در قزوین قصری ساخت که هنوی‌از آن یاد کرده درمازندران هم کاخی بنام چهل ستون برپا نمود که سر ویلیام اوسلی(۱) در کتاب سیاحت خود آنرا وصف کرده. نادرموقع اقامتش در دهلی دستورداد تصویرهائی‌ازو بکشند که یکی اثرغلام محی‌الدین هندی بود. درلندن‌دو تصویر از نادر موجوداست که یکی در ایندیا افیس ودیگری در ایندیا میوزیوم هست و گویا هردو توسط هنرمندان ایرانی درقرن هیجدهم نقش شده ولی معلوم‌نیست معاصر باناد‌ر بوده‌باشند. نقاشی دیگر درتصرف کمپانی شرقی هند است که گفته‌اند از زمان نادراست. همچنین نادر به یك انگلیسی بنام‌کاسل دستورداد واوچند مجلس جنگ برایش ترسیم نمود.

سیاست دینی نادر

با اینکه شیعه یا سنی بودن نادر جای بحث‌است آنچه قطعی بنظرمیآیددر اواخرعمر یقین دینی نداشت. بازن پزشك مخصوص او که قولش مسموع است چنین گوید:

«مشکل‌است گفته شود نادرچه دینی‌را پیروی‌میکرد. خیلی‌ها که‌اورانیك میشناسند میگویند اصلا دین ندارد گاهی آشکارا میگفت منهم مانند محمد (ص) وعلی (ع) هستم بزرگی آندو ازجنگاوریشان بود وبالاخره منهم در رزم‌آزمائی بمقام‌آندو رسیده‌ام.»

نادر هرعیبی داشته باشد در دین متعصب خشك نبود واگر گاهی شیعه را تحت فشار نهاد علتش سیاسی بود. مطالبی راجع باهتمام نادربه توحید وتألیف‌بین شیعه‌وسنّی گفته شد، ولی بایددانست که نظراوپهناوروبین‌المللی بود ومیخواست

---

(۱) Sir William Ouseley

۵- هریك ازدولتین دردربار دیگری سفیر داشته باشد .

بااینکه باپادشاهی نادرموافقت عملی‌شد بازبواسطهٔ تهیه نشدن مهرسلطنتی وقوالب‌برای ضرب‌سکه‌ایضاً بعلت اختیارساعت ازطرف منجمین تاجگذاری‌رسمی اندکی تأخیر افتاد تااینکه‌آن مراسم در۲٤ شوال ۱۱٤۸ (۸مارس ۱۷۳۶) انجام یافت .

بلافاصله نادر برای اعلان تاجگذاری نمایندگانی بدربارروسیه و عثمانی فرستاد و سفیر خود عبدالباقیخان را دستور داد قبول شرایط صلح او را از دربار عثمانی بخواهد .

در مراسم تاجگذاری امرا ورجال با لباسهای فاخر حضور داشتند و تاج شاهی که بروایت یك روحانی ارمنی حاضر در مجلس بنام ترتومه (۱) بشکل خودی مزیّن با جواهر و مروارید بود ، از طرف میرزا زکی نامی برتارك نادر نهاده شد در آنموقع همه حاضرین غیر از ملاّئی که دعا میخواند تعظیم بجا آوردندوبعد دستها را بروی سر خود بلند کردند بعد سورهٔ فاتحه خوانده شد و جملگی صورتها بسوی زمین در حال رکوع ایستادند تا اینکه قرائت بپایان رسید . (۲)

شاعر قوام‌الدین بدین مناسبت ماده تاریخی پیدا کرد که عبارت بود از « الخیر فیما وقع » وبعضی‌نکته سنجان زمان آنرا « لاخیر فیما وقع » گفتند که ارقام حروفش همان است . یك‌شاعرعراقی‌هواخواه‌صفوی نیزاین بیت راساخت:

بریدیم ازمال و ازجان طمع   بتاریخ الخیر فی ما وقع !

در همان روز مراسم نادر شاه میرزا مهدیخان را از ریاست رقم نویسان برداشت واورا بتاریخنویسی برگماشت وبجای او میرزا مؤمن را تعیین نمود .

بعد از مراسم که سه روز دیگر ادامه داشت نادر عباس سوم را نزد پدرش طهماسب مخلوع به خراسان فرستاد ودر آنجا بودند تااینکه رضا قلی میرزا او

---

(۱) Ter Thouma

(۲) شاید بلند کردن دستها ببالای سر که راوی دیده برای دعا وآمین بوده .

محمدمهدی بن محمدرضا مؤلف «نصف جهان فی تاریخ اصفهان» گوید نادر با یکی درباب بهشت مباحثه میکرد وازو پرسید آیا دربهشت جنگ وغلبه بر خصم هست وچون طرف جواب منفی دادنادر گفت پس بهشت چه لذتی دارد ؟ گرچه ممکنست اینگونه روایتها ساختگی وبی‌اساس باشد .

این کتاب تاریخ زندگی نادر و همچنین تاریخ مختری ازپادشاهان مغول است که در هندوستان‌سلطنت کرده‌اند . مؤلف کتاب « جیمس‌فریزر»(۱)خود نادرشاه را دیده و در بعضی‌جنگهای اوحاضربوده وآنچه دیده ودریافته بادقت مخصوص‌خود ضبط کرده است. این کتاب را مرحوم ابولقاسم خان قراگزلو«ناصرالملک» بفارسی ترجمه کرده ودرسال ۱۳۲۱هجری قمری چاپ سنگی در ۳۵۵ صفحه طبع شده . و بار دیگربسال ۱۳۲۷ شمسی با حروف سربی وقطع خشتی در ۱۷۰صفحه در کرمانشاه چاپ شده است(فهرست خانبابامشارج۱ص ۳٤۳) چون کتاب نامبرده دارای اطلاعات گرانبهایی دربارهٔ نادربوده ونسخ آن نیزیافت نمیشد . عین ترجمهٔ مرحوم‌ناصرالملك را مجدداً ضمیمهٔ این‌مجموعه بطبع رساندم .

دکترشفق

نادرشاه که‌دراروپا معروف به‌قلیخان است در کلات‌واقعهٔ‌درایالت خراسان متولدشدپدراورئیس‌یك‌طایفه‌ازافشاروحاکم قلعهٔ کلات‌بود درقلعهٔ مزبور همیشه عدهٔ‌کافی از قشون برای منع تاخت و تاز ترا کمه به‌خراسان ساخلو میشدو وضع طبیعی آن محل طوری است که‌بیکی از دربندها مشرف است و معدودی قلیل در آنجا میتوانند بالشکری بزرگ مقاومت نمایند نادر قلی که نادر شاه باشد طفل بود که‌پدرش از دنیا گذشت وچون حکومت این قلعه سالها از پدر بپسر میرسید عموی‌نادرشاه‌حکومت قلعه رابااین عنوان گرفت که‌بعدازرسیدن‌نادرقلی‌بسنّ‌رشد باو تفویض نماید ولی وقتی نادر قلی بسنّ رشد رسید عموی او بعذر اینکه هنوز جوان است ونمیتواند از عهده برآید باومداخله نداد وبطایفهٔ خود چنان وانمود که اوجوانی است تندخو وظالم وشایستهٔ‌حکومت‌نیست‌مگر آنکه‌بخواهند بجای ملایمت سختی ببینند. افشارها از عموی نادر قلی راضی بودند خواهش کردند بر ریاست آنها باقی بماندوچون کفایت وانصاف اورا دیده بودند ازترس اینکه‌مبادا وضع آنهابدترشودنخواستندببرادر زادهٔ‌او تمکین کنند.نادرقلی‌بتدلیس‌عموی‌خود از حق خود محروم ماند و بواسطهٔ رشد زیادوشوری که در سرداشت نتوانست با اینحالت درمیان اقوام خود زندگانی کند بشهر مشهد که معروف بمشهدامام علی

۱- James Fraser

رضا است رفته وداخل خدمت بیگلربیگی یعنی والی خراسان شدو به نیابت ایشیك آقاسی باشی معین گردید و در آنمقام طوری رفتار کرد که سرکردهٔ یکدسته سوار شدودرمدافعهٔ مکرر که از ترکمانها میشد چنان نظم ورشادت خودرا ظاهر ساخت که در ظرف مدت چند سال بمنصب مین باشی گری رسید و تاسن سی سال براینمقام باقی بود وهمیشه آثار شجاعت وعزم متین ازاو دیده میشد تمام دوستان وآشنایان اوورادوست ومحترم داشتندولی آنها که بااومأنوس نبودنداورا کناره جو تصورمی کردند وبااونمیجوشیدندا گرچه نادر مصم شده بود که هرگاه موقعی پیش بیاید کار خود را به اعلی درجه برساند ولی خیالات بلند خود را پنهان میداشت و مواظب بود مبادا چیزی ازاو ظاهرشود که اسباب حسد یاعداوت رؤسای او گردد وعلی الظاهر از مقامی که داشت اظهار رضایت میکرد تادرسنهٔ ۱۷۲۰ مطابق سنهٔ ۱۱۳۳ هجری که ترا کمه ناگهان با دوازده هزار سوار داخل خراسان شده و بنای قتل وغارت گذاشتند بیگلربیگی بیش از چهار هزارسوار و دو هزار پیاده حاضر نداشت که بمقابل آنهابفرستد صاحبمنصبان را بمشورت طلبید وباآنها گفت که اگرفوراً جلوترکمان گرفته نشود تمام خراسان را بحسب غارت خراب وتاراج خواهند کرد مردوزن واطفال را اسیر خواهند نمود واموال را بقدری که بتوانند بغارت خواهند برد و سرمن به بریدن خواهد رفت. صاحبمنصبان گفتندقشونی که حاضراست ابداً برای مقابله دشمن کافی نیست وبهیچوجه نمیتوان امید ظفرداشت و یقیناً اگر با این معدود قلیل اقدام بجنگ شود پادشاه مؤاخذه خواهد کرد که چرا قشون را بیمحا با بکشتن داده ایم، بیگلربیگی همینکه درآنها آثار اضطراب دید گفت من خود با قشونی که هست میروم و سعی خود را میکنم بیم خطر بهتر از آن است که آسوده بنشینیم وتماشا کنیم وتراکمه مملکت راخراب واهالی را اسیر کنند. نادرقلی در این شوری حاضر بود ولی در مقامی که داشت مأذون نبود قبل از آنکه ازهمگنان اوسؤال شود اظهار رائی بکند باوجود این برخاست واجازه طلبید که درا ینموقع رأی خودرا بعرض برساند. رخصت یافته گفت دشمن نزدیك است وقت گفتگو نیست چند روز دیگر رؤسای قشون باآنچه

حالا نمیخواهند اقدام کنند مجبور خواهند شد شجاعت آقا و رئیس ما که میخواهد شخصاً بمدافعه دشمن برود خیلی محل تحسین است ولی لزومی ندارد که ایشان خود را بچنان خطر بزرگ بیندازند زیرا که اگر اتفاقی برای ایشان بیفتد تمام مملکت از دست میرود رأی صواب آن است که خود در شهر مشهد بمانند و با آنقدر قشون که از اطراف میتوان جمع کرد بمحافظت شهر اقدام شود و فوراً قشون حاضر بمقابل دشمن مأمور گردد. معابر و دربند ها را سد کنند جلو دشمن را بگیرند تاقشون دیگر بامداد برسد و گفت که من بتجربه از شجاعت و رشادت قشونی که داریم اطمینان دارم و هر گاه بسر کردگی مأمور شوم بطوری یقین بغلبه دارم که ازسر خود التزام میدهم. بیگلربیگی بقدری از اظهار این خدمت خوشوقت شد که رأی سر کردگان دیگر رانپرسید و فوراً بنادر اینطور خطاب کرده گفت توهمیشه دراین مقامی که داشته چنان اظهار رشادت و کفایت کرده که از حسن رفتار آینده توبرای من شکی نیست والان تورا سرتیپ وسر کرده تمام قشون حاضر نمودم باید بعجله تمام بمقابله دشمن حرکت کنی و باترا کمه جنگ نمائی یا بهر تدبیر که صلاح بدانی جلو آنها را بگیری و حکم موقتی بسر کردگی نادرقلی در این مأموریت صادرشد و بیگلربیگی باوعده داد که اگراز عهده خدمت برآید بدربارعرض کند وامضای حکم خود رادر تفویض سر کردگی کل بنادرقلی تحصیل نماید. نوکرپیاده وسواره تمام از انتخاب نادر-قلی بسر کردگی مسرورشدند ولی صاحبمنصبان واغلب مین باشیها که برنادرمقدم بودند از اطاعت باوامتناع نمودند به بیگلربیگی عرض شد حکم کردآن صاحب-منصبان بمانند و نادرقلی هر کس را که میخواهد بجای آنها معین کند نادرقلی از صاحبمنصبان جزء بجای آنها که مانده بودند معین نمود وقشون درحرکت آمد و همه مانند سردارخود مصمّم بودند یا بردشمن غلبه کنند یا بدست دشمن کشته شوند. سر کرده ترکمانها چهارمنزل ازمشهد دوربود همینکه شنید قشون میآید سواران خودرا که برای تاخت و تاز به اطراف متفرق شده بودند جمع کرد نادر مستقیماً روبدشمن آمدوقتی رسیدید صفوف آراسته ومهیای جنگ هستند قشون

خود را بالای بلندی کشید وبآنها گفت از قشون ترکمان نیمی از پی آذوقه ودر محافظت اسرا واموال هستند بیش از شش یا هفت هزارسوار ندارند از یکدیگر بفاصله ایستاده اند که عدهٔ آنها بنظرزیاد بیاید اگرعددآنها دو مقابل هم باشد مرا باکی نیست چون مکرر رشادت و قوّت شما را دیده‌ام ویقین دارم که امروز بجد وجهد جان مال‌وآزادی هموطنان خود راخواهید خرید دراین بین تراکمه یك مرتبه بشدت‌حمله‌آوردند ایرانیان متابعت واقتدا بسردارخود کرده باکمال رشادت ایستادند.طرفین‌شجاعت نموده پای‌فشردند جنگی سخت‌وخونریزدرگرفت ومدتی غلبه هیچ طرف معلوم نبود بالاخره کوکب اقبال نادرطلوع کرد سر کردهٔ تراکمه بدست او کشته شد تراکمه روبفرار گذاشتند قشون نادرتا چند فرسخ آنها را تعاقب کرده و کشتارنمودند شش هزارنفراز ترکمان کشته شد و ازباقی نصف برنگشت تمام بدست اهالی اطراف و دهاقین کشته یا اسیرشدند. این‌فتح و فیروزی اسباب اقبال ونام نیك‌نادرشد همینکه بمشهد رسید بیگلربیگی باو گفت که از پادشاه سر کردگی کل خراسان رابرای تواستدعا کرده‌ام ولی شاه سلطان حسین که درآنوقت پادشاه ایران بود بسیارضعیف‌العقل وتن پروربود بخدمات نادراعتنائی نکرد ومنصبی راکه شایستهٔ نادربود بجوانی از نجبا داد که هیچوقت جنگ ندیده بوداین اسباب راسر کردگان معتبر که دروقت مأموریت‌نادرحضور داشته فراهم‌آورده بودنداگرچه خودشان ازمقابلهٔ ترکمان میترسیدند باوجود این‌ازرفتن نادربجنگ دلتنگ بودند چون دردربار‌وسایل داشتند وپادشاه بیقید بود غرض وعداوت خود را پیش بردند واین مرد شجاع راکه دوست وحامی در دربارنداشت مغضوب و معزول نمودند. نادراز این رفتارسخت برآشفت وبحضور بیگلربیگی رفت وباو گفت وعدهٔ شمابیحاصل بود بجای‌اینکه مرادرمقام ریاست مستقر کنید درازای خدمات معزول و مغضوب شدم جوانی بسر کردگی قشون مأموراست که باید بازنان درحرم زندگانی کند و چون این جوان نسبتی با شما دارد یقین‌است وعدهٔ راکه بمن‌فرمودید درحق او بعمل‌آوردید بیگلربیگی‌قسم یاد کرد که‌آنچه واقع شده است برخلاف میل او بوده و چون درحق نادر زیاده

اصرارو استدعا کرده بود ازجسارت نادر که خلف وعده باونسبت میداد برآشفت نادربرآنچه گفته بود اصرار کرد و بعضی عبارات نامناسب بزبان آوردبطوری که بیگلربیگی تحمل نتوانست کرد وحکم داد اورا بچوب بستند و زدند تا ناخنهای پای اوریخت واز خدمت بیرونش کردند .

مطالعه کنندگان تعجب نکنند از اینکه چگونه نسبت بیك صاحبمنصب بزرگ اینطورتنبیه جاری شده استچرا که درایران نسبت به اشخاصی که درجات عالیه دارند اگرطرف بیمیلی پادشاه واقع شوند همین رفتارمیشود وتمام نجبا هم اگرخلاف حکم رئیس خود را بنمایند ممکن است مورد همینگونه تنبیه واقع شوند نادرپس ازآنکه بیرون شد چون وسیله ودوستی دردربارنداشت از اینکه دوباره بمنصب برسد مأیوس بود باین خیال افتاد که بوطن اصلی مراجعت کرده ومیراث پدرخود را بدست بیاورد چون بآنجا رسید عمویش نسبت باومهربانی زیاد کرد مدتی با خویشان خود زندگانی نمود اما همینکه بخیال ریاست طایفه افتاد اول بملایمت درخلوت اظهار کرد وبعد سخت ایستاد وحق خود را خواست عموی اوسخت ایستاد وتن درندادونسبت بنادربطوربی اعتنائی وتحقیررفتار کرد. بستگان دیگرنادرهم بعموی اواقتدا کردند نادرباغیرتی که داشت نتوانست تحمل کند و بیچیزی و بینوائی او بجدی رسیده بود که برای قوت لایموت مجبوربقرض بود از اینحالت بستوه آمد وحق داشت زیرا که بپادشاه وممکلت خودخدمات بزرگ کرده وشایستهٔ احسان بزرگ بود بجای احسان عزل وتنبیه وسیاست دید وچون بخویشاوندان خود روآورد وحق موروث خود را خواست عموی او حق اورا ازاو باز داشت و کسانی که با اواز یك نسل بودند و بایستی دوست او باشند دشمنی ظاهرساختند وهیچ جهت نداشت جز اینکه اورا رشید وبا جرئت دانستند وازهر جهت ازخودشان بالاتردیدند نادردراینحالت افسردگی مصمّم شدآنچه رانمیتواند بخوشی بدستآورد بقوّت بگیرد با چند نفر مردان قوی که مثل او بیچاره و از جان بتنگ آمده بودند همدست شد و درسرراه قافلهٔ را زدند سه چهاربارامتعه گرفتند وبسهولت فروختند مبلغی برای مخارج یومیه منظورداشته بقیه رااسلحه

واسباب خریدند وهرچه مثل خود از جان به تنگ آمده پیدا کردند بدستهٔ خود افزودند دفعهٔ دیگربا قریب بیست وپنجنفر بکاروان تاختند وسی بارشتر و قاطرو امتعه و آذوقه گرفته بمیان کوهها بردند در آنجا با اشخاصی که پنهان نزد آنها میآمدند امتعه رابا اسلحه وآنچه لازم داشتند عوض میکردند باینطورمدتی راه‌زنی کردند اسلحه و ملزومات گرفتند و مردان دیگر که اغلب از قشونی بودند که با نادرخدمت کرده بودند برعدهٔ خود افزودند تا شمارهٔ آنها بپانصد نفررسید همه مردان قوی وبا اسلحه واسب وحشت درتمام آن صفحات افتاد از اهالی خراج خواستند چون امتناع نمودند اول آنها را تهدید کرده بعد اموال آنها را بغارت برده وخانه‌های آنهاراآتش زدند این نکته رالازم‌است بمطالعه کنندگان بگوئیم که نادر نمیتوانست مدتی براین منوال حکومت کند و البته قشون پادشاه او را تعاقب کرده و مغلوبش مینمودند ولی دراینوقت دولت ایران مشغول جنگ بود افغانها بریاست پسرمیرویس اصفهان راگرفته وتمام صفحات جنوب شرقی ایران را به اطاعت آورده بودندعثمانیها بصفحات‌مغربی‌داخل شده واغلب جاهارامتصرف بودند وروسها گیلان و جاهای دیگر در سواحل بحر خزر بتصرف آورده بودند برای‌شاه طهماسب دوسه ایالت بیش باقی نمانده وازهمه طرف محصور دشمن بود قشونی نداشت که‌بدفع نادر بفرستد اهالی هم میترسیدندبااو مقابله نمایند نادرهم آنچه برای خود وهمراهانش لازم بود میگرفت وزندگانی میکرد در این‌اوقات شاه‌طهماسب بسیف الدین بیك یکی‌ازسرکردگان قشون که رئیس طایفهٔ بزرگ موسوم به بیات بود متغیر شد وخواست اورا بکشدسیف‌الدین بیك‌خبر یافت‌شبانه باهزار وپانصد نفرازبستگان‌خودازاردوفرار کردوچون مأمنی‌نداشت نزدنادرقلی رفت وباوملحق شد عدهٔ قشون وهمراهان نادر بدو هزار رسید و اسباب وحشت و خرج زیاد از برای اهالی آن صفحات گردید عموی نادر از قوّت برادرزاده خود که‌بیش‌ازسی فرسخ بااومسافت نداشت اندیشناك‌شد که‌مبادا براوبتازدلهذاکاغذی بنادر نوشت وباوتکلیف کرد که اگر تسلیم‌شودوبخدمت پادشاه برود ازتقصیرخود او و همراهانش خواهد گذشت نادر از این تکلیف خوشوقت گردیده بعموی خود

نوشت که اگر بتواند رقم عفو آنها راصادر نماید در قبول این تکلیف حاضر است بنابراین عموی‌نادردرعریضهٔ بشاه‌طهماسب نوشت وواسطهٔ‌برادرزادهٔ خودرا کرد .

پادشاه اول راضی‌نشد که شخصی را که مصدر چنان اعمال و تقصیرها شده بودببخشدولی‌تفصیل رفتارناشایستهٔ که‌درمقابل‌خدمات سابقاً بنادر شده واوبرای حفظ خود مجبوربراه‌زنی گردیده‌بودبعرض رسید و گفته‌شد که نادرصاحبمنصب رشیدی است وقشون اوبکار خواهد آمد و وجود چنان شخصی لازم است پادشاه قبول کردوفرمان عفو نادر را بعموی اوفرستاد واونیز فوراً بنادر تبلیغ نمودنادر باسیف‌الدین بیك و صد نفر سوار زبده به کلات آمد عموی او باکمال مهربانی پذیرائی کردروز دیگر مهمانی شایستهٔ‌برای اووهمراهانش‌فراهم آورد وخواست تاسه‌روز آنها را نگاه دارد و تصور خیانتی از طرف برادرزادهٔ خود نمیکرد ولی نادردرخیال‌انتقام بودومیخواست صدمهٔ را که عمویش باورسانیده وحق‌اوراتضییع کرده‌و در بیچارگی او را حقیر شمرده بود تلافی کند برای اجرای این قصد با همراهان خود گفتگو کرد و قرار داد که پانصد نفر از کسان او یکروز بعد از خودش حرکت کرده درنزدیك‌قلعهٔ کلات که کوهساراست‌پنهان بشوند ودرهمان شب تهیهٔ که‌لازم بوددیده‌شددوساعت‌ازنصف‌شب گذشته‌نادربکسان‌خود که‌درمیان قلعه بود حکم کرد بسر قراولها ریختند بعضی را کشته وبعضی را گرفتار کردند نادر باطاق‌عموی خود رفت اورا کشت‌وکلیدهای‌قلعه‌رابرداشت‌دروازه‌هارابازوآن پانصد نفر راکه منتظر اشاره بودند داخل قلعه نمود کسان عموی نادر که غیر از قراولهایکصد وهشت نفر بودندمتوحش گردیدندولی‌چون کسان نادر درب منازل آنها راگرفته بودند مقاومت نتوانستند نمود وسر تسلیم پیش آوردند روز دیگر اسلحه آنها گرفته خود آنها مرخص شدند دراینموقع‌خون زیادی نریخت بیش ازپانزده تابیست نفر کشته نشد نادر فوراً آدم فرستاد بقیهٔ همراهان خود راکه در کوه بودنداحضار کردچند روزه‌باوملحق شدنداینواقعه‌درسنهٔ ۱۷۲٦مطابق‌سنهٔ ۱۱۳۹ هجری تقریباً شش‌سال‌بعد از آنکه نادررادرمشهد ازخدمت پادشاه معزول کردند اتفاق افتاد .

نادر باین تدبیر که مشعر از خوش طینتی نیست اولا از عموی خود انتقام کشید ثانیاً تمام اقوام‌خودرا که اغلب درشهر ودهات نزدیك کلات سکنی‌داشتند بقید اطاعت آورد ولی به هیچ یك از آنها آسیبی نرساند بلکه مهربانی و ادب نسبت بآنها کرد معدودی‌با کمال رغبت داخل‌خدمت اوشدند وهنوزهم بااوهستند و بمناصب بزرگ رسیده اند چند ماه در آنجا با کمال اقتدار حکمرانی کرد تا قریب بیست‌فرسخ از اطراف بقدری که میخواست مالیات میگرفت شاه طهماسب کاملا ازاعمال نادر مطلع بود و کمال تغیر را داشت ازاینکه در مقابل عفوی که از جرایم سابق اوشده بود اینحرکات ازاوصادر شده عموی خودرا بقتل رسانیده‌و قلعهٔ محکمی‌را بتصرف آورده که دفع او از آنجا جز بقوّت قشون بزرگی‌ممکن نخواهد بود ولی چون امور سلطنت در تنزل بود وهمه روز علامت خرابی ظاهر ترمیشد از طرفی‌قشون‌عثمانی وازطرفی‌افغانها شاه‌طهماسب‌را محصور کرده بودند بهتر دانست نادررا بامداد خود بخواهد وبواسطهٔ فرستادن قشون بدفع‌نادرازقوت خود نکاهد بنابراین بنادراطلاع داده شد که‌اگر اطاعت کند وبدربار بیاید کمال مرحمت درحق‌اِومبذول خواهدافتاد و بمنصب مین باشی گری منصوب خواهد شد تقصیرسیف‌الدین بیك‌نیز بخشیده وهمین‌منصب باومرحمت خواهد شد. نادرقبول تکلیف کرده یکنفر ازصاحبمنصبان خود را با پانصد نفر بحکومت کلات گذاشت وخود با بقیهٔ همراهان بحضور پادشاه آمد پادشاه در اول نادر را برای آنچه از او صادر شده بود توبیخ کرد ولی بنادر و اتباع او فرمود از تقصیر شما گذشتم و یقین دارم که رفتار آیندهٔ شما تلافی اعمال گذشته راخواهد نمود نادر بقدری که توانست عذر تقصیرخواست وبدرفتاری حکومت خراسان رانسبت بخود عرضه کرد که بعد ازجنگ‌با تراکمه وغلبهٔ‌برآنها درعوض تلافی‌خدمت، اوراازخدمت خارج نمودند و صدماتیرا که ازعمو واقوام او باو رسیده بود و اورا برای تحصیل معاش‌مجبور براه زنی کرده‌بود عرضه داشت‌و گفت حال که مرحمت ورأفت‌ملوکانه شامل حال من شده امیدوارم کــه خـود را شایستهٔ ایـن مرحمت بنمایم چون در آنوقت برای نــادر موقع زیاد بود که رشادت وتدبیر خود راظاهر سازدچندی

نگذشت که منظور نظر پادشاه وتمام قشون شد .

عثمانیها که قبل از ورود نادر همیشه درجنگ غلبه میکردند و گویامصمم بودند که دمار از روزگاد ایرانیـان برآورند و مملکت رامیان خود وافاغنه که با آنها مصالحه و عهد دوستی بسته بودند تقسیم نمایند حالا با آنکه چند مقابل ازقشون ایران بیشتربودند مکرر مغلوب و کشته میشدند درتمام‌جنگها و معارك نادر اگر چه منصب بزرگی نداشت پیش جنگ‌بود تااینکه بالاخره پادشاه اورا بدرجهٔ‌سرتیپی رسانید و دونفر از صاحبمنصبان معتبر برای اینکار معزول کرد در اینمقام نادر اغلب اوقات میتوانست بحضور پادشاه برودچندی نگذشت که خودرا مودر مرحمت خاص نمود کسی که درمقابل نادر بود واعتباری داشت فتحعلیخان قاجاربود. نادردرظاهر بااواظهار کمال‌دوستی‌میکردولی‌باسباب‌چینی‌هواخواهان‌نادر پادشاه فتحعلیخان‌را بمقام‌تحقیق آوردوازوضع‌قشون سؤال کردنادر حضورداشت عرض کرد که من‌مدتی‌است‌از اغتشاش‌کاری که میشود مطلع‌هستم‌واگر ترتیبی‌تازه درادای حقوق‌قشون‌ونظم آن‌داده‌نشود تمام‌فراری خواهندشدوحالا هم‌از نرسیدن حقوق‌خودوازاینکه باسامی‌مختلف‌از آنها کسرمیکنندشکایت دارندپادشاه‌نسبت‌به فتحعلیخان بشدّت متغیّر شدو گفت اگر آنچه عرض شده‌است راست باشد حکم بقتل اوخواهد فرمود .

فتحعلیخان نتوانست دفع اتهام از خود کندمعتذر باین شد کـه‌آنچه رسم بوده ودیگران قبل ازاین کرده‌انداو نیزمعمول داشته پادشاه‌همانجا حکم‌بکشتن او کرد و نـادر را بسرداری کـل معیّن‌نمود نادر بدون اینکه موافق رسم آنوقت اظهار عدم لیاقت وقابلّیت کرده و استدعا نماید اورا معذوربدارند فوراً قبول کرد اینفقره درسنهٔ ۱۷۲۸ مطابق سنهٔ ۱۱۴۱ هجری یکسال بعد از آنکه پادشاه نادر رابخشیده‌وداخل‌خدمت کرداتفاق‌افتاد نادر پس‌از وصول باین مقام بلند چنان‌هنر و کفایت بی‌اندازه بیش ازپیش‌ظاهر ساخت که پادشاه‌امورقشون را کلا باوتفویض کرد وهیچوقت درآنچه راجع بقشون‌بود مداخله‌نمینمودنادر بحسب‌این‌اعتمادی که بآن شده بود مصمّم گردید بـاصلاح امـور قشون بپردازد کسانی را که گمان

میکرد باودلبستگی ندارند بیرون کرد و کسانی را که باو مایل بودند بجای آنها گذاشت هر وقت که پول بدست او میرسید حقوق سرباز را بدست خود میداد و لباس آنها را بهمان قیمت که تمام میشد با آنها محسوب میداشت بدینواسطه عموم نوکر را رو بخود کرد بعد از آنکه آنچه میخواست شد جز مقابله و دفع دشمن خیالی نداشت ولی قشون او که بیش از پانزده تا بیست هزار نبودند برای حملهٔ بعثمانیها کافی نبود اما بقدری بحملات مختلف از اطراف بآنها زحمت رسانید که عثمانیها جرئت بیرون آمدن از اردوی خود نداشتند و بالاخره نزد شاه طهماسب فرستاده تکلیف کردند که اگر جاهائی که متصرّف اند بآنها واگذار شود مصالحه کنند و ایران را بحال خود بگذارند ممالك خود را از افغان پس بگیرد شاه طهماسب جوابی داد که در اینباب ملاحظه خواهد شد وعجالتاً متارکه باشد تا جواب بعضی اظهارات دولت ایران از جانب سلطان عثمانی برسد عثمانیها قبول کرده و قرار دادند زد وخوردی نکنند تا احکام از باب عالی صادر گردد وحدود قشون آنها از یکطرف در همدان و از طرفی در تبریز و اردبیل قرارداده شد شاه طهماسب سفیری به اسلامبول فرستاد با بعضی تکالیف که قراری فیمابین داده شود ولی تکالیف چنان بودند که میدانست قبول نخواهد شد و ضمناً بسفیر مزبور سپرد که بعذر ناخوشی بطوری که اسباب سوء ظن عثمانیها نباشد در راه معطّل شود وورود باسلامبول بتأخیر بیندازد مقصود شاه طهماسب دفع الوقت بود و میخواست فرصتی یافته بخراسان برود ملك محمود حاکم مشهد را که در این اغتشاشها یاغی شده وادعای سلطنت میکرد دفع نماید بحسن کفایت وشجاعت نادر ملك محمود را گرفتار واموال اورا ضبط کرد و از آنجا با دوازده هزار سوار بعزم تأدیب ابدالی افغان حرکت کرد ابدالیها در زمان شاه سلطان حسین هرات را گرفته وحالا در تهیّه بودند که با قشون زیادی داخل خراسان شده ومشهد را محاصره نمایند سه منزل اینطرف هرات با افاغنهٔ ابدالی که سی هزار سوار داشتند تلاقی شد از آنجا که ابدالیها از افاغنه قندهار که بتسخیر اصفهان آمده بودند بشجاعت معروف بودند پادشاه از جنگ میترسید ولی نادر که در رشادت نظیر نداشت پادشاه را اطمینان داد و گفت غلبه

و نصرت بسته به ثبات وحرکت قشون است نه بزیادتی عدد و این هر دو صفت در قشون پادشاه موجود است این را گفت و صفوف را آراست و بقشون خطاب کرد که نتیجهٔ شکست در این جنگ انهدام ایران است و اگر غلبه نکند تمام با اولادواخلاف خود بقید اسیری وعبدیّت دائمی خواهید بود همگی باظهار شوق صدا بلند کردند افاغنهٔ ابدالی که در مقابل صفوف آراسته بودند صدای آنها را شنیده آنها نیز فریاد کشیدند وباغضب تمام بایرانیان تاختند نادر قشون خودرا درحالت اجتماع نگاه داشت وازبلندی که بود به شلیك توپهای کوچك صحرائی فرمان داد عدهٔ کثیری از افاغنه بخاك افتادند صبر کرد تادشمن بفاصلهٔ چهل پنجاه ذرع رسید آنوقت فرمان شلیك تفنگ داداز افاغنه چنان کشتار شد که مجبور بمراجعت گردیدند وقشون ایران فرصتی یافته تفنگهارا دوباره پر کردند خلاصه بعداز حملات چند که ایرانیان باشجاعتی تمام مقاومت نمودند جنگی سخت در گرفت و نادر در آن جنگ رشادتی بی اندازه بظهور رسانیدا گرچه همه جا پیش جنگ بودولی چنان متوجه اطراف بود که بهرجالازم میدید بوقت امداد میرسانید بالاخره افاغنه بکلی مغلوب وپنجهزار نفر از آنهااسیر وپانزده هزار کشته وزخمدار شدند از ایرانیان بیش ازهزار وپانصد نفر کشته نشد بعدازاین جنگ بسمت هرات قشون کشید وچندماه بمحاصرهٔ آنجاپرداخت تا دشمن سراطاعت وانقیاد پیش آورد مبلغی نقد تسلیم ومبلغی مالیات سالیانه قبول کردند بشرط آنکه پادشاه حاکمی از طایفهٔ خودشان بر آنها بگمارد این شرط قبول شد همگی به اطاعت قسم خوردند واز آن ببعد رعیّت ایران محسوب شدند پادشاه همراه قشون بود ولی فرمان نمیداد خود عزیمت مشهد کرد ونادر حسب الحکم ازعقب آمد در ماه اوت سنهٔ ۱۷۲۹ مطابق سنهٔ ۱۱۴۲ هجری بمشهد رسید درهمانوقت خبر رسید که اشرف افغان که بجای محمود پسر میرویس دراصفهان بود باقشونی در تهیهٔ آمدن است. اشرف بعد از آنکه خبر فتوحات نادر راشنید خیال کرد که اگر بنادر فرصتی بدهد تا قشون خود را بیفزایـد در مخاطرهٔ عظیمی خواهد بود لهذا مصمّم شد که در اول کار اورا تمام کند و درماه سپتامبر سنهٔ ۱۷۲۹ مطابق سنهٔ ۱۱۴۲ هجری با سی هزار قشون از اصفهان حـرکت کرده وعـازم خراسان گردید این خبـر شاه

طهماسب ونادررا بوحشت انداخت‌ولی قشون‌او هنوز از اثرفتوحات‌اخیرین مغرور وبمقابلهٔ دشمن مشتاق بودند نادراز اینحالت‌قشون خوشحال بود بخصوص بواسطهٔ اینکه امید افزودن سپاه نداشت‌از آنجا که جنگی‌سخت درپیش بود کسی‌داوطلب وداخل قشون نمیشد معهذا باستثنای ساخلو مشهد شانزده هزارقشون حاضر کرده وحرکت نمود منزل بمنزل‌بدامغان آمدند ودرآنجا محل مناسبی انتخاب نموده منتظرورود‌دشمن گردیدهمینکه‌اشرف آمدونادررا درچنان‌موقع‌خوب‌دیدنخواست باوحمله کندولی صاحبمنصبان اورأی دیگرزدند و گفتند که‌اگراز جنگ احتراز کنند دشمن بسهولت غالب خواهد آمد زیرا که اهالی اطراف تصور خواهند کرد که افاغنه از مقابلهٔ با ایرانیان میترسند بر افاغنه خـواهند شورید و راه آذوقه برآنهاخواهند بست اشرف گفت بهتر است رو بمشهد برویم و با نادر بجنگیم از این رأی نیز انحراف ورزیدند وفرمان جنگ داده‌شدنتیجهٔ جنگ خطای صاحب منصبان افغان‌راثابت کردایرانیان باچنان موقع خوب بکلی غالب آمدند اگرچه بیش از چهار هزار نفر از آنها کشته شد از افاغنه دوازده هزار بقتل رسید و بهترین صاحبمنصبان آنها در آن‌ضمن بودبعداز این شکست اشرف‌بجانب‌اصفهان معاودت نمود بیش از یك ثلث قشون بااو باقی نماند عدهٔ کثیری بخصوص ایرانیان که در خدمت او بودند بعد از آن جنگ فرار کردند شاه طهماسب که در این جنگ حاضر بود رفتار و شجاعت سردار خود را برأی العین میدید باو گفت کـه هیچ‌جایزه لایق قبول تو جز اسم خود ندارم‌و حکم کرد که‌نادررا‌طهماسب‌قلیخان بخوانند. (وازاین ببعد تاوقتی که‌بسلطنت میرسددراین‌تاریخ‌اسم نادر را طهماسب قلیخان ذکرخواهیم کرد) طهماسب قلیخان‌بعد از آنکه قشون قدری در دامغان آسودبسمت اصفهان‌حرکت‌نمودافاغنه‌چون نزدیك شدن اوراشنیدنداز قلعجاتیکه درآنجاساخلو داشتند روباصفهان فرار کردند دراغلب جاها ایرانیها از آنهابسیار کشتند وهمه‌جا اظهار انقیاد بشاه طهماسب نمودند وهرچه توانستند جمعیت ونقد برای طهماسب‌قلیخان فرستادندبطوریکه وقتی بکاشان که‌در چهار منزلی اصفهان

است رسید قشون بیش از چهل هزار سواره و پیاده بود افاغنه در شهر آذوقه زیاد جمع کرده و مصمّم بودند که تاجان دارند در دفاع بکوشند ولی سردار آنها اشرف صلاح چنان دید که قبل از آنکه محصور شود جنگ دیگری بکند بنا براین بقدری که توانست قشون مهیا کرد بقدر سی هزار از افغان دره گزی و هزاره و ایرانی و غیره بیشتر حاضر نتوانست نمود بمورچه خورت که قریب ده فرسخ از شهر مسافت دارد حرکت کرد و در آنجا اردو زده منتظر ورود طهماسب قلیخان شد چون طهماسب قلیخان بآن زودی که منتظر بود نرسید فرصتی یافته دست انتقام بروی ایرانیها که در اصفهان و اطراف بودند گشود اول حکم کرد تمام اعیان را بکشند و بعد هر کس را که در کوچه‌ها ببینند بقتل برسانند در مدت بیست روز یکنفر مرد ایرانی دیده دیده نمیشد مگر زنها که برای تحصیل قوت و آذوقه بیرون میآمدند آخر طهماسب قلیخان بمورچه خورت رسیده با افاغنه جنگید و ظفری نمایان یافت هفت هزار نفر از افاغنه کشته شد اشرف بشهر اصفهان پناه برد در آنجا با اتباع خود مصلحت بینی کرده و مصمّم شدند که تمام اهالی را بقتل برسانند و عمارات و خانه‌ها را آتش بزنند و بعد از آن با آنچه از اموال که حمل توانند کرد از اصفهان حرکت نمایند هنوز این قصد وحشیانه بمقام اجرا نیاورده بودند که جاسوسان اشرف خبر فرستادند که قشون ایران بسمت شهر در حرکت است اشرف همینکه این خبر را شنید اتباع خود را بعمارت خواست و حکم کرد از نقدینه که در آنجا مبلغی گزاف بود بار کرده و با او ببرند چون مفرّ جز فرار برای آنها نبود چنان در اجرای حکم تعجیل کردند که دو ساعت از ظهر گذشته یکنفر افغان در شهر دیده نمیشد ایرانیها که پنهان بودند بیرون آمده و شروع بغارت خانه ها نمودند جمع کثیری از دهقانهای اطراف هم بشهر هجوم آوردند که قسمتی از غنیمت ببرند ولی هزار و پانصد نفر از قشون طهماسب قلیخان رسید و جمعیت اوباش ناپدید شدند صاحبمنصبان داخل عمارت شده قراول بدروازه‌ها گذاشتند روز بعد که در ماه نوامبر سنهٔ ۱۷۳۰ مطابق سنهٔ ۱۱۴۳ هجری بود طهماسبقلیخان با تمام قشون وارد اصفهان شد و در آنجا بتهیهٔ لباس برای قشون پرداخت و اموال منهوبه را از اهالی گرفته بقشون تقسیم نمود جمعی از اینکه

بتعاقب افغانها نشتافت تعجب داشتند ولی چند روز بعد جهت آن معلوم گردید شاه‌طهماسب سه‌هفته بعد وارد شد بعد از ورود او طهماسبقلیخان صریح گفت که اگر قدرت‌کامل‌باوداده نشود که درهرجا آنچه لازم است‌از مالیات برای مخارج قشون بگیرد از ریاست استعفا کرده وبولایت خود مراجعت خواهدنمودچرا که یقین داشت کسانی که باید تهیّه و اسباب باو برسانند غفلت خواهند کرد و تمام تدابیر او بهدر خواهد رفت .پادشاه را این تکلیف خوش نیامد و باینخیال افتاد که‌طهماسبقلیخان‌رامعزول کندولی‌دیگری‌را که قابل‌باشد بجای اوبگذارندندید از بعضی از رؤسای قشون استمزاج کرد همگی را بر این عقیده یافت که عجالتاً بهتر است بااو همراهی‌شودتاهروقت موقعی بدست بیاید که خدمات او انقدر لازم نباشد سزای جسارت‌اوداده شودونیز گفته شد که‌دراینوقت‌قشون‌بریاست دیگری راضی نخواهد شد بالاخره پادشاه تکلیف طهماسبقلیخان را قبول کردولی با کمال کراهت زیرا که درتفویض‌چنان قدرت واقعاً تاج وتخت راازدست دادسهل‌است باین اکتفا نکرده امتیازات دیگری بران افزود اورا سردار کل و بیگلربیگی خراسان کردوعمهٔ خودرا باو تزویج نمود بعد ازظهور این مراحم طهماسبقلیخان اظهار جان نثاری درخدمت مینمود وبرای اینکه صداقت خود را بعالم ثابت‌نماید وسط زمستان با قشون به تعاقب افاغنه حرکت کرد افغانها چون دیدند بعد از حرکت کردن از اصفهان کسی دنبال آنها رانگرفت زمستان را در شیراز توقف کرده‌وآن مملکت‌رابه‌انواع بد تاراج وخراب کردند سه‌هزار ازقشون طهماسب قلیخان درراه‌ازسختی فصل تلف شدند ولی‌چون حرکت روبجنوب بود روزبروز هوا معتدل‌تر میشدهمین که قشون ایران‌نزدیك‌شیرازرسید اشرف‌اتباع اوبیرون آمده ویکبار دیگرمصمّم شدند که بخت خود را در جنگ بیازمایند چند ساعتی سخت کوشیدندو بالاخره منهزم‌شده‌بیشتر خزانه وعیال‌واطفال خودرا بجا گذاشته فرار کردند و قسمتی قوی از قشون ایران بتعاقب آنها مأمور شد جمعی ازآنها اسیرو گرفتار شدند اشرف باهزاروپانصدنفرمستقیماً روبقندهارآورددرراه‌جمعیت از دوراومتفرق شد صد نفر بیش بااو نمانده بود که دستهٔ از بلوچ ناگهان براو

حمله بردند با این معدود قلیل دلیرانه و از جان جنگید چون عدد دشمن غالب بود خود وهمراهانش را پارچه پارچه کردند طهماسبقلیخان یکماه درشیرازماند واز آنجاقصد همدان نمود تا همدان وسایرجاهای مملکت را که عثمانیها در این اغتشاشها گرفته بودند بتصرف درآورد چون بهمدان رسید عبدالله‌پاشا باتمام‌قشون با او مقابله نمود عاقبت مغلوب گردیـد و بکرمـانشاهان گریخت طهماسبقلیخان تعاقبش کرد و دومرتبه مغلوبش ساخت چند روز در کرمانشاهان ماند ساخلو در آنجا گذاشت ورو به‌تبریز درحرکت آمد تبریزرا که موقع مهمی بودمتصرف‌شد و قسمتی قوی از قشون به اردبیل‌فرستاد دشمن خبر آمـدن قشون شنید آنجا را گذاشت ورفث عثمانیهاچون چنین دیدند مهلتی خواستندطهماسبقلیخان از آنجا که‌طایفهٔ ابدالی هرات مجدداً شوریده‌ولشگری قوی آراسته بودند بسهولت قبول کرد جاهائی‌را که گرفته‌بودمستحکم کرده‌ساخلوکافی در آنها گماشت‌وروبه‌هرات آورد وبعد ازشکست‌ابدالی هرات رامحاصره نمود چون قلعه‌بسیار مستحکم بود بر آنجا دست نیافت‌تا بواسطهٔ قحط وغلااهالی‌تسلیم شدند طهماسب قلیخان‌حاکم ورؤسا رابقتل‌رساند وجمعیتی ازایرانیان‌درآنجا سکنی دادساخلودرآنجا گذاشت وروبمشهد تاخت درضمن این احوال شاه طهماسب که دراصفهان بود شنید دولت عثمانی ازاسلامبول وجاهای دیگر قشون بحدودایران میفرستد بیست هزارلشگر جمع آورد و روبه تبریـز حرکت کرد قشون ساخلو تبریز را که طهماسبقلیخان گذاشته بودبخود ملحق کرده بایروان رفت در آنجـا دستهٔ از قشون‌عثمانـی را شکست داده بمحاصره‌قلعه بپرداخت چون نتوانست آذوقه بقشون برساند مجبور بمراجعت تبریز شد از آنجا بخیال رفتن کرمانشاهان افتادولی احمدپاشا باسپاهی قویتررسیدوبالمرّه‌مغلوبش‌ساخت‌چندروزبعد ازجنگ پاشا پیغام داد که از جانب سلطان‌اذن‌دارد‌مصالحه‌نمایدشاه‌تکالیف‌احمدپاشارابسهولت‌قبول کرد تکالیف‌این بود که‌طرفین هرجا راکه‌درآنوقت‌داشتندمتصرف شوندطهماسبقلیخان ازشنیدن‌این مصالحه زیاد برآشفت بپادشاه‌وچند نفر ازاعیان نوشت که بزودی بحضور ملوکانه خواهم آمدولزوم‌فسخ‌این مصالحهٔ ننگ‌آمیز راثابت خواهم کردبنا براین در ماه

اوت سنهٔ ۱۷۳۲ مطابق سنهٔ ۱۱۴۵ هجری با کمال عجاله از مشهد بیرون آمد و با تمام قشون خود که بیش از شصت هزار مرد جنگی منتخب بودند باصفهان رسید بحضور پادشاه رفت و گفت اول باید کسانی را که بقبول مصالحه و چنان فضیحت بزرگ رأی داده‌اند عبرت دیگران ساخت وپس از آن بسختی بادشمن جنگید ولی پادشاه میل بشکستن مصالحه که باعثمانیها کرده بود نداشت پس از آن طهماسبقلیخان بپادشاه گفت که اغلب اهالی دربار بامن دشمن هستند و مساعی بودند که پادشاه را بکشتن من وادارند پادشاه اصرار کرد براینکه اطلاعات او خطاست طهماسبقلیخان فوراً دستهٔ مکتوب درمقابل پادشاه گذاشت و گفت مطالعهٔ این مکاتیب برپادشاه معلوم خواهد کرد که من حق دارم برجان خود بترسم این بگفت و بیرون آمد مکاتیب مزبور را چند نفر از نجبای دربار بطهماسبقلیخان نوشته بودند و از اعمال و خیالات یکدیگر باو خبر داده و از یکدیگر بدنوشته و از گفتگوهائیکه درحضور پادشاه شده بود باو اطلاع داده بودند از عدم لیاقت پادشاه نیز شرحی نوشته و در خیرخواهی نسبت به طهماسبقلیخان مبالغه کرده بودند پادشاه از خواندن این نوشتجات متعجب شد و خیانت را بزرگتر وشایعتر از آن دید که بتوان مجازات داد مگر آنکه بخواهد بیشتر از نجبای در بار را بقتل برساند لهذا کاغذ هارا پاره کرد و بهتر دانست صبر کرده در موقعی مناسب ترسزای خیانت آنهارا بدهد طهماسبقلیخان که باقشون خود در بیرون دروازه اردوزده بود انتظار داشت ببیند اثر این مکاتیب در خیال پادشاه چه خواهد بود چون دید اعتنائی نکرد رؤسای قشون خود را جمع کرده آنچه را گذشته بود باآنها درمیان نهاد همگی بااو دراین عقیده متفق شدند که پادشاه خیال دارد او و دوستان او را بقتل برساند و قشون را متفرق کند و مصالحهٔ ننگ آمیزی که با عثمانیها کرده است مخصوصاً برای این است که فرصت و موقع یافته خیال خودرا بمقام اجرا بیاورد .

طهماسبقلیخان بآنها گفت که حالا چارهٔ خلاصی من و شما این است که پادشاه را معزول کنیم وپسرش را بجای او بتخت بنشانیم باین وسیله بهانهٔ خوبی در دست خواهیم داشت که بادولت عثمانی نقض مصالحه نمائیم صاحبمنصبان باا و همرأی شدند و این قصدرا از اینقرار مجری داشتند .

طهماسبقلیخان پادشاه‌را بسان قشون دعوت کرد پادشاه باردو آمد از حالت قشون‌وازمشق آنها زیاد مسرور شده وازسردار آنها در میان جمع تمجید کرد وقتی که‌پادشاه از میان صفوف میگذشت بعضی از صاحبمنصبان جزو و سربازها بآوازبلند عرض کردند که اگر پادشاه رابما فرمایشی باشد از جان و دل اطاعت کنیم اینحرکت‌اول اسباب تعجب نادر شد ولی چنانکه عادت او بود فوراً خاطر خود راجمع کرد وازپادشاه استدعا نمود که بآنها بگوید تکلیف شما این است از طهماسبقلیخان که‌سردار کل‌است اطاعت کنید پادشاه خواهش اورا پذیرفت وبعد بچادرسردار بجشنی که فراهم بودرفت آنجا در شراب افراط کردو گویا دواهای مخدرهم درآن ممـزوج بود که‌در روی مسند بخواب رفت طهماسبقلیخان حکم کرد پادشاه رابسرائی که‌درباغ هزار جریب بود ببرند همراهان پادشاه‌بر خلاف طهماسبقلیخان‌ایستاده گفتند که‌ماهمینجامواظب‌پادشاه‌خواهیم‌بودطهماسبقلیخان آنها را تهدید کرد خواستندفرار کنند قراولهاآنهارا گرفته بحبس انداختندبعد ازآنکه‌طهماسبقلیخان پادشاه‌را گرفت وقراول براو گماشت بچادر خود بر گشت درآنجااغلبی ازصاحبمنصبان که ازمشاهدهٔ این‌احوال مرده بودند حاضر بودند از آنهاپرسید باپادشاه‌چه‌باید کرد درجواب گفتند جز آنچه شده‌است‌هیچ نباید ولی طهماسبقلیخان آنهارا متقاعد کرد کـه لازم است اورا درجای دور دستی محبوس نمایند بنابراین سه‌روز بعد با شش هزار نفر اورا تحت الحفظ بمازندران فرستاد قلیلی ازاین اشخاص ایرانی و اغلب افغان و سنّی بودند بعد از گرفتن پادشاه یك دسته قوی‌ازقشون بشهر فرستاد .

عمارت‌سلطنتی‌را گرفته‌دردروازه‌هاوشوارع‌عام‌قراول گماشتند روزبعد قبل ازطلوع طبق‌زدند واعلام کردند که هر کس ازخانه‌خود بیرون بیاید کشته‌خواهد شدولی وقت‌ظهر چون دیدندکارسهل وآسان است‌حکم شد که هر کس بکار خود مشغول شود و بطور معمول بیرون بیایند ایرانیها قلباً زیاد محزون بودندو تصور میکردند پادشاه کشته شده‌همینکه‌فهمیدند زنده است باین‌امیددل خوش داشتند که‌قشون برای حفظ او خواهد شورید روز بعد ازآن روز که پادشاه‌را بیرون

فرستادند طهماسبقلیخان باحشمتی هرچه تمامتر بسرای سلطنت رفت تمام صاحب منصبان نظامی همراه بودند حکم کرد پسر پادشاه را از سرای بیرون آوردند در گهواره بروی تخت گذاشتند تاج سلطنت را بالای سراو و شمشیر و سپر را بپهلوی او نهادند وبعد برسم شایان او را بسلطنت باسم شاه عباس سیم خطاب کردند اول طهماسبقلیخان بقرآن قسم یاد کرد که بصداقة خدمت کند دیگران نیز همینطور معمول داشتند بعد از این تشریفات ریشخندی طهماسبقلیخان درعمارت ماند تاکار گذاران بامور پایتخت گماشت وحکام ولایات را که بآنها اعتماد نداشت تغییر داد بعد باقشون خود رو بعثمانیها آورد چند منزل ببغداد مانده با احمد پاشا که سپاهی بیشمار همراه داشت مقابل شد و شکست فاحش باو رسانید بعد ببغداد رفت و شهر را محاصره نمود قشون ساخلو بغداد زیاد بود مدتی مدید شهر را حفظ کردند ولی قحط سخت در میان آنها افتاد و نزدیك بود تسلیم شوند طوپال عثمان پاشا سرعسکر باچند پاشای دیگر وقشونی کثیر که با خدمه وغیره بیش از دویست هزار بود رسیدند طهماسب قلیخان مجبور شد از محاصره دست کشیده باآنها بجنگد قشون ایران که درآنوقت صد و بیست هزار بود چنان باقهر وغلبه حمله بردند وبطوری قدم فشردند که نزدیك بود عثمانیها را از پیش بردارند در این بین اسب طهماسبقلیخان گلوله خورد مدتی پیاده جنگید تا اسب باو رسید بیرق دار خیال کرد کشته شده است بیرق را بر گردانید اینفقره وحشت در قشون انداخت فوراً بر گشتند و رو بفرار گذاشتند طهماسبقلیخان سعی کرد قشون را بر گرداند ولی فائده نبخشید عثمانیها با غیظ تمام آنها را تعاقب نمودند و کشتار سخت کردند در این جنگ شصت هزار ایرانیها کشته شد و از عثمانیها تقریباً همینقدر بقتل رسید ایـن شکست هر کس را غیر طهماسبقلیخان مأیوس و نومید میکرد ولی همت او برهر گونه سوانح برتری داشت در همدان توقف کرد چندروز بیشتر قشون او که متفرق بودند باو ملحق گشتند طهماسبقلیخان بآنها گفت از روی تحقیق خبر دارم که عثمانیها دست از تعاقب کشیده و قشون خود را دسته دسته قسمت کرده‌اند که بسهولت تحصیل علوفه و آذوقه نمایند ومن مصمم هستم به آنها یك بیك حمله نمایم یا فتح کنم یا کشته شوم زیرا که بعد از آنچه

کرده‌ایم اهل مملکت برما رحم نخواهد کرد و نباید بی فتح و فیروزی داخل مملکت خود شویم و اگر بعثمانیها فرصت بدهیم بیاسایند و قشون خودرا جمع کنند یقیناً برما غالب خواهند آمد رؤسای قشون با او همرأی شدند و بتعجیل بسوی دشمن عطف عنان نمودند و بیك قسمت از قشون عثمانی که طهماسبقلیخان رادور میدانستند ورسیدن اورا حاضر نبودند حمله کردند بعداز آنکه دسته دسته معتبر قشون عثمانی را متوالیاً شکست داد بالاخره باطوپال عثمان پاشا که شصت هزار قشون همراه داشت مقابل شد پاشا در اول جنگ گلوله خورد و تمام قشون او مغلوب و منهزم گشت بعد از این جنگ دیگر عثمانیها بااو درمیدان مقابله نکردند درمدت دوسال بعضی جاهارا بقهر و غلبه گرفت و بعضی تسلیم شدند تا آنکه تمام ممالکی را که عثمانیها در حالت اغتشاش این اواخر متصرف شده بودند از چنگ آنها بیرون آورد این فتوحات غیر مترقبه آوازهٔ شهرت اورا بزرگ کرد و از اطراف داوطلب برای خدمت او میرسید قشون مستعد منتخبی فراهم آورد و یکمرتبه دیگر بمحاصرهٔ بغداد شتافت کار محاصره خیلی پیش رفته بود که خبر رسید محمدخان بلوچ یکی از سردارهای او یاغی شده شاه طهماسب را به سلطنت خوانده و شهر شیراز را گرفته سی هزار قشون دارد و همه روز برقشون او میافزاید طهماسبقلیخان همینکه این خبر شنید فوراً دست از محاصره کشید و با کمال تعجیل بتأدیب یاغیان شتافت وقتی که منتظر او نبودند رسید یاغیان نزدیك شدن قشون او را شنیده و بمقابلهٔ او تاختند بتصور اینکه قسمتی از قشون با یکی از صاحبمنصبان میرسد ولی بیش از هفت هشت فرسخ نرفته بودند که خود طهماسبقلیخان را بامقدمهٔ قشون که دوازده هزار نفر بود ملاقات کردند محمد خان از اینکه طهماسبقلیخان را بامعدودی قلیل بدست آورده بسیار خوشحال شدو بصاحبمنصبان خود گفت اقبال ما طهماسبقلیخان را بدست داده بسهولت قبل از آنکه مدد باو برسد باو شکست خواهیم داد قشون او یکمنزل عقب است اما همینکه بیکدیگر رسیدند و غرش فرمانهای طهماسبقلیخان را شنیدند چنان وحشتی بر آنها غالب شد که مقاومت حملهٔ اول نکرده رو بفرار آوردند محمدخان بلوچ که شخصاً شجاع بود طهماسبقلیخان را تنها بنظر آورد و روباو تاخت نتوانست کاری بکند برگشت و راه خود را باشمشیر باز کرد

میخواست در کشتی یکنفر از اعراب از خلیج فارس بگذرد نامردهائی که در آنجا بودند بامید جایزه او را گرفتند و پیش طهماسبقلیخان بردند طهماسبقلیخان برای اینکه همدستهای او و خزینه و اسباب او را معلوم کند بخبسش فرستاد مقصود طهماسبقلیخان حاصل نشد زیرا که محمدخان بلوچ بمحض اینکه تنها ماند خود را آویخت و در گذشت نوشتهٔ هم از او بدست نیامد که معلوم شود با چه اشخاص مراوده داشته و خزینهٔ او که مبالغ گزاف بود در کجاست عمر این مرد شجاع که صفات بزرگ او مقبول عامه بود اینطور بآخر رسید اگر چه اقبال نداشت ولی با بزرگترین مردان جنگی مشرق زمین مقابلی میکرد و بهترین سوار ایران زمین بود طهماسبقلیخان چند روز در شیراز ماند و اشخاصی را که در این شورش داخل بودند بقتل رسانید و اموال آنها را ضبط کرد بعد باصفهان آمد در آنجا قرار بعضی امور را داده بگرجستان حرکت کرد تفلیس را بقهر و غلبه گرفت و تمام آن مملکت باو اطاعت کرد از آنجا بایروان پای تخت ارمنستان آمد آنجا را نیز مسخّر کرد شماخی تسلیم و گنجه بغلبه گرفته شد در این بین سفیری بدولت روس فرستاد و تکلیف کرد که گیلان و سایر جاهای بحر خزر را بر حسب وعده تخلیه کنند و الا مجبور خواهد شد که دیدنی از آنها بکند چون روسها ابداً میل نداشتند با او جنگ بکنند تمام جاهائی را که در این طرف بحر خزر گرفته بودند تخلیه کردند باستثنای دربند و بادکوبه که بآنها تفویض شد بنا بر این طهماسبقلیخان مصالحه قوی با روسها منعقد ساخت و چندی بعد با عثمانیها نیز مصالحه کرد بعد از آنکه با این دو دولت قرار صلح داد فرمانی بتمام حکام ایالات و رؤسای قبایل و کارگذاران شهرها صادر کرد که در روز مخصوص در صحرای مغان حاضر شوند و هر کس حاضر نشود سیاست بزرگ خواهد دید در موعد مقرر در آنجا حاضر شدند عدد آنها شش هزار نفر بیش بود طهماسبقلیخان هم با صد و پنجاه هزار قشون در آنجا اردو زده بود آنها را بحضور خواست و بآنها گفت شما را برای این خواستم بشما بگویم که تمام دشمنهای مملکت ایران را مقهور و مغلوب ساختم بجز افاغنهٔ قندهار که در این نزدیکی بر آنها خواهم تاخت بعد از آنکه آنها را باطاعت آوردم خیال دارم بقیهٔ عمر خود را بآسودگی و راحت بگذرانم مگر آنکه مجدداً مملکت بخدمت من محتاج شود با عثمانیها و

روسها مصالحه کرده‌ام و ترکمانها و سایر دشمنهای سرحدی مملکت را تأدیب نموده‌ام بطوریکه علی‌الظاهر مدتی آرام خواهند بود حالا باشماست که پادشاهی بر خود اختیار کنید شاه‌طهماسب پادشاه‌قدیم خودتان یاهر کس را که لایق بدانید بسلطنت باید بر گزینید وسه‌روزه‌از شماجواب‌خواهم خواست این را گفت وداخل چادرخودشد حکم کرد ازرؤسائی که آمده بودند تامدتی که در اردو خواهند بود مهمانداری کنند دراین بین گماشتگان طهماسبقلیخان مواظب بودند وباشخاص معتبر میگفتند که خوب‌است برای‌خوشامدسردار ونایب‌السلطنهٔ خود اورابسلطنت بخواهید اگر چه مایقین داریم که‌اوقبول نخواهد کردبعدازانقضای سه‌روزاعیان بحضورطهماسب قلیخان رفتند وخطابهٔ‌بحضور اوعرض کردند درآن خطابه خدمات بزرگی را که بایران کرده بود شرح دادند و از او استدعا کردند که تاج و تخت‌را قبول کندو سرپرستی مملکت را بعهده بگیرد و گفتند که مادررعیتی باکمال‌صداقت باجان ومال‌خودمان درهر موقع همراهی خواهیم کردطهماسبقلیخان بآنها گفت که من ازاین‌تمجیدوتکلیف‌شماتشکرمیکنم وقصد من‌از خواستن شما بهیچوجه این فقره نبوده‌ولی‌قول‌شمااز جانب‌خداست ومن‌بایدزحمات‌تاج‌وتخت‌راقبول کنم‌وبرای‌خیر عامه‌ازراحت‌خودچشم‌میپوشم وشکی‌ندارم که‌بافضل‌الهی وهمراهی واتفاق‌شماملت ایران رابچنان‌اوج‌افتخارخواهم رسانید که‌هیچکس ازسلاطین‌قدیم‌نکرده‌باشد و برای‌اینکه دراول کار باشما بدوستی‌رفتار کرده باشم درمیانه‌اختلافی‌نباشدسه‌چیز راباید شمابقید قسم قبول کنید.

اولاً سلطنت در خانوادهٔ من همیشه موروثی باشد.

ثانیاً هیچکس بهوا خواهی خانوادهٔ سلطنت قدیم بامنسوبان او بهیچ بهانه شمشیر نکشد سهل است یك کلمهٔ که شایبهٔ شورش در آن باشد بزبان نیاورد و اگر بکند بمجازات آن‌به قتل برسد واموال اوضبط شود.

ثالثاً چون همیشه از اختلافـات طـریقهٔ مذهبی مابین ایران وهمسایها که عثمانی وهندوستان وترکمان باشند اغتشاش وصدمات‌زیاد برخاسته است‌میل‌دارم معدودی ازعلمای شیعه و سنّی جمع شوند طریقهٔ متحده قرار داده رفع اختلاف

نمایند و به‌اعتقاد من چون فقراتی که اسباب اختلاف شیعه وسنّی شده است اهمیّتی ندارند قراری فیمابین بسهولت میتوان داد. تمام بزرگان بسهولت دو تکلیف اول را قبول کردند ولی در باب تکلیف آخر استدعا کردند که اول از رئیس علما صدرالصدور سؤال شود رأی خود را اظهار کند بعد قبول کنند بنابراین صدرالصدور بطهماسبقلیخان اینطور عرض کرد که در باب امور مذهب راهنمای ما احکام خدا و احادیث پیغمبر است سلاطین نباید تغییر و تجدیدی در آن بکنند لهذا از اعلیحضرت ملوکانه استدعا میکنم که آغاز سلطنت را ببر انداختن مذهبی که برقرار است نفرمایند این اقدام یقیناً نتایج خطرناك خواهد داشت. طهماسبقلیخان فوراً حکم کرد صدر را خفه کردند که مردم متابعت این اظهار او را ننمایند ویقیناً اگر این سیاست فوری قلوب را بوحشت نینداخته بود باو همراهی مینمودند بعد از حضار پرسید که آیا حاضرید تکالیف مرا بقید قسم قبول نمائید همگی بسهولت و آسانی قبول کردند روز بعد در ماه مارس ۱۷۳۵ مطابق سنهٔ ۱۱۴۸ هجری بسلطنت ایران بر قرار شد و باسم نادرشاه موسوم گردید وسکه بنام اوزدند دریك طرف سکّه اینطور نقش بود.

سکه برزر کرد نام سلطنت را در جهان   نادر ایران زمین و خسرو گیتی‌ستان

در طرف دیگر   الخیر فیما وقع

بعداز آنکه مدت سه روز از کسانی که حاضر شده بودند باشکوه وجلالی تمام مهمانی کرد همه‌را خلعت‌داد و مرخّص نمود و باهمه بطور مهربانی رفتار کرد مگر با علما که میدانست بواسطهٔ قتل صدر الصدور و بواسطهٔ عزمی که در تغییر مذهب داشت آغاز خصومت سخت باو کرده‌اند ولی برای اینکه سدّراه اضرار آنها رابکند نزد رؤسای آنها فرستاد وسؤال کرد که منافع گزاف اوقاف رابچه مصرف میرسانند جواب دادند که بمصارف موقوفه از قبیل وظیفهٔ علماء وطلاب و نگاهداری مدارس و مساجد متعدده میرسد درمساجد هرروز و هرساعت بفیروزی واقبال پادشاه و آبادی مملکت دعا میکنند نادرشاه در جواب گفت بتجربه معلوم شده است که دعاهای شما مستجاب نمیشود زیرا که مدت پنجاه سال ملت در تنزّل بوده وبالاخره بواسطهٔ غلبه دشمن از خارج وانقلاب داخله مملکت خراب شد تا اینکه بتقدیر الهی

فتح وفیروزی قشون من باستخلاص ایران رسیده وحال هم تمام قشون برای حفظ وعظمت ایران جان خود رافدا میکنند واین طلاّب بیچاره هم یعنی سربازها زیاد بی چیزند وباید بوسیلهٔ رفع احتیاج آنها بشود لهذا میل ملوکانه براین است که تمام املاك موقوفه ومنافع آنها ضبط شود وبمصارف قشون برسد این حکم مجری شده وبتحقیق قریب هیجده کرور تومان درسال ازاوقاف عاید میشدعلماء ازاینکار خیلی متغیّر شدند وبقدری کـه توانستند کوشیدند که قشون ورعیت را بشورانند ولی نصف بیشتر قشون سنّی بودجز تمسخر باحکام آنهاکاری دیگر نکردند ورعیت هم‌چون دیدند بدینواسطه مبلغی ازمالیات آنها تخفیف حاصل خواهد کردناراضی نبودند بعدازاین حکم نادرشاه تمام رؤساءواعیان راخواست ومراتب رابآنهااعلام کرده گفت که اگرملامیخواهید باید مصارف آنراخودتان بدهید من ابداً ملا لازم ندارم وبرای آنها متحمل خرجی نخواهم شدو نیز فرمانی صـادر وحکم کرد که تمام رعایا طریقهٔ سنّت را پیروی نمایند واّلا مـورد سیاست خواهند بود ترجمهٔ فرمان مزبور ازاین قرار است .

فرمان نادر شاه برای اتّحادمابین شیعه وسنّی که مجدداً ازانگلیسی بفارسی ترجمه شده .

عالیجاهان صدر عالیقدر وحکّام و مجتهدین و علمای دارالسّلطنهٔ اصفهان بالطاف ملوکانه مباهی بوده بدانند که اوقاتیکه رایت ظفرآیت درصحرای مغان برپا بوددرمجالس متعدّده قرار براین شد که چون طریقهٔ حنفی وجعفری موافق آنچه ازاسلاف بمارسیده است متّحدبوده خلفاءراشدین رضی‌الله‌عنهم راخلیفهٔ سیّدالمرسلین صلّی‌الله علیه وآله میدانسته‌اند من بعد الایّام اسامی هریك ازخلفاء اربعه که ذکر کرده شود باتعظیم تمام ذکر کنند بعلاوه‌در بعضی‌ازاضلاع ممالك ما برخلاف اهل سنّت دراذان واقامه لفظ علیّ ولیّ الله رابر طـریقهٔ شیعه ذکر میکنند واینفقره مخالف اهل سنّت است ومنافی قراریست که معمول اسلاف بوده گذشته ازاین بر تمام اهل عالم هویداست که امیر المومنین اسدالله الغالب علیه السلام برگزیده و ممدوح ومحبوب خداوند متعال است وبواسطهٔ شهادت مخلوق برجایگاه ورتبت او

دردرگاه احدیّت نخواهد افزود وبه حذف این الفاظ همچیزی ازفروغ بدرقهٔ او نخواهدکاست ذکر این عبارت موجب اختلاف وبغض وعداوت مابین اهل تشیّع و سنّت است که هردو درمتابعت شریعت مطهرهٔ سیدالمرسلین شریکند وخلاف رضای پیغمبر ص وامیرالمؤمنین ع بعمل خواهد آمد لهذا بمجرد اطلاع ازمدلول این فرمان عالی بتمام مسلمین ازاعلی و ادنی بزرگ و کوچك ومؤذنین شهرهاوتوابع واطراف واکناف باید اعلام شود که ازامروز ببعداین عبارت که خلاف طریقهٔ اهل سنّت است ذکر نشود ونیز درمیان حکّام معمول است که درمجالس بعداز فاتحه وتکبیر دعـای دوام عمر پادشاه وولینعمت را مینمایند ازآنجا که این نحو تعظیم بیهوده وبیمعنی است مخصوصاً امرومقرّرمیفرمائیم که خوانین صاحب طبل وعلم در اینموقع حمدنعمای پادشاه حقیقی را بزبان بیاورند عموم رعایا وبرایا اطاعت این احکام واوامر رابر عهده شناسند هر کس ازآن تخلّف ورزد موردغضب شاهنشاهی خواهد گردید بتاریخ شهر صفر سنهٔ ۱۱۴۹ .

این فرمان اسباب مسّرت معدود کثیری ازاهالی ایران شدزیرا که نصف ایران سنّی بودند ونصفی دیگر شیعه ومخصوصاً نوکر وسپاهی بسیار خوشوقت شدندزیرا که بیشتر آنها سنّی بودند وبدینواسطه برفدویّت آنهانسبت بنادرشاه افزودا گرچه این اقدام مخالف صلاح مملکت داری مینماید ولی برای استقرارنادرشاه واولاداو برتخت سلطنت ایران جزاین وسیله بنظرنمی آمد گذشته ازاین برای خیالاتی که نادر شاه نسبت بممالك همجوارایران داشت خیلی مفید بودزیرا که مذهب ممالك همجوار طریقهٔ سنّت است که حال در ایران برقرارشد چندی بعداز آنکه نادرشاه بسلطنت منتخب ومعلوم جهانیان شد بقزوین آمد ودرآنجا رسوم تاجگذاری ایران معمول افتاد شمشیر سلطنت بکمر بست تاج بر سر گذاشت و برسم معمول قسم خورد که بروفق شریعت مطهّره فرمانروائی نماید وایران رااز تمام دشمنهای مملکت حفظ کند ازآنجا باسپاه خود باصفهان آمد چندی درآنجا تـوقف کرد وتهیّهٔ عزیمت بسوی قندهاررادید اوقاتی که دراصفهان بوددول همجواررسم تهنیت بجای آوردند پادشاه عثمانی اورا بسلطنت ایران شناخت وازاینکه مذهب طریقهٔ سنّت رادرایران

برقرار کرده و طریقهٔ سابق راتقویت ننموده بها و تبریك گفت درماه دسامبرسنهٔ ۱۷۳۶مطابق‌سنهٔ ۱۱٤۹هجری نادرشاه باسپاهی‌بیش ازهشتاد هزار که بیشترسوار بودند ازاصفهان وراه کرمان‌بسمت قندهارحرکت‌نمود طهماسبخان و کیل‌باقریب چهل هزارقشون دیگر متعاقب اوروانه شد بزرگواری که یادداشتهای‌خودرابمن داده بود ووقایع تااین تاریخ را ازآنرو نوشته‌ام ازاین تاریخ ببعد رامطّلع نبود مگر آنکه دروقت حرکت از ایران بسمت هندوستان درماه فوریه سنهٔ ۱۷۳۷ مطابق سنهٔ ۱۱۵۰ هجری شنیده بود که نادر شاه قندهار رامحاصره کرده است وقایع‌بعداز این‌راازروی نسخه‌های خطّی ایرانی که دردیباچه‌ذکر کرده‌ام‌خواهم نوشت بعلاوه یاد داشتها وروزنامهٔ که بمن داده است‌آن شخص بزرگوار تفصیلی ازاخلاق وعادات شخصی این پادشاه بزرگ بمن لطف نمود که انشاءالله درآخر کتاب نقل خواهد شد .

نادرشاه بعدازآنکه برسلطنت مستقرّشد و اموررامنظم کرد رضاقلی میرزا رابجای خود گذاشت وبقندهار قشون کشید حسین‌خان حاکم قندهار که‌آذوقه ومهمّات جنگ زیاد جمع کرده بود هیجده ماه مقاومت کرد ومحاصره راطول‌داد بالاخره مستأصل شده باقشون خود یکمرتبه بیرون تاخت بیشتر آنها دلیرانه کوشیدند و کشته شدند حسین‌خان‌و پسرش گرفتار گردیدند ایرانیها بقلعه‌داخل شده آنجارا بتصرف آوردنددرمدتی که نادرشاه مشغول نظم واستحکام قندهاربود وزمین داران آنصفحات را رو بخود وتشویق میکرد مراسلات از نظام‌الملك و سعادتخان رسید که اورادعوت برفتن هندوستان مینمودند نادرشاه‌درجواب‌نوشت که مشکلات گذشتن ازدر بندهای جبال ورودخانهای بزرگ زیاد است وافغانها وطوایف جنگی آنصفحات درمقابل هستند وناصرخان صوبه دار یعنی حاکم‌کابل وزکریاخان حاکم لاهور جلو راه‌را خواهند گرفت واگر اقبال من‌این‌موانع را ازپیش بردارد باید باقشونی‌قوی مثل قشون سلطنت هندوستان بجنگم‌وبخت‌خود رادرچنان‌جنگ‌بیازمایم. نظام‌الملك‌وسعادتخان‌مجدداً نوشتند که‌ابداً اینخیالات وبیم لازم نیست قبل ازآنکه ازروداتك بگذرید خواهید دید که چقدر کفایت‌از

مابظهور خواهد رسید وچقدرحاضر خواهیم بود که عبور قشون راسهل نمائیم‌این اظهارات قلب نادررا قوت‌داد وبیست وپنجهزار قشون سواره مرکب از قزلباش‌و گرجی وترك وخراسانی وبلخی‌وغیره که‌همه بخستگی‌وسختی پرورش یافته‌بودند حرکت‌کرد قشون ازهر جهت برای این سفر مهیا بودو نادر شاه آنها را تشویق میکرد وامیدواری میداد که دراین سفرنه تنها همه بی‌نیاز خواهند شد بلکه از غنایم هندوستان ثروت ودولت وافتخاربمملکت خود خواهند آورد.

دراین بین نظام الملك وسعادتخان درپرده برای پیشرفت‌کار نادرشاه‌اسباب فراهم میآوردند بشرزه خان قلعه دارکابل وناصر خان صوبه دار آنجا که یکی‌از دست نشانده‌های خان دوران بود وبز کریا خان حاکم لاهور کاغذی نوشتند باین مضمون که چون نادر شاه از اوضـاع هندوستان کاملامطلع گردیده و دانسته که پادشاه مامتصل بانزدیکان خود مشغول شراب و صحبت بازنان هستند مصمم شده است ضربتی‌باین سلطنت برساند شما خوب میدانیدازامرائی که دردربارندهیچیك قابل‌میدان جنگ نیستند تاچه‌رسد باینکه‌با کسی که اقبال همرکاب اوست‌مقاومت نمایند چون حال براین منوال است شما امید امداد ازاینجانمیتوانید داشت بهتر این است که باحتیاط حرکت‌کنید وخود را از خطر نجات بدهید این مراسلات دل آنها راخالی کرد واثری که مقصود بوددر قلب ناصرخان وزکریاخان بخشید نادرشاه بعداز تسخیر غوربند وغزنین‌و گذاشتن ساخلو درآنجابه‌کابل آمدوآنجا رامحاصره کرد ناصرخان‌قبل‌از ورود نادرشاه ازکابل حرکت‌کرده به پیشاوررفت ولی‌شرزه خان مدت شش‌هفته شهر وقلعه رادلیرانه حفظ کرد ومکرر بناصرخان ودربارکاغذ نوشت وامداد خواست کسی‌بداد اونرسید بالاخره قشون نادرشاه شهر وقلعه رابه یورش گرفتند واو وپسرش رابقتل رسانیدند نادرشاه خزینه ازجواهر واسلحه وغیره که قیمت آنها بمبلغی گزاف میرسید واز زمان پادشاه بابر درزیر زمینها محفوظ بود در آنجا یافت چون خبر گرفتن‌کابل بهند رسید پادشاه حکم کرد قشون حاضر وآنچه ازبرای جنگ لازم است آماده شود .

راجه جسنیك که باخان دوران بیشتر ازسایر امرا اخلاص داشت مکرر باو

نوشت که آمدن نادر شاه امری است که بتدبیر تهیه کرده‌اند باید مواظب امرای مغول یعنی آنهائیکه‌اصلشان ایرانی وتاتار است باشید گویا همگی برخیانت‌اتفاق کرده‌اند ناصرخان وشرزه خان همیشه ازدربار تقویت دیده‌اند یکی‌از آنها خود رادرخدمت بکشتن داده‌وآن دیگری ازترس جان‌به پیشاور فرار کرده است‌اگر زکریاخان‌حاکم لاهور مقاومتی بکندقشون مافرصتی‌خواهندیافت که پیش‌بروند وجلو دشمن رابگیرند مارا چپوتها درهر حال حاضریم که‌به رایت ملوکانه حاضر وملحق شویم ازآنجا که خان‌دوران میدانست راجه خیرخواه است مراسلات‌اورا بپادشاه نمود و گفت صلاح نیست پادشاه ازپای تخت حرکت کند ودرجنگ‌حاضر باشد. بالاخره قرارشد که قشون روبلاهور حرکت کند پادشاه هم تالاهوربروداز آنجاقشون بسرداری نظام الملك ودونفرازامرای دیگر بکابل مأمور شودبنابراین پیشخانه بباغ شلیمار رفت ولی‌تمام مردم‌تعجب کردند ازاینکه خان‌دوران‌ازآنجا بشهر مراجعت کرد واسباب تأخیر درحرکت شددر صورتیکه نظام الملك بقدری که میتوانست سعی‌در تعجیل میکرد نزدیکان پادشاه هم‌چون خان‌دوران رافدوی ولینعمت خود میدانستند حتی‌المقدور موانع برای حرکت پیش آوردند نادرشاه فرصت خوبی یافت اموركابل را منظم کرد ومسافتی زیاد روبه‌پیشاور حرکت‌نمود درآنجا افاغنه و طوایف کوهستانی خیلی باو زحمت رسانیدند و مدت هفت هفته اورا معطل ومشغول کردند جمع کثیری از قشون او کشته وزخمدار شد نادرشاه چون دید که بدون خونریزی زیادممکن نیست بقوت‌ازدربندها بگذرد وافغانها در سر کوهها متحصن شده مانع خواهند بـود نزد آنها فرستاد که قراری با آنها بدهد آنهاهم چون دیدند از صوبه‌داران امدادی نمیرسد تکالیف نادر شاه راقبول کردند. چهارپنجسال بود از مواجب و مرسوم آنها دیناری نرسیده بود نادر شاه مبلغی بآنهانقد داد افاغنه چون چنین دیدنـد نه تنها مـانع عبور او نشدند بلکه جمعی داخل قشون‌او گردیدند افاغنهٔ دیگر که‌اینخبررا شنیدند آنها نیزمتابعت کردند نادرشاه‌عمدهٔ‌قشون‌راعقب گذاشت وخودباده‌هزارسوارمنتخب قزلباش هفت روزه به‌پیشاور رسید ناصرخان باهفتهزار سوار بیرون شهر اردو زده بود و گمان

میکرد نادردر گذشتن از دربندها مدتی معطل خواهد شد چون خبر رسیدن او را باسوارزیاد شنید بوحشت افتاد جمعی از اشخاصی که بامداد او آمده بودند رفتند قلیلی بجز نوکرر کابی بـا او ماند شجاعانه مقاومت کردند ولی شکست خوردند و ناصر خان اسیر شد بعضی از افاغنه کـه در سر کوهها منتظر نتیجهٔ جنگ بودند همینکه غلبهٔ نادر شاه را دیدند آمدند واستدعای خدمت نمودند بعد از این فتح نادرشاه داخل پیشاور شد وآنجا را متصرف گردید خبر بدربار هند رسید نظام ـ الملك وخان دوران وقمرالدین خان‌وسایر امراء بحکم پادشاه دردویم ژانویهٔسنهٔ ۱۷۳۸ مطابق سنهٔ ۱۱۵۱ با سپاهی بیشمار وتوپخانهٔزیاد و سایر مهمات جنگ از شهر بمقابلهٔنادر شاه بیرون آمدند و در نزدیك باغ شلیمار منزل گرفتند.

نظام‌الملک که‌محرك این فتنه بود بقدری که توانست‌قلوب‌آحاد نوکر را از سطوت قشون نادر شاه بوحشت انداخت و بآنها معلوم کرد که مقاومت بیحاصل است وضمناًهم خاطر آنهارا مشغول گردانید واز پیش رفتن آنها را منصرف کرد ولی پادشاه احکام صادرنمود که نظام‌الملك وسایر امرا بتعجیل‌بروند وخودبزودی بآنهـا ملحق خواهد شد لهـذا نظام الملك و سایرین بموجب این احکام حرکت کردند ودرصحرای کرنـال که‌قریب سی‌وسه فرسخ بدهلی مسافت دارد اردوزدند پادشاه درهجدهم ژانویهٔ سنهٔ ۱۷۳۸ مطابق سنهٔ ۱۱۵۱ هجری حرکت کرد و در چهارم‌فوریه‌بقشون‌ملحق‌شد. نادر شاه بعدازآنکه پیشاور رابتصرف آورد از رود اتك گذشت ومستقیماً به‌لاهور آمد زکریا خان صوبه دار ظاهراً بطوری که لازم بود آنجارا مستحکم کرده‌وخود دربیرون‌سنگربسته واظهار اشتیاق بدفع دشمن مینمود ولی‌همینکه قشون نادر شاه نزدیک سنگر ها رسیدند چون ازمراسلات نظام‌الملک‌تکلیف‌خودرا دانسته بود یکمرتبه باقشون خودسنگرهارا ترك کرده بقلعه رفت وسه‌روز ازقلعه بقشون ایران‌توپ انداخت وبعد بچند شرط تسلیم‌شد یکی ازشروط این بود که اهالی‌قلعه محفوظ‌باشندنادر شاه یکهزار سوار قزلباش فرستاد وقلعه‌رامتصرف گردیدند. یک هفته‌درباغ شلیمار نزدیک این شهرتوقف کرد وبعد باتمام قشون متصل درحرکت بود تا بقریهٔ یتلووری که نزدیک کرنال

است رسید .

قبل از آنکه بذکر وقایع بعد ازورودنادر بکرنال بپردازیم بعضی مراسلات را که قبل از گذشتن قشون ایران از آتك نوشته شده درج مینمائیم .

مراسلات نادر شاه بحمد شاه هندی بتاریخ جمادی الاولی سنهٔ ۱۱۵۱

بر رأی جهان آرای اعلیحضرت همایون پوشیده نماند که آمدن من بکابل و تسخیر آنجا محض غیرت اسلامی و دوستی نسبت بشما بود هرگز تصور نمیکردم که اشقیای دکن یعنی طایفهٔ مار اتاها بتوانند از ممالك پادشاه اسلام خراج بگیرند توقف من در اینطرف اتك باین ملاحظه است که اگر این کفار بسمت دهلی حرکت نمایند قشون ظفر نمون قزلباش را مأمور کنم آنها را بقعر جهنم بفرستند صفحات تاریخ از دوستی مابین سلاطین ماواجداد اعلیحضرت شمامشحون است بعلی مرتضی علیه السلام قسم که بغیر از دوستی ودرد مذهب هیچ مقصودی نداشته وندارم واگر شما غیر این گمان میکنید مختارید من همیشه دوست آن خانواده نامدار بوده و خواهم بود .

یکماه بعد مراسلهٔ دیگری با یک سفیر از طرف نادر شاه نزد محمد شاه فرستاده شد که سی کرور تومان وچهار ایالت ازاومیخواست .

مراسلهٔ یکنفر قزلباش که ازاردوی نادر شاه در جلال آباد بیکنفر دوست خود بدهلی نوشته است .

نادرشاه سی‌وشش هزارسوار همراه دارد قاسم بیك‌خان ناظم مناظم معتبر الملك واعتمادالدوله است مصطفی خان عریضه بیگی است سؤال و جواب بکلی با این دونفر است بغیر اینها کسی نمیتواند عریضه یا مطلبی بعرض برساند از این قشون هزار سوار نقیب هستندوهزار نفر شمخالچی هستند که جلومیروند وفریاد میزنند که فتح باشاهنشاه است هزار نفر قراول مخصوص هزار نفر جلو دارند که گاه گاه پیاده میشوند ودراطراف شاه میروند ولی درجنگ هیچکس بااو نیست هر کس پشت بدشمن کند فوراً کشته میشود پنج هزار سوار ابوابجمع حاجی بیك خان سرتیپ کرداست حالاما به پیشاور رسیده‌ایم بانواب ناصرخان خواهیم جنگید هزار سوار

از طایفهٔ نادرشاه ابوابجمع جوانقلی بیك باشی هستند دوهزارسوار اوزبك ودوهزار سوارریجی دوهزارسوارتر کمان و هزار سوار قزلباش ابوابجمع سرداربیك افشار هستند چهار هزار سوار افغان ابوابجمع صفی خان و شاهین خان صاحبمنصبان حسین خان حاکم قندهار میباشند ودوازده هزارسوار باپسر نادر قلی تازه از بلخ رسیدند هزار وپانصدنفر آنهارا پس فرستادند باقی حاضرند چهار هزارنفر از دو بازارچی همراه اند که سرمایهٔ آنها را پادشاه میدهدواگرضرر بکنند بعهدهٔ دیوان است هرروز بعد از نماز صبح نادر شاه برتخت مینشیند و بالای سر او چتری از طلاست هزار جوان با علم ابریشم قرمز و منگولهٔ نقره به ترتیب بمسافت معین میایستند. پانصدنفر غلام خوش صورت از دوازده تا بیست ساله نصفی درراست ونصفی درچپ صف میکشند بزرگان درمقابل میایستند عریضه بیگی درمیانه ایستاده و حاضر عرض است حکم عرایض یکمرتبه بطور قطع میشود رشوه خوار برادر اینجا کسی نمیداند چیست روزنامه نویسها از آنچه میگذرد بنادر خبر میدهند مقصّرین فقیروغنی وبزرگ و کوچك بسیاست وقتل میرسند تا ظهر مینشینند آنوقت نهار میخوردبعد قدری راحت میکند بعدازنماز ظهر وعصر تا نماز خفتن مینشیند وبعد پنج تیر بخاك توده میاندازد وبحرمسرا میرود.

مراسلهٔ منشی سربلند خان دردهلی بمیرزا مغول پسرمیرزا علی محمد خان در احمد آباد مورخهٔ پانزدهم شوال سنهٔ ۱۱۵۱.

از این مراسله اوضاع دهلی واخباریکه قبل از ورود نادر شاه منتشرشده بودمعلوم میشود. دراین هشت ماه آخر ازآمدن نادرشاه گفتگو میشود نادر شاه بقندهار آمدازآنجا بکابل که سرحدهندوستان است رسید وآنجا رامتصرف شد از کابل سفیری نزد محمد شاه فرستاد درماه ربیع الاول خبرآمدن سفیر و گرفتن کابل را شنیدیم پیش خانهٔ پادشاه برای رفتن به جنگ نادر در بیرون زده شد ولی بواسطهٔ اختلاف امراء رفتن بتأخیر افتاد قریب سه کرور تومان برای نواب ناصر خان صوبه دارد پیشاور بتدریج تنخواه فرستاده شد که افاغنهٔ آن صفحات را بخود ملحق کرده درمقابل نادر شاه بایستد نواب مزبور قشون گرفت وتهیهٔ جنگ دیدو

منتظر بود قشونی از شاه‌جهان آباد بمعاونت‌او فرستاده شودولی تاماه رجب اقدامی نشد نادر شاه در کابل اهالی وزمین داران آنجا را رو بخود کردوطایفهٔ صفی را که در آنجا مشهور هستند باخود همراه‌نمود مابین نادر شاه وناصر خان مکرر سؤال و جواب شد ولی‌ازدربار امدادی‌باونرسیدباوجود این جنگ نمایانی کرد وبالاخره غلبه ایرانیان را شد اهالی طایفهٔ صفی نادر شاه را از راه سهل غیر معمول‌ونزدیك به پیشاور آوردند در ماه شعبان آنجا را متصرف شد نواب ناصر خان فرار کرده افغانها اورا گرفته بدست نادرشاه‌دادند چند روز محبوس بود آخر نادر شاه اورا درجزووزرای خود سرافراز گردانید .

در غرهٔ رمضان این اخبار بدربار رسید پادشاه خان دوران و نظام‌الملك وقمرالدین رابدفع نادرشاه مأمور کرد بعلاوه‌تیولات آنها هفت کروررونیم تومان ازخزانه باهفتصد عرادهٔ توپ وسه هزار تفنگ بآنها داده شدوامرای دیگرهمراه آنها مأمور گردیدند امروز ازشهر حرکت کرده‌دربیرون شهر اردو زده مشغول جمع قشون هستند سعادتخان‌ازمحل حکومت‌خود احضار شدازرود کنگ گذشته بدربار میآمد دوباره حکم شد بـر گردد بر گشت امرا مدتی است کـه دررأی و صلاحشان موافقت ندارند وپیغامهای سخت ما بین آنهارد وبدل شده پادشاه چون براحت وخوشوقتی‌خان دوران مایل بود اورا نگاه داشت و حکم کرد نظام‌الملك ووزیر بجنگ بروند ولی آنها استعفا کردند در این اثنا خبر رسید که نادر شاه بصوابدید ناصر خان لباس هندوستانی پوشیده بطرز سلاطین هندوستان بـر تخت نشسته وقشون او از اتك گذشته وروبه‌لاهوردرحرکت است اینخبر محمد شاه را متوحش کرد دریابیگی را خواست‌وازاو پرسید چند روزه از آب به‌پطنروبنارس میتوان رفت وزیر و نظام‌الملك از قصد پادشاه مطلع شده عریضه عرض کردند و استدعا نمودند که پادشاه این غلامان را بحضور مبارك خود بجنگ‌نفرستد وخود باقشون تشریف‌فرماشودچند روز باین گفتگوها گذشت‌بالاخره‌قرارشدسعادتخان را بخواهند که در شاه جهان آباد ازپادشاه‌حراست کندوسایرامراءبه‌لاهوربروند بنا براین دربیستم رمضان مریدخان را باحضار سعادتخان فرستادند درراه ایالت

اوده بعضی از یاغیان او را برهنه کردند آخر برحمت زیاد خود را بسعادتخان رسانید اتفاقاً سعادتخان طوری ناخوش بود که نمیتوانست حرکت کند بپادشاه خبر دادند اطباء مأمور کرد که او را بزودی معالجه نمایند در همین وقت عریضهٔ از زکریاخان بهادر صوبه دار لاهور بحضور پادشاه و سه کاغذ بنواب ها یعنی نظام الملك، وسعادتخان وخان دوران رسید باین مضمون که نادر شاه باسپاهی عظیم باین محل رسیده وتمام زمین دارها باو ملحق شدند و من باقشون قلیلی که دارم حاضرم جنگ، کنم شما باید درفرستادن مدد خیلی تعجیل کنید والاچاره از دست میرود یمین آباد که محل معتبری از توابع لاهوراست در دست قلندر خان یکی از صاحبمنصبان زکریا خان بود وده هزار سوار در آنجا داشت امیرخان که یکی از متابعان ناصر خان وحالا درخدمت نادر شاه است باجمعیت خود وجمعی از قزلباش شبانه به یمین آباد حمله برد قلندرخان کشته شد امیر خان آنجا رامتصرف گردید منادی نادر شاه در آنجا نداداد اهالی ازدر اطاعت پیش آمدند زکریا خان که بمسافت شش فرسخ از لاهور با بیست هزار از سوار حرکت کرده بود همینکه از این احوال مطلع شد بشهر مراجعت کرد خبر باینجا رسید درنهم شوال خان دوران ونظام الملك وقمرالدین خان حرکت کردند و روزی شش فرسخ مسافت طی مینمایند حالا بسنبوط رسیده‌اند ونادر شاه هنوز در پیشاوراست غله در شدت گرانی است و مردم در کمال پریشانی.

مراسلهٔ دیگر از همین شخص مورخهٔ بیستم شوال سنهٔ ۱۱۵۱.

درپانزدهم ماه مراسلهٔ بشما نوشته وتفصیل اوضاع شاه جهان آباد ولاهور را با رفتن امرا بسنبوط اطلاع دادم درهیجدهم اینماه خبر رسید که زکریا خان بدستور العمل مخفی ناصر خان صوبه دار کابل که حالا وزیر نادرشاه است کفایت خان را که ازصاحبمنصبان بزرگ اوست بحضور نادرشاه فرستاد نادرشاه باو اظهار مرحمت کرد ودو شال باو خلعت داد بعد از چند مجلس گفتگو نادر شاه یکنفر سفیر با کفایت خان راهمراه کرده نزد زکریاخان فرستاد زکریا خان سفیر نادررا بجاو دیوان خود خواست وعلی الظاهر باو بدرشتی حرف زد واورا محبوس ساخت بعد با

قشون خود از شهر برای جنگ بیرون آمد بعداز آنکه جنگ شروع شد و یك دفعه شلیك توپ کردند زکریا خان مشغول تهیهٔ شلیك دیگر بود که قزلباشها و گرجیها با شمشیر کشیده بمیان آنها ریختند و کشتار زیاد کردند زکریا خان رو بشهر بر گشت سوار های نادر شاه بطوری در تعاقب آنها شتافتند که با آنها بشهر رسیدندز کریاخان بخانهٔ خود رفت وقشون نادر شاه داخل قلعه شد ومنادی نداداد اینخبر در اینجا اسباب انقلاب غریبی شد. محمدشاه صبح سه‌شنبه نوزدهم شاهزاده سلطان احمد را احضار کرد شاهزاده باتجمل وشکوه بزرگی بحضور آمد در پالکی مرصع ازجواهر گرانبها نشسته بود پادشاه دوساعت قبل از ظهر سوار شد و بقصد رفتن بجنگ نادر شاه از قلعه بیرون آمد شاهزاده را بالقاب و مناصب بزرگ مفتخر کرده واورا سردار مقدمهٔ قشون نموده قبل از خود بباغ شلیمار فرستاد فردا خیال دارند حرکت کنند و با مرائی که از پیش رفته اند ملحق شوند ونوشتند که آنها هم حرکت نکنند تا پادشاه هم برسد سعادتخان هنوز نرسیده میگویند بکنار رودخانهٔ گنگ آمده است انقلاب واغتشاش در اینجا وحشت انگیز است جمعیتی از مردمان معتبر وتجار همه روزه حرکت میکنند و بصفحات دوردست وبقلاع راجه‌ها پناه میبرند هشتاد نفر قزلباش را نادر شاه در کابل شکم پاره کرد گناه آنها فقط همین بوده که حاضر بوده‌اند یکنفر از آنها بزنی دست درازی کرده .

روزنامهٔ وقایع واحوال بعد ازورود نادرشاه بهندوستان که میرزا زمان منشی سربلند خان در دهلی نوشته وازروی اصل آن به انگلیسی ترجمه شده.

در دوازدهم شهر ذی‌القعده اردوی محمدشاه درصحرای کرنال برپاشده بود و دورا دور قریب چهار فرسخ بودوهمه راسنگر بسته درسنگرها پنجهزارعراده توپ متعلق بپادشاه وامراء سوار کرده بودند درمرکز سراپردهٔ پادشاه بودند در مقابل آن مورچل یعنی سنگر نظام‌الملك وسعدالدین خان بود ودر آن سنگرها توپخانهٔ مخصوص پادشاه را با لوازم آن جا داده بودند .

دردست راست خان دوران مظفرخان، علی‌حمید خان، میرقلی شهدادخان، و خان زمان بودند .

درطرف‌چپ قمرالدین‌خان، عظیم‌الله‌خان، جانی‌خان،سید نیاز خان درعقب سراپردهٔ پادشاه سربلندخان‌وپشت سر اومحمدخان‌بن کوش پشت چادرهای خان دوران گیرپارام باطایفهٔ‌جـات‌وپشت‌سرخیام وزیر هرپنندامول کوطپوطلی ودست راست نزدیك‌نگارخانه یعنی موزیك خانه دستهٔ بهروز خان و اسحق‌خان واصلح علیخان وپشت سرآنها طایفهٔ اهبر بودند هر یك از این امراء با قشون مخصوص خودهمراه‌بودند وتمام‌قشون‌حاضردراردو دویست‌هزارسوار و پیاده بود درهمین روز خبر رسید که حاجی خان پیش قراول نادرشاه بقریهٔ تیلوری که سه فرسخ از اردو مسافت داشت‌رسیده و ششهزار سوار کرد همراه دارد روز سیزدهم بعضی ازسوارهای قزلباش‌دراطراف‌اردو دیده‌شدندوجمعی‌را که‌ازخارج به‌اردومیآمدند کشته واسیرنموده بودند چهار نفرازقزلباشهارا گرفته نزد نظام‌الملك آوردند .

روز چهاردهم نادرشاه قسمتی از بنه وبنگاه را در شاه‌آباد که یکمنزلی سرهنداست وقسمتی‌دیگررادرطاتپسر گذاشته وخود باچهل هزار سوار به‌تیلوری رسید ازاین سواره‌بعضی نیزه‌دار وبعضی تیرانداز و تفنگچی بودنـد هر سوار سه نوکرومهتر وشترچران داشتند که همه جوانهای‌قوی ومسلح وسوار بودند بعضی شتر وبعضی قاطر وبعضی یابو داشتندیکنفر درتمام‌قشون نادر پیاده‌نبود سهل‌است اردوبازارچی و کسبه که‌همراه اردومیآمدند همه‌سوارمسلح بودندعددهمه‌روی‌هم صدوشصت هزار بود دروقت جنگ تفاوت‌مابین آقاونوکر دیده نمیشد و شخص نمیتوانست اردو بازارچی و کسبه را از نوکروسرباز تشخیص بدهد همه جنگی‌و متهور و ثابت قدم بودند وبرای هرخدمت سخت‌حاضروقریب شش تاهفت هزارزن همراه بود که‌ازتر کمانها وقندهاراسیر کرده‌بودند زنهادروقت‌حرکت باسربازها تفاوت نداشتند همه یك‌بالاپوش بارانی‌روی لباس پوشیده کمررابسته نقابی ازطور بصورت کشیده‌وشالی مثل‌عمامه بسر پیچیده‌وچکمه درپا مثل مردها مسلح بودند دراین روز چند پیغام‌بنظام‌الملك رسید که‌قرار صلحی داده شود همه را رد کرد وبجنگ رجوع نمود روز پانزدهم ذی‌القعده نـادر شاه‌بواسطهٔ تنگی از کمی‌آب ازتیلوری حرکت کرده ودرمحلی که‌درپشت‌سراردوی‌خان‌دوران بودبفاصلهٔ‌قریب

دو فرسخ منزل کرد امروز صبح سعاتخان وارد شدوبحضور پادشاه رفت‌قریب سه ساعت قبل‌ازظهر خبرباورسید که مقدمهٔ قشون ایران به اتباع وبنهٔ سعادتخان که بعضی مسافتی از اردو دور وبعضی خارج سنگرها مابین اردوی نادر شاه وخان دوران افتاده بودند حمله کرده چندنفررا کشته‌واموال را بغارت‌بردند سعادتخان ااینرا شنیدازدربار بیرون آمده وبتعجیل باستخلاص کسان خود تاخت‌خان‌دوران که نزدیک‌بود با دویست قشون خود باو ملحق شد مظفر خان سید حسنخان و خانزمانخان میر قلی شهداد خان اصلح‌علیخان‌وغیره مجموع بیست ودو نفر امراء وصاحبمنصبان بزرگ بااتباع خود نیز با اورفتند نادرشاه که‌تازه‌ازتیلوری رسیده بود مطلع شد وبآنجا رفت هزار سوار کردوهزار نفر قجر و هزار نفر بختیاری و هزار نفر تفنگدار که‌مجموع‌چهارهزار بودنداز قشون خود انتخاب کردسه هزار نفراز آنهارا درجاهای مختلف‌در کمین گاه گذاشت‌پانصدتفنگدار بمقابل‌سعادتخان وپانصد دیگرمقابل‌خان‌دوران‌فرستاد که آنها راداخل جنگ کنند همینکه این تدبیر بکار رفت وآنها مشغول شدند سوارهائیکه در کمین بودند یکمرتبه از سه طرف ریختند وسخت‌حمله‌آوردند غیر از چهار هزار سوار از قشون نادر یك نفر داخل اینجنگ‌نشد مگرخودش باهزار سوارافشار باطراف حرکت‌میکرد وسواره راتشویق‌مینمود دستورالعمل‌میداد بقیهٔ قشون برحسب حکم دوردست‌صف‌کشیده بودندهرطایفه بجای خود وحاضر بودند که‌بیك اشاره به امداد بیایندولی اتفاقاً‌به امداد آنها حاجت نشد. این‌چهاریا پنجهزار نفر تاعصر مجدانه جنگیدند قشون هندوستان پا کشید سعادتخان وشیر جنگ‌و پسر کوچك خان دوران اسیر شدند خان‌دوران چند زخم منکر برداشت اورا بچادرش بردند مظفر خان و چند نفر صاحبمنصب دیگر کشته شدند وبعضی سخت زخمدار باردوبر گشتندسیدحسنخان زخمدارشده وروبدهلی رفت عدهٔ کثیری درمیدان جنگ بخاك افتادند وقتی که فراریان جنگ بر گشتند جنجال وقیل وقال غریبی در اردو شد اغلب چادرهاو اسباب خان دوران‌ومظفرخان وسعادتخان‌را آدمهای‌خودشان بتاراج بردند.

درمیان این‌اغتشاش پادشاه یعنی‌محمدشاه بسنگر نظام الملك که درمقابل

اردوبود رفت وباتفاق وزیر و سایر امراء از سنگرها خارج شده و صفوف قشون را آراسته که نگذارند دشمن پیشتر بیاید ولی اگـرشب نرسیده بود این تدابیر فایده نمیبخشید ودرهمین روز کار یکسره میشد یکساعت بعد از غروب آفتاب پادشاه بچادر خودبر گشت جمعی از قشون هندوستان که از جنگ فرار کرده وجمعی از آنها که مواظب بنه و بار کشها بودند روبدهلی فرار کردند.

اغلب آنها رادر راه کشته وغارت کردند بعضی جاهای اردو ازجمعیت خالی بود بطوری که نصف شب پادشاه نظام‌الملك راخواست درمسافت مابین سنگر نظام‌الملك وچادر پادشاه یکنفر دیده نمیشد نظام‌الملك، سربلندخان، قمرالدین خان وسایرامراء که باقی مانده بودندتانزدیك صبح درحضور پادشاه و در مشورت بودند آخر شب بمحل خود معاودت کردند.

درروز شانزدهم چون دیدند اردو ازجمعیت خالی است و بیم حملهٔ قزلباش بود دوره اردو را تنگ کرده و سنگر ها را به اندازه قشونی کـه باقی مانده بود بیکدیگر نزدیك نمودند درمسافت مابین چادر پادشاه وسنگر نظام‌الملك مجتمع شده وقشون تمام روز زیر اسلحه و هر دقیقه مترصد آمدن دشمن بودند نزدیك عصر چادر کوچکی بجههٔ پادشاه بر پا کردند وتمام قشون راهر یک در جای خود مرتب نمودند قشون تمام شب را در زیر اسلحه و اسبها بی‌علوفه در زیر زین بسر بردند.

روزهفدهم نیز بوحشت‌واضطراب گذشت‌دراین‌روز بحکم‌نادر شاه‌سعادتخان اتباع و اسباب خودراازاردوی‌محمد شاه خواست بعضی‌از آنها درمیان اردومتفرق بودند نزد او رفتند وکسانیرا که باقی مانده واسب واسباب آنها بغارت رفته بود همراه بردند نادر شاه حکم کرد چادری نزدیك سراپرده خود برای سعادتخان و شیر جنگ وپسر خان‌دوران برپا کردندوبه‌اتباع‌وبنه‌آنهادربیرون اردوجا دادند کس جرئت آن نداشت که بدیدن آنها برود ومأذون نبودند که لوازم ومایحتاج ازخود داشته باشند روز هجدهم نظام‌الملك وعظیم‌الله‌خان برای‌اصلاح باردوی‌نادر شاه رفتند شش‌ساعت در آنجا بودند و بر گشتند در آنجا چه گذشت کسی مطلع

نشد وقت عصر خان دوران اززخمی که برداشته بود وفات یافت روز نوزدهم نیز بشورو گفتگو گذشت‌درشب بنظام‌الملك‌خلعت داده‌شد میربخش یعنی سردار کلی وامیرالامراء گردیدصبح روز بیستم نعش‌خان دوان را ازاردو بقریهٔ کرنال‌بردند پادشاه درتخت روان نشست‌چتری بالا سراو بود یدك‌وطبل درجلو اوبا غازی‌الدین خان‌عظیم‌الله‌خان پسروزیر وچند خواجه‌ودویست‌سوارازاردوبیرون رفت‌همینکه مسافتی طی شداشاره کرد سواراها ایستادند خود باخواجه‌ها و امراءِ مذکور که هریک‌دویاسه‌نوکربیشترنداشتند باردوی‌نادر شاه رفت دروسط راه طهماسبخان وکیل باستقبال اوآمد وخدمت کرد بعد نصرالله میرزا پسر نادرشاه درتخت‌روان رسید پیاده شد وبقاعدهٔ مملکت خود احترام نمود پادشاه نیز ازتخت روان پائین آمد نصرالله میرزا را دربغل گرفت بعد باتفاق رفتند تا بتوپخانه رسیدند در آنجا نوکرها را جلو گرفتند پادشاه بادوسه خواجه وامرا گذاشتند وقتی بدرخیمهٔ‌نادر شاه‌رسیدند نادرشاه استقبال کرد پادشاه رادربغل گرفت‌واورانزدیك خوددرروی مسند نشاند بعد ازتعارفات واحوال پرسی نادر شاه بپادشاه خطاب کرده و اینطور گفت :

عجب‌است که‌شما اینقدر درامور خود بی قید وبی‌اعتناباشیدباوجوداینکه مکرر بشما نامه نوشتم‌وسفیر فرستادم‌اظهارات‌دوستی کردم وزراءِشمالازم‌ندیدند جواب‌کافی برای من بفرستند وبواسطهٔ عدم نفاذ امر ونظم شما یکی ازسفرای من برخلاف تمام قوانین درمملکت شما کشته شد سهل است وقتی که داخل مملکت شماشدم گویا شمااعتنائی‌بکارخودنداشتند که‌اقلا بفرستیدسؤال کنید من کی‌هستم وخیالم‌چیست وقتی‌من به‌لاهوررسیدم یکنفرازشماپیغام وسلامی نیاورد سهل است جواب پیغام سلام مراهم‌ندادید بعد ازآنکه امرای شما از خواب غفلت و بیحالی بیدارشدند تمام وسائل اصلاح راقطع کردند و همه‌با کمال بی‌نظمی پیش آمدند که جلو مرا بگیرند و همه خود را نزدیک دام آوردند اینقدر حزم و احتیاط نداشتند که اقلا بعضی رابجابگذارند اگر اتفاقی بیفتد بتوانندکاری‌بکنند وامور را اصلاح‌نمایند گذشته ازاینهاباکمال بیعقلی‌درمیان سنگرهای‌خودجمع شده‌اید

و تصور نمیکنید که اگر دشمن قویتر از شماست شما نمیتوانید بی آب و آذوقه در آنجا بسر برید و اگر ضعیفتر از شماست غیر لازم بلکه ناشایسته بود که خودرا محصور نمائید اگر بدشمن اعتنائی نداشتید واورا آدم متهور بی ملاحظه میپنداشتید نمیبایستی شهرت وشخص خودرا بخطر بیندازید یکنفر صاحبمنصب صدیق با تجربه مأمور میکردید درمدت قلیلی اورا مستأصل وتلف میکرد ولی اگر از تجربه ورفتار بقاعدهٔ او میترسیدید بطریق اولی نمیبایستی بعد از آنکه او را اینطور بجنگ واداشتید همه چیز خودرا یکمرتبه بمهلکه بیندازید سهل است بعد از آنکه اینطور خودرا گرفتار کردید من تکلیف اصلاح کردم ولی شما بتصورات طفلانه وعزم جاهلانه چنان مغرور بودید که گوش بهیچ نوع مذاکرهٔ شایان ندادید وصلاح خودرا ندیدید تا بالاخره بعون خداوند عالمیان وقوت شمشیر مبارزان فیروز جنگ دیدید چه روی داد بعلاوه اجداد شما از کفار جزیه میگرفتند و شما جزیه را بآنها بخشیده ودر اینمدت بیست سال بطوری ارخاء عنان کرده اید که در مملکت استیلا یافته اندولی چون تابحال ازخانوادهٔ تیمور نسبت بخانوادهٔ صفوی وملت ایران اذیت و ضرری نرسیده من سلطنت را از شما خلع نخواهم کرد اما چون بی قیدی و غرور شما مرا مجبور کرده که مسافت بعیدی تا اینجا طی کرده مخارج گزاف نموده ام قشون من بواسطهٔ حرکت زیـاد خسته واز آذوقه وملزومات دست تنگ هستند باید بدهلی بیایم ودر آنجا چندروز بمانم تا قشون خستگی بگیرد و پیشکشی که نظام الملک قرارداده است تسلیم شود بعد از آن شمارا بحال خودخواهم گذاشت تا بامور خود برداززید . محمد شاه درتمام اینمدت جوابی نگفت وساکت بود وعلامت انقلاب احوال وخجلت دراوظاهر دراین مجلس کسی غیر جوادخان وبهروزخان وغازی ـ الدین خان حاضر نبود طرف عصر پادشاه هندوستان باردوی خود بر گشت چند نفر از صاحبمنصبان بپادشاه عرض کردند که علاّفها غله را گران کرده اند حکم کرد دکان آنها را غارت کنند این اقدام بجای اصلاح امر اسباب مزید گرانی غلّه گردید. صبح روز بیست ویکم نظام الملک ووزیر وعظیم الله خان وغازی الدین خان بحضور نادر شاه رفتند وقتی مرخص میشدند نظام الملک باعطای یکتوپ جبّه و یک اسب

مفتخر گردیدو بعظیم‌الله‌خان‌وغازی‌الدین‌خان بهر یک‌یک‌جبّه‌ویک قبا مرحمت شد سه‌ساعت ازشب رفته‌بحضور محمّد شاه آمدندواز آنچه‌درنزدنادرشاه مذاکره شده بود عرض کردند ولی کسی مطلع نشد که‌چه گـذشته همان روز محمّد شاه حکم کرد پانصد نفر بیلدار جسد کشتگان را دفن کنند هفده‌هزار نفر از قشون هندوستان کشته شده بود وجسد آنهادر مسافت چهار فرسخ متفرق بود بیلدارها قدری خاك بروی جسد ها ریختند و بر گشتند مذکور شد که چهار صد نفر از ازقشون نادر شاه کشته وهفتصد نفر زخمدار شد ولی از کشته‌های آنها یکنفر در میدان جنگ دیده نشد همانشب آنها را دفن کرده بودند از قشون هندوستان جمعی چنان زخم برداشته بودند که قادر برحرکت نبودند و کسی آنقدر برآنها رحم نکرد که ازمیدان جنگ آنها رابیاورندوعلاج کنند بیچاره‌ها دراندك‌زمان درمیان جسد کشتگان مردند سه‌فیل‌هم کشته شده‌بود . در اینروز که روز بیست و یکم است غله بدون زحمت زیاد بدست نمیآمد یکچارك الی پانزده سیر بیک روپیه‌است وروغن‌ده‌سیر بدوالی‌چهار روپیه‌است‌علّت‌این‌غلااین‌است که بعدازوقوع جنگ اردو در حقیقت محصور است وآذوقه از خارج وارد نمیشود و هیچک از سربازهاجرئت‌نمیکنداز‌سنگرهاخارج شود دراردوی نادرشاه چون‌مسافت‌هیجده الی‌بیست‌وچهار فرسخ از اطراف آذوقه تحصیل میکنند گندم‌سه من بیک روپیه بفروش میرسدعدهٔ‌اشخـاصی که بعدازجنگ درسرراههـا واطراف‌بـدست قشون نادرشاه که بتاخت و تـاز بیرون میروند کشته شدند به چهارده الی پانزده هزار رسید .

درروز بیست‌ودوم قاسم‌بیك ازاردوی نادرشاه‌آمدوتا طرف عصرنزد نظام‌ـ الملك بود میرحسنخان که درجنگ زخـم دار شده بود بعزم شاه جهان آباد حرکت کرده ولی ازترس ناامنی راه مراجعت کرده‌وامروز وارد اردوشد.

درروز بیست وسیم اردوی قشون هندوستان را بسمت کرنال مقابل قشون نادرشاه حرکت دادند درحرکت اردو وسوارهٔ قزلباش بیست‌وهفت فیل وبیست و پنج شتر بردند ودرشب تیر تفنگ زیاد انداختند .

درروز بیست وچهارم نادرشاه نظام‌الملک را به‌اردوی خود خواست با پنج باشش نفر نوکر اورا آنجا نگاه داشت جمعیتی‌ازقزلباش به‌طانیسر مأمورشده آنجا را غارت کرده‌وسکنه‌را بقتل‌رسانیده با غنیمت‌زیادمراجعت کردنددراردوی محمّد شاه اگرغله یافت‌شود یک چارک بدوونیم الی سه‌روپیه فروخته میشود و هر کس باردوی نادر شاه برود مأذون است بقدری که صرف کند غلـه بخرد ولی نمیتواند بخارج ببرد دوساعت ازشب رفته بوزیر فرمانی ازنادر شاه‌رسید باین مضمون که:

قمرالدین خان‌وزیر بداند که‌فردامحمدشاه وسربلند خان ومحمد خان‌بن کوش وعظیم‌الله خان باید بحضور بیایند لهذا مواظب مردم خود باشید که متفرق نشوند وبخارج نروند بعد ازقرار اینفقره خودش هم حاضر شود .

وقتی که این خبر بمحمد شاه‌رسید سربلندخان‌وسایر امراء را احضارنمود وتانصف شب مجلس شور داشت‌بالاخره پادشاه گفت‌اختیار امور ازدست من‌بیرون رفته وباید یکی از سه‌کار بکنم یا فردا باقشون حرکت کرده وازجان بکوشم یا آنکه یك‌مرتبه سم خورده‌کار خودراتمام ورفع تمام خیالات وبینوائی را بکنم یا اینکه بهر تکلیف که میشود آسوده تن بدهـم میل خود پادشاه اگر چـه اظهار نداشت بشقّ اخیر بود .

روز بیست‌وپنجم‌سربلندخان محمد خان وغیره هریک بااتباع خود حاضر بودند که‌هرگاه پادشاه بجنگ‌مهیاباشند واگر بتسلیم نزد نادر شاه‌برودوبفرماید همراه رفته با تقدیراو همراه بـاشند ولی آنروز هیچیک‌از این دو خیال بمقام اجراء نرسید غلّه بهیچوجه یافت‌نمیشود ولاشهٔ کهنه گاو باوجود اینکه زیاد بود یازده سیر بیک روپیه فروخته میشد شب مراسلهٔ از نادر شاه رسید باینمضمون سربلند خان خوشوقت وآسوده باش وقبل ازآنکه محمد شاه‌حرکت کند اینجـا حاضر شو .

روزبیست‌وششم سربلندخان بعد ازتحصیل‌اجازه روباردوی‌نادرشاه حرکت کرد وبرحسب‌حکم‌اتباع وبنهٔ‌خودرادردست واست‌اردو گذاشت وخودباخانزاد ـ خان سه نفر سواره وچهار یاپنج نوکر داخل‌اردو گردیدونزدیک بارگاه متصل

بمنزل سعادتخان چادر کوچکی برای خود برپانمود سه ساعت قبل ازظهر آنروز محمدشاه برحسب‌حکم برتخت روان سلطنتی‌نشسته چتری بالای سر داشت امیر- خان اسحق‌خان‌وچند خواجه همراه بودند روباردوی نادرشاه رفت وقتی که آنجا رسید درچادری که روز قبل‌بحکم نادر شاه جاواردو برای او زده بودند پیاده‌شد درآنجاهرقدرنوکرازهرقبیل‌لازم‌داشت‌مأذون بودندبیایند هزار نفر سوارقزلباش برای قراولی او معین شد دو ساعت از شب رفته آنروزمحمّد شاه بر حسب دعوت نزدنادرشاه‌رفت سه‌ساعت درآنجابود بعدباردوی‌خود مراجعت کرد حکم شده‌بود که‌هیچیک ازامراء بدیدن او نروند .

روز بیست وهفتم سربلندخان احضار شده‌بدربارنادرشاه رفت‌حکم شد نزد توپچی باشی ونسقچی باشی برود هریک‌ازاین‌دونفر دویست سوار داشتند توپچی باشی‌مأمور بود که‌بهمراهی سعدالدین‌خان تمام توپخانهٔ محمد شاه و امرارا ضبط نماید ونسقچی بـاشی بمعاونت نور الدین خان مـأموریت داشت باینکه خزانه و جواهرات واسلحه خانه وتمام اثاث واسباب‌واسلحه که متعلق بمحمد شاه و امرای مقتول بود بتصرف بیاورد سلطان احمد پسر محمد شاه‌وملک‌الزمانی ملکه رانزد محمدشاه بفرستد وبقمرالدین‌خان وسعدالدین خان ابلاغ نماید که‌تمام نوکر و سرباز قدیم مشغول‌کار خود باشند وهمراه بیایندولی متفرقه وسرباز جدید هرجا میخواهند بروند بنابراین رفتند وتمام اموال را ضبط کردند .

پسرمحمد شاه وملك‌الزمانی وسایرحرم‌را بموجب حکم نادر شاه نزدمحمد شاه فرستادند امروز اغتشاش وانقلاب‌غریبی دربنگاه‌محمد شاه بودخیلی ازآنچه بود بغارت رفت و مفقود شد وجمعی از اهل اردو ازترس چادر و اسباب خود را گذاشته‌به‌اطراف میدویدند که گوشهٔ یافته جان خودرا حفظ کنند خصوصاً ارباب صنایع وخدمه .

روز بیست وهشتم محمد شاه باقشون وبنه رو باردوی‌نادر شاه رفت‌توپخانه درعقب بود درراه‌متفرقه‌وسربازجدید راآنچه بودمرخص کرد که‌هرجامیخواهند بروندامراء وخدمهٔ‌قدیم‌محمدشاه‌بموجب‌حکم‌مخصوص‌دریکطرف‌اردو که‌رودخانهٔ

کوچکی فاصله بود جا گرفتند .

اموال محمد شاه وامراء که آورده بودند تسلیم نادر شاه شد دویست عراده توپ بامهمات از توپخانهٔ محمد شاه انتخاب کرده باخزانه وسایر اموال که ضبط شده بود بایکهزار سوار متعلق بتوپخانهٔ محمد شاه ودوهزار سوار قزلباش بکابل فرستادند که از آنجا بقندهار روانه نمایند امروز نادرشاه بقدر مواجب سه ماهه بتمام آحاد و افراد اهل اردوی خود ازسرباز وخدمه واردو بازارچی وغیره انعام داد چنانکه دروقت گرفتن قندهار هم اعطا کرده بود صبح بیست ونهم طهماسبخان وکیل باچهار هزار سوار و تفنگدار بشاه‌جهان آباد مأمور شد که قلعه را بتصرف در آورد سعادتخان مأمور حفظ وحراست شهر وخانه واثاث البیت امراء شد .

عظیم‌الله‌خان بمواظبت رودخانه مأمور گردید هریك بااتباع وبنهٔ خود رفتند وچند سوار نسقچی همراه داشتند وبطور مؤکد حکم شد که نگذارند اذیت و ضرری باهالی شهر برسد سربلندخان حسب‌الحکم به بنگاه خود رفت .

روز غرّه ذی‌الحجه نادرشاه مشغول تهیهٔ رفتن بشاه‌جهان آباد شد ودوساعت به طلوع آفتاب مانده روز بعد بابیست هزار منتخب حرکت کرد چهار هزار تفنگدار مأمور شدند که طرفی را که حرم از آنجا میگذشت و باقشون قریب پنج فرسخ مسافت داشت قرق بکنند وهیچکس از ایرانی وهندوستانی مأذون نبود از آن راه برود واگر میرفت مجازات آن قتل بود ودر وقت حرکت فاصلهٔ هر دسته یك تیررس بود محمدشاه باچهل یاپنجاه نفر ازمعتبرین باده‌هزار سوار قزلباش ودوهزار تفنگدار بفاصلهٔ نیم فرسخ عقب نادر شاه بود دریکطرف سر بلندخان بااتباع وبنهٔ خود، پشت سراو خدمه وبنهٔ محمد شاه بود درطرف دیگر اتباع وبنهٔ نظام‌الملك و قمرالدین خان بود پشت سراو محمد خان بن کوش بااتباع وبنه و فاصلهٔ هر دسته ربع فرسخ ویك میدان بیش بود ومیانهٔ هریك ازاین دسته‌هاسوارهٔ قزلباش گماشته شده بود که نگذارند بیکدیگر ملحق شوند یااز جائی که برای آنها معین شده بود تجاوز نمایند درحرکت بقدر سه فرسخ درطول ویك فرسخ‌ونیم در عرض از صحرارامیگرفتند واین ترتیب همه روزه مقرر بود بعد از پنجروز حرکت متصل

به سنپوط رسیدند چند قریه درعرض‌راه بود که نه‌تنها غارت کردند بلکه اهالی آنجا را کشتند پانی پط وسنپوط‌را نیز تاراج کردند.

روز سه‌شنبهٔ ششم‌ذی‌الحجه ازسنپوط حرکت کرده به نیرلا آمدند سرشب سربلند خان‌اظهار ناخوشی کرد واجازه گرفت پیشتر بشهر برود صبح بخانهٔ‌خود رسید.

روزچهارشنبه هفتم نادر شاه بباغ شلیمار وارد شد.

روز پنجشنبهٔ‌هشتم محمد شاه بحکم نادر شاه درتخت روان سلطنتی نشست چتر بادو بیرق بالای سراو بود دویست سواره وپیاده از خدمهٔ‌خودش وچهارهزار سوار قزلباش همراه او وارد قلعه شد عمارتی نزدیـک عیش محل برای او معین گردید نادر شاه شنیده بود که اهالی شهر آرام نیستندوخیال شورش درسردارند نخواست شب وارد شود صبح بابیست هزار سوار بااحتیاطهای تمام بقلعه وارد شد بقیهٔ قشون را در اردوی خارج شهر گذاشت بعد از آنکه پیاده شد محمد شاه به تهنیت او آمد و بایکدیگرنهار صرف کردندتاعصر مشغول صحبت بودند ونادرشاه باکمال مهربانی ومحبت ظاهر بااو رفتار مینمود احکام سخت‌صادر شد که سرباز ها ضرر وبی احترامی نسبت به‌اهالی نرسانند و به‌نسقچی‌ها که مواظبت این امور باآنهاست حکم‌شد که‌هرکس‌بهندوستانی‌هااذیت کنداز‌هیچگونه سیاست ازقبیل بریدن گوش وبینی وچوب زدن مضایقه نکنند بنا براین هیچیك از قزلباش عالی ودانی جرئت نکردند به‌اهالی صدمه برسانند واغلب مردم چنان از سیمای‌وحشت انگیز قشون نادر وبشرهٔ وحشی آنها ترسیده بودند که حتی‌المقدور از معامله و صحبت باآنها احتراز میکردند.

شب نهم نادرشاه سعادتخان راخواست وبا تغیّر وشدت در باب جمع کردن پیشکش که نظام‌الملك معادل صد وپنجاه کرورتومان قرار داده بود بااوحرف‌زد وبعضی الفاظ سخت‌هم باو گفت روز بعد دوساعت بطلوع آفتاب مانده‌سعادتخان که مدتی بود ضعف و نقاهت داشت اینجهان را بدرود گفت بعضی گفتند که از تغیّر بواسطهٔ رفتاری که دیده بود تلف شد وبعضی دیگر براین‌عقیده بودند که ازغیرت

سم خورده و خودرا تلف کرده.

روز شنبه دهم ماه که عید اضحی بود دوساعت ودوازده دقیقه بعد از طلوع آفتاب ببرج حمل تحویل شد صبح سربلندخان برحسب احضار بقلعه رفت در آنجا طهماسبخان وکیل ومصطفی خان عرض بیگی و نظام الملک و قمرالدین خان تمام روز را بگفتگوی جمع کردن وجه پیشکش بودند.

امروز ظهر طهماسبخان نه نفر نسقچی به‌پهر کنج یعنی میدان غله فرستاد حکم کرد که انبارهای غله را باز کنند و قیمت غله را معین نمایند نسقچیها رفتند ودر انبارها را باز کردند و گندم را تادومن ونیم بیک روپیه فروختند چون این قیمت موافق میل صاحبان غله نبود نزدیک عصر مردم را جمع کردندو جمعی هم از اشخاص ناراضی بآنها ملحق شده نسقچیها را باجمعی از قزلباش که بخرید غله آمده بودند کشتند نزدیک غروب خبری شایع شد که نادرشاه اسیر شده و بعضی گفتند مسموم گردیده لهذا اجتماع واغتشاش ازحدّ تصور گذشت تمام اشرار واوباش از هرطرف باهر اسلحهٔ که بدست میآمد جمع شده ومثل سیل رو بقلعه ریختند.

ازقشون نادر شاه آنچه در بیرون وپای دیوار قلعه بودند بعضی داخل قلعه شدند وبعضی درسعهٔ مابین قلعه ورودخانه جمع شدند وجعمی ازآنها کشته شداز قزلباشها آنها که درمیدان خان دوران و سایر خانهای بزرگ منزل داشتند تمام شب مواظب حفظ وحراست خود بودند چند شلیک توپ وتفنگ ازقلعه وخانهائی که قزلباشهادر آنجا بودندشد که شورشیان را نگذارندنزدیک شوند ولی عدهٔ آنها متصل زیاد میشد وبرغضب آنها میافزود سیدنیازخان دامادقمرالدین خان چندنفر ازنسقچیهارا که برای قراولی خانهٔ خود خواسته بود در یک اطاق حبس کرده و آتش زد.

روز یکشنبهٔ یازدهم دوساعت ازروز گذشته وقتی که شورش بحد اعلی رسید نادرشاه در کمال تغیّر ازقله بیرون آمد وسوار اسب شد وروبمیدان چاندنی چوک رفت تا فتنهٔ مردم را که در آنجا اغتشاش غریب میکردند بخواباند دراه نعش جمعی ازقشون خودرادید که شب کشته شده بودندیک دسته قوی فرستاد مردم را آرام کنند

وحکم کرد که اگر تهدید ووسایل‌دیگر اثر نبخشید دست بقتل‌بگشایندولی‌ابداً بآنها که داخل شورش نبودند اول قشون‌نادر بآرامی وملایمت‌حرکت کردند ولی مردم بجای اینکه آرام شوند برجسارت وبیحیائی‌خودافزودند وبدون هیچ‌واهمه شروع به‌تیر وتفنگ انداختن کردند نادر شاه بمسجد روشن الدوله که نزدیک محکمهٔ کوتوال بود رفت اهالی شهر درنزدیک‌مسجدبالای بامهای‌خودرفته‌شروع بسنگ انداختن نمودند ازیکی از این بامها یا یکی از پنجره‌ها یک تیر تفنگ مخصوصاً رو بنادر شاه انداختند ازاوردشد ویکی از صاحبمنصبان را که نزدیک اوایستاده‌بود کشت‌این‌سبب‌شد که‌نادرشاه جلو خشم وغضب خودرا رها داد وحکم کرد که‌ازآنمحل شروع کرده‌وقتل‌عام کنند سربازهابیک‌طرفةالعین از دیوارها وبامها بالا رفتند وشروع بقتل وغارت نمودند خونریزی از بازار صرافان که جلو قلعه‌است تاعیدگاه قدیم که یک‌فرسخ و نیم مسافت دارد درگرفت یک طرف تا مقبرهٔ جیت‌لی واز طرف‌دیگر تا بازار تنبا کوفروشان وپل میطائی مشغول کشتن شدند تمام کوچه‌هاوبازارها وخیابانهاوانبارهادرهرطرف بازارخانم واطراف مسجد جامع وبازارپنبه وجواهرفروشان‌تمام‌تاراج شداغلب جاهارا آتش‌زدند وهر کس را درمأمنها وخانه‌ها و کوچه‌ها و پس کوچه‌ها ودکانها ازبزرگ و کوچک وزن ومرد یافتند از دم‌شمشیر گذرانیدند حتی حیوانات‌ازقهروغضب‌آنها خلاص‌نشدند جمعی زنها اسیر شدند لطفعلیخان که مأمور بقتل و غـارت محله سمت میـدان سعدالله‌خان ودروازه دهلی‌بود چون بخانهٔ سربلندخان‌رسید سربلندخان باکمال تعجب ودهشت‌بملاقات او آمد و گفت اهل‌این محله تقصیری ندارند و وعده کرد مبلغی بدهد وهرطوربود آنها را از قتل‌وغارت منصرف کرد ولی درجاهای دیگر قتل و غارت و آتش زدن خانه هـا بوضع مهیب متصل درکار بود نادر شاه بعد از صدوراین حکم بقلعه مراجعت کرد دو ساعت از ظهر گذشته محمد شاه و نظام الملک بحضوراو رفتند وازاهل شهرشفاعت کردندحکم کرد ازقتل‌دست‌بکشند و بصدای‌طبل‌اعلام شد که دیگربه‌اهالی‌صدمه نرسانند.

قتل‌عام ازچهار ساعت قبل ازظهر تاسه ساعت بعد ازظهر طول کشید چهار

صدنفر قزلباش کشته شد وازاهل شهر بزرگ و کوچک صدوبیست هزار وبعضی گفته‌اند صد وپنجاه هزار ازدم شمشیر گذشت .

آنچه از نقدینه واموال غارت شده‌بود قدری بحضور نادر شاه آوردند ولی بیشتر ازاموال درمیان آتش تلف‌شد دربیشتر خانه‌های‌هندوها که یکنفر از آنها زنده مانده‌بودسی‌الی‌چهل‌نعش رویهم گذاشته وآتش‌میزدند در کوچه‌ها نیز همین قاعده معمول میشدباوجوداین بقدری نعش ماند که تامدتی‌عبوراز کوچه‌ها ممکن نبودوقتی که قتل شروع شد آنهائی که اسباب فتنه شده بودند در یك طرفة‌العین غایب شدند ودکان دارهای‌بی گناه واهل بازارو خانواده‌های‌محترم رابقهروقتالی قزلباشهامبتلا کردند بعضی اشخاص‌ازترس‌ناموس نه‌تنها زنهای‌خودرا کشتند بلکه خودشان راهم تلف کردندیکی ازاین بیچاره‌ها مخصوصاًوقتی‌دید سربازها بخانهٔ او نزدیک شدند بیست نفراز زنان خانوادهٔ خودراآتش زد وهردقیقه منتظر بود که‌داخل خانه‌شوند واورا بکشند برحسب اتفاق ازآنخانه گذشتند ولی بیچاره‌از یأس بطوری‌عقل‌ازسرش رفته بود که بیرون رفت و بسربازها ملتجی شد وآنهارا بر گردانیده خانهٔ خودرا بآنهانشان‌داده و گفت دراینجانقدینه واموال زیادهست آنهاهم بعدازآنکه‌خانهٔ اورا غارت کردنداورانکشتند وپی‌کار خود رفتند بیچاره بقدری‌مستأصل‌شده‌بود که‌خودرا ازجان خلاص کرد جمعی کثیر بخصوص زنها و بچه‌هاخودرادرخانه‌ها سوزانیدند .

روزدوشنبهٔ‌دوازدهم بموجب حکم‌نادر شاه اسرابخصوص زنها را بخانه های خودبر گردانیدند ولی‌باچشمهای پراشگ ودر حالتی که نمیتوان بیان کرد ذکر آن قبیح است .

روزسه‌شنبهٔ سیزدهم قسمتی ازقشون‌را که‌نادرشاه‌مأمور کرده بودتوپهای سرای روح‌الله‌خان رابتصرف درآورند اهالی به اتفاق مغولها که اغلب مغول تاتار بودندمحصور کردنددستهٔ‌دیگر ازقشون به‌امدادفرستاده شد پنج الی‌ششهزار نفر ازاهالی‌را کشتندوسیصد نفراز اهل توپخانه رابامین‌باشیهاوصاحبمنصبان‌دست‌بسته آوردند بسیدفولادخان امروز خلعت مرحمت شد و بمنصب کوتوالی قلعه مستقر

گردید باطبل اعلام شد که تمام مردم بکار خود مشغول شوند و از قشون وحشتی نداشته باشند دستهٔ از قشون مأمور حفظ انبار های قلعهٔ پهر کنج شد انبار ها را مهر کرده و قراول بر آنها گماشتند اموال سعادت خان ضبط شد نظام الملك وقمر الدین خان مبلغی نقد و بعضی اشیاء که صورت تفصیل آن راداده بودند پیشکش کردند و در سیاههٔ پیشکش نوشته شد اموال خان دوران ومظفر خان نیز ضبط گردید جواهرات ونقدینه و سایر اموال خان دوران بغیر آنچه در اردو داشت معادل هفت کرور و نیم تومان بیشتر نشد ولی اموال مظفر خان قریب سی کرور تومان بود امروز بحکم نادر شاه قراول در اطراف شهر و کنارهٔ رودخانه و میدانی که در مقابل قلعه بود گماشته و قدغن کردند که کسی بی اجازه از شهر خارج نشود ولی کسی را از دخول ممانعت ننمایند .

اشخاصی را که ازسرای روح الله خان دست بسته آورده بودند سر بریده برروی رملهای کنار رودخانه انداختند .

روز چهار شنبهٔ چهاردهم جمعی از فقرا میخواستند از شهر بیرون رفته و بگدائی در اطراف گردش نمایند قراولان آنها را گرفته گوش وبینی آنهارا بریده ومعاودتشان دادند .

روز پنجشنبهٔ پانزدهم چون عدهٔ کثیری نعش در اطراف قلعه وبازارها وجاهای دیگر افتاده وتعفن کرده بودند هر کس رادر کوچه دیدند مجبور کرده وبه بیرون بردن نعشها واداشتند بعضی از نعشها راطناب بپابسته به بیرون شهر کشیدند بعضی را برودخانه انداختند بعضی را که خیال میکردند هندو هستند روی هم گذاشته وبا چوب والوار خانهای خراب آتش زدند .

روز جمعهٔ شانزدهم فرمانی صادر گردید که مملکت ایران تاسه سال از مالیات معاف باشد وباچاپار فرستاده شد حقوق عقب افتاده قشون تایکسال مواجب مساعده ومعادل ششماه مواجب برسم انعام بتمام اهالی اردو حتی خدمه واردو بازارچی داده شد غیر سربازهم هر کس دراردو بود مرسوم مقرر داشت نصیر محمد خان باهزار سوار قزلباش مأمور گردید خزانهٔ سعادتخان راازپوریب بیاورد .

روز شنبهٔ هفدهم سربلند خان بدربار احضار شد وتا بعداز ظهر در آنجاماند

نادرشاه باو فرمود که یقین دارم بعذر ضعف وپیری درجمع آوری وجه پیشکش وتحمل آن برؤساء وتجار وغیره اهتمامی نداری وبتونصیحت میکنم که در اینکار بیشتر مواظبت نمائی وزودتر بانجام برسانی .

روز یکشنبهٔ هیجدهم سربلند خان مجدداً بدربار رفت نظام‌الملك وقمرالدین خان نیز حاضر بودند وتا وقت ظهر در آنجا ماندند طهماسبخان ومصطفی خان در باب تنخواه پیشکش اصرار میکردند سربلندخان روبنظام‌الملك کرده گفت مدتی قبل من این روزبد رادیده ومکرر بمحمد شاه عرض کردم که پیش از آنکه چاره از دست برود اقـدامی بکند وبواسطهٔ اطمینان خاطر هرحادثهٔ رانا قابل وسهل نشمارد مواظبت وپیش بینی را از دست ندهد واستدعـا کردم یکنفر آدم مجرب درستکار انتخاب کرده وبه او اختیار بدهد که مبلغی نقدینه واشیاء قیمتی برسم پیشکش تقدیم نادرشاه نموده قراری بدهد واین بدبختی رارفع نماید وبانادرشاه مثل سابق دوستی بکند همه‌خیال کردند که من‌در این عرایض قصد وغرض‌شخصی دارم‌خودشان چارهٔ فکر نکردند وبخیالی که دیگران کرده بودند اعتمادننمودند تااینکه‌کار باینجا کشید واین بدبختی وسرشکستگی روی داد نظام الملك جواب نداد طهماسبخان روبقمر الـدین کرده خـلاصهٔ توبیخ وملامتی را که نادرشاه در ملاقات اول بمحمدشاه کرده‌بود تکرار نمود باو گفت گذشته رابایدفراموش کرد حالا پادشاه ماپول میخواهد بهر وسیلهٔ هست باید پول جمع کنید وبواسطهٔ تأخیر خودرا بیش‌از این مبتلا ننمائید سربلندخان درجواب گفت البته ازهر جا که‌پول ممکن شود جمع خواهیم کرد طهماسبخان از او سؤال کـرد که آیاشما خودتان پول دارید سربلندخان گفت اگرمن پول میداشتم برای شمابه قندهار میفرستادم ونمیگذاشتم زحمت آمدن‌باینجا رابکشید خلاصه ازآنچه دراین مجلس گذشت معلوم شد که نادرشاه بعداز غلبه واستقرار قوت‌خود بعلاوهٔ جواهرات وطلاآلات مرصع وسایر اشیاء نفیسی که ازمال پادشاه وامرا ضبط شده بود صدو پنجاه کرور تومان ازنظام‌الملك‌خواسته بود که بهرطور هست ازخزانهٔ پادشاه واموال خودش وامراء و سایر مردمان متمول واهالی شهر جمع آوری نماید این مبلغ از خزانهٔ

پادشاه واموال امراء موجود نمیشد زیرا که درخزانه ازمسکوك طلاونقره بیش از بیست‌ودو کرورونیم‌تومان بودولی‌دردفینه‌های‌داخل‌خزانه که‌سالهای سال‌ممهوربود و کسی‌نمیدانست کی آنهارا مهر کرده وچه‌در آنهاست از طلا ونقره بیش‌از آنچه درخزانه بودیافت شدنظام الملك قریب یازده کرور تومان جواهرونقد وسایراشیاء پیشکش کردقمرالدین‌خان هم‌همینقدر تقدیم نمود سعادتخان سابقاً قرار داده‌بود هفت کرورونیم‌تومان‌بدهدولی‌بیش‌ازدو کروروصدوبیست‌وپنجهزارتومان نتوانست حاضر کند و آنچه ازبقیهٔ غارت برای‌او باقی مانده بود بیش‌از این‌نبود وعده کرد که بقیه را از ایالت خود بخواهد سربلندخان بواسطهٔ بیچیزی که داشت از این تقسیم‌معاف‌شدبیست ودو کرورونیم‌تومان مقررشد که‌ازبعضی‌منصبدارهاومتصدیان وصاحبمنصبان ومتمولین اهالی هریك نسبت به‌حال‌خودتقسیم کرده‌بگیرند سابقاً جمع کردن پول بعهدهٔ سعادتخان بود بعد از مردن او وقتل وغارت شهراین امر بمراقبت سربلندخان وسایرامراء که‌در آن مجلس حاضر بودند محول گردید و طهماسبخان درانجام امر تأکید زیادداشت بنابر این قرارشد که عظیم‌الله خان و چو کل کشوروکیل‌سیتارام والی‌بنگاله‌وهمهٔ‌منصبداران ورؤسای محاکم‌وغیره‌در خانهٔ سربلندخان جمع شده واین‌امر رابانجام برسانندبتمام صاحبمنصبان واهالی وغیره که تمولی درآنها سراغ داشتند حکم‌شد ما یملك خودرا ازنقدینه واسباب سیاهه بدهند وبحضور نادرشاه تقدیم کنند که هرچه میخواهد بردارد وهرچیز را میبخشد مال خودشان باشد هر کس اظهارفقر بکند بایدملتزم‌ومتعهد شود که اگربعد معلوم گردد خلاف گفته است بسیاست برسد دراین روزاشخاص مذکوره بخانهٔ سربلند خان آمده تاوقت عصر ماندند بعضی اسامی سیاهه کردند وبخانهٔ خود مراجعت نمودند روزدوشنبه نوزدهم این اشخاص دو باره جمع شدند وتمام روزمشغول نوشتن اسامی وسیاهه کردن بودند دراین‌روزسیدنیازخان را که شب قبل ازقتل عام‌چند نفرقزلباش رادراطاقی‌حبس کرده وآنهارا سوزانیده‌بود بحکم نادرشاه باشال خفه کردند شهسوارخان و ریبان که در آن شب‌محرك فتنه بودند نیز بسیاست رسیدند شهسوارخان‌را سربریدند وآن دیگری‌را شکم پاره کردند .

روز سه‌شنبهٔ بیستم سربلندخان احضار شده بدربار رفت در آنجاقبای گرانبهائی باو خلعت داده‌شد و بخانهٔ خود مراجعت کرد که باعظیم‌الله‌خان وسایرین درامریکه مشغول آن بودند همراهی کنند.

روز چهار شنبهٔ بیست و یکم رحیم‌بیك مین‌باشی بادویست سوار وتفنگدار مأمور خدمت سربلند خان گردید که بسرمنصب داران محصل بوده آنهارامجبور نمایند که فیل واسب وشتر هر چه دارند بیرون بیاورند آنچه بکار اصطبل نادر شاه میخورد ضبط شود.

روز پنجشنبهٔ بیست ودویم محصلین بهمین کار مشغول بودند.

روز جمعهٔ بیست وسیم سربلند خان وعظیم‌الله خان وغیره حسب‌الحکم در قلعه جمع شده وبرای تعیین تنخواه پیش کش مجلس کردند حکم‌شد مریدخان باپنجاه نفراز سوار سربلند خان فرمان شاهیرا بشجاعت خان والی بنگاله ابلاغ نموده‌خراج‌سه‌ساله وپیشکش‌ازاوتحصیل نمایندسیصد وهفتاد وپنج‌تومان‌ازخزانهٔ شاهی برای مخارج بمریدخان وهزارو دویست تومان به پنجاه نفر سوارهٔ اوداده شد.

روز شنبه ویکشنبه ودوشنبه مشغول فقرهٔ پیشکش بودند دراین ضمن‌تهیهٔ آتشبازی وچراغان در کنار رود خانه برای عروسی نصر الله میرزا پسر نادرشاه میشد که دختر یـزدان بخش پسر کـام بخش نوادهٔ او رنـگ زیب را برای او بگیرند.

شب پنجشنبه شب زفاف بود محمدشاه برای عروسی معادل هیجده هزار و هفتصدو پنجاه‌تومان جواهر باهیجده‌هزار وهفتصد وپنجاه تومان نقدهدیه‌فرستاد چندروز بعدازعروسی نادرشاه‌یکصدو هشتاد وهفتهزار وپانصدتومان جواهر برای اوفرستاد مجلس برای جمع تنخواه پیشکش متصل تاظهر عاشورا درقلعه نزدیك دیوان عدالت منعقد بود.

طهما سبخان ومصطفی‌خان وامرای محمدشاه در آنجا حاضر میشدند وهمه روزه ازطلوع آفتاب تاغروب آفتاب درآنجابودندتمام و کلا ومنصبداران وسایر

صاحبمنصبان نیز علی‌الاتصال حضور داشتند وشب بدون قراول ومستحفظ بخانهٔ خود مراجعت میکردند در اینروزها وبعد بعضی اشخاص دیدند که بآنها سخت گرفته میشود اموال واهل‌وعیال خودرا گذاشته بهرطور بود از شهر فرار کردند وخوشحال بودند از اینکه اقلاً جان خود را نجات‌دادند چند نفر از امراء محمدشاه مجبور بودند که تمام‌روز را در قلعه در کمال خفت‌ووحشت بمانند وشب بخانهٔ خود مراجعت کنند یك اسب وچند نوکر بیش همراه نداشتند در ایام محرم از هندوستانی وقزلباش یك‌نفر جرئت نکرد اسم تعزیه وماتم بزبان بیاورد بعضی ازسربازهای نادر شاه که درخارج شهرار دوزده بودند شبی از ایام عاشورا نوحه خوانی وسینه‌زنی کرده بودند سیاست سخت بآنها جاری‌شد دراینمدت نسبت بجمعی برای قسمتی که‌از پیشکش میبایستی بدهند خیلی‌سخت گرفتند بطوری که‌چند نفر برای حفظ اعتبار وآبروخودشان را کشتند از جمله علیم‌الله پسرخوانده‌ونایب سیدفولادخان که‌در تمام امور کوتوالی دخیل بود فحش‌شنید ودرمیان مردم مفتضح شد بدینواسطه روزپنجم محرم باخنجر شکم خود راپاره کرد وطولی نکشید که مرد .

روز ششم طهماسبخان وکیل مجلس رأی‌نایب قمرالدین خان‌را خواست و درحضور آقایش حکم کرد گوش اورا بریدند قمرالدین خان‌خواست توسط کند طهماسبخان منتقل شدوبا تغیرباو گفت نوبت شماهم خواهد رسید قمرالدین خان ساکت شدومجلس رأی که بواسطهٔاین رفتاراززندگی بیزارشده‌بود روزدوازدهم خودرا کشت بعضی ازمتصدیان محمدشاه رادرحضور طهماسبخان چوب‌زدند بطوری که‌خون بصورت وبدن آنها جاری شدسیارام وچکی کشور راسخت چوب‌به پشت و پهلوزدند وبعدازآن که سیاههٔ اسامی حاضر شدنادر شاه نظام‌الملك سربلندخان قمرالدین‌خان عظیم‌الله‌خان ومرتضی‌خان برادر مریدخان رامأمور کرد که‌تنخواه پیشکش‌را که مبلغ دویست ودو کرور تومان درسیاههٔ اسامی معین شده بودجمع وتسلیم نمایند مبلغ واسامی راپنج قسمت کرده وهزار نفر سوار قزلباش بهمراهی آنها مأمور گردیدند که هریك دویست‌نفرسوار همراه داشته قسمتی وصول‌نمایند واجازه داده‌شد که هر کس ازآنها که اسمشان درسیاهه است درادای قسمت‌خود

تأخیر کند بضرب چوب بگیرید روز دهم وقت ظهر امراء مذکور باسوار مشغول جمع تنخواه شدند قسمتی که شده بود نسبت بحال هر کس بتعدیل نبود بعضی که صاحب هفت کرور متجاوز بودند فقط بهزار ونهصد تومان بپای آنها نوشته بودند دیگران که چهار هزار تومان بیشتر نمیتوانستند موجود نمایند قریب پنجهزار تومان باسم آنهانوشته بودند این فقره ازمساعدت نویسندگان سیاهه نسبت ببعضی یاعناد آنها ببعضی دیگر ناشی نشد بلکه خوش بختی یابدبختی خود اشخاص سبب شد بعد از آنهم که بدهی هر کس معین گردید تغییر پذیر نبود جمعی بواسطهٔ شدت عمل محصلین درجمع تنخواه از الجاء خود را کشتند جمعی ازصدمهٔ چوب مردند آنها که جانی خلاص کردنـد دست یاپای آنها معیوب شده بود از صبح تا شب کاری وخیالی جزجمع این تنخواه نبود وشدت وشناعتی نماند که نکردند این رفتارچنان اهالی را بیچاره کرده بود که اگر یك نفر قزلباش میان ده هزار نفرمیآمد باکمال اطمینان هربلائی میخواست بسرآنها میآورد تاروزی که نادرشاه ازشهر حرکت کرد حال بدینمنوال بودقریب سی کرورتومان بمردم تحمیل کردندقریب بیست وپنج کرور تومان تسلیم حزانه وبقیه میان امرا وقدری میان هزارسوارمأمور تقسیم شدمبلغی گزاف بواسطهٔ کاستن قیمت اموال ازمیان رفت مثلا اسبی که قریب صدو نود تومان قیمت داشت به پنجتومان آنوقت که معادل سی وهفت تومان ونیم پول حالیه میشود ازبابت پیشکش عوض تنخواه برمیداشتند وسالها بود که بیست تومان ارزش داشت بهفت تومان قبول میکردند بجواهر واشیاء دیگر هم بهمین نسبت قیمت نازل میگذاشتند هرچه نادرشاه خواست بهمین طورهاقیمت ودرحساب تنخواه پیشکش جمع شد آنچه را نخواست فروختند وقیمت را نقد تسلیم خزانه کردند ولی برای صاحب آن فایده نداشت چراکه خریداری جزقزلباش نبودو بقیمت نازل میخریدند بعداز روزقتل عام هرجا انباری بود قزلباش ضبط کرده بوداینفقره وسدراههای اطراف اسباب گرانی شد گندم نیم من برنج یازده سیر روغن پنج سیر یك روپیـه بود مـدت بیست روز تسعیر اجنـاس بهمین درجه باقیماند بالاخره سربلندخان وعظیم الله خان تذکرواجازه خواسته عراده های بار کش برای آوردن

غله بفرید آباد فرستادند جمعی فقراهم باعراده‌ها رفتند .

درمدت قلیلی گندم تنزل کرد ویکمن وسه‌چارك بیك‌روپیه رسیدولی‌برنج بیست‌وپنج سیرو روغن هفت‌سیر بیك‌روپیه‌فروخته میشد دراینمدت سوارهٔ‌قزلباش متصل باطراف فریدآباد وسایرجاها ازهر طرف بمسافت دوازده الی‌هیجده‌فرسخ بتاخت و تاز میرفتند مزارع وقراء را سر راه غارت کرده واهالی را اگر مدافعه میکردند میکشتند قزلباشها به‌اسبها وشتر های خود عوض علف جو وکاه میدادند ولی اهالی شهر بهیچ قیمت‌کاه وجـو نمیتوانستند تحصیل کنند اغلب مالهای آنها تلف‌شد دراواخر محرم برای دانشمندخان که برادر اوملا علی‌اکبر ملاباشی شاه بود باشاره نادرشاه دوهزار وپانصد تومان باتیول برقرار شدو بمنصب خان‌سامانی محمدشاه‌یعنی ناظم‌درباری معین گردیدولی‌چند روزبعدازحرکت‌نادرشاه‌دانشمند خان ناخوش شدودر چهاردهم‌ربیع الاول‌وفات یافت‌جزاو نادر شاه کسی رابمحمد شاه نسپرد .

روزسیم صفر تمام‌امرا بحکم نادرشاه‌قبل‌ازآفتاب درحضور محمد شاه‌حاضر شدند درآنجاچهل ودوخلعت که نادرشاه برای‌امرا فرستاده بودپوشیده شدخلعت نظام الملك وسربلند خان وقمرالدین خان ومحمدخان بن کوش ازاین قرار بود قبای اطلس اعلا بالاپوش شکاری زردوزی پارچهٔ زری اعلا چهار ذرع یك مندیل نفیس یك قبضه شمشیر غلاف طلا یك‌کارد غلاف مینا سایر خلعتها متفاوت بودند بعضی پنج‌پارچه بعضی چهار بعضی سه بعضی‌دو بعضی‌یك پارچه .

زردوزی یانقره دوزی بتفاوت درجات بود قریب دوساعت ازآفتاب گذشته محمدشاه درتخت‌روان سلطنتی باچتری بالای سربدیوان اعلی‌رفت چندنفر امراء سواره‌بفاصله کم پشت سراو بودند وقتی‌بدیوان رسیدند محمدشاه بسعدالدین‌خان فرمود کسی راجز امرای بزرگ وچندنفر ازمنصب دارهای معتبر نگذارد بیایند دردیوان امرا پیاده‌شده وپیاده‌تا درب عمارتی که نادرشاه‌آنجابودآمدند درآنجا محمدشاه ازتخت پائین آمدو داخل‌شد بانادرشاه یکدیگر رابغل گرفتند بعد با هم نهارخوردند به‌امراهم نهارداده شدقدری بعدازنهار اشیاء مفصله‌را برای‌محمد

شاه آوردند يك تاج جواهر يك سر پيچ يك بازوبند ويك كمر بندهمه جواهر يك شمشير دسته مرصع يك شمشير راست كه درميان اهالى دكن معمول وموسوم به دهوپ است بايك قدّارهٔ مينا .

نادرشاه تاجرا بدست خودبسر محمدشاه گذاشت وازاو عذرخواهى كردبعد به‌او بعضى نصايح كرده ووداع نمود خلاصه نصايح اواز اين‌قرار است :

اول بايد تيولات تمام امرارا خلع كرده وبهريك بقدر منصب وجاه ازخزانه مواجب نقد بدهيد نگذاريد كسى براى خود قشون ونوكر مخصوص نگـاه بدارد هميشه بايدشصت هزارسوار منتخب نگاه‌داشته وبنفرى روى هم ماهى بيست ودو تومان مواجب بدهيد براى هرده نفريك ده باشى صدنفر يك‌يوز باشى وهزار نفر يك‌مين باشى معين كنيد بايدلياقت واسم وخانواده وطايفهٔ هريك رابشناسيد واز صاحبمنصب وسرباز وغيره‌هيچيك رانگذاريدبه بيكارى‌وتنبلى عادت كنند هروقت اتفاقى بيفتد عدهٔ‌كافى ازقشون بسردارى يكنفر كه رفتاروصداقت وشجاعت‌اومحل اعتماد است مأمور كنيد وبعد از آنكه كـار گذشت آنها را فوراً احضار نمائيد و نگذاريد كسى مدت طولانى سردار باشد كه نتيجهٔ خوب‌نخواهد داشت‌مخصوصاً ازنظام الملك احتياط كنيد كه از رفتار اوهمچو فهميده‌ام كه مزورو مغرض است وهوائى كه اودر سردارد براى يكنفر رعيت زياد است .

محمدشاه دانست كه اين‌نصايح از روى خير خواهى است زياد تشكر كرد وخواهش نمود كه چون سلطنت متعلق بنادرشاه‌است براى مناصب‌بزرگ هر كس را لايق ميداند معين كند نادر شاه گفت اينكار خلاف مصلحت‌شماست صاحبمنصبى كه من‌معين كنم در غياب من بشما اعتنانخواهد كرد بعد از رفتن من هرمنصب را بهر كس كه‌لايق‌ميدانيدبدهيد اگر كسى‌طغيان كندبمجرد اخبار كسيراخواهم فرستاد كه تأديب شايان نمايد اگر لازم‌باشدقشون خواهم‌فرستاد و هر گاه موقع اقتضا كند خود من چهل روزه از قندهار خود را بشما خواهم رسانيد در هرحال مرا پردور تصورنكنيدبعد ازاين گفتگومحمد شاه وداع كرد وبعمارت عيش‌محل مراجعت نمود در آنجا امرا را رخصت داد بخانهاى خود بروند .

روز چهارشنبهٔ چهارم نادر شاه نظام‌الملك وسر بلند خان و سایر امرا را احضار کرد وآنهارا به‌اطاعت محمد شاه امر فرمود و تهدید کرد که اگر طغیان کنیدسیاست خواهددید وبعد نهضت‌فرمود .

مذکور شد که‌نادر شاه درحضور بعضی از امرای خود مثل طهماسب‌خان و لطفعلیخان و دیگران گفته بود که در دو کار من از روی تدبیر حرکت نکردم یکی اینکه سلطنت را بمحمد شاه تفویض نمودم چون شایستهٔ این امر بزرگ نیست اوضاع هندوستان بیشتر ازپیشتر مغشوش خواهدبود دیگر آنکه‌نظام‌الملك را سلامت گذاشتم چون زیرك و مزور است خیلی احتمال دارد که اسباب انقلاب شوددرهرحال‌چون‌بتقدیرالهی‌وامدادبخت‌بلندقول وامان‌بآنهاداده‌بودم‌نمیتوانستم برخلاف آن عمل نمایم .

روز جمعهٔ ششم پیش خانهٔ‌شاهی بشلیمار رفت منادی در همه جا ندادادکه بعد ازحرکت اردوهیچیك‌ازقزلباش واشخاصی که‌همراه‌قشون‌آمده اند در شهر نمانند وهیچکس آنها رادرخانهٔ خود نگاه‌ندارد وپنهان نکند اهالی اردو احدی را ازمردوزن‌هندوستانی‌اسیرهمراه خود نیاورند مگر غلامی که‌بوجه‌نقد خریده باشند ونوشته از بایع دردست‌داشته باشندوشاهد برمیل ورضای‌بایع شهادت داده باشد یازنی را برفوق قانون بعقد درآورده‌باشند باوجوداین غلام یازن معقوده‌را بر خلاف میل خودشان نباید حرکت بدهند هر کس از این احکام تخلف ورزد جان ومال او بهدر است بعد ازاین حکم‌همهٔ اشخاص که‌دردهلی‌زن گرفته بودند چون دیدند میل ندارند از وطن خود حرکت کنند آنها را پس فرستادند فقط معدود قلیلی ازرؤساءوصاحبمنصبان‌بوسایل خوش‌بعضی زنها راظاهراًراضی کردند که همراه بردند ولی بعد ازچند روز حرکت نادر شاه مطلع شد و حکم کرد همه را پس بفرستند .

روز شنبهٔ هفتم نادر شاه بشلیمار رفت و احکام مؤکد صادر نمود که تمام سربازدر آنروز ازشهر حرکت کنند .

روز یکشنبهٔ هشتم قبل‌ازحرکت حکم کرد قشون راسان دیدند معلوم‌شد

چهارصد نفر سرباز وخدمه فرار کرده‌اند بسیدفولاد خان کوتوال حکم کرد آنها راپیدا کندوتحت الحفظ به‌اردو بفرستد وچند نفر نسقچی وربکابمعاونت او مأمور شد کوتوال بعد از تفحص زیاد قریب شصت نفر ازفراریان پیدا کرد وبا یکدسته سوار خود و چند نفر نسقچی آنها را فرستاد نزدیک سرهند باردو رسیدند نادر شاه حکم کرد تمام آنهارا سر بریدند در این بین سیدفولادخان چند نفر دیگر ازفراریان را پیدا کرد ومیخواست آنهاراهم بفرستد ولی چون شنیده‌بود که آن شصت‌نفر راسر بریده‌اند نزدمحمد شاه رفت و مراتب‌راعرضه داشت‌محمدشاه گفت که یقین است اگر اینها را بفرستی آنها را هم سر خواهند برید چرا ما داخل اینقدر خون ناحق بشویم بگذار هر جامیخواهند بروند.

نادر شاه متصل در حرکت بود تا نزدیك لاهور رسید از قرار اخباری که باینجا رسید حکم کرد اهالی‌طانیسر وچندقریهٔ‌دیگر را قتل وغارت کردندجهت این حکم از این قرار بود که دسته جات قشون متصل باطراف برای‌تحصیل غله و آذوقه میرفتند ودهقانها که مترصد فرصت بودند سوارهای متفرق‌را کشته اسب و اسباب آنها را بغنیمت میگرفتند و شبها هم باردو زیاد زحمت میرساندند هرچه بدستشان میآمد بسرقت میبردند تااردوبلاهور رسید بیش از یکهزار قاطر وشتر ویابو مفقود شد نادر شاه از این فقره زیاد متغیر گردید ونیز خبر رسید که نادر شاه زمین دار کرنال را که درآنجا فتح وغلبه یافت‌خواسته یکهزار ونهصدتومان عطا فرمود که قریهٔ در محل اردوی نادر شاه آباد کند و اسم آن را فتح آباد بگذارد.

چندروزقبل‌ازحرکت ازدهلی نادر شاه قسمتی‌ازقشون‌خودراپیشتر بلاهور فرستاد وقتی قشون بلاهور نزدیك شد و زکریا خان خبر یافت اعیان و تجار و صرافها و متمولین شهررا جمع کرد وقرار دادند که زکریا خان با آنها بیرون شهر بروند وبسردار قشون پیغامی بفرستند باین‌مضمون که‌اگر بقتل اهالی مصمم هستند مادراینجا حاضر هستیم اگر غارت میخواهید ما از شهر بیرون آمدیم و اموال‌ما آنجااست‌اگرپول‌میخواهیدوالی واهالی شهر بیش‌ازهفت کرور ودویست

وپنجاه هزار تومان میتوانندموجود کنندحال هرچه مقصود ودستورالعمل شماست مجری بدارید این شهر شهر کوچکی است ومثل دهلی تاب قهروغلبه یك قشون را ندارد سردار قشون بعد از این پیغام لازم دید مراتب را بنادرشاه اطلاع بدهد از طرف نادرشاه حکم شد تقدیم اهالی شهر راقبول کند وبه آنها اذیت نرساند بعداز تسلیم تنخواه این دسته قشون حرکت کرده باردوی کل ملحق شوندنادرشاه کوچ در کوچ ازنزدیک لاهور گذشت .

روزسه شنبهٔ دهم دردهلی سربلند خان قراول بردور قلعه گذاشته وآن روز مأمور حراست قلعه بود روز بعد حکم شد قراول خودرا بردارد و فقط روز های دوشنبه قراولی بعهدهٔاوباشدبعداز اینکه ازقلعه رفت خواست ازنظام الملك دیدن کند اتفاقاً نظام الملك درخانهٔ قمرالدین خان بود آنجا رفت هردورا دیدن کرد وبخانهٔ خود مراجعت نمود هنوز بسیاری ازنعشهای کشتگان روزقتل عام دربعضی از کوچه وبازارها افتاده ومتعفن شده اند .

روز پنجشنبهٔ دوازدهم صبح عظیم الله خان وبعد ازظهر قمرالدین خان بدیدن سربلند خان رفتند .

روزیکشنبهٔ پانزدهم محمدشاه ازعیش محل بدیوان عالی آمد یك ساعت ونیم درآنجا نشست امرا بحضور آمدند وپیشکش گذرانیدندنظام الملك بعدازمراجعت از قلعه بخانهٔ سربلند خان رفت بعد از آمدن نظام الملك از دکن تا روزی که سربلندخان بدیدن اورفت این دونفراز یکدیگرملاقات نکرده بودند .

روز جمعهٔ بیستم بامیر خان خلعت ویك پالکی مرحمت شدو بمنصب میر بخشی سیم برقرار گردید باسحق خان نیزیك خلعت ویك پالکی بامنصب دیوان خالصه مرحمت شد عظیم‌الله خان خلعت پوشید و صدر شد احتشام خان پسر خان دوران خلعت پوشید وداروغهٔ خاص گردید .

روز چهاردهم ربیع الاول دانشمند خان که بسفارش نادر شاه خان سامان شده بود وفات یافت .

روز شانزدهم سعد الدین خان خلعت پوشید و بخان سامانی بر قرار

گردید .

از روزیکه نادر شاه از دهلی حرکت کرد تا امروز که بیست وششم ربیع‌الاول است در امور مملکتی نه اقداماتی شده ونه گفتگوئی کرده‌اند چنان بلای ناگهان که به مملکت هندوستان رسید واز قیام قیامت خبر میداد این خفتگان خواب راحت وبیهوشی وتنبلی‌را که ازشراب غروروخود پسندی مست بودندبیدار نکردهمه بد خواهی نسبت‌بیکدیگراتفاق کردند وتمام صحبت‌و گفتگوهای آنها حسد وبد گوئی‌بود بناهائی که‌درروز قتل‌عام خراب وویران شدند بعضی که‌خرابی آنها کمتر است دو باره مسکون شده اند وباقی خالی است که اگر قبل از فصل بارندگی تعمیر نشوند بکلی منهدم خواهند شد .

اهالی شهر ازدهشت ووحشت این‌بلیّه مثل‌مردمان مجذوب ومصروع گیج‌و مبهوت بودند وهنوز بخود نیامده بودند واز همه غریب‌تر آنکه باوجود تعدیات ونا ملایمات که بعداز حرکت نادر شاه باهل این‌مملکت رسیده عبارات ناشایست وحرکات وحشیانه سربازهای نادر شاه متصل اسباب صحبت مردم شده که در تمام مجالس بامیل ولذت وبطور تقلید و مسخره ذکرمیکنند و ابداً بخیال بدبختیها و ناگواریهای گذشته متألم نمیشوند بلکه‌ظاهراً ازرفتن‌نادرشاه اوقاتشان تلخ است سربلند خان از این مردم مستثنی بود سه سال قبل این بلیّه را دید وخود را از خدمت دولت دور کشید .

امرائی‌را که درآنوقت درسرکار بودندمیدید وازنتیجهٔ اعمال آنهامیترسید واینکه مأمور جمع کردن تنخواه پیشکش‌شد بی‌اختیار بودوبر خلاف میل اوشد در آن مقدمه بقدری که توانست باجمعی همراهی کرد بطوری که ندانستند مدد از کجابآنها رسید ولی اشخاص مزوّر نادان که میل وقدرت همراهی بامردم را نداشتند زبان‌بد گشودند واز سربلندخان شکایت کردند خلاصه در بارهٔ این‌شخص بی گناه همین رباعی عرب کافی است .

قیل انّ الا له ذو ولـد ... قیل انّ الرّسول قد کهنا
مانجی الله والرسول معا ... عن لسان الوری فکیف انا

بعداز جنگ که نادرشاه محمد شاه را بابنه وبنگاه بهاردوی خود خواست یکی از امرای نادر شاه باوعرض کرد که دراردوی هندوستانی صدهزار اسب وعدهٔ زیادی شتر موجود است وچون رأفت ملوکانه بآنها امان داده است هر گاه فرمان رود آنچه شتر واسب لایق اصطبل شاهی است ضبط شود چندان بر آنها سخت نخواهد بودنادر شاه در جواب گفت من باین مردم ازهر حیث امان دادهام گذشته از آن وسیلهٔ معیشت نوکر اسب سواری اوست اغلب اینها بیچاره وفقیر هستند اگراسبشان ازدستشان برود اهل وعیال آنهابگدائی خواهند افتاد واز گرسنگی خواهند مرد حالا که در زیر دست ما هستند خلاف انسانیت است بآنها بد کنیم بنابر این بهیچوجه بآنهاصدمه نرسانید وبد نگوئید محمدخان بن گوش که مدتی مدید بخصوص بعد ازرفتن نادر شاه منتظرصوبه داری تغییر حکومت الله آبادبود چون دید امیدی ازتفویض این امر باو نیست روز بیست وهفتم صفر حرکت کرد وبزمین داری خودرفت درعرض راه چند دهرا غارت کرده درراه دستههای مکاریرا که غلهبشاه جهان آباد میبردند برگردانیدوباخود بردبعد ازچند روز علیحمید خان علی امجد خان علی اصغر خـان خان زمان خان تراب علیخان عظیم خان و دیگران مجموع بیست ودونفر امرا ومنصب داران که ازمیدان جنگ فرار کرده بودند ومحمد خانبن گوش که بدوناجازه درخانهٔ خود نشسته بود همه ازخدمت عزل شدند نظام الملك و قمر الدین خان بمحمد خان نوشتند که اگر خودش بر گردد یاپسرشرابدربار بفرستد ممکناست منصب وتیول اورا مجدّداً باو بدهند والا نباید امیدی داشته باشد .

محمد خان در جواب گفت اگر استدعای منقبول میشود خواهم آمدو الا بزمینداریخودخواهم رفتبعدازجنگ کرنالتاوقتیکهنادرشاه ازشاه جهانآباد حرکت کرد ضرروخساراتی که بپادشاهواهالیهندوستانازجواهرونقدینه واموال واسباب وخرابی مزارع غیراز خرابی خانها رسید نزدیک بهفتصد وپنجاه کرور تومان بود . از این مبلغ نادر شاه معادل پانصد وبیست وپنج کرور تومان جواهر واسبابدیگر همراه برد وصاحبمنصبان وسربازاننادرهم هفتاد وپنج کرورتومان

بردند مخارج قشون تامدّتی که در آنجا بودبا مواجب عقب مانده و انعام وآنچه در آتش سوخت و در مزارع خراب شد نزدیک صدو پنجاه کرور تومان تخمین شد .

آنچه نادر شاه باخود برد از اینقرار است جواهر ازمال محمد شاه وسایر امراء صدو هشتاد وهفت کرور تومان ونیم .

طلا آلات و اسلحهٔ دسته مرصع وتخت طاوس ونه تخت مرصع دیگر شصت وهفت کرور ودویست وپنجاه هزار تومان .

مسکوك طلا ونقره صدوهشتاد وهفت کرور تومان ونیم .

ظروف طلا ونقره که شکسته وسکه زدند سی وهفت کرور ونیم .

پارچه‌های نفیس قیمتی ازهر قبیل پانزده کرور .

اسباب خانه و سایر اشیاء قیمتی بیست ودو کرور ونیم .

اسلحه وتوپ وغیره هفت کرور ونیم .

هزار فیل هفت هزار اسب ده هزار شتر صد خواجه صدو سی نفر نویسنده دویست نفر آهنگر سیصد بنا صد نفر سنگتراش دویست نفر تجار از هندوستان همراه بردند .

نادرشاه فرمود نقشهٔ قلعه و شهر شاه جهان آباد را کشیدند و باین ارباب صنایع اسب وبار کش آنچه برای سفر آنها لازم بود با مبلغی معین داده شد واینها را باین شرط برد که مدت‌سه سال درقندهار هریك مشغول صنعت خود باشند بعد ازسه سال آزاد هستند میل‌دارند بر گردند میل دارند بمانند ولی درعرض راه تا لاهور جمعی فرار کرده بدهلی بر گشتند ازوقت ورود نادرشاه بهندوستان تاوقتی که در مراجعت بلاهور رسید دویست هزار نفر از اهالی هندوستان بدین تفصیل تلف شدند درحرکت قشون نادر شاه از لاهور بکرنال درراه ودهات کشته شدند هشتهزار نفردرجنگ کرنال کشته شدند هفده هزار نفر ودر مدت سه روز بعداز جنگ درشوارع واطراف اردو کشته شدند چهارده هزارنفروقت آمدن به دهلی درسنپوط و پانی پط وسایر دهات که در راه تاراج کردند کشته شدند هفت هزار

نفر در قتل عام بحساب تحقیقی کشته شدند صدوده هزار نفربعد از قتل عام در سرای روح الله خان در دهات و مزارع اطراف شهر که مسافت هیجده فرسخ از اطراف قشون نادرشاه بغارت میرفتند کشته شدند بیست وپنجهزارنفر درمراجعت اردو در طانیسر و سایردهات کشته شدند دوازده هزارنفر کسانی که خودشان را کشتند وزنهائی که خودرا بآب انداختند وسوزانیدند و کسانیکه ازقحطی وسایر سختیها تلف شدند هفت هزار نفر مجموع دویست هزار نفر نوشته ایست که محمد شاه مبنی بر تفویض تمام اراضی واقعه در مغرب رودخانه اتك به نادر شاه داده است .

سابقاً وزرای اعلیحضرت بهرام صولت مرّیخ سطوت قهرمان زمان سلطان السلاطین دوران شاهنشاه عالمیان ظلّ الله اسلامیان پناه سکندر حشمت عرائش سریر سلطان باعدل وداد و پادشاه سپهرنهاد نادرشاه خلّدالله ملکه وسلطانه سفرای کبار باین دربار برای قرار بعضی امور فرستاده بودند ما نیز بموافقت مایل بودیم وبعد ازآنهم محمد خان ترکمان برای تذکار از قندهار رسید ولی وزراء وکارگذاران ماسفرای مزبوررا معطل کرده وجواب نامهٔ اعلیحضرت معظم له را بتأخیرانداختند ازاین راه نقاری فیمابین حاصل شد وقشون ظفرنمون ایشان بحدود هندوستان حرکت کرده طرفین درصحرای هند کرنال تلاقی نمودیم جنگی شاهانه درگرفت ازآنجا که تقدیرالهی بود آفتاب نصرت و فیروزی ازمشرق اقبال بیزوال ایشان طالع گردید و چون اعلیحضرت جمشید قدرت معظم له منبع رأفت وفتوت است باعتماد مردانگی واتّکال همراهی ایشان مسرّت ملاقات دست داد ودرمحفل فردوس آئین بهجت صحبت روی نمود بعدازآن باتفاق بشاه جهان آبادآمدیم و درآنجا خزانه وجواهرات واشیاء نفیسهٔ سلاطین هندوستان را بنظرایشان عرضه داد وبطور شایان هدیه کردیم اعلیضرت معظم له بخواهش ما بعضی را قبول وبعلوهمّت وفرط محبت بملاحظهٔ بزرگی خانواده کورکان وافتخار شجرهٔ طرخان تفقد کرده تخت وتاج هندوستان را بماواگذار کردند درازاءاین ملاطفت که ازپدر بهپسروازبرادر ببرادر ظاهر نمیشود ما تمام ممالك واقعهٔ در مغرب رودخانهٔ اتك وآب سند ونالا

سنگرارا که شعبهٔ ازشعبات رودخانهٔ سند است یعنی پیشاور و مضافات ایالت کابل وغزنین و کوهستان افغانستان هزاره‌جات ودربندهارا باقلعه بکرسنگر وخداداد واراضی و دربندها و مساکن جوکیها وبلوچها و غیره بانضمام ایالت تته قلعه دام وقریهٔ طرفین شهرچن سموالی و کترا وغیره از اعمال تته باتمام اراضی و قراء و قلعه‌جات وشهرها وبندرها ازابتدای سرچشمهٔ رود اتك باتمام دربندها و آبادیها که رودخانهٔ اتك با شعبات آن بدان محیط است تا نالاسنگرا که مصبّ رود است بدریا بایشان واگذار میکنیم خلاصه تمام محال واقعهٔ در مغرب رود اتك وآن صفحات ومغرب‌رود سند ونالاسنگراجزء ممالك‌این پادشاه قویشوکت استازاین ببعد عمال‌وکارگذاران ایشان داخل‌صفحات‌مذکوره‌شد وآنهارا بتصرف درآورده زمام حکومت وحکمرانی‌آن صفحات وطوایف واهالی آنجارا بدست بگیرندعمال وکارگذاران‌ما باید صفحات مذکوره‌را تخلیه نموده وازممالك ماموضوع دانسته وتمام حقوق حالیه وگذشتهٔ خودرابحکمرانی ونظم ونسق واخذ مالیات ازآنجاها ساقط بدانند قلعه وشهر لهری‌بندر باتمام ممالك واقعه در مشرق رود اتك و رود سند ونالاسنگرا کمافی‌السابق‌جزء‌سلطنت هندوستان‌خواهد بود درشاه جهان‌آباد مورخهٔ‌چهارم محرم سنهٔ۱۱۵۲ .

تفصیل شمایل واخلاق نادرشاه است .

که نگارنده وقایع قبل ازقشون کشی نادرشاه بهندوستان نوشته است .

نادرشاه قریب پنجاه و پنج سال دارد قدّ او قریب شش پا میشود متناسب‌ـ الخلقه تنومند و قوی البنیه است رخسارهٔ او سرخ دموی است‌مزاج مایل بسمن است ولی زحماتیکه متحمل است مانع ازبروز آن‌است چشم وابروی درشت سیاه وسیمائی برازنده دارد که مانندآن کمتردیده‌ام صدمهٔ که از آفتاب وتصرف هوا برخسارهٔ او رسیده منظرمردانهٔ باوداده صدای‌اوبطوری بلند وقوی است که اغلب بدون عنف از قریب صد ذرع فاصله فرمان میدهد شراب بحد اعتدال میخورد بزن بی‌اندازه مایل است ودرتجدید وعدهٔ آنهااهتمام دارد واین فقره را مانع کار قرار نمی دهد .

ساعاتی که بازنها دراندرون بسر میبرد قلیل است کمتر اتفاق میافتد که قبل از یکساعت بنصف شب مانده یا نصف شب باندرون برود وپنج ساعت از نصف شب گذشته برخاسته بیرون میآید .

غذای اوبسیار کم وساده اغلب پلو وغذاهای معمول است واگرترا کم امور دولتی زیاد باشد از غذا غفلت میکند وباندکی نخود برشته کـه همیشه در جیب دارد ویك جرعه آب قناعت مینماید در اردو یا درشهر تقریباً همیشه دربیرون است وبارعام میدهد واگردرمجلس عام هم نباشد همه کس میتواند به پیغام یا بلاواسطه عرض خودرا بکند سان قشون و تقسیم مواجب ولباس قشون را بشخصه متصدی میشود و نمیگـذارد صاحبمنصبان بهیچوجه من الوجوه دیناری رسوم و تعارف از سرباز بگیرند هرماه از اوضاع تمام اطراف مملکت باو روزنامه میرسد وخود نادر شاه باجاسوسهائی که دراطراف دارد مکاتبه مینماید وبعلاوه درهر ایالت وشهر یکنفر گماشته است که هم کلامش مینامند شغل او این است که مواظب اعمال و افعال حاکم بوده و آنچه را میبیند ثبت کند هیچ امر مهمی بی حضور این صاحبمنصب نمیگذرد وبغیر روزنامه که حاکم هرماهه باید بفرستد هم کلام هروقت لازم بداند روزنامهٔ خود را علیحده میفرستد وبحاکم اطلاع نمیدهد مواجب ومرسوم مقرر برای این خدمت نیست تلافی خدمت ومجازات این صاحبمنصب بسته بنظر نادرشاه است این تدبیر فوق العاده خیلی حکام را از تعدی برعیت وخیال خیانت و شورش مانع میشود .

نادرشاه بسیار سخی الطبع است بخصوص نسبت بسرباز کسانی را که باوخدمت کرده وخوب رفتار نموده‌اند بادست گشاده غریق احسان میکند باوجوداین بسیار سختگیر ومواظب نظم است کسانی راکـه مرتکب خطای بزرگ شده اند بقتل و آنها راکـه گناهشان کمتر است ببریدن گوش مجازات میدهد هرگز بمقصر از هرمرتبه ودرجه که باشد نمی بخشاید واگر بعداز آنکه کاری را بدقت رسیدگی کرد کسی توسط کند متغیّر میشود ولی قبل از ثبوت تقصیر هر کس مأذون است رأی خودرا اظهار نماید .

وقتی درجنگ باقشون درحرکت است مأکول ومشروب وخواب اومثل یکنفر سرباز است وتمام صاحبمنصبان خود را هم بهمین طور عادت میدهد .

بنیهٔ او بطوری قوی است که اغلب دیده شده است در هوای یخ درشب درصحرا روی زمین خوابیده بایک بالاپوش که بخود پیچیده وزین اسب زیرسر گذاشته گاهی در جنگها سرعت حرکت و تعجیل لازم بوده از پیشخانه پیش افتاده ووقتی بدشمن حمله آورده که ابداً مترصد اونبوده‌اند بقدری که در سفر وقشون کشی خوشحال است هیچوقت نیست ازماندن شهر بهمانقدر که رفع خستگی قشون بشود شکایت میکند وبعد از رفع خستگی درحرکت قشون تعجیل زیاد دارد غذای اونیم ساعت بیشتر طول نمی کشد بعدازغذا فوراً بکارمشغول میشود کسانیکه مواظب خدمت اوهستند درروز سه‌چهارمرتبه عوض میشوند هرگزدرروز بهیچوجه بعیش‌وطرب نمی‌پردازد ولی‌دائماً بعداز غروب آفتاب باطاق خلوت میرود در آنجا قید کار را ازخود برمی‌دارد وباسه چهارنفر از ندماءِ خود بغذاخوردن و صرف‌شراب میپردازد بیش‌ازسه‌چهار استکان شراب نمیخورد ووقت‌خودرا بکمال آزادی ومزاح میگذراند درصحبت خلوت هیچکس ماذون نیست یك کلمه از امور دولتی سخن براند ودر اوقات دیگرهم نباید صحبتهای شب نظر بالفت وموانستی که دارند برخلاف رسم همقطاران خود بطرز محرمیّت رفتار نمایند دونفر ازانیسهای‌شب اودر اینباب‌خطا کرده ودر مجلس عمومی باوبطور نصیحت حرف‌زدند فوراًحکم کرد آنها رابقتل برسانند و گفت این‌مردمان‌سفیه که‌فرق مابین نادر شاه ونادر قلی را نمی‌فهمند قابل زندگی نیستند باکسانی که درصحبت خلوت باو خوش می‌آیند ودر بیرون حدّادب وتعظیم را ازدست نمیدهند زیاده از حد و اندازه مهربانی میکند ولی در خارج ازخلوت محل ملاحظه‌نیستند وحرف آنها مسموع تر ازسایر اقران آنها نیست‌مادر نادرشاه‌درسنهٔ ۱۷۳۷ میلادی‌مطابق‌سنهٔ ۱۱۵۰ هجری‌زنده بودوبخواهش بعضی که‌بخانوادهٔ صفوی‌اخلاص‌میورزیدندچندی بعدازآنکه شاه‌طهماسب گرفتار شدبنادرشاه التماس میکرد که اورا مجدداً بسلطنت برقرار کند و میگفت یقین دارم که پادشاه تلافی‌خواهد کرد وتراتا عمرداری سردارقشون خواهدنمود نادر

شاه ازاو پرسید که واقعاً به آنچه میگوئی معتقدی جوابداد که معتقدم نادرخندید و گفت اگرمنهم پیرزنی بودم شایدهمین خیال را میکردم ولی خواهش دارم درامور دولت مداخله نکنید و بخودزحمت ندهید .

زن او عمهٔ شاه‌طهماسب وخواهر کوچك شاه‌سلطان حسین بود وشنیدم یك دختر بیشتر ازاو نداشت چندطفل ازصیغه‌ها ودوپسر اززنی که درسوابق ایام قبل ازاشتهار گرفته بودداشت پسر بزرگ او رضاقلی‌میرزا بیست‌وپنجساله است از طفولیت میان قشون بزرگ‌شده وازسربازی بتدریج بسرتیپی رسیده ودروقت‌قشون کشی نادر به‌هندوستان نایب‌السلطنهٔ ایران شد .

پسردوم نصرالله‌میرزا میرزا بیست‌ویکساله است واسماً حاکم مشهد و والی خراسان است ولی یکنفر پیشکار دارد که امور بعهدهٔ اوست پسر بزرگ او وقتی نایب بود فقط بمواجب نایبی گذران میکرد بسایر مناصب هم که رسید بیش از مواجب آن‌منصب باو نمیدادند و نادرشاه بیشتر از سایر صاحبمنصبان باو اعتنا نمیکرد واجازه داده بود بآنها نشست وبرخاست کند وباو فهمانده بود که اگر تقصیری از اوسر بزند یااز تکلیف خود غفلت‌نماید بسختی دیگران براوسیاست جاری خواهدشد هرقدر رضاقلی‌میرزا بهتراز عهدهٔ خدمت برآمد اورا ترقی داد سهل‌است برمحبت پدری نسبت باو افزود من‌خود اورا ندیده‌ام ولی‌اشخاصی که‌او را میشناسند عقیده‌شان براین است که‌بقدرپدرش نادرشاه درعالم مشهور خواهد شد چراکه مکرردرجنگها شجاعت وتدبیر خاطر ساخته ودرزمان بودن نادرشاه درهندوسایر امور نیز کفایت بی اندازه ازاو بروز نمود از قرار اطلاعات شخصی که ازایران بمن‌رسیده‌با کمال‌مهارت‌تمام‌امور‌مملکت رااز‌پیش‌بردو‌تامراجعت‌پدر مملکت‌را آرام‌وراحت نگاه‌داشت .

درمیان صفات بی‌نظیر نادرشاه‌حافظهٔ‌او‌خالی‌ازغرابت نیست کمترچیزی‌است که کرده‌و گفته‌باشد وبخاطر نیاورد .

تمام‌صاحبمنصبان‌عساکر بیشمار خودرا باسم‌میخواند وتمام سربازهای خودرا که‌مدتی‌است خدمت کرده‌اند میشناسد .

واگر بیکی احسانی یاتنبیهی کرده باشد بخاطر میآورد وبیك یادو نفر منشی تقریر میکند که بنویسند ودرهمانوقت درسایر امورحکم میکند همه را بترتیب و بلاتأمّل ادا مینماید شنیده‌ام دروقت جنگ هنر اوعجیب است باور نمیتوان کرد که بچه زودی طرف غالب ومغلوب راتشخیص میدهد وبچه اهتمام بقشون خود مدد میرساند اگر یکی ازصاحبمنصبان بزرگ اوقبل از غلبه دشمن ازمیدان در رود نادرشاه بشخصه روباومیرود واورا باتبرزینی که همیشه دردست دارد بقتل میرساند وفرمان رابصاحبمنصب بعدازاومیدهد درتمام جنگهاوزدوخوردهای متفرق ومحاصرات اگرچه همیشه جلوقشون است زخمی وجراحتی باو نرسیده وحال آنکه چنداسب بزیراو کشته شده و گلوله‌ها بخفتان او خورده است میتوانم خیلی چیزهای عجیب دیگر که ازاین مرد بزرگ دیده وشنیده‌ام نقل کنم .

کارهائیکه تابحال ازاوسرزده برای عالم دلیلی است قوی که نظیر اودردهور سالفه کمتردیده شده درصورتی که بانداشتن پول وآدم چنان آثارغریب ازاو ظاهر شده بااین خزانهٔ وسیع که حالا بدست آورده چه کارها بایدازاو منتظر بود احتمال دارد که سی سال دیگر زنده باشد ودراین مدت اگر بمقاصد خود چنانکه تابحال بوده نایل شود معلوم است چنان شخص عالی همّت و شجاع بچه اندازه در معارج بزرگی وعظمت اوج خواهد گرفت .

خواهشمند است قبل از مطالعه اغلاط ذیل را تصحیح فرمائید

ص	سطر	خطا	درست
۳٤	۸	مثلله	مثله
۳۹	۱	بحی اوزر	بعدی اواز
٤۸	۸	زمیندارو	زمینداور
٤۸	۱۹	هماس	همان
٤۹	۱٥	بسوس	بسوی
٤۹	۲۳	مفرب	مغرب
٥۰	٦	قبل الوقو ک	قبل‌الوقوع که
٥٦	٦	ممدد	ممد
٥۷	۱	قتحعلی حان	فتحعلی‌خان
٥۸	۳	استرباد	استرآباد
٥۹	۸	عثمانیان	عثمانیان
٦۰	۱٥	آذوبایجان	آذربایجان
٦۳	۲۰	بابزاهیم	بابراهیم
٦٥	۹	سلیماتیه	سلیمانیه
٦۹	۱٥	وردند	آوردند
۷۰	٤	گنجینه	گنجه
۷۱	٥	ونی	ولی
۷۱	۹	ثالث	ثالث
۷۲	۱۸	آزآنجا	ازآنجا
۷۷	۱٥	تسلی	تسلیم
۷۷	۱۷	کجرات	گجرات
۸۰	۱۳	سرای	اسرای
۹۲	۱٥	اظطراب	اضطراب
۹٤	۱	تچلیل	تجلیل
۹٦	۱۲	راچع	راجع
۹٦	۱٦	محدیخان	مهدیخان
۱۰۳	۲۱	آذربایخان	آذربایجان
۱۰٤	۲۳	«محمود با تو» باتوهم	«محمود» باتوهم
۱۰٥	۲۲	محدد	محدود
۱۱۲	٤	فواه	فراه
۱۱۸	۲۲	سیدلخان	سیدالخان
۱۲۲	۱	هواخاهان	هواخواهان
۱۳۸	۷	مو کور	مذ کور
۱٦۰	۱۳	صفر	سفر
۱٦۲	۳	اماموریخان	اموردیخان

فهرست اعلام - اماکن - کتب - طوائف

ب

د

ش

ص

ط

غ

ف

ق

ک

گ

شماره	فهرست انتشارات انجمن آثارملی	تاریخ انتشار
١	فهرست مختصری از آثار وابنیهٔ تاریخی ایران	شهریورماه ١٣٠٤
٢	آثارملی ایران (کنفرانس پرفسور هرتسفلد)	مهرماه ١٣٠٤
٣	شاهنامه وتاریخ (کنفرانس پرفسور هرتسفلد)	شهریورماه ١٣٠٥
٤	کشف دولوح تاریخی درهمدان (تحقیق پرفسور هرتسفلد ترجمه آقای مجتبی مینوی)	اسفندماه ١٣٠٥
٥	سه خطابه در بارهٔ آثارملی وتاریخی ایران (از آقایان فروغی ، هرتسفلد وهانی بال)	مهرماه ١٣٠٦
٦	کشف الواح تاریخی تخت جمشید (پرفسور هرتسفلد)	بهمن ماه ١٣١٢
٧	کنفرانس آقای فروغی راجع بفردوسی	بهمن ماه ١٣١٣
٨	تحقیق مختصردراحوال و زندگانی فردوسی (بقلم فاطمه خانم سیاح)	١٣١٣
٩	تجلیل ابوعلی سینا در پنجمین دوره اجلاسیه یونسکو در فلورانس	اسفندماه ١٣٢٩
١٠	رسالهٔ جودیه ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر محمود نجم آبادی)	١٣٣٠
١١	رسالهٔ نبض ابن سینا (بتصحیح آقای سیدمحمدمشکوةاستاد دانشگاه)	١٣٣٠
١٢	منطق دانشنامه علائی ابن سینا (بتصحیح آقایان دکترمحمد معین وسید محمد مشکوة استادان دانشگاه)	١٣٣١
١٣	طبیعیات دانشنامه علائی ابن سینا (بتصحیح آقای سید محمد مشکوة استاد دانشگاه)	١٣٣٠
١٤	ریاضیات دانشنامه علائی ابن سینا (بتصحیح آقای مجتبی مینوی استاد دانشگاه)	١٣٣٠
١٥	الهیات دانشنامهٔ علائی ابن سینا (بتصحیح آقای دکترمحمد معین استاد دانشگاه)	١٣٣١
١٦	رساله نفس ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر موسی عمید استاد دانشگاه)	١٣٣١
١٧	رساله درحقیقت و کیفیت سلسله موجودات (به تصحیح آقای دکترموسی عمید استاددانشگاه)	١٣٣١
١٨	ترجمه رساله سر گذشت ابن سینا (از آقای دکترغلامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	—

شماره	فهرست انتشارات انجمن آثار ملی	تاریخ انتشار
۱۹	معراج نامه ابن‌سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	—
۲۰	رسالهٔ تشریح اعضاء ابن‌سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	—
۲۱	رساله قراضهٔ طبیعیات منسوب بابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	۱۳۳۲
۲۲	ظفرنامه منسوب به ابن‌سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	—
۲۳	رساله کنوزالمغربین ابن‌سینا (بتصحیح آقای جلال‌الدین همائی استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۲۴	رساله‌معیارالعقول ـ جرثقیل ـ ابن‌سینا (بتصحیح آقای جلال‌الدین همائی استاد دانشگاه)	«
۲۵	رساله‌حی‌بن یقظان ابن‌سینا با ترجمه شرح فارسی آن از یکی از معاصران ابن سینا (بتصحیح آقای هانری کربن)	«
۲۶	جشن‌نامه ابن سینا (مجلد اول ـ سرگذشت و تألیفات و اشعار و آراء ابن‌سینا) تألیف آقای دکتر ذبیح‌الله صفا استاد دانشگاه	۱۳۳۲
۲۷	ترجمه مجلد اول جشن‌نامه بفرانسه (بوسیله آقای سعید نفیسی استاد دانشگاه)	«
۲۸	ترجمهٔ اشارات و تنبیهات (بتصحیح آقای دکتر احسان یارشاطر استاد دانشگاه)	«
۲۹	پنج رسالهٔ فارسی و عربی از ابن‌سینا (بتصحیح آقای دکتر احسان یارشاطر استاد دانشگاه)	۱۳۳۳
۳۰	آثار تاریخی کلات و سرخس (تألیف آقای مهدی بامداد)	
۳۱	جشن‌نامه ابن‌سینا مجلد دوم (حاوی نطقهای فارسی اعضاء کنگره ابن سینا)	۱۳۳۴
۳۲	جشن‌نامه ابن‌سینا مجلد سوم (کتاب المهرجان لابن‌سینا) حاوی نطقهای عربی اعضای کنگره ابن‌سینا	۱۳۳۵
۳۳	جشن‌نامه ابن‌سینا مجلد چهارم (شامل خطابه‌های اعضای کنگره ابن‌سینا بزبانهای آلمانی و انگلیسی و فرانسوی)	۱۳۳۴
۳۴	نبردهای بزرگ نادرشاه (بقلم سرلشکر غلامحسین مقتدر)	۱۳۳۹

شماره	فهرست انتشارات انجمن آثار ملی	تاریخ انتشار
۳۵	جبر ومقابله خیام (بتصحیح وتحشیهٔ آقای دکتر جلال مصطفوی)	۱۳۳۹
۳۶	شاهنامه نادری تألیف مولانـا محمد علی فردوسی ثانی (بتصحیح وتحشیهٔ آقای احمد سهیلی خوانساری)	۱۳۳۹
۳۷	اشترنامه شیخ فریدالدین عطار (بتصحیح وتحشیهٔ آقای دکتر مهدی محقق)	۱۳۳۹
۳۸	حکیم عمر خیام بعنوان عالم جبر تألیف آقـای دکتر غلامحسین مصاحب	۱۳۳۹
۳۹	نادرشاه تألیف آقای دکتر رضازاده شفق استاد دانشگاه	۱۳۳۹